کتاب اکبرنامه

مطبوعه حسب الامر جناب

مهاراجه صاحب فرزند خاص دولت انگلیسیه

منصور زمان امیر الامرا مهاراجادهراج راجیسری

مهاراجه راجگان مهندر سنگه مهندر بهادر

فرمان روای ممالک پٹیاله

دام ملکه و اقباله

بعون [illegible] اکبر که شهنشاه [illegible] اقبال جهانگیر بخشیده

حسب الامر [illegible] مهاراجه [illegible] خانخانان [illegible] فرزند خاص دولت انگلشیه منصور الزمان امیر الامرا

مهاراجه دهیراج راجیسر سری مهاراجه راجگان مهندر سنگه مهندر بهادر والی ممالک پتیاله دام ملکه و اقباله

از کتاب

اکبرنامه

جلد دوم

محتوی وقائع سلطنت حضرت عرش آشیان جلال الدین محمد اکبر بادشاه [illegible] نور الله مرقده

تصنیف ادیب یگانه گوی سبق از هر دبیر شیخ ابوالفضل مشتهر احسن الله تعالی ماله [illegible] مبارک

در مطبع منشی نولکشور بطبع جمال آگین نقش قبول [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
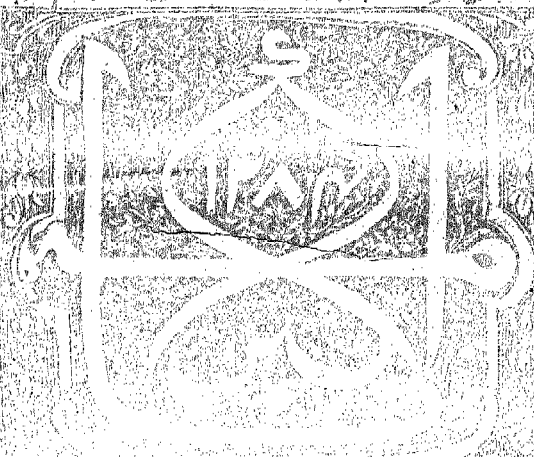
سلسلهٔ انتظام کارگاه آفرینش که مظاهر حقیقت [illegible] شهود و شواهد قدرت [illegible]
است وابسته بفرمان روائی بزرگ نهادی باید که بار عالم و عالمیان را ببازو [illegible]
الهی بر سر تواند گرفت و کار جهان و جهانیان را به نیروی کمال آگاهی سامان و سرانجام
تواند نمود شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از لوحهٔ احوال او فروغ یابد
شاهین ترازوی عدالت ببازوی ریاست او استقامت یابد آئین چارسوی سلطنت
بدستیاری فکر و رویت او رونق و بها پذیرد و زرهای ناب که نقد خزانهٔ آسمان [illegible]
عدل او کامل عیار برآید و گوهرهای شب چراغ که صیقل زدهٔ جوهرهٔ انجم است بتاج و [illegible]
سربلندی بیند چهار چمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورد و شش جهت مملکت از [illegible]
لوای او تاب گیرد طنطنهٔ کوس شعشعش غریو حوادث روزگار ستیزه انگیز را بستی برد و کوکه
شکوهش عرصهٔ گردآلود جهان تاریک را مشعله بخشد گرد فتنه را آب تیغ جهانگشای بنشاند
برق حادثه را بسحاب چتر گردون سای منطفی سازد و پیش طاق درگاهش قطب نمای باد [illegible]

آرزو گرد و بارگاه آستانش قبله گاه زمین بوس گردن کشان پیشگاه نخوت شود و متش آبادی

خراب آباد دنیا مقصور بود و طبیعتش جمعیت شهرستان جانها مجبول و مفطور باشد محبتش در

نهانخانهٔ ضمیر خواص و عوام وطن سازد و دعایش بر جلوه گاه زبان صغار و کبار آرام کند بلکه

صفوف نبات که جلوه نمایان مقام نموست انداختهٔ سار افضال او سرسبز و سیراب گروند و از نسیم

بهارستان افاضهٔ او نشو و نما یابند و صفوف جماد که ثابت قدمان مقام افتاده اند هم از آثار عدالت

او فیض وافی گیرند و از مکارم عنایت او نصیبهٔ وافر بردارند **نظم** تمکین جا نور از دین و داد تا چو زمان

بامن و عیش گراید بزیب فر گردد ✤ بنو بهار عدالت دهند زسنگ گیاه ✤ گیاه نخل شود نخل بارور گردد ✤

فروغ عدل دهد آن اثر بروی زمین ✤ که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد ✤ چون ذات مقدس این نونهال

چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق این منصب عالی داشت تباشیر دولت و

سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او می تافت و روائح مشکبار جهان آرای از عنفوان صغر او

بمشام ادراک عارفان انفس و آفاق میرسید و شکوه جهانبانی از لوح پیشانی او می درخشید

و فروغ جهانگیری از نظر دوربین او به بلندی می شتافت آثار تخت نشینی از طرز نشست او پیدا

بود و رقوم خاتم فرمان روائی از خطوط دست او خوانده می شد و زمانی که افلاک در چندین دوار

انتظار آن می بردند رسید و دوری که انجم در چندین قرانات فرصت آن می جستند ظهور یافت

انتظام بخشان سلسلهٔ کون و مکان ندای بشارت در دادند و نوید رسانان سکنهٔ زمین و آسمان

به پیام امن و امان زبان حال برگشادند **نظم** کای گهر تخت بخانم ترا ✤ دور شهنشاهی عالم ترا ✤

گوش فلک بازپی گوش تست ✤ تخت هواخواه قدم بوس تست ✤ بر سر دل تاج شرافت سزاست

خطبه خود خوان که خلافت سزاست ✤ در هنگامیکه سلطان چهار بالش گردون ببرج سعادت حوت

رسیده نظر عالی به بیت الشرف انداخته بود که تخت چهار پایهٔ حمل را بجلوس سعادت منور سازد و غبار آلودگان

خطهٔ خاک را لفیض عام تازه و تر گرداند بر تختگاه چمن سایبانهای اشجار سایه افگن شوند و خسرو گل

با تاج صد برگی مرصع بلعل و یاقوت بر سریر زمردین جلوس فرماید و مرغان خوش آواز چون

خطیبان جلوس بادشاهی طیلسان شهپر بر دوش و پوستین قاقم در آغوش بر منبر صدپایه چوب

خطبهٔ شوق باند کنند سرو و صنوبر که ایستادگان پیشگاه ادب اند سر تعظیم فرود آورند و شمشاد و

عرعر که مسن پیران آرزومنداند برگ و نوای جوانی رسند بزرگان شقایق و ریاحین خلعتهای

رنگارنگ در بر پوشند و خردان لاله و نسرین از شگفتگی در پیراهن نگنجند آوازه کوس رعد بر تارک

فیلان ابر غلغله در هفت اقلیم اندازد و صیت گوهر افشانی نو بهار صلای عام بچار رکن عالم در دهد

نسایم فیوضات ازلی از مهب عنایت آغاز وزیدن نهاد و حدایق از بار خلافت الهی تبازگی شگفتن

گرفت ماه جبههٔ نیاز بسجدهٔ شکر بر رو و بکف الخضیب نور جبین قطب دو دیده فرقدان را کحل زرین

شعاع سر سفید میکشید مهندسان زرصد بند و مجسطی کشایان فلک پیوند که باصطرلاب دانش را صید

کواکب دولت بودند اختراع زایچه جهانبانی از صحایف زیج آسمانی نمودند لاجرم بتاییدالطاف

ذوالجلال و اتفاق جنود دولت و اقبال مصرعه بساعتی که برو آسمان سجود کند ٭ در عیدگاه خطهٔ

دلکشای کلانور که مصرعه باد قبلهٔ اقبال دهر در هر دور ٭ جشنی عالی و مجلسی والا که غیرت افزای

انجمن افلاک تواند بود ترتیب دادند مثنوی دل افروز جشنی شد آراسته ٭ درون بیرون هر دو پیراسته

نمودند تزیین این سبز کاخ ٭ بساطی چو پیدا نهیب فراخ ٭ سرابرده با کلل کلاه ٭ کشیدند بر دور جشن گاه ٭ کرانتا کران فرش آن حریر

پرند خطا بود و دیبای چین ٭ زبس سایبانهای زرتار ٭ هوا بود چون پرده زرنگار ٭ فلک را گرفتند در زر ناب ٭ که خوش نیست در جشن نیلی نقاب

زبس نگهت بزم خرم ٭ دو ز فلک نافه مشک بو ٭ [illegible] بزرگان درگاه برخواستند ٭ عروسانه تختی بر آراستند ٭ که در خور سلطنت زیبنده

بشاه جهانگیر [illegible] ٭ [illegible] گنند ٭ زبان سپهر پرده درگیر ٭ که ای بخت با تخت دولت نیاز

شهی میکند [illegible] ٭ که خواهد شدن تخت از و دیدی ٭ کسی می نشیند برادرنگ جاه ٭ که خواهد باو تخت بردن پناه ٭

آسمان در عین بهار اراده جلوس
بر سریر بیت الشرف خود کرده بادشاه
زمین را چون روز بهجت افروز جشن عالی
ترتیب داده رونق بخشید تخت خویش
گشت ۱۲

قوله طیلسان الخ بالفتح
حرف لام بر سر حرکت معرب طالسان نوعی
از ردا و فوطه که عربان و خطیبان و قاضیان
بر دوش اندازند ۱۲ ج م ب س

قوله قاقم بضم قاف ثانی نام جانوریست
که از پوستینهای او کرنفیس و قیمتی باشد و
ملوک و سلاطین از و کسوت سازند ۱۲ ٭

قوله ۱۲ الخ نفح بر رو

تخت مرصع نشین انجمن رفعت شد تاج بسر بلندی جاوید سرافراز

چتر سایهٔ دولت بر آفاق گسترد لوا طراز نور علی نور یافت کوکبه را گوی مراد [...] افگن تیغ و خنجر و گل

خلوتگاه نیام آرام گرفت خنجر از تردد آسوده و کمان از کشاکش روزگار نجات [...]

اعدا فارغ نشست محفل بلند مقام که بسر بلندی از آسمان گذشته خطیب منبر سلطنت گفت شعر

دارم خطاب خطبه سرائی بمدحتش * پست و بلند ساخته اندیشه منبرم * شایسته بی بها گهر گنج شاه

را * لیکن نه گوهری که بگیرند در زرم * جهان که آهوی دام خستهٔ شیر شکاران این بیشه است صید در

او شده نفس افتخار بر آورد که شعر طالع مرا چو بسته بفتراک دولتش * کس چون کمان بر و کشکار محضرم

اقبال که سپهسالار آن قهرمان سلطنت است شکر گویان تعداد نعمت نمود شعر کز خاک برگرفته

خاقان اعظمم * بر آسمان کشیده دارای اکرم * در حضرتش بظاهر و باطن مکرمم * وز دولتش بصورت

و معنی توانگرم * از فیض اوست این همه سیر گلشن نظم * وز بزم اوست این همه لب بر ساغرم * دولت

که رنگ آمیز صورتخانهٔ گیتی است بر سر یکرنگی آمده زبان کشاد که شعر رخسار من ز خال و زنگی سترده ام

الماس ابیضم من و یاقوت احمرم * باغ فرح ز چشم ملک نقش منظرم * عطر دماغ روح قدس دود مجمرم *

تا هست گوهر سخنم گوشوار عرش * مدحت سرای تخت و دعاگوی افسرم * آسمان منطقهٔ مرصع نجوم بر میان

رقص کنان آواز بر داشت که شعر دارم نه طاق چاکری و طوق بندگی * در حضرتش مباد خبر زین بر

زیورم * فتح است بر جنود مخالف صف مرا * کز خیل بندگان خداوند مظفرم * سعادت که هواخواه دولتخانهٔ

سلطانیست عرض حال کرد که شعر بر باد قبلهٔ من آستان اوست * کز شوق آفتاب [illegible] جلوه گرم

آید بکر کلید عنایت بجیب من * بر آستانه سلسله بر پای چون درم * جمیع سران و سرداران و کشیکیان

و سپهسالاران و سائر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر آن والا دودمان

بیعت کردند و پیمان هواخواهی موکد بایمان الهی ساختند عضد دولت قاهره بیرام خان خانخانان

ذکر تصویر طالع جلوس حضرت شاهنشاهی

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدائع لطائف ملحوظ شده اول آنکه در وتد عاشر که بیت السلطنه
است نیر اعظم افاضه نور می نماید و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانه عاشر است
و انگاه چنین صلاحی که بعد دوم آن نگارنده گیتی شده باشد و امام ابو المحامد غزنوی که از اکابر ارباب
تنجیم است فرموده که روا است برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وتد عاشر اسد افتد که خانه
نیر اعظم است و المنة لله که اینجا نیر اعظم خود در بیت عاشر تا شر انوار سعادت و اقبال آمده شعر
شاهی که مراد بخش امید بود ✽ رخشنده دلش بنور جاوید بود ✽ چون پرتو او جهان نسازد روشن
آنرا که مربی چو خورشید بود ✽ خانه دوم که خانه مال است سرطان اتفاق افتاده و مشتری که صاحب
است در خانه یازدهم که خانه امید است فوق الارض وقوع یافته دلالت کند بر آنکه مقالید خزائن
و کنوز عالم بی سابقه مشقت بدست گنجور اقبال او در آید و خانه سیوم که تعلق بخویش و پیوند دارد
و صاحب او نیر اعظم در وتد عاشر جمیع اقربا مامور احکام سلطانی و محکوم اوامر شاهنشاهی باشند و خانه
چهارم سنبله که آنرا وتد الارض خوانند و منسوب است بعواقب امور و املاک و صاحب او در نهم که بیت السفر
است دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات مملکت محروسه خانه پنجم میزان است که خانه فرزند و عشرت و
هدیه است و صاحب او زهره در حوت که برج شرف اوست دلالت کرده بر آن که فرزندان سعادت
مند بعطوفت و شفقت پادشاهی قرین باشند و در سایه دولت و کنف عنایت تربیت یابند و اقلام
و افراح انجمن سرور بزلال نشاط لبالب باشد و تواصل هدایا از چهار رکن عالم بر آستان دولت و بارگاه
خانه ششم عقرب که خانه عبید و خدم و امراض است صاحب او مریخ در خانه سلطنت واقع شده و علامت
بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بر بسیاری غلامان و فاداران و خدمتگاران جانسپار مشتری اگرچه
در قوس است اما بحسب تسویت البیوت بخانه هشتم نثار سعادت جاوید میکند خانه نهم قوس و تد عاشر بیت الجلاله

مولوی محمد صادق علی عفی عنه

وآن خانه اعدست چون بحسب تسویة البیوت از کوکب سعد خالیست بر مقهوری اعدای دولت ابد قرین دلیلیست قوی خانه هشتم جدی است متعلق بمواریث و صاحب خانه در یازدهم بتثلیث

برجیس که سعادت موروثی قرین حال بکمالات ذاتی باشد خانه نهم دلو بعلم و دین و سفر منسوب است و عطارد که صاحب طالع است آنجاست و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده افاضه انوار دانش میکند

تحقیق در ذکر خانه اول گذشت ۱۲

و مخبر است از صدق تفکر در امور دین و دولت و اصابت تدبیر در باب سفر و موافقت آن تقویت دولت شعر شاهی که بعقل و فنون خویش * در راه خدای رهنمون خویش * هر چند که سایه خدایند شهان * او نور خداست سایه چون خویش * خانه دهم حوت که آنرا وتد عاشر خوانند خانه سلطنت و امهات است نیر اعظم و زهره و مریخ آنجاست همیشه ایام سلطنت بعیش بگذرد و اسباب ابهت و شوکت صاحب طالع روز افزون باشد و امهات عالی درجات بدولت او بمراد رسند

نادر ۱۲

خانه یازدهم حمل منتسب برجا و صدقاست بیت الشرف نیر اعظم افتاده و قمر سریع السیر زائد النور

امید ۱۲ دوست ۱۲

آنجاست هر چند که بخاطر اقدس رسد بزودی و بهبودی بر آید و دوستان بوسیله این دولت عظمی کامران شوند خانه دوازدهم ثور است و آن خانه اعداست از کواکب خالی افتاده و مریخ از دهم ناظر دشمنان دین و دولت بصمصام مجرای خون آشام شوند نیر اصغر در حمل که خانه شرف نیر اعظم افتاده است و اکابر این فن تصریح کرده اند که در زائچه جلوس اختیار قمر که واسطه افاضه انوار است از اجرام علوی بر اجسام سفلی در حمل باید و این بس معتبر داشته اند و نیر اعظم بمشتری اتصال دارد و خداوند عاشر در هفتم وقوع یافته و خانه طالع هوائیست و اینها دلالت بر آراستگی عساکر نصرت قرین و بر مزید عظمت و شوکت پادشاهی میکنند و سهم السعادة قوی حال است چه در اسد که خانه نیر اعظم است سرطان بکاشته خانه ضراعت نموده بود تحقق دارد و صاحب او در عاشر آمده و مشتری که دلیل صدق بیعت است در هشتم بخانه خود بکمال سعادت دارد خداوند عاشر صاعد است روز بروز امور ملکی و مهمات سلطنت

متقارن و متقارب جلوس اشرف از جلائل نظرات تربیت نیر اعظم این کسرا که بر ایران فتح ورزی
آن شهریار که ساست عنوان ایام نوروزی و دیباچه فرخی و فیروزی داشته مبدء تاریخ گرامی را از
نور افزاینده اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود
و اقبال و بالقای ربانی این تاریخ گرامی را تاریخ الهی موسوم ساختند و دبیران سعادت اندام
در مناشیر و دفاتر ثبت و مرقوم گردانیدند و اسامی ماه‌های این تاریخ را همان اسامی مشهوره
فارسی معتبر داشتند و بلقب الهی واردی بهشت ماه الهی تا ماههای ایام نیز همان سی نام متعارف
فارسی گذاشتند بدین ترتیب آورمزد * بهمن * اردی بهشت * شهریور * اسفندارمذ *
خرداد * امرداد * دیباذر * آذر * آبان * خورماه * تیرگوش * دیمهر * مهر *
سروش * رشن * فروردین * بهرام * رام * باد * دیبادین * دین * ارد
اشتاد * آسمان * زمیاد * مارسفند * ایزان * و چون در بعضی ماهها دو روز از
سی زیاده بود آنرا روز و شب نام کردند و بیامن توجه شاهنشاهی ایام مسترقه بر افتاد
و ماه چون سال شمسی شد و نیز ضمیر انور حضرت شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که در سنوات این
تاریخ مقدس نیز دوازده باشند لاجرم هر سال سمی باسم ماهی از ماه‌های الهی ساختند چنانچه
سال اول سال فروردین الهی و سال دوم سال اردی بهشت الهی و عمده موسسان این تاریخ
قدسی علامة الزمانی افلاطون الاوانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود که در ساعت
مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد و اگرچه اساس این تاریخ در سال نهصد و نود و دو اتفاق
افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار موارد وقائع و واردات بر تاریخ الهی خواهد بود و
شبیه این واقعه شریفه در سال جلوس لائق نمود امید که چون دولت و اقبال این سلسله ابد پیوند
از مشیئة الهی است فروغ این دودمان عالی هزاران هزار سال جهانتاب و جهانگیر باشد و امتداد

ظلمت است و آنرا بزبان هندی کشن پچه گویند و این سه باطنان محض تقلید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده اند و با آنکه بطلان این عمل بی حاصل عدم اعتداد آن بدلیل روشن تر از آنست که باستدلال احتیاج افتد و از معمرهٔ متدینین این طائفه چیان بساح غزوجلال رسید و مطابق آن کتب معتبرهٔ قدیمه خود را بنظر صواب بین در آورده ند که مبدء شهور قمری پیش قدما از ابتدای روشن شدن انجانب ماه که بجانب ماسپت بوده که آنرا بلسان ایشان شکل پچه نامند و از زمان یک باعث بواسطهٔ شیوع نامتدینان و وقوع هرج و مرج این روش روشن متروک و مهجور شده است و معقولیت آنکه اول ماه را از ابتدای ظهور نور کنند از اجلی بدیهیات است بنا بر آن حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم مستخرجان کل ممالک محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقهٔ انیقه شکل پچه نهند و بواسطهٔ احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر تقویم را بمهر اشرف اقدس برین فرموده فرستادیم که برین نمط جاری گردانند درین اثنا اکابر و اعاظم بساط قدس بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهامی مآثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات بآسانی معلوم شود بنوعیکه احدی را مجال منازعت نباشد مثل آنکه شخصی مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدت چهار سال و چهار ماه مثلاً قرار داد تا مبدء معین باشد تعیین این مدت بتفصیل متعذر خواهد بود و پیداست که هرگاه ابتدای تاریخی عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور اهل عالم کشوده است و بر واقفان سوانح اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال داب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیلهٔ اهتمام خود اساس این بنای سعادت اقتباس را مجدد می ساخته اند و معامله گذاران روزگار را از مضائق حیرت نجات می بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجری که آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احبات خبر دهد

فائض النور بوضوح خواهد پیوست و از چندین هزار سال در بلاد مشهوره معروفست سیما درین

هزار سال معمول سلاطین عدالت گستر و حکمای حقائق آئین بوده است و بدین دیار بواسطهٔ

امور از شیوع افتاده بود بحکم ابتغای مرضیات الهی و اقتضاء اقتدار آن ایام مسرت فرجام

رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری بر وجه اتم و طریق احسن رایج گردا

ودرین معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقهٔ نامرعی نگذارند ایام نوروز و تفصیل اعیاد ایام نوروز

نوزدهم فروردین ماه الهی سیوم اردی بهشت ماه الهی ششم خورداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه

الهی هفتم امرداد ماه الهی چهارم شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی نهم

آذر ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست سوم دی ماه الهی دوم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمذ ماه الهی

تحریراً بالامر المطاع

ذکر انتظام نظم و نسق ممالک محروسه در هنگام جلوس ابد قرین حضرت شاهنشاهی

درین هنگام خجسته که روز ولادت دولت و سعادت و زمان ظهور عیار نقد عقیدت هواداران بود

میرزا سلیمان بن خان میرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید بارامش و آسایش ملک بدخشان

متصرف بود و ولایت کابل و غزنین و سائر آنحدود از هند و کوه تا آب سند که به نیلاب شهرت دارد

بهوشمندی و کاردانی منعم خان که در زمرهٔ سرکردهای این دولت ابد قرین بداد و عدل مستانه

بود انتظام داشت و محمد حکیم میرزا و مخدرات سرادق عفت بحسن خدمت او دران دیار آسوده حال

بودند و قندهار با توابع و لواحق که بجاگیر بیرامخان طراز اختصاص داشت باهتمام شاه محمد قلاتی

که علم شجاعت و تهوری افراخته از حوادث و تغلب متغلبان بوده معمور و در امن و رفاهیت بود

و دارالملک دهلی سابقاً بقلم تفصیل گذارش یافته و دارالخلافه آگره و آن نواحی بحکومت

اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظام سرکار سنبل به تدبیر علی قلیخان شیبانی بود و سرکار

بسروراری عبدالله خان اوزبک انتظام می یافت و منیت بخش میوات ملازمان تردی بیگخان بودند و قیا خان در کول جلالی و آنحدود بوده لوازم خدمت بجا می آورد و حیدر محمد خان در بیانه بوده اجرای احکام بادشاهی مینمود و بتازگی منشور عاطفت بهریکی از ملازمان درگاه معلی شرف صدور یافت که هر کدام را بنوازش خسروانه عز امتیاز بخشیده محال جاگیر برقرار گذاشتیم تا عیار اخلاص و نیکو خدمتی هر کدام بظهور آید آنزمان در خور همت والای شاهنشاهی بمراتب و مدارج کمال خواهیم برآورد و هنوز چون رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی تقاضای آن میکرد که روزی چند در نقاب احتجاب باشند تا جمال عالم افروز آنحضرت را جز آنحضرت نظارگی نباشد چه وجه نیت دور اندیش حق گزین آن بود که در لباس بی توجهی دنیا عیار مردم گرفته اندازه حال هرکس به بهترین وجهی در پیشگاه خاطر مقدس قرار یابد یا حوصله کوتاه اندیشان مردم تاب دریافت کمالات قدسی نداشت ناگزیر بجهت آسودگی جهانیان چنین بسر میبردند یا برای آنکه دشمنان تیره رای حیله اندوز خاطر غبار آلود خود را از بداندیشی گوهر والای عنصر قدسی فارغ ساخته در تنبه کاری خود مشغول باشند یا برای آنکه چون نظر دوربین آن نگین خاتم خلافت بملک بی منتهای معنوی افتاده بود نظر بر خاکدان دنیا نمی انداختند یا بجهت مصالحی دیگر که بالغ نظران دوربین بسر وقت آن نتوانند رسید این پادشاه صورت و معنی تمام مهمات مالی و ملکی به بیرامخان سپرده خود با مری چند که پرده کمال آنحضرت تواند شد و ظاهر بینان زمانه بی بدقائق آن نتوانند برد اشتغال داشتند

گرفتن شاه ابوالمعالی و بزندان تادیب کردن

چون مشیت جهان آرای ایزدی که انتظام بخش سلسله صوری و معنوی است خلعت سلطنتی را خواهد بدامن بقا پیوندد و لطائف ثبات سطر زساز درخنه گران ملک و فتنه سازان روزگار را

بی شاخ و برگ ساخته از بیخ و بن بر انداز و وازین شورش انگیز آن آشوب پیشه امری چند
بوجود آید که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد و مصداق این معنیست که در آغاز
ازلی شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع اتفاق افتاد که چون افسر اقبال از شکوه دولت
حضرت شاهنشاهی سربلندی یافت و اورنگ سلطنت بعز عظمت آنحضرت پرتو سعادت تمهیدی
گرفت مدهوش بادهٔ وهمی و خیالی شاه ابوالمعالی که از خودپرستی حسن و بدمستی دنیا جوهر دماغ
او پریشان شده و پای اعتدال او از مسلک ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغاز ملازمت او
بحضرت جهانبانی تا سپری شدن آن بدروزگار جابجا گذارش یافته کلک تفصیل شده درین
هنگام که فرمان روای زبان شاه راه عالم بقا شتافت و گیتی خدیو دوران با چندین
جلباب خفا و حجاب استتار وا شورش و آشوب دلهای ارباب تجرد و اصحاب تعلق خون آلود
غبار آلود بادهٔ دیرین و رستم خوان تقویم پارینش را اندیشهای تباه پریشان تر ساخت و
سودای سری و مالیخولیای سرگرمی پیشتر موجب فساد دماغ و تهییج مواد جنون او شد.
مست بود سگ دیوانه گزید دیوانه بود نیش عقرب خورد و نیز بعضی از کهنه عمادهای دنیا که از بدنهادی
جز صلاح خود نه بینند حاشا حاشا بلکه جز فساد خود در اندیشه تباه نگذرانند از تیره رائی و کور
باطنی حق از باطل ناشناخته از اسباب مزید بدمستی او بودند و همیشه داروی بیهوشی در بادهٔ
غرور او می ریختند درین میان بیرام خان خانخانان که زمام مهام کارگاه سلطنت را بدست
کاردانی خود گرفته ناظم شتات امور بود و اول خدمتی که بعد از جلوس ابدپیوند حضرت شاهنشاهی
بوقوع آورد زنجیر کردن این بدمست دیوانه بود و شرح این سرگذشت آنکه چون آن شعله
خس را دود سودا در سر پیچید و کله گوشهٔ شورش از باد غرور کج شد آثار خیالات فاسد
ظاهر شدن گرفت و احتمالات فتنه از پرده روی نمودن پدید آمد روز سیوم از نوروز

جلوس اشرف در همان ساخت دلگشای مجلس عالی ترتیب دادند حضرت شاهنشاهی بدولت
واقبال براورنگ سلطنت نشستند و میران و سروران جهانگشای بآداب خدمت جابجا ایستادند
واین بدست را پیش ازانکه این محفل هوشمندان منتظم شود پیغام فرستادند که جشن عالی انعقاد
یافته و مهمات ملکی و مالی در میانست و آمدن ایشان ضرور آن بدست خود پرست عذری چند
بدتر از گناه بجهت ناآمدن خود تمهید نمود ازانجمله آنکه من هنوز از تعزیت برنیامده ام و بر تقدیر آمدن
سلوک حضرت شاهنشاهی بمن چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست و امراء چون پیش خواهند آمد
چون مبالغه عظیم در طلب او رفت سخن از پرده بیرون انداخت و شرح نسبت قرب به بساط
اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجه آنحضرت بیان نمود و آمدن خود را بشرطی چند
دور از کار که چون سودای خام او ناپخته بود مشروط ساخته حاضر شد و بجانب دست راست
حضرت شاهنشاهی نشست و وقت آن شد که مائده نعمت و سماط افضال گسترده شود چون
شاه ابوالمعالی دست بشستن دراز کرد تولک خان قوچی که از چابک دستان قوی بازو
بود بدستیاری اقبال بر دستی کرد و از پس درآمده هر دو دست او گرفته دستگیر ساخت و دیگر
ایستادگان پایه سریر والا نیز درین خدمت باو همدستی کرده کار از پیش بردند شاه ابوالمعالی
از فرط حیرت بی دست و پا شده سررشته طاقت از دست داد و مردمی که همراه او بودند چون
اکثری از قدیم در سلک دولتخواهان این دودمان عالی انتظام داشتند و پیش او مصلحتی فراهم
آمده بودند همان روز به تازگی در عداد بندگان بی واسطه درآمده مستمال عنایت بادشاهی گشتند
و ادول نخجیری که در دام اقبال افتاده بود در آئین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را
ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شورنجان فتنه انگیز گرفته شود و چه آدمی که طلسمی است بدیع
و معاینت بس مشکل کشا بیک ناخوشی که از و بظهور آید بعد محانه نباید فرستاد که این بنای عالی نهاد

خریده است قدرت ایزدی تعمیر نیابد بنابرآن دانش پیشه‌های انتظام بخش در انهدام و انعدام

این کاخ والا آساس سرعت مستحسن نداشته اند مصرع که نتوان سررشته پیوند کرد * اما او

که حقیقت بدگوهری و بددرونی و شورانگیزی و فتنه اندوزی او بارها بامتحان رسیده باشد

بندخانهٔ زندان را بوجود او آلودن سزاوار کار آگاهان نیست لیکن ایزد جهان آرا چون پیکر

قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی را مظهر کامله رحمت واسعهٔ خود فرموده است سررشتهٔ تدبیر

از دست چنین خیراندیشان گسسته ابقای این جوان معاملهٔ نافهم را سرانجام داده بزندان

فرستادند تا در مبادی سلطنت عالم آرا آنچه صورت قهری داشته باشد بظهور نیاید اگرچه

در نیستی اشرار کوشیدن با جمهور انام لطف نمودن است لیکن چون لطفیست بصورت قهر در

چنین موسم نوروز اقبال بظهور نیاید و این دیوانهٔ فتنه انگیز را زنجیر کرده بلاهور فرستادند و متصدیان

این خدمت او را به پهلوان گل گز عسس لاهور سپردند و آن معاملهٔ نافهم از بی پروائی باید

در نگاه داشت آن بدست فتنه اندوز احتیاط نکرد تا آنکه از بندخانه فرار نمود و میرزا شاه و جمعی

که در لاهور بودند پهلوان گل گز را مقید ساختند پهلوان از بیم بی ناموسی زهر خورده خود را از زندان

جسمانی خلاص کرد و منعم خان که فرمانروائی کابلستان برای رزین او مفوض بود باستماع این خبر

خوشحال شده میر هاشم برادر ابوالمعالی را که بکهمرد و غوربند و ضحاک و غیر آن بجاگیر او مقرر بود بلطائف

الحیل طلب داشته مقید ساخت و آن نیز عین صلاح دولت بود و از سوانح عشرت افزای اینوقت

ارسال منشور اقبالست بدار الامن کابل چون خواطر قدسیهٔ اولیای دولت از مهمات ضروری آنحدود

فراغ یافت استیصال اسکندر که در کوهستان سوالک بسر میبرد و این یورش دولت انتما در اصل

از دار الملک دهلی بجهت آن بود بر پیشگاه همت شاهنشاهی استقرار گرفت لیکن از انجا که خاطر اقدس

یاد بیکگان حضرت مهد علیا و نیز اولیای دولت برای دل نهاد بهادران جان سپار که بتازگی

در هند در آمده بودند قرار دادند که جمعی از امرای قدیمی و معتمدان درگاه را به کابل باید فرستاد
تا اول حضرات بیگمان و ثانیاً اهل و عیال سایر ملازمان عتبهٔ اقبال را بزودی در ممالک وسیع
هندوستان آورند تا ثبات قدم ورزیده مردم از اندیشهٔ رفتن ولایت که خو کرده اند بیکبارگی
باز باشند بنابر این اندیشه انتظام بخش محمد قلیخان برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه و میرزا حسن خان
و میرزا خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی دیگر را با اسباب هدایای
گرامی بجهت تقدیم این خدمت ارجمند روان ساختند و روز پنجم از جلوس ابد قرین لشکر ها را
در سایهٔ رایت ظفر آیت که مطلع صبح فیروزیست استمال عنایت فرموده به آیین شایسته
بجانب کوهستان سوالک که آنرا ساجل نیز گویند نهضت عالی فرمودند

آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین دور اول

چون روزگار سلطنت معدلت افروز این نور سرور والهی رونق گرفت و عالم و عالمیان
بزبان فال و لسان قال تهنیت گویان و شکر گذاران انبساط تازه کردند و ملک صوری و
معنوی رونق و صفای دیگر یافت بهار جان و تن بمبارکبادی آمد و بعد از بیست و پنج روز
از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی نهصد و شصت و سه هلالی نور افزای
جهان افروز شد و سلطان خاور با رایات عالم آرای بمحاذات حمل آمد و شهر جهان شد تازه
از باد بهاران * زمین را آبرو افزود باران * چو زر خرم نهاد خرمی را دوست * بهر گلها بپرید
از خرمی پوست * گل از گل تخت کاوسی برآورد * بنفشه چتر طاوسی برآورد * ز هر شاخی شگفته
نو بهاری * گرفته هر گلی بر کف نثاری * نیر اعظم شاهانچه قیصر گیهان روزگار را طراوت
تازه بخشید همچنان تهنیت جلوس مقدس شاهنشاهی بشارت بدیدهوران آگاه و مستعدان
رموز شناس اشراق نوید جان پرور آورد و ملک صورت انتظام یافت عالم معنی رونق گرفت

ظاهر همرنگ باطن گشته روشنائی بر روشنائی افزود وکسی راکه پرورش از فیضهای این
نورافزای انجمن صورت ومعنی تهنیت گویند دانا داند که چه میمنتها از درازی عمر وکامیابی ظاهر
وباطن واعتدال صوری ومعنوی نتیجه بخشد چنانچه در پاستانی نامها آثار آن مذکورست پس
اندازهٔ سعادات حقیقی ومجازی نوزیر پرورد تنی که تهنیت او رابلی واسطه بشری بذات انور زبان
فعلی که بهار جهان آرای عبارت از انست فرماید که تواند دانست ومقدار برکات این عطیه
علیا که یارد شناخت وچون قرار داد دانش منشان حال وگذشته آنست که هرگاه امری
جلیل القدر رفیع الشان را مبدء تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزی که قریب باشد عقبا
نموده کم وبیش رامنظور ندارند بنابرآن چند روز پیش از نوروز داخل نوروز اعتبار کرده
مبدای تاریخ الٰهی ازین نوروز سعادت افزا قرار دادند چنانچه در منشور سابق بتفصیل گذارش
یافت وهرجا تاریخ الٰهی مذکور شود ابتدای آن ازین بهار دلگشای معتبرست واز اعاظم
بخششهای حضرت شاهنشاهی که در مفتتح این سال مقدس بظهور آمد بخشش باج وتمغا
مقدار آن که تواند دریافت بی تکلف از حاصل اقلیمی افزونست گیتی خدیو بشکرانهٔ عطیات
الٰهی اینچنین مواهب کبری فرمودند وقوافل لهای سوداگران که فیض سامان بارگاه
اند وخواطر جمهور مردم که مظاهر فنون قدرت الٰهی اند بوسیلهٔ این عطیه والا خوشوقت شد
واین سانحه خیر مستجلب هزاران دولت واقبال گشت اگرچه بواسطهٔ نقاب اندوزی
زبان وحرص افزای کارپردازان سلطنت روزی چند اختلالی درین اساس خیر راه یافت
چون نیت مقدس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت علیا بود باوجود آنکه چند گاه این
عنایت علیه در پردهٔ تعطیل وتاخیر مانده برکات ومبرات که نتایج این کردار شائسته بود از
کارگران قضا وقدر بریک منوال پرتو ظهور داشت الله الحمد امروز که جهان آرای خلافت

بجز بکمال صفات سلطنت میسر شد و عیار جهانیان گرفته هر کدام را در خور استعداد کامروا میسازد
این همین عطیه در کل ممالک محروسه رواج دارد و هر چند پازند نامی زبان آور فوائد و منافع
عظیمه این باب را بعبارات فریبنده بعرض اقدس رسانیدند چون خاطر حق گزین شاهنشاهی
از روی وابستگی بواسطه محض تحصیل رضامندی ایزدی حکم برین عطیهٔ دولت آساس فرموده
بود مسموع نشد و طبقات عالم از عهدهٔ شکر این یک عاطفت از هزاران عواطف نمی توانند برآمد
ایزد تعالی باندازهٔ برکات ثمرات این موهبت و مسرات چندین قلوب و نفوس که بوسیلهٔ این
عنایت مورد رفاهیت اند در سنین عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی
افزایش بخشاد. از سوانح آنست که نقاوهٔ اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبداللطیف
از قزوین با جمله دران ... ادراک محفل عالی نموده و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد و ولد ارشد او
خواجه غیاث الدین علی که بعاطفت خسروانی بخطاب نقیب خانی والا مشار الیه بلندی یافته از خاصان بساط
و میر ... بهره بود و میر بفنون علوم و نسب خود و طلاقت لسان و اطمینان قلب
... شریف صفات امتیاز تمام داشت و باسم تعصب و تبعیت صدر در هند به تشیع
... بستن زبان زده روزگار بود و بهانا که رفتار میر یعقوب دار الامن صلح کل بود
... این هر طائفه او را مطعون میداشتند چون رایات جهان آرای ظلال نصرت بر حوالی
... اند جهت جهادران نصرت پیوند و غازیان صف شکن که بسرکردگی میر محمد خان
برسم منقلا پیش میرفتند در حوالی کوهستان سوالک بغنیم رسیده بدستیاری ثبات پای
تدبیر حرکت صائبه بتقدیم رسانیدند لیکن چون اعتماد این گروه والا شکوه بر اقبال الهی بود و
اعتضاد سکندر بمحض تهور بی جنگ شخص شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت و سپاه ظفر
رکاب بهمنان فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمده مورد نوازش شد و رایات عالیات

دوم

مولوی محمد صادق علی عفی عنه

فقط

بجهت تشیید مبانی احتیاط سنگار را از اسباب نشاط ساخت قریب سه ماه دران حدود جهانبانی
بود و اکثر زمینداران آستان بوس والا سعادت پذیر گشته سرانجام شرف روزگار
خود نمودند ازانجمله درمچند راجه نگرکوت که بوفور اعتبار و کثرت جمعیت کلاه تفوق بر اقران
کج می نهاد و بسر نوشت دولت ازلی سعادت زمین بوس عتبهٔ عالی دریافت و در اقدام
این خدمت خود را سابق مضمار عبودیت گردانید و [illegible] توجهات شاهنشاهی شرف
اختصاص یافت و از سوانح نصرت انتما که درانزمان بظهور آمد واقعه محاصره نمودن حاجی خان
نارنول است و تشریح این قصه آنست که چون قضیهٔ ناگزیر [illegible] شدن حضرت جهانبانی
بظهور آمد حاجی خان که از غلامان رشید شیر خان بود با جمعیت فراوان آهنگ نارنول نمود
راجه بارمل کچواهه که بنظر عاطفت شاهنشاهی از اعیان سلطنت شد و پایهٔ [illegible] بتفصیل که اجداد
در ایام هندوستان گذشت نمود ابتدای [illegible] و قوم او بمراتب و مناصب کبار اعاظم
چنانچه مجملی در هر جا گذارش خواهد یافت در مفتتح این ایام همراه حاجی خان بود و مجنون خان [illegible]
جاگیردار آنجا متحصن شد و کار بر اهل قلعه [illegible] دشواری نهاد و راجه مذکور بمقتضای نیک ذاتی
و عاقبت اندیشی در میان آمده بصلح قلعه را گرفت و مجنون خان را بدرگاه عالم پناه روانه
ساخت و در هنگامی که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمانروائی شدند و مهمات
دهلی برای صواب انتمای تردی بیگ خان قرار گرفت خان با آئین شایسته بر سر حاجی خان
رفته نارنول را از و تخلص ساخت و بتعاقب آن ناعاقبت اندیش بمیوات رفت و آن
ارباب تمرد و عصیان را تادیب و تنبیه نموده بدار الملک دهلی مراجعت کرد و بشجاعت و کاردانی
انتظام آرای گشت و درهمین ایام شیخ گدائی کنبوه پسر شیخ جمالی دهلوی از گجرات آمده ادراک
ملازمت نمود و چون در زمان غربت در گجرات به بیرام خان حسن سلوک نموده لوازم مهربانی بجا آورده

بجا آورده بود درین وقت که عنان اختیار بدست بیرام خان بود بپاداش آن پایهٔ شیخ زردی
در افراشته بهلو و بمنصب صدارت سربلند شد و در میان اقران تعظیم و ترفیع زندگانی کرده
چون ایام باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلائق و رفاهیت جمهور انام بدولت
سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبهٔ جالندر مخیم سرادقات اقبال شد و از داد و دهش گلزار
جهان طراوت تازه یافت و تا قریب پنج ماه موکب مقدس دران عرصهٔ دلگشا نشاط پیرا بود
ایلچیان عبدالرشید خان والی کاشغر رسیده استسعاد زمین بوس نموده و ظرائف تحف و هدایا بنظر
اقدس در آورده بشمول عواطف ظل الهی شدند و مجملی ازین قضیه آنکه عبدالرشید خان همیشه سلسلهٔ
قرابت صوری و معنوی را بحبل وسائل تحریک می‌نمودند و تاسیس مبانی یکجهتی باین دودمان عالی نموده
پناهی برای خود می اندیشید و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز آداب مروت و فتوت تقدیم می‌نمودند
ازانجمله دران هنگام که یورش هندوستان پیش نهاد همت والا شده بود خواجه عبدالباری را که از
خواجهای سلسلهٔ نقشبندیه بود بکاشغر فرستاده بودند درین ولا مشارالیه باستلام عتبهٔ اقبال معزز گشت
و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد که همراهش تعزیت بجا آورده هم
لوازم تهنیت تقدیم رساند خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالکافی است و او پسر خواجه عبدالهادی
و او پسر خواجگا خواجه است و او بی واسطه فرزند خواجه احرار است قدس سره و میرزا شرف الدین
مذکور پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود و خواجه برادر خود خواجه عبدالهادی
پسر خواجگا خواجه است و میرزا شرف الدین حسین باین مناسبت بهمراهی خواجه عبدالباری
آمده دریافت ملازمت علیا نمود و میرزا از جانب مادر نیز اصالتی تمام دارد چه والدهٔ میرزا
کیچک بیگم دختر میر علاءالملک ترمذی است و آن عفیفه دختر فخر جهان بیگم صبیهٔ قدسیهٔ حضرت جهانبانی
سعید سلطان ابوسعید میرزا است و رتبهٔ میرزا در اندک فرصتی بلند شد و بمرتبهٔ امیرالامرائی رسید

چه بانسب صوری خدمت شایسته ضمیمه آن گردانیده ظاهر را تقریبات باطن خود ساخته
پایه طلب با اخلاص شد لیکن درگاهیست که اینجا یکذره اخلاص را بجهانی برابری می سازند اندیشه
تباه اندیشان راه تو نشود و نگوئی که زیاده از پایه او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون
آمده نیست چه عدالت را امکانیست و دیگر تفضل را پایگاهی دیگر اگرچه در امثال این امور از بن خیابد (?)
صورت و معنی اعتبار افزودن عیار گرفتن است بیاده نامرد فکن مرد ساز دنیا خالت اورا
دانستن و اصالت صوری صد خدشه در راه باغوده دارد و بر تقدیر رفع آن خدشها نسبت
صوری و مناسبت ظاهری در حصول مقصود بکار نیاید رابطه معنوی و پاک نهادی باطنی بباید
تا در محک اخلاص کامل عیار تواند نمود و لهذا چه عالی نسبان خاندان دنیا درین درگاه معلی
آمده دعوی ارادت و اخلاص کردند و چون خاک این آستانه دولت پناه عیار جواهر نسبت است
در اندک فرصتی سنگ ذاتی و بد نهادی بظهور آمده بمجازات آن رسیدند تا آنکه پاک درون
بودند و از اصالت معنوی بهره مند روز بروز پایه ایشان افزود تا آنکه جمعی از صفائی ظاهر را
روپوش خبث باطن ساخته گندم نمائی و جوفروشی میکردند عاقبت کار با انواع خسران و نکال
گرفتار گشته شرمنده ازل و ابد شدند چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و صد قتل او
عبرت بخش هوشمندان حساب نگاه دار شده است و اندکی از بسیار هر کدام در محل خود یاد
کرده راه سعادتمندی بر جمهور خلائق گشاده خواهد گردید درین هنگام که جالندهر اوقات
عزت بود و کمال خان گکر پسر سلطان سارنگ که برادر خورد سلطان آدم گکر است به پشت
گرمی دولتخواهی قدیم آمده دولت زمین بوس دریافت و مشمول مراحم خسروانی گشته سر به
اوج افلاک یافت و در جنگ هیمو و مانکوت و غیر آن خدمات شایسته کرده مورد توجه خاص
حضرت شاهنشاهی گشت

ذکر مخالفت ناسپاسی میرزا سلیمان و محاصره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن لیاسی دولت

درین هنگام سعادت پیرا که موکب معلی در جلندر نظام بخش جهانیان بود خبر بغی و طغیان میرزا سلیمان بمسامع اقبال رسید و اهتمام در فرستادن کومک شد و تفصیل این سرگذشت آنکه چون خبر وحشت اثر شتقار شدن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکابل و بدخشان رسید میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم چه بمقتضای آنکه دران مرز و بوم از حقیقت و اخلاص کم نشان میدهند و چه از معامله نافهمی و نادانی آنها که از پایه سوداگری فرو د آمده خسران طلب نمایند و چه از بدذاتی و بد درونی که سود خود را در زیان دیگران اندیشند و چه باغوای تیره باطنان کوته اندیش که جز بسود نمائی نقد نظر کج شان نیفتد و تحریص حرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمات مالی و ملکی میرزا بی اتفاق او صورت نه بستی و میرزا از کوچک دلی او را برخود مسلط ساخته بود بمحض کوته اندیشی غافل از آنکه سریر خلافت بجلوس اقدس ارتفاع آسمانی گرفته از فرمان برداری و بندگی موروثی حضرت شاهنشاهی که خدمتش سرمایه بزرگی و اطاعتش طاعت ایزدی است بیرون آمده سر طغیان برداشتند و میرزا سلیمان نظر بر مرج و مرج زمانه و صغر سن ظاهری این خدیو جهان که پرده جمال جهان آرا بود انداخته مدعی سلطنت شد در زمانی که موسم حق گذاری و پاداش نعمت رسیدگی بود که حقوق تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بوسیله خدمات پسندیده بظهور آورده مورد آفرین جهانیان گردد و به نیت درست و عزم واثق جوهر اخلاص خود را بر محک امتحان ناقدان بصر رسانده کامیاب صورت و معنی شود از فرط تیره رائی و ناشائستگی از بی حقیقتان ناحق شناس گشته دفاتر جلایل احسان را

عصیان نشسته برخاک طغیان انداخت وحقوق را بعقوق مبدل ساخته راه بی آزرمی پیش

گرفت والکوهستان بدخشان لشکر پراگنده بهم رسانده دست اندازی کابل پیش نهاد

خاطر حق ناشناس خود ساخت حرم بیگم دختر میر ویس بیگ که کوچ میرزا بود و مادر میرزا

ابراهیم و بولی نعمت مشهور در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند

بواسطه مراسم تعزیت میرزا هندال آمده بود که حضرات تتق عصمت گلچهره بیگم و گلبدن بیگم همشیرهای

گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی را ملازمت نموده پرسش نماید و لوازم سوگواری و سائر

آداب خدمت بتقدیم رساند اگرچه بیگم آمدن خود را از روی تدبیر چنین وانماند اما حقیقت کار

آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که پسرش بود رنجیده برآمده بود با این اندیشه

که سفر حجاز در پیش دارم و باعث رنجیدن آنکه چون بیگم بفزونی رای و تدبیر مهمات مالی و

ملکی بدخشان را از پیش خود گرفت و در نواختن گروهی و برانداختن گروهی دیگر استقلال

تمام یافت حسد پیشهای تنگ حوصله سخن ساز از بدذاتی سخنان ناشایسته با او نسبت کرده

خاطر میرزا ابراهیم را آزرده ساختند تا آنکه آن ترک ساده لوح از جای رفته حیدر بیگ برادر

خرد بیگم را که مردم او را متهم میداشتند بهانه گرفته کشت بیگم رنجیده به کابل آمد چندگاه در

خدمت حضرات سرادقات عفت بود و بعد از آن میرزایان از کار خود پشیمان شده و مردم

فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند و او از کوتاهی عقل و تیرگی باطن بر ظاهر احوال کابل اطلاع

یافته گرفتن آنرا بخود قرار داد و در نظر میرزا سلیمان صورت گرفتن این ولایت را بسهولت

چهره گشائی کرد لیکن از شکوه حضرت جهانبانی این تیره باطنان ظاهر بین را مجال آن نمی شد

چون حادثهٔ ناگزیر ظهور یافت این ولی نعمت کافر نعمت در بی راهی راهبر سالک مسالک وبال

و نکال گشت منعم خان چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای عقل دوراندیش خود جنگ صف

قرار نداده و بسرانجام اسباب قلعه داری اشتغال نموده دل بر محاصره نهاده و تسخیر تحقیقت
قلعه کابل در مرتبت بنج و باره مپرداخت و پیش از آنکه میرزا از فتنه سگال در حوالی کابل غبار فتنه
انگیز و حقیقت شورش انگیزی و حسد اندوزی را بعرض داشت کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد میرزا
کثرت خود را و قلت اولیای دولت را در نظر کوتاه بین آورده کوچ بکوچ اوایل سال اول الهی که اواسط
بهار بود آمده کابل را محاصره نمود و در مقدمه اول آثار تسلط و افساد ظاهر ساخته بجنگ و جدال اقدام
پیش نهاد و میان کابلیان حقیقت گذار و بدخشیان جرأت نشان هنگامه کارزار گرم شد و
آتش گیر و دار زبانه زدن گرفت هر روز جوانان کارطلب از جانب میرزا سلیمان بپای
قلعه رفته داد دلیری و دلاوری میدادند و پا از اندازه بیرون نهاده بدروازه ها می تاختند
و اخلاص نشان کابل در محافظت قلعه کمال اهتمام بجا آورده از بالای حصار بضرب توپ و
تفنگ چاره کار این بی اعتدالان می نمودند و بهادران شیر دل چابک پای از قلعه برآمده
داد جلادت و شهامت میدادند چون این نبرد آزمایان اخلاص پیشه اعتماد بر اقبال بیهمال
حضرت شاهنشاهی داشتند باوجود افزونی مخالف مظفر و منصور میگشتند و هیچ اندیشه بخاطر
حق گزین این طبقه راه نمی یافت چون حقیقت حال بوسیله عرائض منعم خان مکشوف ضمیر جهانتاب
شد توجه بفرستادن لشکر فرمودند جمعی بعرض رسانیدند که همان مردم که بجهت آوردن
حضرات سرادق عصمت رفته اند برای این کار کفایت می کنند و هنوز رای جهان آرای بجهت
اهتمام بعضی مهمات ضروری ممالک هندوستان قرار بفرستادن کومک نداده بود که بتائید الهی
کار کابل و کابلیان از فتنه میرزا نجات یافت و گروهی که بجهت آوردن حضرات مقدسات
بیگمان رفته بودند اگرچه پیشتر یک مرحله نشده بودند اما چون نزدیک نیلاب رسیدند خبر آمدن
لشکر هندوستان در کابل مشهور شد باعث دلنوازی متحصنان و برهم زدگی خاطر مخالفان گشت

۲۹

ستدن و روان شدن
توانا شدن و شادمان شدن و
چستی و چالاکی کردن و زیرکی
و تیز خاطر بودن ۱۲ ک

ای همراهان درگاه از امراء و اعیان
که حضرت شهنشاه برای آوردن
حضرات عظمت و مخدرات عفت
بودند بجهت یورش و انتظام
مهمات کابل هم مامور
بار چند از آنجا عقب نزدیک نیلاب
رسیده بودند که صورت فتح در آمد
رو نمود و اطلاع این دولت
آورده ۱۲

نیز از دست در تدبیرات زده بحیله و مکر پیش آمده قاضی خان بدخشی را که از مخصوصان او بعلم
و عقل امتیاز داشت و از سعادت ذاتی و بخت مندی آخرهای عمر بملازمت و تربیت حضرت
شاهنشاهی امتیاز یافته از عاکفان عتبهٔ اقبال شد چنانچه مجملی از آن در جای خود ایراد یافته برسم
رسالت فرستاده فنون تزویر در میان آورد و مشار الیه کاردانی خود را بتقدیم رسانیده کاری
ساخت منعم خان برای رزین خود نگاه داشتن رسول را صلاح دولت دانسته رخصت نداد و او را
مشمول احسان خود ساخته آنچنان سلوک نمود که فراوانی آزوق و فزونی عقیدت اهل حصار خاطر
نشان او شد و آنچنان تدبیر شایسته بظهور آورد که با وجود کمال بی سامانی و تنگی بر چنین ایلچی
دوربین خلاف واقع خاطر نشان گشته بکمال استعداد و فراخی احوال یقین او گشت و اختصار
تدبیر دوراندیشانه کار شگرف باتمام رساند بعد از چند گاه منعم خان فرستاده را رخصت داده
پیغام داد الحمد لله که من با چنین خدیو زمان اختصاص دارم در درون حصار آنقدر مردم باخلاص
مردانه هستند که بیرون شده جنگ میتوانم کرد لیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهم و صد شکر که
آزوق و سامان قلعه داری سالها سرانجام یافته است و با اینهمه لشکر هندوستان که از [illegible]
فرو نشست باستعداد تمام بهم خواهد رسید ازین اندیشهٔ ناصواب برگردد و خود را بکافر نعمتی [illegible]
خاص و عوام مساز و نیل بدنامی بر رخسارهٔ دولت مکش ارباب شجاعت را بوعدهٔ [illegible]
چه جای آنکه این گروه والاشکوه بدستیاری دولت از حضیض این مرتبه فراتر شده تا سمان
اخلاص سربلندی یافته باشند این طائفهٔ قدسیه را چگونه بافسون و افسانه از جای توان برد
نیز از آنکه بامید بیوفائی ساکنان آن مرز و بوم و کم آزوقی اهل قلعه طمع خام در سر داشت یکبارگی
ناامید شد نه رای بودن و نه روی برگشتن داشت از همه راه گسسته و ناامید گشته دل بصلح
نهاد و قاضی خان را باز بقلعه فرستاد مشار الیه چون شامت احوال رعایا از امتداد محاصره

مولوی محمد صادق
عفی عنه

بود بشر ائط عظیمه صلح نزد منعم خان که دل بگشته شدن نهاده بود رحم بر حال خود و
تنگدلی محصنان نموده بصلح راضی شد فرستاده چون کاردان بود اول شرط صلح آنرا ساخت که
ای اینجا حاجی خان
خطبه بنام آن گمنام کوته حوصله بی ادب معامله نافهم خوانده شود و منعم خان درینجا مسلک حق را
ای میرزا
به تدبیر نفاق مخلص نما گذاشته قرار بر چنین سوء ادب داد و شرط دیگر آنکه آن روی آب
باران به بدخشان متعلق بوده بمیرزا منسوب باشد منعم خان بظاهر نه بباطن قبول این معنی نموده رخصت
داد که در مسجدی از مساجد بحضور چندی از مردم خطبه را بروشی که قرار یافته بود خواندند میرزا بجهت
محافظت ولایت مذکور مقدم بیگ را آب باران گذاشته به بدخشان مراجعت نمود بر کشتن میرزا
همان بود و برخیزانیدن مقدم بیگ همان و بمیامن اخلاص بندگان درست پیمان کابل و ایلچی گاول
چنین مردم ناحق شناس خلاص شده بحسن معدلت منعم خان نظام دیگر یافت و میرزای ناحق شناس
برای اوباد خود خمیر مایه سرانجام داده به بدخشان رفت سبحان الله اولیای دولت قاهره که
متکفل اشغال شاهنشاهی بودند چه بواسطهٔ وفور ناز و نعمت هندوستان و چه بجهت سائر مهمات
ناقص فکر تنبیه میرزا سلیمان نکردند اما اقبال ابدقرین که ملازم رکاب حضرت شاهنشاهی بود چشم مبتلای
در اهتمام پاداش بی ادبی او بود چنانچه شکستها و نکبتها مرتبه مرتبه بمیرزا روی داد و اینز و منتقم
میرزا را که سر از اطاعت درگاه ولی نعمت پیچیده بود سرافگنده آستان بوس درگاه خلائق پناه
آورد اگرچه منتظمان صوری کارخانهٔ سلطنت در سزا دادن میرزا را اهتمام ننمودند کارفرمایان
معنوی در کار خود بوده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه در جای خود گذارش یابد آخر کار
چون کابلیان در حمایت ایزدی از حوادث ارباب طغیان نجات یافتند قرار گرفت که مهد عزت
حضرت مریم مکانی و گلبدن بیگم و سائر حرم نشینان بلده عصمت بموجب توجه قدسی متوجه هندوستان
شدند بخیر و سعادت مهد ادراک صحبت فیض نعمای صوری و

وحم
۳۱

نکهت
با نفع خواری خستگی
و در مندی ۱۲ ک
بار گرانی عاری
کی ... ۱۲ ک
مولوی محمد
صادق علی
...

صلاح وقت دیده بدهلی مجتمع شدند تردی بیگ خان ناظم شتات گشته استعداد بیکار
مطمود وهرکدام را بزبانی که تسلی بخش پژمردهٔ خاطر روزگار تواند شد فراهم آورده سامان کارزار
میکرد اکثر جان فشانان تیز دست از اقطار مملکت گرد آمدند مگر علی قلیخان شیبانی که بحدود
سنبل بدفع بعضی از افغانان مخذول العاقبه اشتغال داشت نتوانست خود را باولیای دولت
ملحق ساخت ومجمل احوال او آنکه شادی خان که از امرای بزرگ مبارز خان بود واکثر پرگنه های
سرکار سنبل در حوزهٔ تصرف خود داشت علی قلی خان درین سال که مبدأ تاریخ الهی است وامید که
بسعادت نامتناهی مقرون باشد بمدافعه او توجه نمود وبعضی از اعیان ملازمان خود مثل محب علی خان
ولطیف خان وغیاث الدین را پیشتر از خود فرستاد که از آب رهب گذشته منتظر آمدن او باشند
واینجماعت را باده مردانگی از تدبیر واحتیاط که نخستین پایهٔ هوشمندی است باز داشت شادیخان
ناگهانی بر سر ایشان ریخت واین نامعامله فهمان بی تورک جنگ کرده عنان ایستاد از دست
دادند ولطیف خان با جمعی در آب فرو رفت علی قلیخان از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان
عتبهٔ اقبال که کمک او بودند مثل محمدی قاسم خان وباباسعید قبچاق ومحمد امین دیوانه مشورت
کرده بآئین شایسته بقصد شادیخان روان شد همان روز که قرار یافته بود که صباح آن از آب
رهب عبور کنند نوشته تردی بیگ خان رسید که هیمون با استعداد تمام مے آید
مناسب وقت آنست که دفع آشوب این تیره بخت سیه روزگار را اهم مهمات
دانسته در ساعت متوجه این حدود شوند علی قلی خان از آن کار دست باز داشته
روی بدهلی آورد وپیشتر از آنکه بدهلی رسد بموجب سه نوشت که حکمت آن جز ایزد بیچون
نداند یا بمداخلهٔ اندیشه های تباه مولانا پیر محمد شیروانی حاشا حاشا بلکه بمحض آنکه امرای
خودفروش خودستا راستی بر خدیو جهان نباشد بلکه برای ظهور آثار قدرت کامله

این خدیو اورنگ اقبال تا فتح هندوستان از سرنو بتایید بازوی دولت این موید بتاییدات

سماوی گردد امرای عظام جنگ عظیم کرده پای ثبات از دست داد ند دهلی که پای تخت

هندوستان بود بتصرف هیمو درآمد و سرمایهٔ مستی و نخوت افزائی او گردید و مجملی ازین سانحهٔ

عبرت بخش آنست که پیشتر ازین غلبهٔ آن سیه بخت بر مخالفان مبارز خان که سرگشتگان مرحلهٔ

ادبار بودند او را در اندیشهای تباه انداخته بود درین هنگام که واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی

جنت آشیانی در اقطار ممالک انتشار یافت از کوتاه بینی زبان هرج و مرج خیال کرده

آن دلیر بیباک بران شد که با موکب اقبال حضرت شاهنشاهی که تائید ایزدی متکفل انتظام

کارگاه سلطنت این خدیو زمان است پای دلیری از بساط ادب بیرون نهاده پیکار نماید

آن ظاهر بین نادرست صغر سن این بزرگ عالمیان را که پردهٔ نورانی بر بزرگی آن فرمانده

روزگار انداخته بود و سرمایهٔ مزید دلیری خود ساخته و فور خزانه و کثرت لشکر و سائر اسباب

جنگ که گذاشتهٔ چندین فرمانروایان هندوستان بود موجب مزید جرأت و جسارت او گشته

و برآمدن امرای نصرت پیشه از شهرها و قصبات ممالک محروسه سبب زیادتی غرور آن تیره بخت

تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه یک کمان و پانصد ضرب زن متوجه این دار الخلافه گشت تردی بیگ خان در دهلی لوازم ثبات پائی و مراسم حقیقت اندیشی بجا آورده تدبیر آنچه

مستحسن پیش نهاد خود ساخت و اکثر امرا که از اقطاع خود برخاسته آمده بودند فراهم نموده

سرانجام این معرکهٔ اقبال نمود هم دل خود را در شجاعت فروغ افزایش داد و هم درماندهای

دل داده را دل بخشید تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الهی سال اول موافق روز شنبه غرهٔ شهر

ذیحجه نهصد و شصت و سه هیموی سیه بخت با چنان استعداد نزدیک بدهلی رسیده در حوالی تغلق آباد

فرود آمد امرا و خوانین باهم جمع شده صحبت کنگاش و بزم مشورت آراستند جمعی از تیسیر دل

از روی احتیاط و طائفهٔ از شیردلان از راه بے دلی بجنگ راضی نمیشدند
سخن ایشان آن بود که لائق دولت آنست تا آنزمان که موکب اقبال شاهنشاهی
بیاید بهر وضعی که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصت شبخون باشیم و گروهی
جنگ را آمدن علی قلیخان و امرای آنحدود موقوف میداشتند طبقهٔ از
بهادران جان ناموس ده که معرکهٔ رزم در نظر اخلاص گزین شان از عشرت گاه بزم خوشتر بود
میگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کار زار نمایم که گفته اند بیت زمانه ازان کس تبرا کند
که او کار امروز فردا کند + آخر مصلحت برین رای قرار یافت و همه دل نهاده جنگ شده
کمر همت بستند و در روز [illegible] دبست و پنجم مهر ماه الهی موافق روز چهارشنبه دویم ذیحجه از سر نو
طرف فوجها آراسته شد غول بشهامت تردی بیگ خان انتظام یافت فضل خان و [illegible]
و مولانا پیر محمد شروانی که برسم وکالت از جانب بیرام خان بجهت انتظام مهام ملازمان
عتبهٔ اقبال با اراده شرارت و برهم زدن هنگامه آراسته تردی بیگ خان آمده بود
بخاک نگونساری آشیانه یافته بود حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی و علی دوست خان
این خدیو زمان اندکی وا[illegible] استحکام نمودند و اسکندر خان و جمعی دیگر جوانغار را زینت داده
[illegible] عبدالله اوزبک و قیا خان و لعل خان و جمعی دیگر هراول بوده
معرکه آرائی میکردند و از جانب مخالف نیز بروشی که سزاوار نیز دباشد فوجها آراسته در برابر
آمده کوششهای مردانه بجای آوردند مبارزان از دو جانب دل از جان برداشته کار زار
می نمودند جان نثاران زبردست هراول و جوانغار عساکر اقبال شرائط مردانگی بتقدیم رسانیده
هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافتند چنانچه بر کوششهای مردانه
و نبردهای صاحب همتانه این گروه جان نثار روان رستم و اسفندیار ثناخوان بود و زبان

زمانه و زمانیان صدای هزار آفرین دهشت غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاد
و تا چهار صد فیل نامی از ضمایم غنایم گشت و درای حسین جلوانی که از عظمای رؤسای مخالف
بود و غرقه بحر فنا شد و زیاده از سه هزار کس درین نبرد مرد آزمای از مخالفان تیره بخت بخاک
نیستی فرو رفتند هیموی مغرور که تهور را با خدیعت جمع ساخته همواره راه گریز میرفت سی
صد فیل گزیده با جمعی از فدایان جان بر زده از لشکر خود جدا شده فرصت گریختن یا وقت
تاختن را منتظر بود درین هنگام که عساکر منصور فتحی چنین نموده در پی گریختگان شتاب داشتند
و گروهی در غارت مال و نهب اسباب کوشش مینمودند تردی بیگ خان که بساط آرای
این معرکهٔ دلاوری بود با جمعی همراهان خواجه سلطان علی که با فضلخان رسیده بود و
میر منشی که با شرف خانی امتیاز داشت و جمعی معدود ایستاده تماشا میکرد و هیموی فتنه ساز
وقت را غنیمت دانسته بر فوج میان آرای تاخت و دیگر هم کس کم داشتند همت شان
یاوری نکرد و مولانا پیر محمد شیروانی نیز برای شکست هنگامهٔ سپه سالاری تردی خان
مسلک فرار اختیار نمود تردی بیگ خان را که ایام مکافات بی اخلاصی با غرور آن تیره
رسیده بود زندگانی را عزیز شمرده عار گریختن بر خود پسندید بصرف زن متوجه این دا...
چنین روی داده بر صورت عکس ظاهر شد هر که از تبه رائی چیتن عمل را ... بجا آورده تدبیر ...
یکسو معامله سوداگرانه از دست هد و پاس اعتبار خود که در معنی نگاهبانی اسباب سلطنت
صاحب خود است نماید هر آینه درهمین هنگامه جهان صورت چرا گویم که خونش ریخته شود
که آبرویش ریخته گردد چنانچه صورت حال این زندگانی دو دست عبرت بخش ارباب هوش شد
مرا درین گفتگوی خطرت بلند مخاطب نیست آن گوهر بی بهای کمیاب را چون در خاک دامنها طلبکار
باشم اینقدر بمعامله نافهم نیستم لیکن میگویم که بتواتر گفت دانشوران خرد پرور بتجربه تشریف و

و چنین پیوسته است که گریزنده بیشتر زخم میخورد و ازان شیردلی که تلاش پیکار دارد و دو وقت و آن

زندگی و گریزان مردگی زده تر پایمال هلاکت میگردند از حریصان مرگ و بی باکان جنگ آدمی

اگر اندک مایه آگاه دارد و در هنگام غم بدخماری و در موسم شادی بدمستی نماید هر آئینه روز بد

نه بیند بهی از محاسبان روزنامچهٔ اعمال رسیدن تردی بیگ خان به عار چنین از قسم مکافات بی

اخلاصی او که با حضرت شاهنشاهی جنت آشیانی در مبادی یورش ایران بظهور آورده خیال نموده اند

حاشا که مکافات بی اخلاصی چنین باشد و عمل قبیح را همین قدر عار در میزان عدالت

کجا گنجا می تواند بود چون خدیو زمان را که برای تکمیل صورت و معنی آورده اند در لباس

خوبروئی دیده در نظر می آورد و میخواست که خود آرای بوده بزرگی نماید ایزد جهان آرا آن

خود پسند را چنین سزا درکنار نهاد های های این چه کوتاه بینی است بلکه کارگران قضا

و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور و بدمستی همیو را افزایش دادند تا آن بدمست بیند آرید

در نظر کوته نظران جهان که عالم از ین طبقه مالا مال است بزرگ نماید آنگاه او را گرفتار گردانید

بنخاک نگونساری افگنند تا خواری او سرمهٔ چشم کوته نظران گردد و بجلالت حالت

این خدیو زمان اندکی وا رسیده در امتثال احکام او که وسیلهٔ انتظام صوری و

معنوی است بیشتر اهتمام نمایند و با آنجا همو که لشکر انبوه خود را برهم زده و گریخته

می دید ظهور این واقعهٔ بدیع را از خداع غنیم دانسته تعاقب تردی خان ننموده در همان

جنگ گاه غرور افزائی نموده میدان آرائی کرد و بهادران صفدر که از پس گریختها شتافته

بودند چون مراجعت می نمودند حیرت زده براه تردی بیگ خان می شتافتند و همو بعد از آن

بدار الملک دهلی آمده شور افزای گشت و بدمستی را با دیوانگی فراهم آورد و چون این قضیه

نامطبوع معروض بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی به نیروی خرد دوربین این را در نظر

نیاورده طرازندگان بساط عزت و معرکه آرایان صفوف اقبال را بتیغ گیتی ستان عهد
فرمودند که سرانجام یورش عالی نمایند که بساعت مسعود نهضت فرموده سزای آن بیخرد تیره
رای را در کنار او نهاده آید و چهره وقار بادشاهانه بگلگونه رضا و تسلیم برافروخته سایه التفات
بر نظام اشغال جهانبانی انداختند و چون خاطر جهان کشای از رهگذر سکندر جمع بود لشکری از
بهادران اخلاص گزین را بسالاری خضر خواجه خان که از نسل فرمان روایان مغلستان است
مصاهرت این خاندان عالی اختصاص یافته در امرای رفیع قدر شان عظیم داشت برای نظام
پرگنهای پنجاب و دفع فتح سکندر گذاشته قلع و قمع هیموی بد اندیش پیش نهاد همت جهانگشای
ساختند و چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید بتقدیم رسانیده
بساعت سعد روز بهمن دوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجه که عید قربان
بود بعیدگاه مخیم سرادقات اقبال گشت و اتمام لوازم جشن عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند
و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگ خان و امرا در باب دلدهی و ثبات پای شرف صدور
یافت حاصلش آنکه درچنین وقایع که موجب سرنوشت ایزدی از کمین بطون بظهور می آید دل از
دست نباید داد که کارفرمای ابداع رنگ آمیزی میکند از فرط احتیاط استعداد در ساحت قصبه
تانیسر فراهم آمده مترصد وصول رایات اقبال باشند و روز دیگر بقای دولت ازلی از آنجا
نهضت فرموده روز آبان ماه الهی موافق روز جمعه یازدهم این ماه عرصه سهرند مخیم سرادقات
اقبال شد و امرای انهزام یافته و علی قلی خان شیبانی پیش از رسیدن منشور دولت بجد و د
سهرند آمده بودند بعد از سعادت بساط بوس مورد استمالت گشتند و از سوانح کشتن
بیرام خان است تردی بیگ خان را و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرام خان تردی بیگ خان را
همسر خود دانسته همیشه از جانب او در اندیشه می بود و او نیز خود را سپه آرای لشکر اقبال

درین جنگ دیده و دانسته از روی فریب و بدبینی عار گریختن بر خود پسندیده است و
بی اخلاصی و نفاق او معلوم همگنان هست که از اول تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بود
اگر در ارسال این تقصیرات تغافل ورزیده شود و مهمات کلی که پیش نهاد همت جهانگشای حضرت است
منتشی نمی شود و آنکه گستاخی نموده رخصت نگرفته ام نهایت شرمنده ام و سبب این جرأت
آن بود که ذات اقدس معدن لطف و منبع عطوفت اند هر آئینه بکشتن او راضی نمیشدند و
درین صورت که منع این کار متهم ازان خدیو جهان بظهور می آمد خلاف آن نمودن گستاخی را
از اندازه بیرون بردن بود و امتثال امر موجب خلل ملک و فساد لشکری شد امید که بنظر عفو
منظور گردد تا موجب عبرت سایر بدگوهران دلیر در تقصیر گردد و آن خدیو جهان و جهان
سعی فرستاده بیرام خان را نوازش فرموده معذرت خان خانان را بمحض عواطف کارآگاهانه
پذیرفتند و باطن او را بآثار رضا استمالت و اطمینان بخشیدند و همت والا بر استیصال فتنه گماشته

انتهاض افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی برسم منقلا

چون سنجه رایات گیتی آرای پرتو فتح بر حوالی ساحت پیرای گسترده انداخت حکم جهانگشای
شد که لشکری آراسته از بهادران جان بناموس داده برسم منقلای از پیش موکب معلی
روانه سازند لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبدالله خان اوزبک و علی قلی خان را با
وحیدر محمد آخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی چولی و لعل خان بدخشی و مجنون خان قاقشال
و بسیاری از مجاهدان و مبارزان را بسرکردگی علی قلیخان شیبانی پیشتر روان ساختند
و بیرام خان از ملازمان خود حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشاپوری
و سید محمود بارهه و اعزّه بهادران با دیگر بهادران معرکه دیده کارطلب همراه ساخت که هراول
منقلای بوده هنگامه دلاوری و جانفشانی گرم سازند و عیار مردانگی و کارگذاری از یکدیگر

گیرند واین دولتمندان در آرایش صفوف عساکر اهتمام فرموده برانغار وجوانغار و
غول وهراول وچنداول وطرح وتولقمه واوچی والتمش را باین جهانگیری آوا صفها را
ترتیب داده هر جارا بفروغ خرد عقیدت گزینان اخلاص پرست روشنائی بخشیدند و
افواج قاهره را بلمعان سیوف نبرد آزمایان جنگ دوست کارشناس اعتضاد وکرامت فرمودند و
گیتی خدیو ارسر انجام کارگاه اسباب که بهین طبقه ایست ظفر اثمار با سیاست عظمی را سنجیده
خصلتی هست توکل اساسان اقبالمند را دل در نیازمندی ایزد جان بخش برآرنده
مقصود نگارنده اسباب بسته با خاطری آرمیده و پیشانی کشاده ودلی نیاز گزین وعزمی
درست ورای رسا وحوصله فراخ ودستی قوی وپای استوار وهمتی والا وفطرتی عالی
وتدبیری صائب وچهره برافروخته ولبی خندان پای دولت در رکاب اقبال نهاده
فرمودند ودر چنین موسم که عنفوان شباب طغیان طبیعت است خدیو والا پیوسته
بدوربینی وفرمان پذیری خرد خرده دان ملک آرای بوده خود را در نقاب بی التفاتی
وپرده صغر سن داشته نگاهبانی جمال جهان آرای سلطنت خویش کرده بی مداخله فاسد
وپیغام سخن ساختگی حرف سرایان غرض آلود عیار راستان درست بین ومخلصان
حق بین میگرفتند ودار و مدار اشغال بادشاهی را بعاشقانش سپرده برآمد مقاصد
صوری ومعنوی را از ایزد بیچون دانسته نیازمند درگاه هستی بخش خرد آفرین می‌بودند
ودانشوران رسمی اسباب پرست مسبب ناشناس بی‌بهره نی خرد والای این اورنگ نشین
خلافت وبزرگی حالت کبرای این برگزیده کونین نبرده خود را از اسباب عظیمه چون گویم
فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت میدانستند نهدار روز بروزگاران یگانه معبود حقیقی در ظهور
روشنائی بخشید وحال آن ساده دلان [illegible] گزیلطنت رفته عیار مسها

زبراند و وگرفته آمد چنانچه ازین روزنامچه احوال سعادت قرین بر سخن سنجان نکته رس
روشن خواهد شد و خلاصه حقیقت کار آنکه نور پرور وری که از ظلمت پرستاری خلق نجات یافته
دل را در روشنائی پرستش ایزدی نورانی سازد و نورافروز کارگاه ابداع تمشیه مهمات کلی و
جزوی او را بکرمت علیای خود تفویض نموده در اشغال صوری دلتنگ ندارد و آرزوی
او را ضمیمه آنچه در حاشیه خاطر فیض گزین او نگذشته باشد و بجوهله روزگار در نگنجد ساخته
در کنار دولت او نهد و او را اورنگ نشین ملک صورت و معنی گردانیده پیشوای صفوف
ظاهر و باطن گرداند و هر خاکساری مدبری که نگبای نکبت و ادبار آتش دولت او را افروزد
پرده پندار پیش دیده بصیرت او فرود آید و در تاریکی انکار و ظلمت خلاف در آمده بنگاه
خود در غلاب هلاکت فرو رود چنانچه از حال شگرف حضرت شاهنشاهی خاطرنشان منکران
بادیه گمراهی و دلنشین مخالفان تیره رای که باین دولت ابد پیوند انتساب داشتند گشته
هزاران هزار مصداق بظهور آمد که در محل خود گذارش یابد و اندکی از خسران زندگی مرزا سلیمان
که اراده مخالفت نموده با ده هزار کس بتسخیر کابل آمد و منعم خان خان خانان باستمداد همت
علیای حضرت شاهنشاهی با معدودی حراست آنجا نموده رایت اخلاص برافراشت
معلوم هوشمندان آگاه دل میشود که هرگاه میامن برکات قدسیه این خدیو صورت و معنی
در دور دست آن کرد حال نزدیکان ناخجسته عاقبت که از سیه بختی با نفس مقدس آنحضرت
اندیشه ستیزه و پیکار نمایند قیاس باید کرد که چگونه خواهد بود و خود سران مغرور را تازیانه
آگاهی سرگذشت همو که در مطلع احوال ظهور یافت و درین ایام در بلاد و امصار هندوستان
گرانی عظیم پدید آمد و در اکثر ممالک خصوصاً در دیار دهلی قحطی بوالعجب شد اگر از زر نشانی می یافتند
از غله اثری نمی دیدند آدمیان در مقام خوردن یکدیگر شدند چندی باهم پیوسته آدم تنها را

می‌ربودند و غذای خود می‌ساختند اگرچه این پاداش اعمال جمهور مردم تا دو سال کشید
اما یک سال صعوبت تمام داشت و پیدا ناکه در وی ایام گذشته بود که بعالم ظهور آمد تا پیش از
جلوس مقدس بر اورنگ خلافت ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگی دور شود

فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه با هیمو و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن او

سبحان الله زهی تلون احکام تقدیر و تنوع آثار قضا هیچ گیاهی از زمین برنخیزد که چندین
حکمت دران تعبیه نباشد و هیچ برگی از درخت نجنبد که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج
نبود پس وقایع و سوانحی که متضمن جنبش عالمی باشد اندازه مصالح و اسرار آنرا که در طی آن
مکنون است که تواند گرفت و ازانجمله است این بزم رزم نما که هم نظام ظاهر را از اسباب
والاست و هم بهترین وسایل هدایت گمراهان بادیه غوایت و ضلالت تفصیل این موهبت کبری
آنکه هیموی سیه بخت از فراهم آمدن اسباب بدمستی چنانچه اندکی ازان گذارش یافت پیوسته
در نخوت و پندار بوده اندیشهای تباه بخود راه میداد علی الخصوص چون قضیه تردی خان
واقع شد لشکر هندوستان بدل پس قوی گشته در جنگ مبارزان عساکر اقبال دلیر شده
بود و شورش غرور در شریف و وضیع افتاده خیالات فاسده بخود راه میدادند چون
خبر نهضت رایات اقبال که در لشکر مخالف انتشار یافت هیمو توپخانه گران خود را که در کیفیت و
کمیت بسیار بود بسرکردگی مبارکخان و بهادرخان که از امرای کلان او بودند پیشتر از خود
بقصبه پانی پت که قریب سی کروه دهلی باشد فرستاده خود در استعداد پیکار شد و بخاطرش
راه نیافته بود که عساکر نصرت شعار باستعجال خواهند آمد شیردلان هنگامه منقلای آمدن توپخانه را
بآن قصبه شنیده فوجی آراسته از شیردستان پیروزدست را چون علیقلیخان و بدخشی و میر اقلی و ...

نصرت پیوند گرد راه از خود نفشانده و نفس راست نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بلشکر بسیار

اخبار ناخوش باهم رسید و چنان ظاهر شد که جمعی را که پای از جای لغزیده باشد هنوز بازار

کشش و کوشش گرم است موکب عالم آرا در همان زمان آهنگ رزم فرموده آماده نهضت

پیش شد و در ساعت بهادران عقیدت مند و دلاوران اخلاص گزین را یرلیغ والا شد

که سلاح در بر و تایید ایزدی در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند در اندک فرصتی

بساز و پیرایه که در خور آفرین صاحب اقبالان باشد فراهم آمده جویای پیکار شدند آنحضرت

چهره وقار بادشاهانه بجمرسندی افروخته مغفر اقبال ایزدی بر سر و جوشن حراست الهی در بر

سلح و مکمل گشته پای دولت در رکاب عزیمت نهادند بیرام خان خانان در پیش صفها و گرد

قسومات و تومنات می گردید و در حفظ قوانین نبرد و نگاهداشت مراتب جنگ و محافظت جاها

خود اهتمام میکرد و از جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و قهر رسانده بزم رزم را ترتیب

می بخشید و بعد از ترتیب لشکرها و استمالت دلها و فرمان فرمای جهان بآئین کشورکشائی و قانون

جهان آرائی تکاور باد پیمای جهان پیما را برانگیخته نهضت فرمود و چون سحه لوای جهانگشائی

پرتو وصول نزدیک بقصبه پانی پت انداخت طلیعه فتح و ظفر از برابر ظاهر شدن گرفت و

یکه جوانان و بهادران بهیم رسیده مژده فتح میرسانیدند و شاه قلی محرم هیموی مذکور را دستگیر

ساخته بحضور اقدس آورد و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت و شرح دیباچه این نصرت علیا

و موهبت عظمی که کارنامه اقبال تواند بود برسم اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد که رایات

... ازامر پیش آمده اند عنان از دست داده باستعجال خود را بایشان

رسانید باین خیال که چون آن مردم که خلاصه و چیده اند سردار دیگر کار دشوار برو

آسان گردد و برافزونی لشکر کار کرده و بر فراوانی فیلان مست اعتماد نموده بغروری از

اندازه بیش قدم در پیکار نهاد و از نشأه مستی غرور نتوانست دریافت آنرا که بفیلبان
اختصاص باشد زیرا که بر فیل اعتماد دارد هر آئینه غلبه رود بهر بس آنکه با مبدع فیل راز نهانی
دارد استیلای او را که تواند انکار نمود و استظهار فیلان با او چه سودمند آید بهر حال آن
تخم هشت گرفته شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیزه گشت و دلیران از جانبین کوششهای شگرف
نموده مانند رعد در نیسان و شیر در نیستان خروشیده بر یکدیگر می تاختند و داد دلاوری
و جان فشانی و نیکو خدمتی داده آبروی تازه بهم می رسانیدند شعر دو لشکر خیان برهم آمیختند
که از آب آتش برانگیختند * تو گفتی هوا لاله کاردهی * زپولاد بیجاده بار دهی * اگرچه بهادران
لشکر منصور در ثبات پای و جان نثاری تقصیر نمی کردند لیکن از صدمات فیلان مردم میمنه
و میسره را پای از جای لغزید چندی از شیران پیکار یعنی لشکریان شیر شکار که غبار معرکه نبرد را
گلگونه عروس فتح و غازه چهره اقبال میدانستند و آب زندگانی از چشمه سار تیغ خون آشام
جسته شاداب مقصود بودند مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و
لعل خان بدخشی چون دریافتند که اسپان مرد بر روی فیلان نمی توانند آمد کندلان شده
با تیغهای خون چکان مانند شیر گرسنه در جست و جوی شکار بحریف رسانیده دست برد نمودند
و سواران گران رکاب را از خانه زین انداخته بخنجر لعل بادپایان آتش کردار کار تمام ساختند
و گروه فدائیان تیر انداز از اطراف و جوانب بر آمده داد کارزار میدادند علی قلیخان
شیبانی که لشکر قول بحسب اهتمام او رونق داشت در جائی واقع شده بود که جری کلان در پیش
داشت که فیلان در برابر آن عبور نمیتوانستند کرد دلاوران پرخاش جو و مردان شیر حمله
قول برجای خود پای ثبات افشرده تکاپوی تاختن می جستند و چندان تحمل کردند که فیلان
از اطراف و جوانب قول گذشتند بعد از آن از عقب مخالفان در آمده داد تیر اندازی و

تیغ زنی میدادند و هیموی تیره بخت بد روز خود بر فیل هوائی نام که از فیلان سرآمد او بود
سر در نفس و هوا سواره نظر بر دماده بیردلان تیغ زن و گشاکش غازیان صف شکن داشت
چپقلشهای مبارزان عساکر اقبال بدیده عبرت دیده جوقی از فیلان مست همراه خود ساخته
هر تردی که در حوصلهٔ طاقت داشت و هر تهوری که مکنون باطن فتنه سرشت او بود ظاهر
ساخته حمله های قوی و جرأت های عظیم کرده بسیاری از زبردستان عساکر گردون شکوه را
از پای درآورد و بهگواندا س که از برگشته های او بود و در کار نبرد از تیز دستان امتیاز داشت
پیش او پاره پاره شد و شادیخان جنگ کرده پایمال بادپایان موکب اقبال گشت
ناگاه در اثنای گیر و دار تیری از کمانخانهٔ غضب الهی بچشم هیمو رسید و کاسهٔ چشمش شگافته از پس
سر او گذراشد همانا که باد پندار و دود غرور آن سیه بخت تیره درون همان بود که از آن روزن
برآمد جمعی که در هواخواهی او تگ و تاز داشتند چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بازوی همت
سست کرده دل از دست دادند بیدست و پا شده دیگر کمر طاقت نه بستند و شکست بر لشکر او
افتاد هر کدام خاک ادبار بر فرق بخته و آبروی جلادت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند و در این
هنگام شاه قلیخان محرم با چندی از شیر مردان کارزار بفیلی که هیمو بران سوار بود رسید و ندانسته
که هیمو بران فیل سوار هست قصد کشتن فیلبان کرد تا آن فیل را بطریق الجای از جملهٔ غنایم خود
سازد و فیلبان بیچاره که نه مغفر حقیقت داشت و نه جوشن شجاعت از بیم جان صاحب خود را
نشان داد شاه قلیخان از نوید این عطیهٔ عشرت افزا ممنون طالع خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان
انداخت و آن فیلبان را امان داده بانعام بادشاهی امیدوار ساخت و آن فیل را با چند فیل
دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شد و چون از مهب عنایت ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایت فتح آیات
حضرت شاهنشاهی وزید مخالفان سیه روز تیره روزگار بیکبارگی پشت داده نجات خود در فرار

۴۹

دیدند شیران بیشهٔ شجاعت فیلبانان را از قلهٔ آن کوه‌ها بضرب تیر و قوت گرز نگونسار ساختند
و پیلان کوه‌پیکر را چون باد صرصر می‌راندند چنانکه سطوت اقبال روزافزون صف‌آرای
هنگامهٔ نبرد باشد شیرمردان صفدر را از گریز اگر چاره نیست آنچنان حیوانات بیخرد را که
شکوه همت می‌ماند امرای نصرت قرین ازچنین فتحی که تا انقراض عالم طغرای فتحنامهای تسخیر
والاشکوه و دیباچهٔ مفاخر جهانداران عالیقدر خواهد بود در تقدیم مراسم شکر پروردگار شدند
و سائر عساکر فیروزی مآثر در کشتن گریختها و جمع غنایم اهتمام داشته از کشته پشته‌ها و از غنایم
خزاین آماده و مهیا ساختند تا پنج هزار کس در میدان افتاده بودند که بحساب درآمد و از آنها
که در گریختن در راهها پایمال شدند که شمار تواند کرد و تا هزار و پانصد فیل نامی در تصرف اولیای
دولت قاهره درآمد و طائفه از بهادران نصرت قران گریختها را تکامشی کرده بسیاری از
مخاذیل را به تیغ انتقام گذرانیده کامیاب نصرت بپایهٔ سریر اعلی معاودت نمودند فرمان فرمای
زمان ازین عطیهٔ کبری آداب سپاسداری بجای آورده هر کدام از مبارزان عساکر منصوره را
بعواطف بیکران شاهنشاهی اختصاص بخشید و در اثنای آنکه هر یکی از بهادران نیکوخدمت
بدولت حضور رسیده کامیاب دین و دولت میگشت شاه قلی خان محرم هیمو را بسته بدرگاه خلایق
پناه آورد هر چند از وی سخن پرسیدند از جهالت سخن نیاید یا توانائی سخن سرائی نداشت یا مغلوب
خجالت بوده سخن را بر خود نه پسندید بیرام خان خانان از حضرت شاهنشاهی التماس
نمود که این سرمایهٔ فساد را بدست مقدس خود بگذرانند و بوسیلهٔ غزا احراز مدارج ثواب جزا فرمایند
آن خدیو خردمندی و خداوند خردمندان که صغرسن را نقاب دانش خداداد دانسته در پردهٔ
بیگانگی بوده از شورش انکار منکران و اعتقاد مخلصان فراغتی داشتند برای هدایت ارباب
استعداد بزبان حقایق ترجمان گذرانیدند که بکشتن گرفتاری اسیری همت علیا حضرت نمی‌سزد

تا که در بارگاه معدلت حضرت احدیت نیز برچنین کارها قوانی مترتب نباشد هرچند دو تن

ساده لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجه شاهنشاهی کمتر بظهور آمد بنا زم این دریافت بلند را

که در بطون اوراق و اذهان آفاق ازان اثری نیست اما دانش نژادان بارگاه کبریا نیکو دانند

که این جز در نور آباد خاطر مقدس ذات پاکی که بی وسایط بشری و وسایل ملکی از حضرت داور

دانش آفرین و دانا نواز نور پذیر معرفت حقیقی شده باشد پدید نیاید چنانچه از صفحه پیشانی این

تخت نشین صورت و معنی روشن است و نیز بر معامله فهمان ظاهر بین پیداست که هرگاه

بزرگ نهادی خداشناسی در پایه محبوبی ایزدی رسیده باشد و داند که خلاف رضای او

گزیدن خود را بر تیغ زدن است چه بی سعی بشری قهرمان مبدع کل او را بخاک مذلت و مغاک

هلاکت می اندازد چنانچه امروز بر مطالعه کنندگان روزنامچه احوال این بادشاه سعادت اساس

ظاهر میشود او را کجا فرصت آنست که بتوجه معنوی و باطنی در خاکساری و فنای ارباب خلاف

پردازد و بر تقدیر فرصت زمان و رخصت خرد همت والای او کجا تجویز آن میکند که دامان اقدس

باطن او بچنین غباری آلوده شود هرگاه معامله چنین باشد تیغ آلودن بخون آنچنان خون

گرفته ناپاک کجا و آن شخص مقدس کجا و ملتمسات اهل روزگار در چه پایه آخر بیرام خان خانخانان

چون دانست که آنحضرت متوجه این معنی نمیشوند خود را ازان باز داشته بمقتضای عقیدت موروثی

که از راه تقلید پدران و استادان در آدمی جای کرده سبز بختی سکینه خود و تحصیل این ثواب

موهوم شد و بشمشیر آبدار عالم را از لوث هستی او پاک ساخت کاشکی که آنحضرت از پرده بر آمده

توجه فرمودی با صاحب حوصله دوربینی و ران درگاه بودی تا او را در بندخانه داشته مستعد

ملازمت عتبه اقبال ساختی الحق بس نوکری شایسته بود و همتی بلند داشت و هرگاه تربیت اینچنین

بزرگی یافتی چه کارها که از و بظهور نیامدی و برای ظهور سطوت شاهنشاهی و آگاه ظاهر بینان

سر او را بکابل فرستادند و فتنه او را بد الملک دهلی بپرده بر دار عبرت کردند عالم از شور و شغب آرمید و جهانیان را آسودگی و خرسندی پدید آمد

و از بدایع کرامات و غرائب خارق عادات حضرت شاهنشاهی

که درین سانحه از مکمن بطون بر منصه ظهور جلوه گری فرموده آنست که در دار السلطنه دهلی در هنگامیکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از فتح اسکندر تا آنجا تشریف آورده بودند در تصویرخانه بموجب اشارت عالی مشق تصویر میفرمودند و نادره کاران باریک بین چون میر سید علی مصور و خواجه عبد الصمد شیرین قلم که از بی بدلان این فن اند در ملازمت بوده راه و روش این کار بدیع مذکور میساختند روزی در کتابخانه حضرت جهانبانی آن نسخه جامع الهی بجهت تشحیذ خاطر بتصویر توجه نموده صورت آدمی نگاشته قلم الهامی رقم ساختند بطرفی که عضو عضو آن تمثال از هم جدا افتاده بود یکی از دولت یافتهای حضور آن نقش بدیع دیده استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان آنحضرت گذشت که این صورت هیموست و حال آنکه در آنوقت نام و نشانی از هیمو نبود مستمعان حقیقت کار در نیافته از استکشاف آن باز ماندند و در آنروز که بیرام خان التماس مینمود و کوشش میکرد که هیمو را بدست اقدس خود بشمشیر بگذرانند بر زبان مقدس گذشت که من کار این مغرور را در آنروز ساخته ام و بند از بند جدا کرده ام اوا اشارت بهنگام که تصویر میفرمودند سبحان الله دران سن و در چه وقت و بچه طرز بزبان فعل و لسان قول خبر این واقعه دولت افزا داده بودند آری امروز و فردا و دی حاضر و غائب پیش آخشیجیان ظاهر باشد اما پیش نور پروردان ایزدی که گوهر پاک ایشان گردان حق و استادان عقل مظهر نور الهی و مطلع خورشید حقیقی است گذشته چون آینده در خدمت حال است و غائب چون حاضر در شرف حضور کسی که خدا را حاضر داند دانستن غائب چه کار

دوم

حاشا حاشا انجا غایب نباشد سالک شاه راه ارادت ابوالفضل که راقم این دیباچه اقبال است روزی صورت این واقعه کرامت بنیاد از انحضرت پرسید فرمودند که ملهم غیب خبری برزبان ما داده بود سر این کار او بهتر داند درخشیدن نیر حقیقت آنچنان و پرده گزیدن اینچنین قوی حوصلهٔ عالی فطرتی که با چندین خمخانه های اقسام باده هوش ربا که پهلوانان راه رانی از ان بیدستی میرسانند یکی می آغاز جوانی دوم باده دولت صوری سوم شراب سطوت معنوی چهارم باده حسن ظاهری پنجم مدام لطف باطنی بهوش والا بوده خود را ندیده و دیده بانی الهی نماید مقصود او را عاشق او گردانند و دولت را ملازم آستان امیداو سازند که معتکف شبانه روزی این عتبهٔ اقبالم بیاد ندارم که برکسی نگاه لطف انداخته باشند یا از روی انس مخاطب ساخته حرفی فرموده که بدمست نشود و در نشست و خاست گفت و شنید پا برکشیده های او تغیر روشن نماید بالغ نظران خرد پرور نیکو دانند که اندازهٔ حوصلهٔ کسی که چندین باده مرد افگن بکار برد و هوشمندی او روز بروز افزون گردد که تواند شناخت لیکن سعادت پیوند آگاه دل این قدر داند که نگاهبان او تربیت حق باشد و چنین فتوحات عظمی او را بسهل وجوه دست دهد و چنین موهبتی بزرگ و کار شگرف و مهمی بدیع در روزگاران کمتر روی نماید و یکی از غرائب کرامات آنکه درین اثنا که از قصبهٔ جلندر بجهت تسخیر شهدو و استیصال مهم نهضت عالی واقع شد روزی بمیر آتش حکم معلی سعادت نفاذ یافت که بجهت نشر خاطر و تماشائی مردم قیام آتشبازی سرانجام نماید و در انمیان صورت مهو ساخته بدارند و پر کرده در آتش اندازند کارپردازان کارگاه اقبال در اندک فرصتی گلزار آتش سرانجام دادند و درین اثنا صورت مهو را نیز آورده خفتند در ظاهر هنگامه بزم بازی گرم ساختن بود و در معنی خرمن هستی بدخواه سوختن آری که در لباس نشاط و بازی چنین کارهای والا سرانجام نماید او را زیبد که با چنین مردم در پرده

درآمده جمال معنوی خود را نماید و در کار خود بصورت بی پروائی باشد و بی تحاشی تکلف درین

مرتبت که والانژادان عالی همت عزیمت تسخیر هندوستان کرده کارزار فرموده اند هرگز چنین

کارنامه بظهور نیامده چنانچه برخوانندهٔ داستانهای باستانی باندک تاملی ظاهر میشود چه در هیچ عصر

ازین مراتب سالفه که فرمانروایان اگر قصد هندوستان کردند هیچ یکی از اولیای هندوستان

شجاعت و داعیه و تدبیر نبود بلکه در سرانجام ملک خود درمانده بودند بخلاف این مردم مردانه که

پیوسته تسخیر اقالیم دوردست را اندیشه مند بوده سرانجام یورشهای عظیم مکنون خاطر شده است

والحق آنچه همیشه بخت مساعدت کرده بود فرمان فرمایان هندوستان را دران اوقات میسر

نبود از هجوم سپاهیان کارطلب و فراوانی مبارزان کارزار و افزونی اسباب توپخانه که خبر در

ممالک روم ازان نشانه نتوان یافت و بسیاری فیلان زبردست که یکی برای برهم زدن

لشکری کفایت کند مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در مبارزت نامه حضرت صاحبقرانی

که در هند بظهور آمد شرح ملاحظات بهادران آن لشکر و عظمت والی هندوستان چگونه بیان

میکند و تفاخر مرقوم میسازد که صد و بست فیل جنگی دران جنگ عظیم متصرف اولیای دولت

درآمد و بر تاریخ دانان هشیار مغز حال والی آن زمان روشن است که بنسبت همه کدام پایه را

داشت و درین کارنامه عبرت افزا که اندکی از بسیار گذارش یافت هزار و پانصد فیل بدست

فرمان پذیران بارگاه والا درآمد سائر معاملات را ازین قیاس میتوان کرد و کمیت خزاین

و سائر اسباب و آلات فرمان روائی خود کجا بشمار درآید و این میدان فتح و نصرت بجایی

میمنت گستر است که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بسلطان ابراهیم نبرد فرموده رایات

فتح برافراشته بودند چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم پذیر شده و در همین روز بسعت افزایی

که بتائید الهی چنین فتحی بزرگ روی داد سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت یافتگان

ای مولانا شرف الدین در ظفرنامه تصریح نموده است در حال صاحبقرانی که بعد شکست دادن والی هندوستان بست و صد فیل از قبیل غنایم در حیطه قدرت آورده بودند و این نگارنده از آن بیوی برکت در سپاه هزار و پانصد فیل که نگارش یافته

وحراست دار الملک دهلی از آسیب او باش تعیین فرمودند و او مسارعت نموده خیلی از نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندان زندگانی خلاص ساخت و ناظم پراگندگیهای ممالک شد و غنایم فراوان بدست او افتاد و روز دیگر موکب اقبال از انجا نهضت فرموده بساعتی که اختر شناسان کاردان گزیده بودند پرتو وصول بر ساحت قدس ساحت دار الملک دهلی انداخت و بنور معدلت و زیور نصفت آن دیار سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان گشت و اکابر و اشراف و هنرمندان سرخن و نادره پردازان هر صنف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته زبان شکر بمبارکباد کشادند و مجنون خان قاقشال حسن اخلاص بازپهل را که در محاصره مشاهده نموده بود بعرض مقدس رسانید و بمقتضای رافت ذاتی فرمان طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته احراز زمین بوس عبودیت نمود روزی که راجه و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخره بخشیده برای رخصت ببارگاه سلطنت آورده بودند آنحضرت بر فیل مست سوار دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم میشدند نوبتی این فیل مست بطرف راجپوتان دوید این طبقه راجون اعتصام کامل بر اخلاص خود بود استاده ماندند و این استادن بنظر بلند بین حضرت شاهنشاهی پسندیده در آمد از احوال راجه فرموده بر زبان غیب ترجمان گذشت که ترا نهال خواهیم کرد و همچنان شد چنانچه نگاشته آید شکر ایزد جهان آرای که هندوستان را بلکه جهانیانرا سری پدید آمد که بزرگی او را دفترها پسند نیاید و دانش او را کتابها کفایت نکند بیامن عدالتش باغ همیشه بهار هند تازه طراوتی خاص یافت و حق پرستان دادار بنده را اعتضادی قوی بدست افتاد و بشکرانه این موهبت کبری جشنهای بزرگ ترتیب یافت و گنجهای انعام در دامن روزگار افشانده شد و عاطفت شاهنشاهی گروهی را که در پیشگاه جان سپاری جولان همت نموده بودند بانواع

نوازش سرفراز گردانید تشریف و وضیع وخرد و بزرگ بجزایل عطایا کامیاب گشتند از آنجمله
علی قلیخان شیبانی را بخطاب خان زمانی سرفراز کردند و سرکار سنبل را با سائر پرگنه های
میان دواب بجاگیر او مقرر ساخته بجهت انتظام مهمات آنحدود رخصت فرمودند و عبدالله خان
اوزبک را بشجاعت خانی مخاطب ساخته بسرکار کالپی اختصاص بخشیدند و اسکندر خان را
خان عالم خطاب دادند و مولانا پیر محمد شیروانی را بلقب ناصر الملکی ملقب ساخته در رکاب
نصرت اعتصام داشتند و قیا خان بانتظام ممالک دار الخلافه آگره و آنحدود نامزد شد رای
ممالک آرای شاهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت را بهر ناحیتی فرستاده نظام بخش و آرام ده
عرصه دلگشای هندوستان شد درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجی خان غلام شیر خان
افغان که بمزید شجاعت و هوشمندی ولشکر سرکردن امتیاز تمام داشت در الور و آنحدود بوده
دم خود سری میزند و نیز پدر وزن هیمو سیه بخت و سائر اسباب و اموال او دران سرکارست
ناصر الملک را با جمعی از جانسپاران درگاه و معتمدان کار آگاه باین خدمت تعیین فرمودند
حاجی خان از صدمات افواج قاهره هراسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت و
الور و تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و از آنجا بحدود قصبه دیوتی
ماجاری که بنه و بار هیمو آنجا بود روان شدند جای مستحکمی بود تردد و کارزار بسیار شد و پدر
هیمو را دستگیر ساخته زنده پیش ناصر الملک آوردند مشار الیه او را بسوی دین خود راهبری
نمود و آن پیر کهن سال جواب داد که هشتاد سال است که درین کیش ایزد خود را پرستارم
ترک دین خود چگونه کنیم و به مجرد بیم جان نافهمیده چگونه بطریق شما درآیم مولانا پیر محمد سخن
او را ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از آنجا فتح نموده با غنایم فراوان و پنجاه
فیل آمده استلام عتبه اقبال نمود و مورد نوازش خسروانی گشت و حاجی خان از قصبه الور

آمده

مخدوم الملکی برای خود گرفته بود از فتنه اندوزی که در سر داشت و آب دو روی که در نهاد او بود لظاهر خود را از اولیای دولت ابد قرین وانموده در باطن با افغانان سری داشت بسکندر مقدمات نوشت و او را اغوای برآمدن از کوه کرد سکندر جمعی از او باشان افغانان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را با خود فراهم آورده از کوه برآمد و در پنجاب توجه یال کرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بحراست حاجی محمد خان سیستانی گذاشته بدفع او برآمد و چون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال ناشائسته ملا عبد الله یقین شد او را بقین و شکنجه پاداش نمود و نیمه تن او را در زمین کرده بعضی از زرهای او که او کرده دست بجل بود از زمین برآورد و چون خضر خواجه خان نزدیک بقصبه جیاری رسید و فاصله قریب ده کروه ماند دو هزار کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته پیش فرستاد و سکندر فرصت از دست نداده بجمعیتی فراوان رو بر و شده و جنگ عظیم در گرفت و آخر دم را بر داشت خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندانست پای عزیمت بضبط لاهور آورد و سکندر اندک تعاقبی نمود و بتحصیل ولایت مفت وقت دانست و چون این خبر بمسامع قدسیه رسید عجاله آنوقت سکندر خان را که بخان عالی اختیار بخشیده بودند سیالکوت و آنحدود را جاگیر کرده پیشتر به پنجاب تمام روانه ساختند که عقب خضر خواجه خان باشد

توجه موکب مقدس حضرت شاهنشاهی از دهلی بسمت پنجاب بدفع فتنه سکندر و تعاقب او و محاصره قلعه مانکوت

چون از صادر و وارد چنین مسموع شد که با سکندر لشکر فراهم آمده تا آنکه موکب اقبال شاهنشاهی عنان عزیمت بآن صوب منعطف نفرماید عقده این کار مشکل بآسانی گشوده نخواهد شد لاجرم عزیمت ممالک شرقیه هندوستان را موقوف داشته اراده یورش پنجاب مصمم همت عالی شد و اتفاقاً بدیعه آنکه جمعی از ملازمان بساط عزت از دیوان لسان الغیب تفال نمودند اتفاقاً این بیت آمد

بیت سکندر رامی بخشند آبی * بزور و زر میسر نیست این کار * دل معنی و دست مخلصان

دوربین را اعتضادی تازه روی داد و خاطر خطا آرایان را از این بشارت تمامت پای بهجت

آری چون ایزد جهان آرا اقبال افزای این دولت ابد قرین است و دوربینان انجمن معنی را

نظر بر فروغ جلال و جمال آن برگزیدهٔ ایزدی انداخته از جمیع اندیشهای آهی روزگار فارغ

بال میگرداند و گروهی را که دولت بالغ نظری نصیبه نیست در چنین اوقات که خواطر با ضطراب

میگراید با مثال این تفالات مسرت بخش دلهای پریشان را اطمینان می بخشند لاجرم فرمان

مطاع شرف نفاذ یافت که امرای کبار و نوئینان عظام و سائر بهادران اخلاص گزین

و دلیران عقیدت اندیش سامان و سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب آسمان قباب

باشند و چون این یورش عالی بروجه دلخواه سرانجام یافت خاطر نکته دان از جمیع مهمات

ملکی جمع فرموده با آنکه لشکر سر باکمال طغیان داشت بتاریخ بست و ششم آذر ماه الهی موافق

دوشنبه چهارم شهر صفر مهدی قاسم خان را بحراست دهلی گذاشته بهمونی طلیعهٔ اقبال بجانب

پنجاب نهضت فرمودند منزل بمنزل شکار کنان آهسته آهسته این یورش انتظام بخش منشور

هم مراسم داد و دهش بتقدیم میرسید و هم لوازم مسرت و شادمانی که ناگزیر اینها تعلق است

سرانجام می یافت و عالمیان از اقطار عالم بصیت آثار مکرمت و انوار معدلت از ترک و تاجیک

فوج فوج آمده خود را پای بند اقبال میساختند علی الخصوص از کابل و بدخشان و قندهار روز روز

نبود که جمعی کثیر از هواخواهان قدیم و جدید آمده و پیشانی نیاز بسجدهٔ درگاه سلاطین پناه

نورانی نمی ساختند و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانهٔ بیرم خان خانخانان از کوچ

سعادت سرشت که از نژاد خانان میوات بود بتاریخ شانزدهم دی ماه الهی موافق پنجشنبه

چهاردهم صفر فرزندی متولد شد نام او عبدالرحیم نهادند و مجملی از مقدمهٔ احوال آن نادره

ایام که حضرت جهانبانی عرصه دهلی را بقدوم معدلت آرای زیب و زینت بخشیدند برای
تسلی زمینداران اولیای دولت بفرزندان این طبقه نسبت میکردند ازانجمله جمال خان عم زاده
حسن خان میواتی که از زمینداران معتبر هندوستان بود بشرف زمین بوس سربلند گشت او را
دو صبیه بود عاطفت خسروانی دختر کلان او را در حباله عقد خود در آورده او را بمفاخرت و مباهات
عز امتیاز بخشیدند همشیره خورد او را در عقد بیرام خان خانخانان مرحوم خود را بلاهور فرستاده
بود درین هنگام که همت علیا متوجه فتوحات بی اندازه است این نوید رسید و شگون گرفته
عشرت افزا گشتند بیرمخان جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجای آورد اختر شناسان
بزرگی و شایستگی او را از دلائل آنچه طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب به تربیت
حضرت شاهنشاهی سربلند شده به پشت گرمی اخلاص خود خدمات عالی بتقدیم رسانند و کار بجائی
طالع مسعود بمراتب والا رسد و سواد خوانان صحائف پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیه حال او
خوانده مژده های گرامی مسرت بخش دلهای اخلاص سرشته شدند والحق بتوجه حضرت شاهنشاهی
که اکسیر الهیت و کیمیای جوهر سعادت است همان طور بظهور آمد چنانچه روز بروز انوار فراوانی رشد
و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشد و حقیقت آن مجملا در هر جا در محل خود نگاشته
قلم تفصیل خواهد شد چون حدود جالندهر مخیم اردوی معلی گردید اسکندر افغان که دران ولایت
رایت فتنه و فساد افراخته بود خود را بطرف کوهستان سوالک که مشهور و مستقر او بود
کشید که روزی چند دران جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت باشد و موکب ظفر نشان بداعیه
صواب اشتماله یکبارگی فساد او را از میان برداشته شود دفع او را پیش نهاد همت جهانگشا
ساخت و دشواری راه و صعوبت جا در پیشگاه فطرت عالی ننموده بعزیمت درست و قصدی
جزم از دنبال سکندر بجانب کوهستان سوالک که عالمی است دیگر و گریزگاه خودسران و

گردون گشتان ممالک هندوستان توجه نموده بعرصهٔ قصبهٔ دلیوهتہ نزول اجلال فرمود و
ازانجا فضای دلگشای قصبهٔ مهری پوره موکب معلی گلستان دولت و بهارستان اقبال شد

آغاز سال دوم از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور اول

دران منزل فیض محمل سرمایهٔ رونق هستی جهانیان و پیرایهٔ آرایش زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه
بخش عالم در بیت الشرف خویش بمرکز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را نفحات ربیعی
طراوتی نو و نضارتی تازه رسانید و همانا که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیان خاکسار را
بتربیت خاص شرف سعادت داده حیاتی بتازگی می بخشد و الا پایهٔ آن شرف بخش اجرام علوی هم باهم سفلی تبره
ازانست که مکان خطاب بیت الشرف آن روشنائی بخش انجمن هستی داده آید و بانجام این نیر گیتی آرای در شب
سه شنبه متعارف بعد یازده ساعت و چهل و یک دقیقه شب چهارشنبه نجومی بیست و هفتم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری
از خیمهٔ حوت بنزهتگاه حمل آمد و نوروز جهان افروز عالم آرای گشت و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد قطعه

شکر انصاف بر زبان بهار | گفت بلبل چو مردم هشیار | عنبرین گشته از نسیم صبا
از مسام زمین مشام هوا | دشتها بر لحاف بی بالین | باغها بر عروس بی کابین
زاغ بر تختهای سقلاطون | باغ پر فرشهای بوقلمون | مرغ نالان فراز گلبن و گل

مست بی مطربان ساغر و مل | همانا که وقوع چنین نشاطی در پیشگاه مقصد عالی دلیلیست
واضح بر حصول مقصد و مژدهٔ ایست بغایت روشن که کار پیش گرفته سعادت انجام سعادت انجام
باید چنانچه تفقد و قوع این یورش و ادبار سکندر درین معامله ارباب بصیرت را آگاهی
بخشید که باندک فرصتی فرار بر قرار اختیار نموده بقلعهٔ مانکوت درآمد و حضرت شاهنشاهی
با مواکب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه فرمودند تفصیل این اجمال آنکه

دران هنگام که اسکندر از هول موکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان سوالک
درآمده بود و قصبه و قصری مخیم سرادقات اقبال گشته بپیوسته خبر می آمد که مطلب
آن مدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال را کشیده در جاهای تنگ درآورد و دران
تنگناهای قلب فکر اهتمام بستیزه بنهد و حضرت شاهنشاهی گوش برین سخنان نه نهاده
به آیین شایسته بیشتر توجه فرمودند و ناصر الملک را با جمعی کثیر از بهادران کار طلب
بتاخت و تاراج زمینداران آن کوه فرستادند مبارزان نصرت قرین در اندک
فرصتی به نیروی تائید الهی بسیاری از راجهای آن کوه را تادیب و تنبیه لائق
نموده تمامی اسباب و اموال را از غنیمتهای وقت شمردند و کوهستانیان بدگوهر
باندیشه های نادرست با سکندر جمع شده بودند جدا شدند و سنگ تفرقه در جمعیت
آن بدنیت افتاد و بی جنگ فرار اختیار کرد و حکم معلی از پیشگاه قهرمان اصدار
یافت که دلاوران چابکدست بتعاقب این گمگشتگان بادیه ادبار بشتابند و به
بازوی اقبال سر این مدبران را بدست آورند و جمعی از دلیران لشکر ایلغار کرده به
اردوی او رسیدند و اسکندر ازین تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب
و اضطرار بقلعهٔ مانکوت که سابقاً برای روز بد خود آماده داشت انداخت پیش دستان
سپاه منصور شتافته اردوی او را غارت نموده از تحصن این مدبر معروض بارگاه اقبال
داشتند و قلعهٔ مانکوت قلعه ایست متضمن بر چهار قلعه استوار که سلیم خان در هنگامیکه بقصد استیصال
گروه ککران رسیده غایب و خاسر برگشته بود این قلعه را بطرز غریب بر فراز کوهها که
متقارن هم بوده اند بر سر هر کوهی قلعه سنگ و ساروج ساخته بود و تمامی آن قلاع بنظر
بیننده یک حصن زیاده بر نمی آید اصل آن جابجای که اساس این حصون حصینه نهاده اند در جد

ذات خود جایی است بغایت محکم لشکرها را بآن وصول مشکل و بر تقدیر وصول دست بر کنگرهٔ
آن یافتن بس دشوار آبهای گوارا فراوان دارد و آذوقه چندانکه خواهند فکیف که در چنین
مکانی که قلعهٔ خدا آفرین وصف حال او باشد قلاع حصینه بران اساس باید و او را مقصود
اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون نهضت رایات حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بصوب هندوستان شود برای لشکر پنجاب مفری و مامنی باشد و بخرابی بلد
وطن او میگذشت که لاهور را ویران ساخته آنجا آبادان سازد و لشکری انبوه را انجا گذارد
تا دران مامن بسر برده محافظت آنجه بود نمایند و باعث بر خرابی لاهور آنکه چون آن
شهر بست بغایت بزرگ و مسکن اقسام تجار و اصناف مردم که باندک توجهی لشکرهای عظیم را
ازان جا توان سرانجام داد و یراق فوجهای در ساعتی ازان مهیا توان کرد مبادا عساکر
اقبال این دودمان ابد قرین آنجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند و کار از علاج
پیش از آنکه این اندیشه بعمل آید بهمان نیست ناپدیدار از تنگنای هستی برآمد و بالجمله
فرار نمودن سکندر و متحصن شدن او بمسامع اقبال رسید از انجا که عزیمت سلطانی
ملو احکام یزدانی است حضرت شاهنشاهی با عزمی درست و رای روشن و نیتی
حق پسند رنج خویش را منظور نداشته آسایش جمهور عالمیان را وجهه همت جهانگشا
گردانیده متوجه محاصرهٔ آن قلعه شدند تا شر آن فتنه انگیز را از سر کافهٔ انام دور ساخته دولت
آرای باشند و یرلیغ مطاع از مکمن سطوت ارتفاع یافت که بخشیان لشکر آرای بآیین شایسته
مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نمودند و افواج قاهره قلعه را از روی تمکین مرکزوار در میان گرفته
دائرهٔ محاصره پر و در آن کشیدند و همواره بآداب قلعه گیری و مراسم تردد و شجاعت گستری
پرداخته داد جانسپاری میدادند و هم چنان که در بساط قرب شاهنشاهی اختر بلند داشت روز اول

مستقر اورنگ خلافت گشت بهادر خان را بد نهادی ذاتی بجوش آمد و خیال گرفتن
قندهار در سرش افتاد اول تجویز کرد که از راه مکر و فریب کافر نعمتی کرده قندهار را به تصرف
در آورد و از آنجا که حرام نمکی خسران دین و دنیا بار می آرد ازین اندیشه هیچ کاری نگشود و شرح
این سرگذشت آنکه بهادر خان این راز را با فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب او
بود در میان نهاد و به تدریج چندی از دیوانه سران تهی مغز را با یراق در خانهٔ او پنهان ساخت
و بر روز موعود قرار یافت که این گروه تا بر آمده کار نگاهبانان دروازه بابا ولی به انجام رسانند و بهادر خان
نیز از دروازه ماشوره در آید و باهم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود و
در روز موعود که این پنهان شدها بر سر پوشیدن سلاح بودند بعضی از آگاه خاطران جاسوس
سیاست ازین غدر خبردار شده به کارسازان قلعه رسانیدند در ساعت مردم به گرفتن ایشان
مامور شدند پیشتر از آنکه بر سر این گروه بد اندیش رسند خبردار شده سراسیمه به دروازه ماشوره
شتافتند دروازه مقفل بود چون دلها بپای داده بودند اقتدار به شکستن قلعه نیافتند چندی
حرکت مذبوحی نموده به خندق نیستی فرو رفتند و برخی خود را از دیوار انداخته بپای خود بر سر دار
آمدند و جمعی گریخته در خانهای شهر پناه بد ذاتان دور مخفی شدند و باندک فرصتی شاه محمد
تکاپوی نموده همه را به یاسا رسانید و بهادر خان [illegible] چون درین حیله اندوزی کاری
نساخت درین مرتبه به زمین داور آمده سرانجام لشکر نموده اوباش [illegible] همراه ساخته
بار دیگر به خیال خام قصد قندهار کرده آمادهٔ جنگ و جدال گشت شاه محمد چون کومک [illegible]
و در خیال می کرد استحکام قلعه داده ایلچی به فرمان روای ایران شد و نوشت که حضرت جهانبانی
چنان قرار داده بودند که بعد از فتح هندوستان قندهار به ملازمان ایشان متعلق باشد اکنون
مناسب آنست که جمعی را فرستند که هم تدارک طغیان این کافر نعمت شود و هم قندهار به ایشان

سپرده آید انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان و فره و گرمسیر
بسرداری علی یار بیک افشار فرستاد و بهادرخان ازین لشکر خبری نداشت ناگهان بر سر
او ریختند و جنگ سخت در پیوست دو بار سپاه این بخت برگشته از پا افتاد آخر کاری نساخته
رو بگریز نهاد و نتوانست که بزمین داور رود آنجه بود بسر برد و شاه محمد کوکه خود را تواضع نموده
و عذرها در نادادن قندهار در میان آورد و حالی باز فرستاد و بهادرخان خائب و خاسر شده
ناگزیر شرمگین بدرگاه گیتی پناه آمد و چون این درگاه هیبت ظل عتبه کبریا اندک پذیر بسیار بخش و
لذت عفو را درین درگاه روز بازاریست بس کرم گناه چنین بزرگ بخشیده ملتان بجاگیر او
مقرر شد و جاگیردار سابق ملتان که محمد قلی خان برلاس بود ناگور و آنچه در دیافت و بهادرخان را
از روی مراحم خسروانی سرداری یکی از مورچلها فرمودند و کارهای گرامی به نسبت گرامی این دودمان
عالی ارکان از و بظهور آمد القصه هرچند متحصنان قلعه در نگاهبانی اهتمام بیشتر میکردند بهادران
نصرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده روز بروز بجد تر میشدند و در برآوردن
سرکوبها و ساباطها و سائر اسباب قلعه کشائی اهتمام عظیم مینمودند درین هنگام نوید قدوم
برکات انتظام حضرات عفایف قدس شرایف سرادق جلال از خطه دلکشای دار الاقبال کابل
ببارگاه عرض رسید که باقوافل شوق و رواحل شفقت خدای بلاهور رسیده انتظار اشارت عالی میبرند

ورود مهد مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال

پیش از آنکه خبر شورش میرزا سلیمان و رسیدن او بحوالی کابل بموقف عرض رسید بمقتضای
فرمان شوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهی بران تافته بود که مهد معلی و ستر بزرگی حضرت
مریم مکانی و دیگر پرده نشینان حرم مقدس بوستان سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند

چنانچه پیشتر ایمای بدان رفته بود لیکن بواسطه آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفائف
روی در پرده توقف داشت و باهتمام تمام منشور اقبال بنام منعم خان سعادت نفاذ یافته
بود که بعد از تسکین فتنه میرزا سلیمان پردگیان حرم احترام را محفوف ظلال محفه مقدسه حضرت
مریم مکانی بمستقر خلافت روان سازد و بعد از آنکه گرد ستیزه و غبار آشوب میرزا سلیمان
بسحاب تائید ایزدی فرونشست و ضمائر اولیای دولت ابد پیوند ازین ممر مطمئن شد چنانچه
سمت گذارش یافت حضرات سرادق عفت چه بمقتضای ایفای نذر که از حضرات شرف
ظهور یافته بود و چه بموجب اشارت شاهنشاهی توجه والا نموده سامان سفر هندوستان
فرمودند خانه کوچهای اکثر سپاهیان جان سپار که در موکب ظفر اعتصام بودند در سایه محفه محفوف
الکرامه آنحضرت فراهم آمده مهیای این سفر برکات اثر بودند و چون فتنه همیوی سیه بخت در آن
حدود زبان زد واقعه طلبان بود این سفر قدسی از قوت بفعل نمی آمد تا آنکه خبر فتح و داغ
پیشانی ظلمانی فتنه اندوزان نهاده سر همیوی را آورده از دروازه آهنین دار الملک کابل
آویخته نقاره شادی بلند آوازه گردید و بعد از ادای شرائط شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود
متوجه بصوب صواب شدند و منعم خان که ممالک کابل بنصفت و انتظام داشت نیز افزونی دولت
و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی سمات روانه هندوستان
شد تا هم در راه بدرقه این قافله معلی شود و هم در هندوستان خدمات شائسته بتقدیم رسانده
رونق افزای کار خود گردد و کابل را بکارداری و سربراهی محمد قلی خان برلاس که بمطلب توجه یافته
از درگاه معلی آمده بود سپرد و میرزا محمد حکیم با والده ماجده و همشیرهای اعیانی خود بموجب حکم حضرت
شاهنشاهی در دار النشاط کابل ماند و بخواجه جلال الدین محمود بجوق حکومت غزنین قرار یافت
چون قافله اقبال بعرصه جلال آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف اتفاق

دربین آشیانهیان درگاه قضیه استیلای بیرام خان و کشتن تردی بیگ خان بتفصیل رسانیدند
بنابرآن منعم خان فسخ عزیمت هندوستان لائق حال خود دید و حضرات را بدرقه شده از کوتل شاه
گذرانیدند و از آنجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس الدین محمد خان اتکه و برادران گرامی او و خواجه عنبر ناظر
و ملا مقصود بنگالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت حضرات بودند و چون منعم خان بکابل رفت
محمد قلیخان را رخصت هندوستان داد و بعد از آن امرا و سایر جان سپاران درگاه در خدمت
هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام راحله عزم و عنان قافله توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند
و از سوانحی که دران راه بموجب تقدیر ازلی رونمود آنست که دو همشیره اعیانی حضرت شاهنشاهی
یکی در حوالی جلال آباد و دیگری در نواحی نیلاب درگذشتند ره این جهان گذران را پدرود کردند
و حضرت مریم مکانی و سایر حضرات بیگمان از رحلت این جگرگوشهای دولت روزی چند بسوگواری
پرداختند رضا بقضای الهی دادند و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی جابر جمیع غموم و احزان شد
و بعد از اتمام آداب این واقعه ناگزیر متوجه مخیم اقبال شدند و چون مژده قدوم حضرات سرادقات
عصمت در حواشی حصار مانکوت بمسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی ازین نوید دلکش و بشارت
جانفزا سلسله جنبان عشرت و انبساط گشته عصمت قباب ماهم انگه مادر ادهم خان را که بفزونی
عقل و درستی اخلاص نسبتی قوی بحضرت شاهنشاهی داشت و از زمان آسایش گهواره تا
آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکوخدمتی بفرق سنت سپرده باستقبال محفه
مقدسه حضرت مریم مکانی و دیگر عفائف سرادق عصمت فرستادند و آن عصمت قباب در
دارالملک لاهور بسعادت ملازمت حضرات قدسیه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی
بدریافت حضرات عفائف اظهار نموده در ملازمت متوجه مخیم اقبال شد و چون ساحت لواحی
مانکوت مورد خیام دولت گشت حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجه عالی باستقبال

فرموده خان خانان را بجهت محاصره گذاشتند و در یک منزلی حصار سعادت قران قدوم
میسر شد و حضرت مریم مکانی را چشم آرزو بجمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که نور افزای چشم
و بصیرت ارباب دانش و بینش است روشنی پذیر شد و مراسم خرمی و خوشدلی از طرفین بوقوع
پیوست و صباح آن روز بهزاران کامیابی و کامبخشی حضرت مریم مکانی و حضرت حاجی بیگم
و حضرت گلبدن بیگم و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و منسوبان این دودمان عالی
و متعلقان عساکر نصرت قرین بمعسکر اقبال نزول سعادت فرمودند اردوی مقدس شاهنشاهی
را که از امتداد محاصره دلتنگ بود از ورود قدسی حضرات و آمدن بسیاری از سپاهیان خلاص منش
انبساط عظیم روی داد و مقدم گرامی را وسیله فتح و فتوح دانسته بتازگی در اهتمام افزودند و از
سوانحی که در محاصره از اسباب افزونی دولت گشت آن بود که خان زمان را که بحدود سنبل رفته
بود بوسیله اعتضاد این دولت ابد قرین و انتساب او باین درگاه سعادت قران فتوحات عظیمه
روی داد با وجود آنکه معنی حقیقت و اخلاص در نیافته بود حاشا حاشا از تو تا اخلاص هزاران فرسنگ
راه است و مضمون نوکری و آقائی ندانسته بلکه رسوم و عادات سوداگرمنشان کارخانه دنیا
که هر نادانی را ازان گزیر نیست ادراک نکرده بود چنانچه مجملی درین شگرفنامه احوال وخیم العاقبه
او رقمزده کلک وقائع نگار خواهد شد و آنچه درین ولا ببرکت انتساب صوری او را مورد خدمات
لائقه گردانید یکی جنگ رکن خان روحانی است که از امرای بزرگ مبارزخان مذکور است
که نبرد مردآزمایی نموده او را شکست داد و اکثر سرداران حدود سنبل و گردنکشان آن نواحی را
تا لکهنو ایل گردانید و همچنین از کارهای شگرف که دران ایام ازو بوجود آمد بدافعه حسن خان بچکوتی
است و مجملی ازین سرگذشت بدیع آنکه حسن خان مذکور از زمینداران مشهور هند و شناسته هم
از روی خویشان و برادران و نوکران امتیاز داشت و هم از روی اعتبار فرمانروایان هند

در جاهای مستحکم بوده پیوسته اندیشهای تباه بخود راه میداد درین هنگام که رایات اقبال
شاهنشاهی بمحاصرهٔ قلعه مانکوت مشغول بود این کوته اندیش مغرور وقت را فرصت کار دانسته
لشکری گران فراهم آورده متوجه نهب و غارت سرکار سنبل شد و جلال خان سور را که یکی از
سرداران کلان افغانان بود با خود همراه ساخت چون اندیشه تباه او معلوم خان زمان شد
با امرای بادشاهی که دران حدود نامزد بودند اتفاق نموده در ظاهر شهر لکهنو بمحاربه پیش آمد
و بهادران این لشکر فیروزی اثر کارنامها بظهور آورده مظفر و منصور شدند لشکر مخالف از بست هزار
سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار کس زیاده نبود بتائید دولت خداداد با وجود آن
حال که اندکی از اطوار سرداران آنها نوشته آمد بمحض سیاست انتساب این دولت ابد قرین ظفر یافته
کامروا شدند غنیمتی از اندازه بیرون از هر جنس بدست اولیا افتاد و فیل بسیار ضمیمه غنایم گشته و
از فیلان نامی که بدست افتاده بودند سید لیا و دلسنکار بود که با صورت و سیرت سرآمده هم
در صفت شکنی بی عدیل بودند و هم در کرم روی صفت یکتائی داشتند و منظور نظر مشکل پسند
گشته در حلقه فیلان خاصه شاهنشاهی داخل شدند چون سرانجام کار خان زمان بوبال کشید
و جوهر بد ذاتی او بظهور پیوست و از سران گروه بی اخلاص گشت کارهای او را خاطر اخلاص گرا
رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرصه منعطف داشتن اولی و از سوانح
اقبال که در هنگام محاصره قلعه مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد فتح قیا خان است و مجملی ازین
داستان مسرت انجام آنکه قلعه گوالیار که از قلاع مشهوره هندوستان است و در استحکام نظیر خود
کمتر دارد در تصرف مبارز خان عدلی بود و از جانب او بهبل خان نام از غلامان سلیم خان
شیر خان بحکومت آن قلعه کلکج می نهاد و راجه رام ساه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه
بودند با راجپوت بسیار بگرد آن آمده محاصره به تنگ آورده بود قیا خان از آگره متوجه گوالیار شد

و رام ساه

و رام ساه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورده و دلاوریها بتقدیم رسانید قیا خان داد ثباتی
داده چپقلشهای مردآزمای نمود و نصرت از همت جهانگشای شاهنشاهی جسته غنیم را برداشت
و بسیاری را روانه عدم آباد کرد و بمحاصره قلعه گوالیار اهتمام نمود و از سوانح بهجت افزا که در اثنای
محاصرهٔ مانکوٹ بظهور پیوست آنکه دختر نیک اختر میرزا عبدالله مغل که باصالت موصوف بود
بحباله عقد آن گوهر یکتای خلافت درآمد بیرام خان درین نسبت راضی نمیشد چون خواهر او در
خانه میرزا کامران بود و او از کامرانیه میدانست درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک او را
آگاه ساخت که توقف در امثال این امور بغایت ناخوش است و بتصریح خود اهتمام نموده
این کار خیر بانجام رسانید و فرمان بران کارشناس در آراستن مجلس انس و بزم عشرت کوشش نمودند
جشن پادشاهانه ترتیب دادند این داستان را باینجا گذاشته بمقصود می‌شتابد و تتمه سرگذشت
محصوران قلعه مانکوٹ می‌نویسد

فتح قلعهٔ مانکوٹ و مراجعت موکب شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جلایل تائیدات ازلی و میامن توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع مغلقات صوری و معنوی
است گشایش کار روی داد هرگاه ایزد جهان آرا بمقتضای مشیت علیا شکفتن مهمات منصوبان
این خدیو صورت و معنی است در کاری که بنفس مقدس متوجه باشند خیال باید کرد که کار فرمایان
ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند و مصداق این مقال فتح چنین قلعه ایست که بسد
سکندری پهلو میزد و صورت گشایش در اندیشه دانایان نمیگذشت و القصه لوازم محاصره که
بخیال کس نمیرسید بر وجه احسن سرانجام یافت و مورچلها از هر جا پیش رفته در چند جا ساباط
قلعه فرسا برآوردند از آن میان مورچلی که باهتمام کاردانی ناصر الملک بود از همه مورچلها پیشتر
رفت و راه درآمد و برآمد زندانیان قلعه بسته شد سکندر بر استحکام قلعه تکیه داشت از صورتحال

پراگنده دل گشت و با وجود پراگنده دلی چون واقعه طلبان فرصت فتنه و شور مبارزخان
عدلی که مجملی از حالات او بقلم اختصار گذارش یافته است میطلبیدند که شاید سر برداشته از سمت
شرقیه هندوستان بدهلی رو به متوجه شود و کار قلعه ناتمام ماند و او را فرصت شورش مملکت آسوده
پدید آید دل از قلعه داری برنمیداشت لیکن چون مخالفان دولت خداداد را کاری از پیش نمیرود
مبارزخان را پیمانه زندگانی پر شد و نمونه ازین سرگذشت آنکه چون پسر محمدخان حاکم بنگاله صدرخان
نام لقب جلال الدین بر خود بسته دعوی بزرگی نمود بقصد انتقام پدر خود که مبارزخان در جنگ او را
بر خاک نیستی انداخته بود متوجه شد و جنگ عظیم کرده نصرت یافت و مبارزخان عدلی در آن جنگگاه
کشته شد و چهار سال و چیزی ایام حکومت او بود بنازم چه دولتی است عظیم و عنایتی است
کبری که اولیای دولت یکطرف از اسباب برهم زدن مخالفان می شوند و مخالفان در یکدیگر آویخته
قصد یکدیگر میکنند و معاضدت این دولت جاوید می نمایند چون این خبر بمتحصنان قلعه رسید
یکبارگی پریشان خاطر و پراگنده باطن گشتند سکندر از اعلای اعلام دولت روزافزون شکست
بر شکست خود را چون مستبصرانه و کارآگاهانه دید ناامیدی بروز آورد و بی اختیار در سلک زنهاریان
درآمد و بدست عجز و اضطرار جمعی از معتمدان کاردان را فرستاده التماس نمود که حضرت شاهنشاهی
یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاه قبول به قلعه روانه سازند که خاطر بیقرار مرا تسلی پذیر
عنایت ساخته ضمیمه لشکر فیروزی گرداند و آنحضرت که معدن مروت و مردمی اند از روی
مراحم بیدریغ اتکه خان را که بوفور کاردانی و اعتماد از پیش قدمان بود باین کار فرستادند سکندر
از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل عاقبت اندیش نداشته ام و طریق کوتاه بینی سپرده ام
دیگر مرا آن حالت نمانده که بسجده آن درگاه روی خود سفید توانم کرد اگر در مرتبه همایون التفات
بادشاهی چندگاه از ملازمت حضور معاف باشم لائق حال منست اکنون پسر خود را به بندگی میفرستم

وامیدوارم که مرا جای نامزد شود که روزی چند آنجا بوده خود را آماده سعادت آستان بوس
گردانم و بجلدوی جهان آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خط اطاعت بر ندارم
و طوق این جهان در گردن جان انداخته زیور سعادت خود سازم و خاطر فرستاده را بغیر بیا
ملایمت و مرشوم خدمت رضامند ساخته بنا بر آنکه سابق وکالت خانخانان داشت بلکه
وکیل السلطنت بود از نقد و جنس سالی داشت و مشارالیه از روی دولتخواهی در انجاح مرام
سکندر شده خلاصه التماس او را بوساطت خانخانان بعرض بساط اقدس شاهنشاهی
ساخت و آنحضرت که لذت عفو بیشتر از انتقام میدانند ملتمس خانخانان را بعز قبول مقرون داشته
بموجب قرار داد فرید و بهار را که آنجا بود بجاگیر او مقرر ساختند و او پسر عبدالرحمن نام را بصحبت
نمازیجان تتور که از امرای معتمد او بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد که خدمت شایسته اینها
باعث مزید توجه شاهنشاهی نسبت با او شود و بموجب عز انجم بادشاهانه قرار داد و از قوت
بفعل آمد و پیشکشهای گرامی با چند فیل گزین که شایسته بارگاه عالی تواند بود ارسال داشته
بتاریخ پانزدهم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و ششم ماه رمضان کلید قلعه را با دولتخواهی
دولت قاهره سپرد و حضرت شاهی رقم عفو بر جرایم جرایم او کشیدند و از سواد صحایف
اعمال او اغماض عین فرموده او را راه دادند که از زندان حصار بیرون رفته بی خطر از بیم و
ترس خود را بجرید و بهار رساند و بعد از دو سال بعدم خانه شتافت و چون فتح قلعه
مانکوت بخوبترین وجهی صورت گرفت و سلطان سکندر از زنهاریان قهرمان سلطنت
شده سر بسلامت برد حراست آن به ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی قرار گرفت
و باستصواب بیشتر اقبال موکب عالی به فتح و نصرت بتاریخ شانزدهم امرداد ماه الهی موافق
دویم شوال بعد از انقضای شش ماه و کسری از دامن کوه سوالک بعزم صید و گشایش لاهور نهضت

فرمود تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمایند در اثنای راه

از نافهمیدگی و بقدر نعمت نارسیدگی خلیل سپرام خان برهم خورد و شرح این ماجرا آنست که در اواخر

ایام محاصره قلعهٔ مانکوٹ فی الجمله عارضه در طبیعت خانخانان راه یافته بود و دملی چند پیدا شده که سواری

اسپ نتوانستی کرد و دران ایام حضرت شاهنشاهی بجهت تنشیط خاطر فیض مظاهر و انشراح باطن

قدسی مواطن توجه عالی بجنگ فیل میداشتند و اکثر اوقات باین نشاط که صد حکمت شگرف را متضمنست

روی التفات می آوردند روزی در میان دو فیل بادشاهی که فتوحا و لکنه نام داشتند جنگ

باستداد کشید اتفاقاً آن دو فیل جنگ کنان قریب بخیمهٔ خانخانان رسیدند و هجوم خلائق و ازدحام

تماشائیان و غوغای عوام باعث توهم و توحش خانخانان شد و واهمه اش بران داشت که مگر

باشارت عالی بوده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز ضمیمهٔ پریشانی خاطرش شد خانخانان

یکی از محرمان خود را نزد ماهم انگه فرستاده پیغام داد که درین آستان سپهر مطاف بجز وگمان تقصیری

ندارد و بغیر از آداب دولتخواهی امری بظهور نمی آید فتنه سازان چگونه گناهی بمن اسناد

کرده باشند که موجب اینهمه بی عنایتی شده باشد که فیلان مست را بجا در من سر دهند ماهم انگه

بمقدمات تسلی بخش تسکین خاطر شورش یافته او نمود درینولا ازین خدیو جهان که خود را در لباس

بیگانگی داشته در اخفای احوال توجه میفرمود چنانچه سرایچ را در خور دریافت خود پیشتر ازین

از دل بکاغذ سپرده امر بدیع بظهور آمد که موجب حق شناسی طائفه از نیک نهادان گشت و

تفصیل این سانحهٔ هدایت بخش آنست که روزی شاهنشاه جهان آرا از دید کوته بینان تنگ

آمده در جوش شد و قوت غضبی از طینت ذاتی باعتدال آفریده که و ودیعت نهاده دست

قدرت است رخصت خشم نمودن یافت و از ملازمان عتبهٔ اقبال که پیوسته در رکاب

سعادت اعتصام می بودند دل گران فرموده جدا شدند و حکم مقدس شد که هیچ احدی

۵۰ وهم و فتنه‌ست که ادراکی معنی نماید که محسوسات تعلق دارد و مثلاً عداوت و محبت و بعضی محققان نوشته که آن را به چیزهای دیده و نادیده رسیده باشد خواه کذب در عالم صورت تصور کند ۱۲ ک

۵۱ قرار سر دادن گذاشتن و رها کردن جانوران و غیره و آتش دادن بندوق و توپ ۱۲ ک

۵۲ ای حضرت به سبب دیدن حال کوتاه بینان بدرجه‌ای تنگ و عاجز بغایت در غضب و تغضّب در آمده لیکن چون ارادت علی و طینت اصلی دارند خاموش

شرح دوم

[illegible]

در رکاب نصرت قباب نباشند تا آنکه جلوه دار و امثال این مردم که وحدت گاه خلوت از کثرت

اقسام این مردم غبار آلود نمیکرد و باز داشته یگانه و تنها بباطن با خدای خود به نیاز

بظاهر از مردم خشم آلود از معسکر اقبال بیرون آمد شد از اسپان خاصه حضرت شاهنشاهی

طرق اسپی عراقی حیران نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود و در تیزی و تندی مثال آتش

و در بد خوئی نیز نظیرش پدید نبود هرگاه وا شدی کس پیرامون آن نتوانستی گشت و بدشواری

بدست آمدی آنجهان پهلوان الهی بمقتضای قوت و عظمت فطری پیوسته بر و سوار گشتی درین

تنها روی بران رخش سعادت پیوند سوار بودند از کثرت حضوری یکسو شده در نور حضور ایزدی

روشنی افزای بوده گرم رفتار شدند چون پاره راه طی شد ناگهانی بحال آن رخش اقبال

متوجه ناشده بکاری فرود آمدند و بوضعی خاص با خدای خود هم راز گشتند آن تکاور آتش خوی

باد پیما برسم عادت خود تند پیما کرده گرم دویدن شد تا آنکه از نظر دوربین آنحضرت پنهان

گشت چون باز خاطر مقدس میل سواری فرمود نه در ملازمت کسی و نه در خدمت اسپی لختی

در اندیشه این کار شدند ناگاه دیدند که همان اسپ از دور دویده می آید تا آنکه دویده دویده

بآرامشی سنجیده در ملازمت آنحضرت رسیده ایستاد و آنحضرت در شگفت غریب مانده

بران وحشی نژاد سوار دولت شدند اسپی که عادت او باشد که به آسانی سواری ندهد

و در وا شدن آن باشد که بدشواری بدست افتد و انگاه چنین صحرائی شده باشد

و از نظر غائب گردد بمحض توجه شاهنشاهی خود آمده بآرامش تمام سواری دهد که هرگز

به آسانی میسر نمی شد از عجایب تصرفات این سریر آرای دولت تواند

بود آمدی کسے را که ایزد بیچون در نوازش باشد و متکفل این کارها شود

و در وسعت آباد خاطر او از تنهائی چه اندیشه باشد و اگر ذات مقدس او

دوم

آن رخش تیز تک سهو محو شده و بجای فرود آمدند و بطریقهٔ خاص الهی باد انای نهان و آشکارا صورت همرازی در آمده تنها دیدند آغاز نهادند آن تکاور بد خوی برسم عادت دوان دوان خود مطلق العنان شده گرم دویدن گشته از نظر غائب شد ۱۲

جناب مولوی سید محمد صادق علیه الرحمه

چنین نتایج بخشد چه دور اگرچه بظاهر خیال می نماید که دادار خرد آفرین جمال آرای این
بادشاه صورت و معنی را بر خود روشن میسازد لیکن از روی معنی برای رهنمونی ظاهر
پرستان مختصر بین چراغی چند در شاه راه هدایت می نهد تا چنانکه او را خداوند صورت و
بادشاه ظاهر میدانند بهتر و بیشتر از آن فرمان فرمای معنی دانسته رضامندی او را رضا
جوئی حق پنداشته گلشن سرای سعادت جاوید رسید زهی بزرگی که حالش چنین باشد زهی
دولتمندی که او را چنین آگاه سازند و چه کور باطنی حق ناشناسی که با چندین انوار حقانیت
در حجاب بیگانگی مانده در خلاب نادانی فرورود و چه باطل بیند ولتی که با وجود یافت این
پایه ارجمندی راه نفاق و خلاف رفته با خدای جهان آفرین ستیز نماید سخن کوتاه که گفتار شکر
رانهایتی نیست و گیتی خدیو ظهور این عارفه غیبی و الهام ربانی دانسته فسخ عزیمت تهاروی
فرموده باز بدل کرمی و نوازش نو بنیان اخلاص پیوند که در اردوی معلی بودند توجه فرموده
سایه التفات بران حدود انداختند و جهانیان را فروغی و فراغی حاصل آمد و موکب معلی بتاریخ
بست و پنجم امرداد ماه الهی موافق یازدهم شهر شوال پیشتر از رسیدن اردوی ظفر قرین چند
بلاهور نزول اقبال فرموده سلطنت آراگشتند و پیوسته بانبساط شکار اشتغال می فرمودند
و بعد از چند روز اردوی معلی بتمام و کمال رسید خانخانان از فنون فرمان برداری سلطان
وا همه باز بر سر حکایت رفته و نسبت شمس الدین محمد خان اتگه کلمه چند شده اظهار نمود که همچنان
که چهره اخلاص و عبودیت من درین دودمان عالی از غبار ریو و ریا مصفاست نظر مرحمت
والتفات آنحضرت را نسبت بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته گمان فتور در ارکان آن نمی بردم اما
چون گاه گاه حضرت رالی التفات می یابم از نتیجه غیبت و سعی سعایت شما میدانم از من چه
واقع شد که کمر بعداوت من بسته اید و تشنه بخون من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف آورده

وکار بجایی میرسانید که قصد جان من میکنید شمس الدین محمد خان ازین صدمات مضطرب
شده جمعی را بخود متفق ساخته با خویش و پیوند خود پیش خانخانان رفت و عهود و مواثیق در میان
آورده سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان بغیبت شما نگشاده ام و نخواهم گشود تا آنکه
خانخانان را دل بجایی آمد و شورش او قدری فرونشست و از سوانح آنکه بهادرخان را
بمولتان رخصت فرمودند که جاگیر خود را که نو یافته بود چنانچه سابق ایمای بدان رفته سرانجام
دهد و مهم بلوچان آنچه در آنکه سر تمرد برداشته بودند تنبیه نماید بهادرخان دران ولایت
ولکشا رسیده لوازم مردانگی بجای آورد و جمعی انبوه از سوار و پیاده در برابر او آمده زیاده از
اندازهٔ تاب و توان خود کوشش مینمودند و تا مدت یکساله آوازه پیکار از جانبین بتقدیم
میرسید و چون سایهٔ اقبال این خدیو جهان پرتو توجه بر حصول امنیت انداخته بود بمیامن
توفیقات ایزدی فیروزمند گشت و چون ایزد جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی او بود
که از نقابت اقتدار آمده خود ناظم پراگندگیهای عالم شوند بیرامخان که پیوسته لاف عقیدت
زدی پرده از روی برداشتن گرفت و او را سالک بی راهه ساخت و آنکه بیراهه رفتن او
اکثری از مردم هوشمند دریافتند آن بود که فیلان بادشاهی را خواهی نخواهی با مرای اعتبار
کردهٔ خود تقسیم نمود تا آنکه خیلی از فیلان خاصه بادشاهی را که پردهٔ عظمت و جلال جهان آرایی
آنحضرت بودند گرفته به بهانه آنکه بمردم سپارد از آن حضرت جدا ساختن آن خدیو جهان
نمیخواست که این تحکم را قبول نماید لیکن چون کارها بوقت خود باز بسته است و هنوز آن زمان نرسیده
بود اغماض نظر فرموده رضا بقضا داد سبحان الله این چه وسعت حوصله و این چه اندازهٔ مدارا
است و آنگاه در عنفوان شباب که موسم طغیان طبیعت و مبدأ غلیان قوی غضبی است آری
بزرگی را که جهان آفرین در کنف حمایت خود پرورد اینها از وی بدیع باشد و درین هنگام

(حاشیه:) تنگیم را از اعلام گرفتن ... فرو خوابانیدن و آهسته گرفتن در معامله و باریکی کردن ... مصالحت و نرمی و آهستگی و تواضع ... ادل و سکون ... دوم ... مولوی ... صادق ...

که عرصهٔ لاهور بفروغ قدوم عدالت آرای حضرت شاهنشاهی رونق و رامشت سلطان آدم
بشرف زمین بوس رسیده بنوازش بادشاهی اختصاص یافت و چون در عنفوان ورآمدن رایات
حضرت جهانبانی جنت آشیانی و فتح هندوستان ملازمت درنیافته بود توهمی بخاطر داشت
لیکن چون خدمتی شایسته کرده بود که شل میرزا کامرانی را که سرمایهٔ چندین شورش و آشوب
بود گرفته سپرده بود چشم مرحمت فراوان داشت و پیوسته عرایض او بدرگاه معلی می آمد درینولا
که عالم بفر اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال بکار خود درآمد که هرجا گردنکشی
و سرداری باشد موی کشان بسجود آستان عالی آورده سربلند بسعادت جاودانی سازد
آن دولتمند را نیز داعیهٔ آستان بوس گریبان گیر شد و از وحشی طبیعتی خود التماس نمود که
چون بملازمت سرفراز شوم همراه موکب والا بهندوستان نبرند و بمآثر الطاف خلائق نواز
از جا و مقام خود جلاء وطن نشوم و یکی از معتمدان پایهٔ سریر والا مرا گرفته بدرگاه معلی برد عواطف
شاهنشاهی پاداش خدمت شایستهٔ او فرموده جمیع ملتمسات او را بذروهٔ قبول ارتفاع
داد و تیمور خان جلایر باین خدمت اختصاص یافت تا او را مقرون استمالت آورده
بسجدهٔ درگاه گیتی پناه سربلند ساخت و زیاده از آنچه در حوصلهٔ خواهش او بود بمراحم شاهنشاهی
ممتاز شد و از سوانحی که در ایام توقف عالی در لاهور عبرت بخش ارباب تمرد شد بیاسا رسیدن
تخت مل زمیندار مؤسست و مجملی ازین قضیه آنکه این زمیندار از شوربختی که داشت بسلطان
سکندر همراه شده موجب ضلالت او گشت و ازانجا که رسم بیشتری از زمینداران هندوستان
آنست که راه یکجهتی گذاشته همه طرف را نگاهبانی میکنند و با هر که غالب و شورافزا باشد باو
همراهی مینمایند در هنگام شورش روزگار که قضیهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی زبان زد
اقطار و اکناف هندوستان گشت سکندر سور سر بفساد برداشت و آن گمراه همراه گشته

مولوی سید محمد
صادق سید علی ...
عفی عنه
...

درپی آرایش هنگامهٔ او شد و درین هنگام که رایات نصرت محاصرهٔ مانکوت نمود و کار و بار
بر متحصنان قلعه با ضطرار کشید بوسیلهٔ حیلهای نرمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر گشت بیرام خان چون
برحقیقت فساد او آگاهی داشت او را بسیاست رسانند و بجای او برادر او بخت مل را که بهوشیاری
و دولتخواهی در پیش بود مقرر ساخت ازانجا که آئین همت والای شاهنشاهی آنست که خود آینده
اگر چه از روی اضطرار آمده باشند از صدمات قهر محفوظ میباشند و فطرت بلند که بهزاران مروت
و فتوت سرشته است تجویز آزار این طبقه نمی فرماید ظهور این قضیه ملایم طبع اشرف اقدس نیامد
اما چون نقاب از جمال جهان آرا بر بسته بودند بظاهر چندان توجهی نفرمودند و چون خاطر
جهانگشا از مهمات پنجاب فارغ شد چهار ماه و چهارده روز که دار السلطنت لاهور از فر نزول
سپاه منصور غیرت افزای سپهر والا بود سرادقات بفارغ البالی و نشاط رانی مصروف
بوده بظاهر در لباس بی پروائی بکاری اشتغال داشته و در معنی در غایت پروا بوده عیار
ارباب اخلاص گرفته می شد چون کار پردازان کارگاه خلافت از انتظام مهمات فارغ شدند
حکومت لاهور بحسین خان خواهرزادهٔ مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمنت بخش
بست و پنجم آذر ماه الهی موافق شنبه پانزدهم شهر صفر نهصد و شصت و پنج نهضت اعلام نصرت
اعتصام بجانب دار الملک دهلی اتفاق افتاد و از جملهٔ سوانحی که در عرصهٔ قصبهٔ جالندر که مخیم
سرادقات عالی بود بوقوع پیوست قضیهٔ انعقاد خانخانان بیرام خان بود بعصمت قباب سلیمه
سلطان بیگم و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی در عهد جهان آرای خود آن
عفت نقاب را که خواهرزادهٔ آنحضرت و صبیهٔ میرزا نور الدین محمد بود نامزد بیرام خان کرده بودند
که بعد از فتح هندوستان آن دردانهٔ یکتای فطرت را که باصالت نسب و جلالت حسب از مخدرات
سرادق عصمت و مکنونات معادن عفت ممتاز بوده به بیرام خان بسپارند و در همان وقت

جمع معدن ۱۲

مانده بود تا درین هنگام که عرصهٔ جالندر از ورود مواکب عالی مهبط انوار شد خانخانان

خاطر بر سرانجام این داعیه گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی استدعا و التماس این شغل

نمود حضرت شاهنشاهی چون در لباس بی پروائی درآمده راه مدارا می سپردند با مقتضای

آن التماس اشارت فرمودند و آن خدمتعلی از دفتر روی داد تمام مستورات سرادق سلطنت

حضور شد بیگه ما هم آنکه درین انعقاد سعی موفور بظهور رسانید چنانچه عقد و زفاف در یک هفته

صورت گرفت میرزا نورالدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد است و او پسر خواجه حسن که بخواجه زاده

چغانیان شهرت دارد و بخواجه زاده نبیره خواجه عطار اند و ایشان بیواسطه پسر خواجه علاؤالدین

اند که خلیفه اول خواجه نقشبند اند و پوشیده نماند که خواجه زاده چغانیان نسبت دامادی سلطان

محمود میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا اختصاص داشتند و نیته بیگم دختر علی شکر بیگ جد سیوم

بیرام خان که در عقد سلطان محمود میرزا بود دختر او را که از میرزا شده بود بخواجه زاده عقد بستند

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بملاحظه نسبتهای مذکور میرزا نورالدین محمد را که آثار اخلاص

وحسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند مکرمت فرموده گلبرگ بیگم را که صبیهٔ قدسیه آنحضرت

اند انتساب فرمودند و سلیمه سلطان بیگم که به نیک سیرتی و پاکدامنی و فطرت عالی امتیاز

دارند ازان قدسیه بظهور آمده و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت

خیال فرموده بودند سبحان الله چه عالم تقلید است از آنکه سلطان محمود را در باب خواجه زاده

چغانیان سهوی رفته باشد که با غیر کفو نسبت کرده باشد برای چه حضرت فردوس مکانی

پیروی آن نموده نسبت بمیرزا نورالدین محمد کنند و بچه سبب اکنون تا به جهت گذشتها این نسبت صورت بندد

آغاز سال سیوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال خورداد از دور اول

بجهت احیای آداب تحسنه وارتقای مدارج سعادت جریده بسهرند متوجه شدند که ربارز
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انار الله برهانه فرموده بر موکب دولت سایه گستر شوند چه
در هنگام شکست امرا و استیلای همو خنجر بیک جمعی از ملازمان درگاه نعش مقدس را بر داشته
بسهرند آورده بودند و تا حال آن صندوق قدسی را محفوف استار خفا ساخته در انجا بود یعت
گذاشته بودند و در اندک زمانی بعد از احراز این منیت بحصار رفته روشنی افزای اردوی
معلی گشتند و بیرام خان خان خانان نیز بموجب التماس درین عزیمت همراه بود و در هنولا که رایات
اقبال در حصار بود میان ناصر الملک و شیخ گدای نزاعی و نقاری بهم رسید و چون بیرام خان
رعایت احوال بسیار مینمود جانب او گرفت ناصر الملک روزی چند خاطر غبار آلود ساخته
بدر خانه نیامد و در اندک زمانی جمعی از نیک ذاتان درمیان آمده صلح داد ند و چون طنطنه عساکر
نصرت بحاجی خان و آمدن رسید بی جنگ از هم متفرق گشته هر کدام بجایی رفت و حاجی خان
بگجرات شتافت و از لشکر منصور محمد قاسم خان نیشاپوری با جمیر رفته متکفل انتظام آنحدود
شد و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و جمعی را بتسخیر جتیارن فرستادند بهادران
نصرت قرین بزور شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر از راجپوتان گردن کش را به تیه عدم
راهبری نموده آن قلعه را متصرف شدند و عرصه آنحدود از خس و خاشاک ارباب بغی و تمرد پاک شد

نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی بدار الملک دهلی و وصول بآن شهر کرامت پیوند

چون خاطر جهانکشای از مهمات آنحدود فراغ یافت موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب
دهلی شد و منزل بمنزل داد دهان و عشرت کنان راه سپردند تاریخ پنجم اردیبهشت ماه الهی
موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الاخری لوای گیتی آرای ... و وصول و پرتو نزول بر ساحت

دار الملک دهلی انداخت بزرگان شهر بآداب استقبال مبادرت نموده غبار موکب جهان

نوردرا پیرایه آبروی سعادت خود ساختند انوار نصفت و عدالت و لمعات رافت و عاطفت

شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام تافت و بدستیاری تدبیر اقبال کار سپاهی و

رعیت بتازگی انتظام گرفت و دران ولا خان خانان با جمیع امرا و ارکان دولت در زمرهٔ

دوروند در دیوانخانهٔ شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت و مهمات و معاملات مالی و ملکی

که دران بارگاه دولت قرار می یافت بعرض اقدس شاهنشاهی میرسید و بدانچه فرمان

گیتی مطاع میشد بطغرای نفاذ می پیوست و از بدایع وقایع که سپهر خیال باز ار پرده

بوالعجبی برآورد داستان عشق و عاشقی علی قلی خان زمان بساربان پسری بود

و بوسیلهٔ آن جوهر بدگوهری او روشن گشته نفرین جهانیان را سزاوار آمد و تفصیلش بطرز

اجمال آنست که در عهد دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شاهم بیگ نام پسر سارباني

بکمال حسن صوری و جمال ظاهری انگشت نما بود در سلک قورچیان خاص انتظام داشت

و خانزمان بآن ساربان پسر بمقتضای خباثت ذاتی و خیانت فطری نظر شهوانی برد و خته

و این طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را عشق نام کرده روزگار بسر می برد بعد از

واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی شاهم بیگ باتفاق خوشحال بیگ که او نیز داخل قورچیان

بود در جالندر بآستان بوس حضرت شاهنشاهی سرفراز گشته در جمیع قورچیان می بود

درین حال خانزمان از بیدولتی و تیره رائی کسان فرستاده اغوای او نموده آن بی جوهر

معنی که مغرور حسن بی مدار صورت بود این نقش مراد و مقصود بخت دانسته گریخت چه در آن درگاه

که بازار حسن معنوی گرم است و به برکت حسن معنوی لطف صورت را جای بسیار بیند تمثال این صورت و معنی ظاهر آرا که می پرستند

و کجا منظر التفات شاهنشاهی میرسند و بالجمله آن بیدولت بخیال فاسد از دولت خانهٔ اقبال

بر نجیبه خود را پیش خانزمان رسانید و بازار سخن فروشی گرم ساخت و این کافر نعمت را که بدبختی
و ناهموری و دنیاداری ضمیمه بدنهادی او شده بود و از شورش طبیعت کار به رسوائی کشید
و چنانچه خباثت ما وراء النهر از تیرگی دل ظلمت سلطنت و شکوه دولت را منظور نداشته بر پای
رکاب آلوده دامن آنهم بزرگی رانده پادشاهم میگویند آن بیدولت بر گفتی و کورنش و تسلیم
بجای آوردی و از فزونی شتهای گوناگون که اندکی گفته آید راه سعادت گذاشته بی راه
ادبار رفتی و بلای عظیم بر فراهم آمدن خوش آمدگویان نزد او بود که نظر کج شان جز بر منفعت
خود شان نیفتادی و پیوسته بدین جهت جمیع بدیهای او را توجیه نیک کرده در افزایش
کار خود می بودند و هرگاه بدذاتی در پایه بلند باشد و بدبختی چنین روی دهد و ارباب صحبت
از گروه خوش آمدگوی خانه برانداز باشند ظاهرست که دین و دنیای آن شخص خراب گردد و
حال مآل او بخسران انجامد چنانکه مصداق این احوال و خباثت مآل علیقلیخان است و چون
بی آزرمی و بی حیائی این بدبخت گذشته بمسامع اقبال رسید یرلیغ موعظت و منشور حکمت
نوشته و نصایح والا لوازم بزرگی بجای آوردند و حکم عالی شد که درگاه ما دریای عفو
و احسان است آدمی نژاد از فرمان برداری آنزه صحبت بدذاتان خوش آمدگوی که مغلوب
سلطان شهوت و غضب بوده مورد انواع ذمایم میشود اکنون از مردمی و حقیقت و نمک
شناسی و عقیدت و اخلاص حرفی گفته نمیشود سر رشته حساب را که سرمایه نجات عموم مردم
است بدست داشته از کرده پشیمان شده نیکو خدمتی را تدارک کردار ناشایسته خودگاهی
و آن ساربان پسر را بدرگاه فرست تا کرده ترا ناکرده انگاشته بعواطف شاهنشاهی
سربلند گردانیم و اگر بیخردی و بدگوهری پذیرای احکام پادشاهی نشوی سزای تو در کنار تو
نهاده آید که باعث عبرت سایر کوته اندیشان زشت کردار گردد و درین اثنا که بدمستی و

بدگوهری علی قلیخان بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت رای جهان آرای اقتضای کرد
که جمعی از بهادران نصرت قرین را در نزدیک او جاگیر کرده شود تا از انفراد و استقلال بر آید و
پردهٔ ناموس او دریده نگردد از آنجهت قصبهٔ سندیله را بسلطان حسین جلایر جاگیر فرمودند
آن بدگوهر این قصبه را از پیش خود باسمعیل خان پسر ابراهیم خان اوزبک که باو قرابت
نزدیک داشت داده بود هرگاه سرچاشنی بدعملی و حرام نمکی موصوف باشد پیروان او
ناگزیر از سعادت بی بهره میگردند و اولا اسمعیل خان پرگنهٔ مذکور را نداده بمنازعت برخاست
سلطان حسین خان مذکور به پشت گرمی چنین خداوند اقبال از دو بر در گرفت و او پناه به
علی قلی خان برده لشکر بسیار بر سر آورد و سلطان حسین خان بهمین مردم خود بمدافعهٔ آنها
بر آمد و چون از منسوبان این دولت جاوید اقبال بود با وجود کثرت مخالف فیروزمندی
یافت و جمعی کثیر به بدترین مردنیها که در حرام نمکی جان دادن است بخاک نیستی برابر شدند
و شاه بداغ بلاقی که از خویشان نزدیک علی قلیخان و از شجاعان نامی زمانه بود بهادیهٔ عدم
شتافت علی قلیخان بمقتضای شرارت ذاتی و بدنهادی خود میخواست که آمده بسلطان
حسین خان روبرو شود و یکبارگی از پردهٔ آزرم برآید و روسیاه ازل و ابد گردد جمعی
از خردپروران دوربین او را از آن اندیشهٔ نادرست باز داشته در تدارک و تلافی حرکات
ناشائستهٔ او اهتمام نمودند و او نیز نصیحت پذیرفته در چارهٔ کار خود کوشش نمود لیکن چون
دولتمندی نداشت آن ساربان پسر را از خود جدا نمیکرد و از سائر امور بیهوده ولی دست باز
نمیداشت بباطن در اندیشهٔ تباه و بظاهر شروع در ملایمت نمود و ناصر الملک پیوسته
نکوهش احوال خسران مآل او کردی و در فرستادن لشکر بر سر او و تنبیه کردن او اهتمام نمودی
و بیرام خان خاطر علی قلیخان نگاه داشته از بزرگ نفسی خود کارهای ناهنجار او را ناکرده انگاشتی

دوستان درخانه او را نصیحتهای گرانمایه کردند و آن نکوهیده اعمال چون باز کردار خود باز نتوانست آمد خود را بحیله و مکر زد و بیرج علی نام نوکری از معتمدان خود را بدر خانه فرستاد که شاید کاری تواند ساخت و شورش درخانه را علاجی تواند انگیخت دران ایام ناصر الملک صاحب اختیار کل بود و مهمات مالی و ملکی برای رزین او مفوض بود و از صمیم قلب لوازم دولتخواهی بجا آورده ملاحظه خاطر بیرام خان نکردی روزی بیرج علی که از مدهوشان مجلس علی قلیخان بود بپیش ناصر الملک رفته سخنانی که از اندازه او بیرون باشد در میان آورد چنانچه دل حق شناس ناصر الملک بغضب در آمد بفرمود که بیرج علی را که خواناده چوب زدند و از برج قلعه فیروزآباد دهلی او را به پراندا ختند و در خندق نیستی فرستادند میگفت که این مردک اکنون مظهر اسم خویش گشت و بیرام خان ازین معنی بغایت آزرده شد و کینه در دل داشته انتقام او را بوقت دیگر انداخت و از سوانح دولت افزای که در دار الملک دهلی درین ایام رو نمود بیاسا رسیدن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ است که بسعی اخلاص سرشت ناصر الملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند و حقیقت این حال برسم اجمال آنست که پیوسته دل باطل او آگنده نفاق بود و سرشت او بخبث و خباثت آماده چه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی و چه در هنگام طلوع جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده از و بظهور آمدی حضرت جنت آشیانی او را مصاحب منافق میفرمودند چنانچه سابقا گذارش یافته و درین ولا شطری از اوقات پریشان را در صحبت شاه ابوالمعالی گذرانده در تبه رائی می بود و شخصی از اوقات خود را بحد و شرقیه بسر برده از مصاحبان مجلس خباثت علی قلی گشت و پسر خود را مقصر دارا و ساخت و چون پیمانه عمر او به پر شدن نزدیک رسیده بود باندیشه تباه از انجا بدهلی آمد و درین اثنا بیرام خان او را مقید ساخته مصحوب معتمدان روانه سفر جهان ساخت از قدم گاه برآمده متوجه

پیشش بود که کار او ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت و باعث برین امر ناصر الملک بود
و باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که در قطعهٔ قرطاس بریکی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات
نوشته انداخته شود تا هر نقشی که از پردهٔ غیب بظهور آید و بر روافقه آنرا فرموده الهی دانسته
کاربندیم و همچنانکه اندیشه بود تقدیر موافق تدبیر آمد و در ساعت کسان فرستاده او را به سزا
رسانیدند و از وقایع ناشایسته که درین سال بظهور آمد کشته شدن خواجه جلال الدین محمود
بجوق است و مجملی ازین سرگذشت آنست که او پادشاه قلی بود و تواضع بی تقریب بمردم میکرد
و بزرگان را نظر بر رواج کار خود داشته همه را چاپلوس درگاه خود میخواهند بنابران اکثر
برکشیدهای این دولت علیا او را دوست نمیداشتند و با این حالت عیب هزل و مزاح
که بدترین عیب بزرگان تواند بود داشت و با سران زمانه مطایبه میکرد و بجز فهای دور از
کار در لباس ظرافت و ظرافت که نادانان آنرا خوش طبعی نام نهاده اند بسر میبرد و هیچ کس نمیبود
که خلشی از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت درین هنگام که تخرین با تصواب محمد قلیخان
برلاس باو مفوض شد در باب غرض فرصت دانسته هم خاطر منعم خان را شورانیدند و اندیشهٔ
انتقام دیرینه او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث مزید بر هم زدگی خاطر بیرام خان
شده او را در کشتن مجد ساختند آن دوربینی و نیک ذاتی کجاست که صلاح دولت صاحب
را منظور داشته پندهای کارآمدنی را بجهت اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام نسازند
و سود و زیان خود را از ملاحظه انداخته در برآمد کار ارباب استعداد کوشند خواجه جلال الدین
عزیمت هندوستان نمود منعم خان و در مقام کینه کشی در آمدن او شد و در اندیشهٔ دراز
فرو رفت نه روی آمدن هندوستان که خدیو زمان در نقاب بی پروائی و بیرام خان
در نهایت استیلا هر گاه در زبان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بجهت حرفی ناملایم که از و

دوم

ستوگی و بیهوده گفتن
و بیهوده و لاغ کردن
بالضم و الکسر کهگی کردن
و خوش طبعی نمودن
و ظرافت کردن
مطایبه باهم
با کسی خوش طبعی کردن
و بازی نمودن
صادق

رسانده بودند او را فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت رسانید و مغلوب
غضب گشته ملاحظهٔ حضرت جهانبانی نکرد و امروز که حال بانجا رسیده باشد و خدیو زمان در
نقاب بی توجهی چگونه پیش آید و ستم پیشه‌های تیره درون چه سعایتها کنند و [illegible]
منعم خان که برای العین ملحوظ او گشته بودن کابل و دیدن او را بخود قرار نمی داد و بخیالی
نکوهیده ترین عارها پیش او بود بخاطرش راه نیافتی که ازین دولت ابد قرین رو تافته بجای
دیگر رود منعم خان جمعی را بتسلی او فرستاد و بعهد و پیمان او را آورده مقید ساخت و بعد از آن
باشارت او نشتری چند در چشم او زدند چون تقدیر نرفته بود روشنائی چشم اخلاص بین او
تباه نشد و پس از چندگاه که او را کور دانسته دست از و باز داشته بودند بنگش زدیه بسرگردگی
یکی از بنگشیان راه هندوستان پیش گرفت تا بهر فرصتی که باشد خود را بآستانهٔ دولت
رساند و بهرام ناگزیر که از دشمنان رود هد بارتی در پاسی قدم صاحب باشد منعم خان آگاه
شد چندی از تیز روان عرصهٔ تفحص را فرستاد و او را با برادر خرداو جلال الدین مسعود بدست آورده
گرفتار بند و زندان ساخت و در فکر و اندیشهٔ این بود که چگونه دفع کند آخر شبی جمعی را بر سر
آنها فرستاد و خون آن دو نیکخواه را برای غرض شوم خود ریخت و بیرام خان نیز فرمانی
درست کرده بکشتن او فرستاده بود و حضرت شاهنشاهی که برای عیار ان ارباب ثروت
و چندین مصلحت دیگر در نقاب بی توجهی بودند از استماع این قصه خروش باطنی فرموده
مکافات آنرا چون سائر امور بایزد هستی بخش جهان آرا تفویض فرموده بحوصله که داشتند
بر زبان نیاوردند الله تعالی این مظهر مردانگی را برای انتظام صورت و معنی برپا داراد

توجه حضرت شاهنشاهی بتبیل و جنگ انداختن فیلان مست

خاطر زود بین پرده گزین حضرت شاهنشاهی که پیوسته در لباس بی توجهی بوده مهمات

مالی وملکی بعاشقان آن واگذاشته هر روز پرده تازه بر روی احوال دولت ابد قرین خود انداختی و دنیا دوستان خود آرای را باین طرز بدیع عیار گرفتی دران هنگام که در کابل نقاب آرای سفر بودند بسواری شتر و جنگ آن متوجه بودندی که دران حدود جانداری کلان تن اند و نبود و گاهی برای تشحید خاطر جهان آرای بسواری اسپ و شکار سگ اشتغال داشتندی

درینولا که ممالک هندوستان بقدوم میمنت بخش آنحضرت رونق گرفت بفیل بیشتر توجه فرمودند که در صورت و سیرت از جانوران بدیع است اگر از روی کلانی بکوه تشبیه گروه گروهی را که ندیده باشند شناسائی بخشم کاری نساخته باشم آن حسن صورت کو و آن رفتار کجا و اگر عظمت و تندروی او را باد نسبت دهم آن خشمگین در وقت و برهم زدن ثبات قدمان عرصه نبرد چه چاره گفته آید در دوربینی و دریافت و فرصت اگر با سپ مانند گردانم بیان واقع نشده باشد شرح بدمستی و کینه کشی و کارهای شگرف فیل را کتابی علیحده باید که مرد دانا بی تکلفات انشا فراهم آرد و فصاحت و بلاغت تنها درین کار غریب که از قرار واقع گفته آید کفایت نمیکند با خرد راست رو عمری دراز صحبت با تجربه کاران ادب آموز این بدیع منظر عظیم شکل بلند دریافت کوه افکن سوار ربای فوج برهم زن داشته پذیرای شناخت بدایع این خلقت غریب عبرت افزای تحیر بخش شده باشد و با اینهمه خود از شنید بدید آمده برای العین لطف و قهر او را به بینید و کارنامهای او را از راه چشم بدل فرستد شاید که اندکی از بسیار او را تواند نوشت که حسرتی در دل آواز کوتهی بیان نماید مرا که این شرایط بواقعی دست نداده بعبارت آرائی سخن را چرا در آکنم و از مقصود که درین شگرفنامه دارم چون باز مانم همان بهتر که بهمین قدر ازین عجایب مخلوقات اکتفا نموده رونق افزای کار خود باشم چون نظر مقدس حضرت شاهنشاهی برین مهیب پیکر بدیع هیکل افتاد سزاوار توجه دانسته

تما از جلادت فیل ثابت قدمی نمیکنند و از پایداری بیان این چنین نفرت انداز نمی آید و اگر با اسپ نسبت دهم عنان سخن از دست گسسته باشم چرا که این سرکشی و هیبت و کینه جوئی در اسپ نمی باشد ۱۲

شنیده می بود مانند دیده
پس این فیل که صفاتش بر زبان
جاری است حیرت بخش همه مخلوق مخلوقت
غریب خود بود این فیل برای العین
بصورت و سیرت شاهده افتاد ۱۲

محمد صادق عفی عنه

او حلقهٔ طور که باعث زیب و زینت او باشد تعبیه شده و نیز دیگی گرد انشسته پارا
بآن ریسمان اعتماد می بخشند پس چه میگویم سخن همانست که اول گفتم بیان حالات این
نمی آید اگرچه در واقعه در نویسی ظاهربین داند که از درازی شاه را مقصود و کیسو شده به
پهنا سیر هم اما کارشناس معنی گزین دریابد که یکقدم از راه بیرون ننهاده ارکم فرصتی یافته
می‌شتابم از جملهٔ حمایات ایزدی که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته
شاطری را در تعجب و نحوی را در حسرت نایافت ایام گذشته آورده وظیفه را در آفرین گری
دانش خود بوده هوش افزای گشت آنست درین هنگام که در دارالملک دهلی مسند آرای
ظل الله اقدس بوده فیل سواری فرموده بجنگ انداختن آن اشتغال داشتند روزی بر فیل
کلانه نام که عظیم قهرمان جبلی بود در عین بدمستی و بدخوئی و آدم کشی او بدولت و اقبال
سوار شده بفیلی همتای او جنگ انداختند که کار آگهان را حیرت افزود فیل کلانه که آنحضرت برو
سوار بودند غالب آمده حریف را شکست داده مدهوشانه از پی او میدوید ناگهان پای
که ستونی عظیم را ماند در کوی تنگ و مغاک عمیق فرو رفت و دران عربده بدمستی که
دخان خشم در دماغ او پیچیده بود حمله های عظیم و حرکتهای عنیف بنیاد کرده و درین اثنا
پهلوانی که بر کفل فیل سوار بود چه قاعده است که هرگاه این کوه پیکران یکی از شیردلان
کاردان سوار می‌شود او را بزبان هندی خواصی گویند تاب جنبشهای آسمانی او نیاورده
بر زمین افتاد درینوقت که شوری که از کون و مکان برخاسته بود و دلهای ارباب اخلاص
بگداز میرفت ذات مقدس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان فرسای حضرت بر ریسمان
گردن فیل که بزبان هندی کلاوه خوانند محکم شد و آنحضرت بدستی که کمند همت بر فلک می
انداخت و بچه که تائید یدالله در صنایع رهائی آن بود ریسمان را مضبوط گرفته‌اند و

اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروهٔ وثقی عنایت ازلی واثق دانسته قوی دل و مطمئن خاطر
بودند و دران جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود و فیل از غایت
قوت و صلابت پای خود را ازان مغاک می کشید و کوششهای غریب نموده از هر طرف
پهلو بزمین می رسانید از یک طرف غریو عالمیان و از یکجانب کششهای فیل در برآمدن
شخص قدسی نژاد آنحضرت درچنین وقت که خاطر روزگار آشفته است جمعی از فراغ حوصلها
درست اخلاص تیر هوش برجای آمده آنحضرت را از فیل جدا کردند و دل برهم زده عالم آشوب
و جان از جای رفته دوران قرار گرفت نمیدانم که این جمال آرا از صورت قصه سطر آراد
این گزیده خود بظهوری آرد تا دراز اندیشه های تباه کار را بدیدچنین نگاهبانی کوتاه دست
سازد یا آن خدیو ظاهر و باطن بادشاه صورت و معنی تا بسیاری از الهام ربانی دیده
چنین جلوه میکند تا کوری ناتوان بینان خلاف آیین و نور افزای مخلصان ارادت گزین
از یک کار شگرف از کمین بطون بمامن ظهور شتابد و باندک فرصتی که آنحضرت خود را از هم آورند
فیل باهتمام خود از مغاک پای خود برآورد و شروع در بدمستی نمود و آنحضرت بهمان کشادگی
پیشانی و شگفتگی خاطر باز برهمان فیل سوار دولت شده محفوف حفظ و حمایت حضرت مغرت شکوه
مستقر سریر خلافت شدند بیرام خان خانخانان از شنیدن صورت اینحال که جانها تا
آرمیده عاکفان عالم قدسی را در کشاکش بی آرامی انداز د باستلام پایهٔ سریر والا رسیده
بشکر سلامتی ذات اقدس و رفع عین الکمال نثارهای گرامی بر فرق روزگار افشاند گرو بیان
ملاء اعلی و مجلسیان انجمن قدس دست دعا بر رشتهٔ خلود دولت تازه و ظهور تکمیل جهانیان
بوسیلهٔ تربیت این بزرگ آفاق از ایزد بسیار بخش مسألت نمودند بر مستبصران آگاه پوشیده نماند
اول فیلی که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بران سوار شده سربلندی تخت سعادت داده اند

دلشکار نام داشته که بیرام خان خانخانان آن را با دیگر فیلان از جملهٔ غنایم باچیواره بدرگاه
گیتی پناه حضرت جهانبانی جنت آشیانی ارسال داشته بود و حضرت جنت آشیانی آن فیل
سعادت مند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی شفقت فرموده بودند و چون فیل سواری
آنحضرت بآن سرحد نبود که تنها بر فیلان والاشکوه توانند سوار شد بران فیل که کمال اعتدال
داشت سوار می شدند و فیلی که در مرتبهٔ اول بی دستیاری فیلبان تنها بران سوار شدند فوج
بدار نام داشت و آن فیلی بود که آنرا نیز حضرت جهانبانی جنت آشیانی التفات فرموده بودند
روزی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ماچیواره بسهرند نزول اجلال فرموده بودند حضرت
شاهنشاهی بران فیل والاشکوه تا بسهرند سوار بودند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی
بران سوار شده اند دموور نام داشت که حضرت به بیرام خان بخشیده بودند و چون بندگان
حضرت شاهنشاهی از ساحت دلگشای دهلی بسیر قلعهٔ سلیم گڈه که برکنار دریای جون واقع
شده میرفتند آن فیل را در میانهٔ راه در سایهٔ درختی بسته بودند از بس که جوهر اصالت داشت
در عین مستی فیلبان دانه پخته او را بدست گرفته بدهن او می نهاد بندگان حضرت را خوشخوئی
آن فیل خوش آمده باو توجه فرمودند و بر ماده فیلی که بپهلوی او بسته بودند سوار شده برگردن
او سوار شدند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی برو سوار شده با فیل مست دیگر جنگ
انداخته جهلیه نام داشته و آن در ایام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوٹ بوده بعد از آنکه جنگ در میان
آن دو عفریت پیکر باشتداد کشیده بود منصوبهٔ شطرنج هردو را قائم داشته از یکدیگر جدا ساخته
اند و دران هنگام سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت بچهارده سال رسیده بود و بعد ازین دستی
آن حضرت در سواری فیلان مست بجائی رسید که بر فیل مست که فیلبانان کار کرده در سواری
آن پشت دست بر زمین عجز می نهادند آن سویه ظفر بی تحاشی سوار می شد و بجنگ فیلان مست

دوم ۹۳

بازان همین را قایم میگویند

مولوی محمد سعید صادق

می گذشت و بی تکلف از صد مرتبه زیاده بر فیلان مست فیلبان کش مردم ربای که بکوب
شهری و آشوب لشکری بس باشد سوار شده جنگ انداخته باشند ایزد تعالی این تائید یافته
ازلی را در قرون و دهور بر اورنگ کامرانی کام بخشش جهانیان دارد و از سوانح دولت
افزا آنست که خواجه عبدالله پسر خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست خاوند که جوهر رشد و نهاد
از ناصیه او پیدا بود با سائر خوجهای بزرگ بزرگ منش که در قصبه تلوند جاگیر داشتند و میرزا
حسن ترمذی و قرا بهادر کاشغری بر سر راجه کبور چند که در قلعه جمو متحصن شده بود تعیین شدند
و این گروه نیکو خدمت بآئین شائسته رفته از فرط عقیدت و اخلاص اعتقاد ... [illegible]
با عدای دولت قاهره جنگ عظیم کردند و بیاوری سعادت ... [illegible] خداداد
فتح بزرگ روی نمود و غنایم فراوان بدست افتاد و چون جوهر ... [illegible]

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه آگره و دیگر سوانح اقبال

چون عرصه دلگشای دار الملک دهلی بیمامن نزول اجلال حضرت شاهنشاهی تا مدت
شش ماه مامن عدل و رافت بود و مهمات آنجا و دیگر وجهی که ملهم دولت تلقین فرمود
انتظام یافت رای عالم آرای که پرتویست از شعشه فروغ مهر عالم افروز و نوریست مقتبس از
سر چشمه انوار الهی چنان اقتضا نمود که رایات عالی بعزیمت دار الخلافت آگره که از رشک
آب و هوای آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرق خجلت است نهضت فرماید و خاطر
دریا نثار به نشستن کشتی و سیر دریای جون توجه فرمود و صاحب اهتمامان مهمات دریا
چندین کشتی و زورق را زیب و رونق داده و نشیمنهای چوبین را بقماشهای فاخر
بیرون و درون گرفتند روز هشتاد و بیست و ششم مهر ماه الهی موافق روز یکشنبه بیست و
ششم ذیحجه آن شهنشاهی دریا دل بدریای بی ساحل کشتی نشست و مخفر آنرا

دریای

دریای محیط بخشیده‌اند و کرامی عالی قدر و مقربان سریر والا و سائر بزرگان دولت
که سامان سفر دریا کرده بودند بآئینی که کارنامه او و اراجرام تواند بود بکشتی نشستند گویا
دریا را آئین بسته بودند یا لاله و نسرین از آب سر بر آورده بود و بجز ازان عیش و عشرت
روی عزیمت بدار الخلافت آگره آوردند و شبها را دریای ساختند و دران راه دلکشا
روی انبساط بشکار ماهی و مرغابی داشتند و مجلس عالی که جدا دریائیست از جواهر معالی لبالب
و جنبش کشتی باده موج خیز بذل و عطا بود تا آنکه هفتدهم آبان ماه الهی موافق یکشنبه
هفتدهم محرم سال نهصد و شصت و شش هجری رایات صبح تباشیر شاهنشاهی از مطلع افق
شهر آگره طلوع نمود و آن شهر جامع دولت و سعادت را مرکز دائره تخت و مطلع نیر بخت
ساخت و حضرت شاهنشاهی ارک شهر را که بادل گڈه اشتهار داشته به نزول خاص
پایه آسمانی بخشیدند و بزرگان دولت و سائر ارکان سعادت را جا بجا منازل تقسیم
یافت اقبال دران ساحت رحمت منزل گرفت و سعادت دران گل زمین طرح اقامت
انداخت و در اندک فرصتی ببرکات توجه عالی این شهر دولت آساس گلگونه رخسار هفت اقلیم
شد شهری در گرمی و سردی معتدل آب و هوایش با طبیعت سازگار زمینش با شجار و
فواکه خراسان و عراق موافق دریای جون که آبش در سبکی و گوارائی کم نظیر است از میانه
شهر روان از دو جانب ملازمان عتبه اقبال منازل دلکشای و بساتین دلکش ترتیب
دادند که بقالب گفت در نیاید و از کمال شرافت و جلالت تازگی دار الخلافت و مرکز
السلطنت شد و چون کواکب سعود و نظرات سعادت بطالع مسعود حضرت شاهنشاهی
ناظر است و ظهور تاثیرات بموجب اقتضای آن لازم هر آئینه فتوحات مقدره غیبی و پرده
کشای مخدرات مقصود بتدریج و ترتیب هر کدام از آنها بجهر وقتی که تعلق یافته لامحاله

بهمان وقت صورت گرفتنی است و هر امید که بوساطت سعی وکدیابی و واسطه جد و جهد موعد

وجود گشته باسلوب مقرر بحصول پیوستنی وازین قبیل است سانحهٔ دولت انتما که بعد از آمدن

رایات جلال بدار الخلافت آگره پرتو ظهور یافت مع فتح قلعه گوالیار باسانی روی داد و شرح

آن برسم اجمال آنکه پیشتر ازین گذارش یافته که این قلعه را قیا خان و فوجی از بهادران نصرت

قرین رفته محاصره کرده بودند لیکن چون آن قلعه متین که در استواری و محکمی کارنامه ایست

از فرمان و مان زمان پیش و آثریست بدیع از کارآگهان قدیم که گرفتن آن به نیروی بازوی

(ای حاکمان سابق ۱۲)

صورت نه بندد و جز بقوت اقبال روزافزون چنین خدیو صاحب اقبال کار ~~بسته آن نگشاید~~

باوجود سعی مبارزان جهان کشای کاری از پیش نرفته بود درینولا که دار الخلافت آگره مستقر

رایت فتح آیت گشت حبیب علی خان و مقصود علی سلطان و جمعی کثیر را بکومک قیا خان تعیین

فرمودند بهبل خان در آداب قلعه داری دقیقهٔ نامرعی نمیگذاشت جمعی از راه نمایان دولتخواهی

که باو نسبت خیرخواهی داشتند نصایح ارجمند درمیان آوردند که هرچند قلعه محکم و اسباب قلعه داری

مهیاست اما بتائید الٰهی و اقبال آسمانی چه کار کرده آید خصوصاً وقتیکه پناهی نمانده باشد که

پشت گرمی آن کاری تواند کرد و دست و پای توان زد و چون سخن بغایت درست بود

و پایه راستی بلند داشت نصیحت پذیر گشت و در بهمن ماه الٰهی موافق ربیع الآخر حاجی محمد خان

سیستانی بموجب التماس قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافته او را استمال ساخته بملازمت

(پراگندگی و پریشانی ۱۲)

حضرت شاهنشاهی آورد و آن سعادت منش کلید قلعه را با اولیای دولت سپردن مفتاح

(همان بهبل خان حاکم قلعه ۱۲)

ابواب مقاصد خود دانست و آن حصن حصین در تصرف مجاهدان اقبال درآمد آنحضرت او را

بتفقدات گرامی امتیاز بخشیده بانعام خلعت و جاگیر سرفراز گردانیدند و الحق بایفای

وعدهٔ الطاف چندین کار بزرگ را سامان پدید آمد و براستی و درستی آن معدن بزرگی

متمردان آن نواحی سزا یابند و بیک خلل و کار شگرف متقدیم آید بنابرآن اندیشه ان را
بجاگیر او مقرر داشته رخصت دادند و بهادر خان و خان جان و سید محمود بارهه و شاه قلیخان
محرم و صادق خان و اسمعیل قلیخان و خرم خان و امیر خان و جمعی از بهادران را درین لشکر
نوشتند و بتائید الهی آن ملک بعمل در آمد و ارباب تمرد سزای لائق یافتند و از وقایع آنکه
شاه محمد قلاتی که حکومت قندهار از جانب بیرام خان باو مفوض بود آمده بسعادت آستان
بوس سربلندی یافت سابقا بقلم وقایع گذار گذارش یافت که چون بهادر خان برادر
خان زمان را شاه محمد قلاتی به پیمانه بستن بوالی ایران و لشکر آوردن منکوب ساخته بر
پیمان خود نه ایستاد بنابرآن حاکم ایران برادرزاده خود را سلطان حسین میرزا و
حسین بیگ ایچک اعلی سلطان استجلو و لله میرزا و ولی خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعیین کرده شاه محمد
به پشت گرمی اقبال شاهنشاهی در لوازم قلعه داری اهتمام نمود و محاصره قلعه با متداد کشید
تا آنکه شبی از دروازه نو چندی از مبارزان رستم آیین برآمده بر مورچل ولی خلیفه شاملو
ریختند و او را زخمی ساخته جمعی کثیر را کشتند بعد از درازی سخن سلطان حسین میرزا کار ناساخته
از پای قلعه برخاست حاکم ایران برآشفته میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه
شاملو را با جمعی کثیر فرستاد تا بهر نوعیکه باشد قلعه قندهار را در تصرف در آرند علی سلطان
که لاف این کار زده بود آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد و به تیر بندوق مسافر
ملک عدم گشت و تفرقه در لشکر ایران افتاد هرچند کومک ظاهری از خدیو زمان نمیرسید
اما از زمان تائید ایزدی دستگیری میکرد و چنین لشکرها برهم میزد و سلطان حسین میرزا را
که نه روی بازگشتن و نه راه بودن بود بهرحال سیمه در گرد قلعه نشسته روزگار میگذرانید
درین میان شاه محمد قلاتی عرضه داشتی بدرگاه معلی فرستاده ایستادگان پایه سریر والا را

از حقیقت

بر حقیقت کار آگاه ساخت یرلیغ مطاع در جواب او صادر شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی

میفرمودند که چون فتح هندوستان فرمائیم قندهار را بشاه میدهیم خوب واقع نشد که او

باین مردم جنگ کرده و کار تا باین حد رسانیده مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده

و عذر خواسته متوجه ملازمت گردد تا لازم مروت و مردمی را که سلوک از آنجانب در چه پایه

و پاداش حق و نگاهداشت نسبت ازینجا در چه مرتبه بنا بر حکم عالی مشار الیه قندهار را بسلطان

حسین میرزا سپرده متوجه درگاه عالم پناه شد و درین سال استسعاد ملازمت یافته

مشمول عواطف شاهنشاهی آمد و از بدایع سوانح تجرد گزیدن و جوگی شدن شاه قلیخان

محرم است چه قبول خان نام پسرک که فنون رقص دانستی باوی می بود و او علاقه خاطری

یا د داشت حضرت شاهنشاهی چون این طرز را از امرای ملازمان خود و از هیچکس نمی پسندید

هر چند پاکبازی باشد چون متضمن ناخوشی چند است که اهل مدهوش بهتر دانند رای جهان آرای

مطلقاً تجویز امثال این امور نسیفرماید آن مغلوب طبیعت ازین کار باز نماند آن پسر را از و

جدا فرموده بپاسبانان سپردند شاه قلیخان از غوامشی بشریت تنگی بحوصله خود راه داده

بخان و مان آتش در زد و لباس جوگیان پوشیده گوشه گرفت بیرام خان در دلاسای او

غزلی گفت و در تدارک و تلافی سعی کرد باز بتوجه شاهنشاهی بحال خود آمده از گرده تجا

گشت و ملحوظ الطاف بیکران شد و از عجایب میامن ذات قدسی ازین زمان عشرت افزا

آنست که خدیو مقدس بجد و دو مندها که در شش کروهی دار الخلافت آگره است بنشاط

شکار مشغول بودند که چیته قصد آهو بره کرد و او را بدهن گرفته روان شد مادر آن آهو بره

از مهر و محبت فطری بیتابانه خود را بران دشمن قوی زد چیته که غرور صید افگنی در سر داشته

مینرامید بصدمه آن ماده آهو بظاهر و توجه عاطفت سرشت شاهنشاهی آن چیته بجا ایستاده

زبان در نقاب بی توجهی بسر می برد. روز بروز از اقطار عالم اهل فطرت و ارباب استعداد از مبارزان اخلاص گزین و بهادران عقیدت کیش و دانایان والا دانش و سایر صنعت گران هنر آفرین گروه گروه آمده بمقاصد خود میرسیدند و درگاه پادشاهی ظل درگاه الهی شده هر طائفه پیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته ضمیمه شکر اقبال می شدند و باغ امان دلهای جهانیان زنگار زنگ شگفته خرمی و شادمانی گشته در افزایش بود + + + +

آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال سیوم از دور اول

شکر فیاض بی‌اهمال مفضل بی‌اهمال که سال سیوم از تاریخ الهی بفرخی و خجستگی سپری شد و نوبت باغاز سال چهارم رسید روز یکشنبه دوم جمادی الاخری نهصد و شصت و شش نیر اکبر و نیر اعظم به بیت الشرف پرتو سعادت انداخت عالم صورت چون ملک و معنی نضارت بخشید ابواب نشاط بر روی اهل روزگار گشاده شد اسباب انبساط در چشم جهانیان جلوه داده آمد گوی که سلطان بهار جهانتاب عالمگیر شد طلیعه موکب خسرو گل گوشزد بین وزبان بلابل کرد فیض نوروزی روح نباتی با جساد و قوالب خاکیان دردمید فصل ربیعی رواج و فوایح عالم باغلاکیان تحفه فرستاد نسیم بهاری نونهالان چمن را جلوه کبک و خرام تدرو آموخت هوای افسردگان خاک را از اتصال آتش و امتزاج آب بخشید بساط غبرا مسند اطلس اکسون بی تار و پود سبزه و گل بدل شد گلگوی مرغان چمن برلبی آتشین نفس خورده گرفت منقار عنادل گوشمال موسیقار داد و لاله بر منقار طوطی و سبزه بر دم طاوس خنده ریخت بنفشه سر منش در چشم نظارگیان کشید نرگس در تماشای قدرت دیده باز ماند شکوفه و سنبل پرده گشای اسرار سفیدی و سیاهی شدند شقایق و ریاحین نکته گذار حقایق کونی و الهی گشتند شعر

قصد کرده به فناخانه ادبار میرسانند چنانچه قضیه این ساربان پسر است وتفصیل فرو رفتن او

بخاک نیستی که مهبین منصوبه بساط اقبال تواند بود آنست که چون علی قلی خان صورت طامحی

نموده تلبیس او را از پیش خود در روزی چند دور داشت آن سفاهه میان پریشان مغز

پیوسته دران نواحی به بدمستی گذراندی تا آنکه روزی به قصبه سرسهپور رفت که در جاگیر

عبدالرحمن بیگ پسر مؤید بیگ دولدی بود که در سلک مقربان حضرت جهانبانی جنت آشیانی

انتظام داشت واین ساربان پسر از آغاز بدمستی با عبدالرحمن مذکور علاقه معشوقی داشت

وبروشنی که خباثت ماوراءالنهر نه سوزی ونه گدازی ونه مهری ونه محبتی راه بی حیائی وبی

آزرمی سپرده باهم نرد دوستی باختی باین نسبت بخانه او آمده و یار آرام جان کرد و خواست

که آرام جان را باز گردانیده بگیرد وقصه آرام جان آنست که او از لولیان بود وعلی قلیخان

بشوقی تمام که چشمه آتش طغیان شهوتست آن کوچه گرد را که هم آغوش هزار کس بود

دل هرزه گرد بی معنی را باو پیوسته عقد بسته بود در سلک زنان خود انتظام داد واز

بی باکی وبی آزرمی در مجلس خاص خود که با شاهم بیگ داشتی در بزم شراب آن زنک را

نیز حاضر ساختی تا گویندگی ونغمه سرائی کردی وسرمایه فساد وافساد گشتی تا آنکه رفته رفته

شاهم بیگ را با او تعلق خاطری حاصل شد و از روابط نفسانی شهوانی بهم رسید وچون علی قلی خان

مغلوب هوا وهوس بود نوکرانه با او سلوک کردی تا آنکه ولایت وسیع خود را سه حصه بخش

کرده یک حصه در بایست خود صرف کردی و دو حصه به آن روستا پسر واگذاشته خدمت

نمودی شبی آن سفله بدست خواهش خود را در میان آورد وعلی قلی خان بی حمیت آن زن

نکاحی خود را باو بخشید وشاهم بیگ ترقی شهوت رانی نموده دل سرگشته از روی مستی و

بیخردی این فاحشه طبع بی آزرم را که بزنی برداشته بود وبر نحیکه خود گرفته بود به عبدالرحمن بیگ

یعنی حیثیت مرد در نعمت کردن ۱۲

واگاه چنین فرمان روائی که عالمیان جهان صورت و معنی در فرمان پذیری او یگانگی دارند آهنگ سرکشی نماید و دم مخالفت زند بدست خود دشنهٔ هلاک بسینهٔ خود زده باشد و همان کردار ناهنجار او برای دفع او کافیست تا وقوع این سرمایهٔ مزید آگاهی بخت بیداران سعادت جوی شود چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهان بظهور می شتابد و در جای خود اندکی از بسیار گفته می آید و از سوانح بهجت انتما که درین سال میمنت ظهور یافت کدخدا ساختن ادهم خان بود و شرح آن بر سبیل اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی که شامل حال عفت قباب ماهم انکه و فرزندان او بود متوجه کدخدائی ادهم خان که پسر خورد ماهم انکه است شد و بتفحص و تامل دختر باقی خان بقلاتی که از قدیم پرورش یافتهٔ میرزا هندال بود نامزد ساختند و در اندک فرصتی لوازم این جشن را در خور عاطفت خود بظهور آورده بآئینی خجسته این انعقاد والا دست بهم داد و همت علیای شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و ابراز مرحمت تقریب طلب است این چنین جشن دلکش را واسطهٔ هزاران مکارم گردانید

مقید ساختن بیرامخان ناصر الملک پیر محمد خان را

چون سرای دنیا عبرت بخش دیده وران دوربین است هرچه بظهور آید هزاران حکمت و مصلحت دران و دیعت نهاده دست قدرت است دیده باید که ببیند و در داد العدالت داور حقیقی در چارسوی پرشور و شر هیچ دولتی سپری نمی شود و هیچکس را از آسمان عزت بزمین مذلت نمی آرند مادام که او خوی نیک خود را گذاشته سالک راه انحراف نمیگردد ولهذا درین هنگام که بیرام خان را پیمانهٔ دولت نزدیک بپر شدن رسیده بود فتورها در خوی او رفت تا آنکه بوسیلهٔ فتنه اندوزان ناتوان بین و حسد پیشه های بی سعادت که در معنی با قضا دلتنگ و با خدا در جنگ اند و از کوته خردی بشادی دیگران اندوه گین می شوند

و به غمگینی و اندوه مردم دیگر شادمانی میکنند خاطر بیرام خان از پیر محمد متنفر شده او از فرط عقیدت و خلاص برسم و دولتخواهی و کارکشائی بوده سرانجام مهمات مالی و ملکی نمودی و اعتضاد بر درستی و دوستی خود داشته بی چین پیشانی دل و بی گره ابروی عنصری خدمت گذاردی و چون ناگزیر اینچنین کسی پیوسته مرجع خواص و عوام و محل ازدحام طوایف عالمیان میباشد از هیچ دل بی حوصله های حسدآلود خون میگردد و از تیره رائی مصدر افترا و بهتان گشته کارشکنی می نمایند خاطر بزرگان بواسطه افزونی مشغله و عدم فرصت تشخیص بگفتگوی مگس طبیعتان برهم میخورد و پیر محمد خان نیز ملاذ و معاد جهانیان شد و حسد پیشه ها را خون در جوش آمده در سخن سازی و فتنه اندوزی کمر اهتمام بستند بیرام خان که روز نخواطر او نزدیک بود سررشته تدبیر که میر سامان آدمی همان تواند بود از دست داد خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالی همتانه او در توهم شد و بی امری که مستوجب عزل باشد باغوای حسدپیشه های ناتوان بین و بحرف و حکایات نادرستان غرض مخلص عتبار داده خود از پای انداخت و تقریب اقدام برین امر محمد آنکه دران هنگام ناصر الملک روزی چند بیمار شد و خان خانان بعیادت او رفت غلام ترک که دربان بود از روی نادانستگی گفت خبر کنم خانخانان از هیچ متغیر شد و ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه بیرون آمد و بهزاران تواضع و خجالت در مقام عذرخواهی ایستاد با وجود آن خانخانان که بدرون خانه درآمد همراهان با وی بدرون کمتر توانستند رفت خانخانان زمانی بوده چنین در ابر و بیرون آمد و در فکر ناصر الملک شد و غرض گویان ناتوان بین واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمده آنها شیخ گدائی بود و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبدالله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاده پیغام داد که

همراهیان خان خانان ۱۲

فریب صناعی آن ... و اقوال اہل ... در دل بیرام خان تاثیری پیدا کرده گردن دل بسته ... بجا گذشته و اراده مصمم کرد که یار با اخلاص و وفادار و مخلص بی ریا ... را که اعتبار افزوده و رفتار داده او را از پای انداز ... آسمان عزت بزمین ذلت ... ۹۶۵ ... سردار ... مولوی ... ۱۲

طالب علمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی و چون در آداب اخلاص خود را صادق ظاهر
می ساختی و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی ترا بمراتب و مناصب بزرگ سربلند
گردانیده از پایهٔ ملائی بمعارج سپه آرائی آوردیم و چون تنگ حوصله بودی از تنک شرابی
بیک ساغر از دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیم سر زند که علاج آن بدشواری
توان نمود بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم نامرادی کشیده در گوشه نشینی و علم و نقاره
و دیگر اسباب جاه و جلال و مواد تکبر و ترفع خود را بسپاری و به صلاح مزاج خود که هم صلاح
دولت است و هم مصلحت روزگار بپردازی تا بعد ازین بر هر چه رای مصلحت اقتضای آن درباره
تو قرار یابد بران عمل نموده شود و پیر محمد خان به مجرد شنیدن این بشارت چون آزاده مرد بود
بگشاده پیشانی اسباب امارت سپرده بشگفتگی خاطر انزوا اختیار نمود و بعد از چند روز بعضی
بد اندیشان رای بیرام خان بران قرار گرفت که او را مقید ساخته بقلعه فرستند
اندیشه جمعی را همراه ساخته ملازم القلعه بیانه فرستاد و از آنجا بوسیله مردم متوسط الاحوال
در شرارت و خیریت رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد چون مشار الیه برادن پور
آمد فتح خان بلوچ او را چندگاه نگاه میدارد و در احترام او می کوشد درین اثنا نوشته
میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان میرسد که هر جا که رسیده باشد توقف نماید و انتظار سانحه
غیبی برند و مشار الیه از آنجا معاودت نموده بنواحی زنبور بدره جهاین آمده اقامت گزید
وآن تنگی را مضبوط ساخت چون این معنی معلوم بیرام خان شد شاه قلیخان محرم و خرم خان و
جمعی را فرستاد که او را دستگیر گردانند چون این فوج نزدیک رسید در میان بهادران
طرفین بقدر جنگی در پیوست و چون شب در آمد مولانا پیر محمد خان با معدودی بدر رفت
و اسباب و اشیای او بدست این فرستادها در آمد القصه بیرام خان بواسطه بی پروائی خود

و اغوای حسدپیشه‌های کوته‌اندیش اینچنین مخلص کاردانی را از میان برکناره ساخت و بدست خود تیشه بر پای اقبال خود زد و حضرت شاهنشاهی چون کار و بار دوار و گیر و دار سلطنت به بیرام خان سپرده در خلوت‌سرای خاطر مقدس عیار جهانیان میگرفتند سنوح این قضیه که مبتنی بر اغراض فاسده بود ناپسندیده مکافات آنرا به ایزد کارساز گذاشتند و به افزونی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظارگی تماشاگاه عالم بودند و بعد از پیر محمد خان منصب وکالت بیرامخان بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود تفویض یافت اگرچه این اسم بروی اطلاق شد اما شیخ گدائی که بصدارت امتیاز داشت وکیل مطلق بود و جمیع مهمات مالی و ملکی را بیرام خان بی استصواب او نمیکرد و او هم از بادهٔ مردافگن دنیا از جای رفته به احوال مساکین و ضعفا نمی‌پرداخت و تکبر که بنیاد افگن قدیم دولتهاست تا بخود و دولتمندان چه رسد پیش گرفته اسباب نکال خود و مربی خود سرانجام می‌نمود تا بکی فرصتی آثار آن بظهور رسید چنانچه نگاشته قلم وقایع رقم خواهد شد و از سوانح فرستادن حبیب علی خان است به تسخیر قلعه رنتنبور که از قلعه‌های نامی ممالک هندوستان در رفعت و رصانت ممتاز است و در ایام تغلب و استیلای افغانان سلیم خان این قلعه را بجهاز خان نام غلامی اختصاص داده بود چون کوس اقبال شاهنشاهی جهانگیری بلند آوازه شد این غلام بخت‌برگشته بی‌دولت نگاهداشت قلعه را از اندازه قدرت خود بیرون دیده با این اندیشه نادرست که بدست اولیای دولت قاهره نیفتد بدست رای سرجن که از ملازمان رانا اودی سنگ بود و دران نواحی تمکن و توطن داشت فروخت و سرجن دران قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرده مواضع و قریات اطراف را بتحکم از مردم گرفت درینولا خاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرمود و حبیب علی خان را با دیگر

تحکم از باب تفعل حکومت نمودن و غلبه یافتن بر کسی چنانچه سعدی گوید شعر تحکم کند سیر بر بوی گل * فرو ماند آواز چنگ از دهل ۱۲ قطط

دوم

سرداران کاردان و بهادران جنگجو فرستادند این لشکر اقبال از رفته کمر همت بتسخیر آن بست
و به آیین شایسته محاصره کرد همواره آتش پیکار در ارتفاع بود و زهره مخالفان از بیم سطوت
اقبال آب می شد چون ایزد تعالی فتح این قلعه بیامن توجه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر
بازبسته بود در قرب این حال تفرقه بیرام خان بظهور آمد و کارآگاهان دولت مهمات ضروری
بهتر از آن دانسته بآن پرداختند و از سوانح آنست که شهریار سرپرده آرا بسیر گوالیار تشریف برده
از آنجا که همت والای حضرت شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و شکار قلوبست در خلال این
احوال پیوسته خاطر مسرت پیرای بشکار چیته میل فرمودی و از انقلاب جمال جهان آرای
خود گردانیدی درین ایام عنان عزیمت جنوب رویه بقصد شکار منعطف داشته عرضه گوالیار
از قدوم موکب نصرت سعادت اجلال داده در اثنای شکار صفی آهو بانان و شقربانان بیان
شکار بعرض اقدس رسانیدند که همراه شیخ محمد که از شیخان مشهور شهر بود از گجرات کاوان
بی بدل که لایق کارگاه شکار بادشاهی باشد آورده اند بنابران حکم مقدس نفاذ پیوست
که سوداگرانرا بهای دلخواه داده کاوان مذکور را باید گرفت درین اثنا بعرض بساط عشرت
گذشت که شیخ محمد غوث خویشان او بهتر ازین کاوان دارند اگر در وقت مراجعت از شکار از منزل او
عبور فرمایند هر آینه شیخ برای افتخار روزگار خود کاوان را پیشکش خواهد کرد بنابر آن بظاهر
باندیشه این حیوان و بباطن عیار گرفتن جوهر انسانیت شیخ تصوب منزل او عبور فرمودند
شیخ گرد مواکب عالی را سرمه دیده افتخار خود ساخته قدم اقدس را حرز آفت بیرام خانی
دانست و جمیع کاوان را که بمردم شیخ منسوب بود با سائر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد
و اقسام حلویات و عطریات حاضر ساخت و در آخر مجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که حضرت
دست ارادت بکسی داده اند یا نه حضرت که دست وثوق بحبل الله داده گنجور گنجینه اسرار صوری

وشیخ نیز در خلوت برای اغوای چند بی الهان ساده لوح گاهی می گفت که این واسطهٔ عقیدت و رابطهٔ ارادت بحضرت جهانبانی دائم داریم

معنوی بوده و در اختفای حالات و واردات فرو کوشیده دست همت را از نهی دستان باز داشته تماشای رنگ آمیزی عالم بود بر سخن ظاهر در جواب فرمودند که فی شیخ دست خود دراز کرده دست مقدس آن حیا پرور والهی گرفت و گفت ما دست شما اگر گرفتیم حضرت شاهنشاهی از فرط مروت و حیا چیزی بهای آن نداده تبسم کنان بر خاستند بندگان حضرت شاهنشاهی مکرر در محافل عالیه میفرمودند که همان شب بخیمهٔ اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشاط بودیم و بر طریق گرفتن کاوان و طرز دراز دستی شیخ خنده ها داشتیم شعر

زرق طمع کنند یا دارند * دراز دستی این کوته آستینان بین * سبحان الله این مرد ساده خود آرای در آن پایه و قدر دانی و مروت و مردمی حضرت شاهنشاهی درین مرتبه که با وجود آنکه مکرر از عوام الناس بمسامع علیه رسیده که آن شیخ در هنگامهٔ عوام از عمل ناشائستهٔ خود پشیمان نشده باین بی روشی مباهات میکند گوش نفرموده در تدارک آن توجه نمودند و آن شیخ برادر خورد شیخ بهلول است که سابقاً مذکور شد که میرزا هندال او را بقتل رسانید و این دو برادر اگرچه از فضایل و کمالات علمی عاری بودند اما بعضی اوقات در زوایای جبال نشسته بدعوات اسما اشتغال مینمودند و آن را دست آویز جاه و دستیار خود می ساختند و بصحبت سلاطین و امرا بوسیله ساده لوحان زود قریب رسیده متاع ولایت میفروختند و به لطائف الحیل مواضع و قریات میگرفتند و برادر کلانش که ملازم رکاب نصرت قباب حضرت جهانبانی جنت آشیانی می بود چون آنحضرت را توجه بسیر بدعوات بود شیخ را با دعای وعیه عزت میداشتند و شیخ نیز در خلوت خود با ساده لوحی چند نسبت بحضرت جهانبانی گاه واسطه عقیدت و گاه رابطهٔ ارادت انتساب داده تفاخر نمودی و در هنگام فتنهٔ شیرخان چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانی عمر خود را سپری کرده بود و اهل روزگار آنرا

خانه‌زادان از منسوبان این دولت ابد قرین می‌دانستند شیخ محمد از توهم آسیب افغانان به
گجرات رفته بود و چون سواد اعظم هندوستان از شعشعهٔ نیر اقبال شاهنشاهی روشنائی گرفته
دائرهٔ امن و امان شد شیخ با اولاد و احفاد خود در دار الخلافت آگره به مجلس اقدس مشرف شد
(جمع حفده یعنی همشیران و نبیرزادگان ۱۲)
و اعزاز و رعایت یافت شیخ گدائی که با او عداوت قدیمی داشت به تازگی کمر دشمنی بربست
(ای شیخ محمد ۱۲)
و رساله او را که در گجرات نوشته بود و برای خود معراجی نسبت داده به دعویهای غریب جذبات اظهار
ساده‌لوحان طلب را سرانجام میداد و به خانخانان رسانده خاطر او را بر وی متغیر گردانید و او
به وسیله بعضی مردم از آسیبهای خانخانان نجات یافته به گوالیار منزوی شد تا آنکه در سیوم اردیبهشت
(ای از صدمه رسانی ۱۲)
ماه الهی سال هشتم موافق دوشنبه هفدهم رمضان نهصد و هفتاد رهسپار ملک نیستی شد و از
(شیخ محمد مسطور بمرد ۱۲)
قضایائی که درین سال به ظهور آمد فرستادن بهادر خان است برادر علی قلی خان [illegible]
تسخیر مالوه پوشیده نماند که مالوه ولایتی است خوش هوا و بسیار چشمه و در آن حال حکومت
([illegible] ۱۲)
شجاعت خان که بزبان عوام اهل هند سجاول خان مشهور است استحکام داشت و بعد از و
پسر او باز بهادر آن ملک را متصرف بود در ایام تسلط سلیم خان نوبتی سجاول خان آزرده
سلیم خان رفت بعد از چند ماه توهمی به خاطر خود راه داد و بی وداع خود را به مالوه کشید و
(رخصت ۱۲)
سلیم خان با لشکر گران آنجا رفت که سجاول خان را بدست آورد و او پناه به راجه ڈونگرپور برد
(ای گرفتار کند ۱۲)
سلیم خان از مالوه کسان به استمالت او فرستاده به عهد و پیمان پیش خود آورده تمام سرکار
مالوه را به مردم اعتمادی خود سپرده به جاگیر کرده سجاول خان را همراه آورده چند پرگنه از آن
ولایت به او داده بود و بعد از آنکه نوبت حکومت به محمد خان عدلی رسید او به تازگی حکومت
مالوه به سجاول خان داد و تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود و بعد از و پسرش باز بهادر به جای پدر
حاکم شد و چون که خاطر عیاشانه‌اش در فراهم آوردن پراکندگیهای روزگار بود به انتظام ممالک

ای شیخ محمد ۱۲ گجرات رساله تألیف کرده و بخود نسبت رفتن معراج نموده در آن وقت تألیف دعاوی عوام میکرد که [illegible] در هندوستان باز آمد و شیخ گدائی که با او دشمنی ذاتی و کینهٔ قلبی داشت و همین رساله را دست‌آویز مشارکت برای او ساخت [illegible] بحضور خانخانان گذرانید و خاطر خان خانان را [illegible]

[illegible]

محمد صادق [illegible]

سلمه الله تعالی

فقط

مالوه پرداخته و در باطن مقدس قرار گرفت که باز بهادر اگر سعادت داشته باشد احراز
دولت آستان بوس که اکسیر حصول مقاصد است خواهد نمود والا استخلاص چنین ملکی از دست
هوس پرستان بیداد گر لازم دین پروریست باین اندیشه جهان آرای بهادر خان را
باجمعی از سرداران نامور و دلاوران ملک گشای فرستادند که این مهمیت سعادت
پیوند از قوت بفعل آید و غمخواری و غمگساری زیردستان ستم دیده که بر ذمت همت
سلطنت واجب است بتقدیم رسد بهادر خان روی تسخیر آن ولایت نهاد و چون قصبه
نسیری مورد لشکر فیروزی گشت برهم خوردگی کار میرزا خان که تفصیل رقم پذیر خواهد شد
روی داد و او بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادر خان و آن لشکر را باز
گردانید و تسخیر این ولایت بوقت دیگر افتاد چنانچه در محل خود رقم پذیر گردد

آغاز سال پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور اول

باز بهار دلگشا با بشارات جهان آرائی آمد و سال پنجم الهی از جلوس سعادت پیوند
شاهنشاهی که سال امرداد است بخجستگی و جلال آغاز شد و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبه
عرفی بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الاخری نهصد و شصت و هفت پرتو
محاذات به برج حمل انداخته برای آن ستوار آن بساط عنصری جلالی روز نوروزی نو
سوادگاهای اقبال تازه بتازه شگفتن گرفت و از هر برگی منشور دولت تازه تبسم
نظارگیان حدایق سلطنت در آمد نورسان سرابستان جوانی را روز بازار افزایش
پیدا شد و سودای مزاجان وادی جنون را چو سر دماغ روی بشورش نهاد

بساط از گل و سبزه گلشن شده	چراغ گل از باد روشن شده	شگفته سر سبزه را خم زده

گره در دل غنچه محکم زده ز آواز دراج و رقص تذرو		گشاده گل لعل جلباب نور سبک گشته در جستن پا سرو بصحرا برون آمده دوستان		نظاره کنان چشم نرگس دور شده فرش گل مفرش بوستان

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بشکار و پرده از روی کار پیر امجان بر داشتن

درین سال فرخنده که عنوان جمال آرائی و عنفوان پرده برانداز آن مجموعهٔ نقشبندان ازل و ابد بود و باغ عقل گل کرد و غنچهٔ تدبیر شگفت جهان منتظر را بسال آغاز بر آمد کام شد و آسمان گردنده امروز مژده نتایج تکاپوی خود یافته آرام پیش گرفت آسمانیان آمد و در کنار رنهادن شروع شد زمینیان از گل مقصود از جیب امید بر آمدن بنیاد کرد از انجمله پیر امجان که خود را در مردانگی و معامله دانی و عقیدت و اخلاص یگانهٔ روزگار میدانست و از هجوم خوش آمد گویان او را با خود این عقیده بود که بی وجود او انتظام مهمات هند و ستان صورت ندارد از تیره رائی هم صحبتان کوتاه بین بیراهه رفت و عجلت زده اعمالی که ازو نبایستی سر بر گشت رحمیت باستانی که هرگاه دادار بدایع آرا حکمتهائی که او داند یا مصلحتهائی که اندکی آن دانا نیز پی برده بکار در اندوه و در اتمام اندازه تحسین او را مصدر امری چند گرداند که فروغ رضامندی الهی ندرخشیده باشد پس آدمی که در عالم اسباب جمال خود جلوه میدهد خرد را که مهین ترین عطیهٔ ازلیست بهره مند گشته پیروی آن را سرمایهٔ استرضای الهی داند و اول چیزی که مردم فراوان شغله را اهتمام باید نمود آنست که در صحبت خود خوش آمد گویان را راه کمتر دهند و اگر احتراز کلی بوضع روزگار دشوار باشد تا گزیر از روی بصیرت و بصارت باید قومی را از ملازمان و آشنایان برگزینند تا در خلوات کلمهٔ حق را که بس تلخ میباشد و در امزجه و طبایع اکثری ناگوار می آید میرسانده باشند که خوشامد گویان زیاده از حد و افزون شغله را فرصت

... کرده باشد [illegible] اکه فیل حضرت در نهایت مستی خود را بر فیل بیرام خان زد چنانچه [illegible] فیل خان مذکور [illegible]

بتمیز حق از باطل و صواب از خطا کمتر و باده کامروائی هوش ربا از صد هزاران کامروائی بیشتر که از فزونی حوصلگی پایهٔ هوش برجا دارد چنانچه این عطیهٔ عظمی و مائدهٔ ازلی نصیبهٔ خدیو خدا پرور در زمان مسعود ماست که هر چند کامروائی بیشتر و جهانگیری افزون تر پایهٔ آگاهی برتر و رکاب تمکین گران تر و خوشامدگویان اگرچه درین درگاه والا بکام خویش میرسند تا شهریار دانش پژوه سررشتهٔ تمیز را محکم گرفته بهت یار دلی میگذرانند تاهم پردهٔ ناموس این گروه دریده نمی‌شود و هم خوشامدگوئی را اثری پدید نمی‌آید هیچ میدانی که در باستانی زمانه ازین توجهی فرمانروایان خوشامدگویان چه خانها و چه خاندانها که خراب نساختند و خراب نشدند آری بموجب حکمت ازلی در کارخانهٔ انتظام از خوشامد ناگزیر است لیکن همان قدر که پیش خرد مستحسن باشد و آن منحصر درانست که در اصول معاملات فروگذاشتی نرود و عقل گره‌گشائی را که سلطان ملک ابدان و فرمانروای عالم اشباح است یکبارگی از دست ندهد تا خواهش و غضب را که فرمان بران او بیدار از بیم

قطعه

پر روائی فرمان روا افسون هم	چاه است و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب	تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بی راه میرود	بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش	دشمن چه دشمن آن نه بیند که چه کند

با نفس خود کند بمراد هوای خویش

و از آن امور نالائق که بیاثر بد مصاحبی از بیرام خان بظهور آمدن فیلبانان خاصهٔ شهنشاهی بود و مجملی ازین قصهٔ عبرت بخش آنکه فیل پادشاهی در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده یکی از فیلان بیرامخان متوجه شد و آنچنان زد که رود هائی فیل بیرامخان بر آمد بیرام خان از غضب شده آن فیلبانان را بیاسا رسانید و درچنین کار که بیرون از حساب و آداب خلاص امور و نفرین ارباب خبرت ساخت و ازین بدیع‌تر آنکه روزی یکی از فیلان خاصهٔ شاهنشاهی بمستی گرده خود را در پای جون انداخت بیرامخان بر کشتی سوار بوده سیر میکرد و این فیل از اطاعت فیلبانان بدر آمده بود در روی بجانب کشتی بیرام خان آورد در حالتی غریب [illegible]

گذشت عاقبت فیلبانان بر فیل غالب آمد و بیرام خان آزر آسیب آن حیوان بی اعتدال بسلامت
ماند چون این معنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید با وجود بیگناهی فیلبانان برای دلجوئی
و دلدهی فیلبانان را بسته پیش بیرام خان فرستادند خان که ایام ادبارش نزدیک رسیده
بود او را بیاسا رسانید هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبانان از قبله دین و دولت اوست و باز بخصوص
از روی مردمی بسته پیش او فرستاده اند و قطع نظر ازین اندیشه سعادت افزای ندانست که بر
نسبت چه گرفت خصوصاً بر حیوان بدست و انگاه بر چنین حیوان عظیم که بیشتری در حالت مستی
از فرمان پیچید حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی و آگاهی اند امثال این امور ناشائسته که از کجا
از بسیار نوشته آمد بهمان دستور خود در نقاب بی پروائی بسر برده بخاطر اقدس نمی آوردند و
همگی همت والا متوجه آنکه شاید این مردم عنان انصاف بدست گرفته اگر براه اخلاص نتوانند
نهاد سالک راه معامله دانی شوند و این گروه مست بیری و مغروری شده توفیق اندیشه درست
نیافته روز بروز بدتر می شدند و تا زمانی که غیبتی این ستم اندیشان طغیان نداشت از تنگی معیشت
صوری که ملک خدیو زمان را از وبار داشته بخوشامدگویان خود بخش کرده بودند و امثال آن بخاطر
اقدس نمیرسید و چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بیرام خان را اسم آتالیقی برده بودند بارها
بر زبان مبارک آنحضرت چنانچه رسم است که کهن سالان را جوانان دولتمند باباگویند خان باباگذشت
آن جهان بزرگی پاس این معنی داشته امور ناشائست او را می نگذرانیدند و بسیر و شکار سرگرم بوده
و سر تسلیم بر زمین رضا داشته ایزد بیچون خود را می پرستیدند تا آنکه کار از اندازه بیرون برده
باتفاق شوره بختان خوشامدگوی معامله نافهم مثل ولی بیگ ذوالقدر و شیخ گدائی کنبوه اندیشه
تباه بخاطر آورده خیالات خام بختن گرفتند و چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی بر خدایع
این گروه کافر نعمت آگاهی یافت پیش ازانکه آن گروه گمراه بدکردار خیال فاسد خود ظاهر سازند

اندهی پیوسته خود را در میان اخلاص پیشه های یکجهت مثل ماهم انکه که بعقل و تدبیر و اخلاص آیتی
بود و او و ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و جمعی دیگر از شبستان نشینان بارگاه قرب در میان
آورده بخاطر خورده دان رسانیدند که نقابی چند از جمال جهان آرا برداشته فکر اورنگ آرائی فرمایم
و بیرام خان و خود نشانده گویان مجلس او را سزای لایق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زبان
درازی و حسرت کار خود باشند سبحان الله به آن استیلای بیرام خان و افزونی لشکر او و تغلب و تسلط ارباب خلاف
بخاطر بشری امثال این اندیشه ناره می یافت اما چون ایزد جهان آرا میخواهد که از صد هزاران پرده جمال
این برگزیده خود یک و دوئی را برداشته پرده تازه بر روی جهان افروز او کشد و او را بسر فرمان فرمانروائی
و اورنگ کشورستانی و عالم آرائی استقلال بر کمال کرامت فرماید ناگزیر در چنین هنگام امثال این
خواطر قدسیه و واردات الهامیه بر دل حق گزین آن حق پرست حقیقت آئین راه یابد و هم این کنگاش
دولت افزا در میانه که برسم شکار تشریف عبور فرموده بودند اتفاق افتاد ملازمان عتبه اقبال
چه از روی ضیق معیشت ظاهر که از ستم شترکی بیرام خان کار این پادشاه قلیان چون حال [illegible]
زبان بعسرت میگذشت و چه بصفر رنج اندک اخلاصی که هنگام طوفان باد سموم بی اخلاصی آنکه
آن بسیاری نمود در اندیشه صواب پیوند اهتمام نمودند و با هم آنکه این راز سربسته را شهاب الدین
احمد خان که حاکم دهلی بود و برای و تدبیر و حق شناسی و حقیقت ورزی ممتاز در میان آورد
تا آنکه بتاریخ هشتم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الاخری نهصد و شصت و
هفت بعزم این شغل که مستلزم نظام جهان و مستوجب زمان امن و امان است از دار الخلافت
آگره نهضت فرمودند و شکار کول و آنچه در و ظاهر ساختند از آب جون عبور موکب مقدس اتفاق
افتاد و در ان شب خون بیگاه شده بود در منزل حکیم زنیل مسند آرای خاطر اقدس بودند
چون پیوسته بیرام خان اظهار تعلق خاطری و توجه باطنی بمیرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران مینمود

که همواره بداندیشان آن مجلس او را در پیش نظر داشتند بموجب استشاره عقل و رهبری پیر را
از آن روی آب طلب داشته درین شکار که صید مقصود بدست آمد همراه گرفتند تا عصابه
کور باطنان مرحله عدوان و عناد دست آویز راه کوبان بادیه فتنه و فساد نشود و آنچه
شایسته بود بهمان طور که بخاطر الهام پذیر القا نموده بود بعمل درآمد و صباح آن ببدرقه
روزافزون بقصبه پلیسر نزول اجلال فرمودند و از انجا بقصد سکندره نهضت والا محمد با
بقلانی خسر ادهم خان آنجا بود ماهم انکه او را طلبداشته محرم راز گردانید آن فرومایه بی سعادت
از دولت اتفاق حرمان جست و باین هم اکتفا نکرده این خبر را به بیرام خان فرستاد و چون
وقت سپری شدن استیلای بیرام خان نزدیک بود و مدبران کارآگاه اقبال شاهنشاهی
نقشبند این منصوبه الهی بودند و بیرام خان این سخن را مثل سخنان ماهم بی عمق دانسته اندیشه را
راه نداد رایات عالی از انجا شکارکنان و نخچیر افگنان برخاست کول ظل اقبال انداخت و چون
حضرت مریم مکانی در دار الملک دهلی تشریف داشتند از انجا پرسیدن ایشان را که بقدر تکسری
طاری مزاج اقدس ایشان بود تقریب ساخته متوجه پیش شدند و در میان قصبه خرجه شده
بسرای شنکیل ورود سعادت ارزانی داشتند درین منزل شهاب الدین احمد خان با سائر
برادران و خویشان آمده دولت استقبال دریافت و مورد التفات شاهنشاهی شد و از انجا
بقاید دولت ابدپیوند در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم فروردین ماه الهی موافق شنبه
بست و ششم جمادی الاخری عرصه دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فر آسمانی یافت و جهانیان
کامیاب دولت شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند آنحضرت بفروغ خرد خداداد رهنمونی مخلصان
درگاه نموده برکارهای شایسته داشتند و مخصوصان عتبه اقبال و قدیمیان این دودمان عالی
شاه شیر مطاع شرف صدور یافت که چون بیرام خان از هجوم مشاغل دنیوی از راه سداد انحراف

مردم یکایک و دو دو و سرگرده متواتر و متوالی به آستان معلی میرسیدند و باهم انکه باتفاق شهاب الدین احمدخان مهمات رابعرض اقدس رساند متکفل وکالت بود و هرکس روی اخلاص بعتبه سعادت اختصاص می آورد بتصواب دید او بمناصب والقاب وجاگیرهای لائق و رعایتهای مناسب سربلند می شد

بیدار شدن بیرمخان از خواب غفلت وچاره کار اندیشیدن وراه صلاح گم کردن

ازان هنگام سعادت پیوند که رایات عالی از دارالخلافت آگره به شکار اقبال ارتفاع نمود تا نزول اجلال بدار الملک دهلی بیرام خان بآن همه دانش و فطانت غافل ازین که قرعه اش برعکس برگشته منصوبه روزگار بطور دیگر برآمده همچنان بادلی فارغ وخاطری آزاد کوس استقلال میزد و از کمال نشاء غرور اگر سخنی ازین قسم بگوشش او میرسید آنرا باور نمیکرد و اگر صدق معنی در خاطرش پرتوی انداخت چون باد پندار در سر داشت آنرا وقعی نمی نهاد تا آنزمان که مناشیر استمالت (بمعنی اعتبار و اعتماد ۱۲) از درگاه معلی بامرا رسیدن گرفت و غلغله تغیر مزاج اقدس بگاخ صماخ نزدیک و دور بلندی یافت و یقین او شد که شکار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته (شنیدن ۱۲) خود بسعادت متوجه انتظام کارخانه سلطنت شده اند سر رشته تدبیر از دست داده سرگشته شد و جز از میرزا ابوالقاسم گرفت و امری بغیر از حیرت و ندامت بدست نیامد ناگزیر دست در حیله زده (این خلف میرزا کامران که در قلعه گوالیار محبوس بود ۱۲ ...) ترسون محمدخان و حاجی محمدخان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که بحسن خدمت درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود بعتبه اقبال فرستاده لوازم فروتنی و نیکوکار را بانواع تقصیر و معذرت پیغام داد که بافسون چرب زبانی کاری توانند ساخت و نمی که کارفرمای ابداع در اظهار این خداوز زبان نهفت تا از پرده برآمده جمال آرائی خود نظام عالم و عالمیان بظهور آورد و منتظران ملاء اعلی تماشای قدرت بوده در افزایش اهتمام نمایند و زمینیان امیدوار کامروائی صورت و معنی کردند و هرگاه معاملات ... وجود ... سایوی ازرا ...

اشتهار یافته درین آخر عمر بهیچی برآرید و از خدای خود درین معامله شرم ندارید چون

ما با وجود این رنجش و آزار و امور نامناسب ناهموار هنوز خاطر شمارا عزیز میداریم و خیریت

شما را میخواهیم مناسب چنان می‌بینیم که چون حالا ملاقات ما و شما در عقده تاخیر و توقف است

اگر شما در سرحدی و ولایتی ارزانی داریم که آنجا رو بدار ارباب اغراض باز بما سخنان

خواهند رسانید که سبب زیادتی آزار خاطر اقدس خواهد شد بنوعی که عرضه داشت فرستاده

التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده بدین نیت عازم جازم گشته متوجه شوید و کسان

فرستید که وجوه نذری که در حضر ندولاهور گذشته آید بار کرده بایشان رسانند بعد از آنکه

بهدایت و توفیق ربانی این سعادت دریافته باشید و باحرام ملازمت متوجه شوید درین

صورت بروجه حسن ملاقات نموده بدانچه خاطر شما خواهد بود مضایقه نخواهیم فرمود

و سوابق خدمت شما را ملاحظه نموده بیشتر از بیشتر خاطرجوئی خواهیم نمود چون نشاء آن

جماعت هم باینجا رسید که نام نیک شما در میان خلق به بدی کشید و با این معنی راضی

نیستیم که شما بدنام شوید زینهار که قدم در راه نهاده از طریق صواب بسخن ارباب غرض منحرف

نشوید و چون بدولت ما از سعادت اخروی نیز بهره ور گردید بیرام خان که با ساده لوحی

و ناداری عقل معاش نحوی اعتقاد از خود بیش داشت از باده کامروائی هوش ربای

خورده خوش آمدگویان بود بدین منشور بزرگانه که تعویذ بازوی هوشمندان و تمیمه گردن

دولت منشان تواند شد راه نیافت چون گوییم که در بیراهه روی تیزتر گشت و باهم آنکه

با فزونی اخلاص و فراوانی عقل انتظام مهمات را از پیش گرفته شهاب خان و خواجه

دست فراز خود گردانیده در دلاسای آئینه‌ها و دلدهی تمهید [illegible] نموده و از آنجا که

بروز از اطراف مملکت امرا و بیکه جوانان ضمیمه موکب معلی [illegible] و مصالح بخت آور که سابقا ایراد یافت

و چون سنگ تفرقه در هنگامه این بد اندیشان افتاد بهادر [illegible]

و درین ایام که مهم وکالت بر بهادر خان اطلاق یافته بود در معنی [illegible]

ای صورت پرست بظاهر چه می بینی درین کار شگرف خرد باید و حوصله و [illegible]

با هم آنکه را بر درجه کمال بود مصرع ای بسا زن که نهد گام خرد مردانه

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی بدفع فتنه بیرم خان و دیگر سوانح دولت افزای

داور جهان آرای چون میخواهد که خدیو زمان را از نقاب اختفا و احتجاب بر آورده جمال آرائی فرماید

سر آغشته عقلای زمانه را در مسالک مخالفت آنچنین والا شکوهی رای تیره و بخت خیره گردد و لهذا بیرم خان

با هجوم خرد پیشها هر کار یکه اندیشید صورت نه بست بنا چار بتاریخ روز ایران سی ام فروردین

ماه الهی موافق پنجشنبه دوازدهم رجب از دار الخلافت آگره بر آمده متوجه الور شد و چون شهر بیانه

منزل گردید شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعه بیانه مقید بودند بند

از انها بر داشته رهائی داد اگر چه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلی بروید اما مقصود از رهائی ز

امثال این شور انگیزان آزموده جز سر دادن فتنه امری نبود و چون خبر بیرون رفتن بیرام خان

از دار الخلافت آگره بسمع اقبال رسید و چنان نمودند که او اراده آن دارد که از آن راه غلط انداز

متوجه پنجاب شود رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که رایات جهان نورد از دار الملک دهلی

نهضت نصرت فرموده عرصه حدود ناگور و آن نواحی را مخیم بارگاه اقبال گردانند تا بیرام خان

پای ثبات دران حدود نتواند فشرد و اگر داعیه آمدن ممالک پنجاب داشته باشند سر راه

گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت نه بندد لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردیبهشت ماه الهی

موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهانگشای از دار الملک دهلی نهضت اقبال [illegible]

حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاه والا شکوه است با خیال [illegible] [illegible] نان رفت و گفت

[illegible] نگذارند بهادر خان در ساعت

سوار شده

سوار شده بمنزل او آمده آن خانه را میر سید لطیف قزوینی را که بدانش و عقیدت ممتاز بود فرستاده
بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی ... بنماید خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت و حقائق عقیدت تودر
... عالی قدر معلوم عالمیان است چون بمقتضای حداثت سن توجه اقدس بسیر و شکار
بود پرتو التفات بمهمات ملکی و مالی نمی انداختیم و جمیع مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو
تفویض نموده بودیم درین ولا که بنفس اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت گستری متوجه
شده ایم لائق آنکه آن خردمند هواخواه که پیوسته لاف عقیدت و اخلاص میزد این معنی را از
عطیات الهی دانسته شکر بی اندازه بجای آورد و چند وقتی دامن از شغل مهمات فراهم چیده بسعادت
حج که همیشه ادراک آن دولت را طالب بود و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق احراز این سعادت
می نمود متوجه گردد و از ولایت هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد باو مقرر می فرمائیم که گماشتگان
او حاصل آنرا فصل بفصل سال بسال بسرکار او رسانند و بتاریخ سیزدهم اردی بهشت ماه الهی سنه
مذکوره موافق سه شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبه جهجر نزول اقبال فرمود درین
شاه ابوالمعالی که سرمایه فتنه و فساد بود باندیشهای تباه خود را بدرگاه معلی رسانید که چون
بیرون کاری نتوانست ساخت در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد لیکن هر که با برگزیده
خدای اندیشه تباه کند خود را بدخواه باشد و کارش روز بروز خراب تر شود و برای سیرابی سخن
از ابتدای گریختن شاه ابوالمعالی از بند پهلوان گل گز کوتوال لاهور چنانچه پیشتر مذکور شد تا حال
بر سبیل اجمال نوشته می شود که چون شاه ابوالمعالی بنیرنگ و ریو و مکر و تزویر خود و بی پروائی یا بی نیتی
و گریختن حبشی نگاهبانان در سال اول الهی از لاهور گریخت بوسیله تا ... یوسف کشمیری که خدمت
رو را بولایت ککران رسانید کمال خان زمیندار آنجا مقید ساخت از حیله سازی که داشت
ا ... باطلو ... در میان منبر و راجوری رفت کشمیریان که از غازی خان حاکم کشمیر

توریده بودند آنجا آمدن گرفتند و بعضی از مغلان اوباش بیشه
طلبی و کافر نعمتی است تا سیصد کس جمع شدند و کشمیریان هم تا هفتصد هشتصد نفر
سرمایه نخوت و پندار او شدند شمسی ملک جارووره و خواجه حاجی که پیشتر از ملازمت حضرت جهان
جنت آشیانی نیز او در رسیده هنگامه این ابلیس را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر
غازی خان مذکور او را کور ساخته بود با جمعی از سرداران کشمیر مثل فتح چک و ...
برادرزاده های دولت چک مذکور و لوهر وانک خواهرزاده دولت چک و یوسف چک که غازی خان
مسطور او را نیز کور ساخته بود لیکن به هنوز کشمیریان سلامت مانده بود و محمد خان ماکری پدر
علیشیر که الحال در ملازمت است گرد او مجتمع شدند و از راه پنج براه کماوره به دونامی مخفی که
آنرا بزبان کشمیری اکودیو گویند بار مولر رفت و از آنجا بسوی پور شتافت و از پیش گذشته
در بلندی موضع بتن بغازی خان مذکور جنگ شد و چون از قبله اقبال پشت داده آخر جلوی
او بازنا وروی آورد و کار نا ساخته بحال تباه از راهی که آمده بود برگشته بهندوستان آمد و
نزدیک بود که بدست کشمیریان درآید که یکی از بهادران چغتائی که همراه او بود از اسپ فرود آمده
سنگی را گرفت و تیراندازی میکرد تا زمانیکه تیر ترکش او خالی شد کشمیریان رسیده او را هم
گذرانیدند و ابوالمعالی فرصت یافته خلاص شد و دامنه کوه گرفته بسیالکوت رسید و آشفته و
پریشان تغیر وضع کرده قریه بقریه میگشت و شورش را طلبگار میبود تا آنکه بدیبالپور که در آن وقت
بجاگیر بهادر خان برادر علی قلی خان مقرر بود رفت و توتک نام از نوکران بهادر خان که
سابقه آشنائی با او داشت پناه برد و مدتی بخانه او پنهان بود و اسباب شورش انگیزی را انجام
میداد تا آنکه زن توتک از دل چیزی که از شوهر خود داشت پیش بهادر خان رفت و گفت
که شوهر من شاه ابوالمعالی را در خانه خود پنهان دارد و داعیه کشتن تو دارند بهادر خان در ساعت

سوار شده بمنزل او آمده و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالی را بدست آورد و تولک را همانجا
بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی را مقید ساخته پیش بیرام خان فرستاد بیرام خان او را به
ولی بیگ سپرد که از راه بگجرات فرستد ولی بیگ او را از آن راه بگجرات فرستاد که از آنجا
بسفر حجاز رود و شاه ابوالمعالی چون بگجرات رسید از ناهمواری که وحشت و دیوانگی که در سرش
بود حرکت ناشایسته از مصدر رشد و خونی کرد تا آنکه از آنجا باز گریخته به دیار شرقیه گذر کرد و
بعلی قلی خان پیوست که شاید بوسیله آن بد درون فتنه اندوز کاری تواند ساخت چون آن
کافر نعمت در خود گمان سری و سروری می برد شاه ابوالمعالی را جای نداد و او را پیش بیرام خان
فرستاد و در زمان تذبذب حال بیرام خان رسید بیرام خان برای اظهار دولتخواهی خود او را مقید
ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه درینولا طالع واژگونه بجانب الور میرفت او را از قلعه بیانه بند
گسل کرده سر مصیر اراده چنانچه گذارش یافت و رایت فتح آیت شاهنشاهی بجهجهر رسیده بود که آن
بدست بی ادبی از بید ولیتی سواره آمده کورنش کرد آنحضرت آن دیوانه خیره را بزنجیر فرموده
بشهاب الدین احمد خان سپردند تا او را بسفر حجاز روانه سازد و آنچنان فتنه اندوزی را
درین مرتبه نیز آن [illegible] و [illegible] نیرنگشهای کشته جمله روزگار برای مراعات وقت
خلاص فرمودند بایستی که جان بیکار او را از [illegible] حاشا حاشا آن
بدگوهر نکوهیده ذات را از بار گردن نجات نبخشیدندی برای آنکه هر چند نفس خبیث را علاقه
جسمانی با امتداد کشد از و اعمال ناشایسته بسیار بظهور آید موجب عقوبت ابدی بیشتر گردد و دیگر
ازین گفتگو باز آمده بسر مقصود میرود بر هوشمندان عبرت گزین مخفی نماند که چون بیرام خان را
روز بد پیش آمده دولت از وی رو گردانیده بود موعظت و نصیحت اگر چه بظاهر قبول میکرد
از باطن نقل و اثر گونه میبرد و درین روز که [illegible] سرادقات اقبال شد ناصر الملک

پیر محمد خان شروانی آمده خاک آستان اقبال توتیای چشم عبرت‌بین خود ساخت مشار الیه
هنوز بگجرات نرسیده بود که بی‌مزگی دولت بیرم خان شنود چون هواخواه این درگاه بود
برسم استعجال روان شده احراز زمین‌بوس نمود آنحضرت بنوازش خسروانی امتیاز فرموده بخطاب
خانی و تومان توغ علم و نقاره پایهٔ عزت او را ارتفاع بخشیدند و بمقتضای حسن نیت که مجبول او بود
کامیاب صورت و معنی ساختند

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی از قصبهٔ جهجهر و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه بیرم خان

چون اندر گذر بیرم خان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت و بجهت این کار نهضت موکب
عالی مناسب علو شاهنشاهی نبود رای جهان‌آرا اقتضای آن کرد که ادهم خان و شرف الدین حسین
میرزا و پیر محمد خان و شاه بداغ خان و محمد قلی خان و جمعی کثیر را بسمت ناگور فرستادند که اگر واقعه
چنین باشد که او قصد سفر حجاز ندارد و همچنان آواره این سفر غفلت داده خود را به پنجاب که
معدن مواد اسباب است رساند و سرمایهٔ شورش گردد همراهیهٔ این مبارزان اخلاص‌پیشه
نطاق همت بسته سزای او در کنار او نهند و اگر اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون شد
و ناگور و آنحدود بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد امرای عظام بآیین شایسته متوجه
این خدمت سعادت انجام شدند و محمد صادق خان را بجهت دفع فتنهٔ پسر اسکندر و خان تیغا
تور که بیرم خان در برآمدن از خود جدا کرده فرستاده بود و این بدسگالان باتفاق
حسین در صوبهٔ سنبل فتنه‌انگیز شده بودند فرستادند و او بقدم اهتمام شتافته باعث تادیب
این گروه گشت و عساکر فیروزی اثر را بجهت آرایش ممالک و آرامش خلق رخصت دادند
و موکب عالی بدولت اقبال مراجعت فرموده بیست و هشتم اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه

یازدهم شهر شعبان عرصهٔ دهلی از فروغ سحابهٔ رایات آسمانی ارتفاع نورانی ساخته و الوای
سعادت و مکرمت بر روزگار گشاده اورنگ آرای سعادت و اقبال گشتند بیرام خان در
سرکار میوات بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت یکبارگی رونق هنگامه
او فرو نشسته مردم از وی جدا شدند بغیر از ولی بیگ و دو پسر او حسین قلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ به
که خویشی به بیرام خان داشتند و شاه قلی خان محرم و حسین خان و چندی دیگر کسی از سران
و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گیتی پناه آوردند چون لشکر اقبال پیوند
کوچ بکوچ متوجه آن صوب شد بیرام خان را بیقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت ندارد دل را
از ریاست واپرداخته عرضداشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذرخواهی فرستاده
دردمندی جدائی را ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود و چندین فیل و
تمن طوغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین قلی بیگ که بعد ازین بالتفات
شاهنشاهی بخطاب خان جهانی ممتاز شد فرستاد تا نشاید از راه نیازمندی کاری تواند
ساخت و با امرا که بکارسازی او نامزد شده بودند نوشته فرستاد که برای چه تصدیع خود
میدهید من خود از دنیا و کاروبار آن دلسرد شده ام و سرمایه ریاست را بدرگاه معلی
فرستاده ام امرا فریب خورده بازگشتند و حسین قلی در دهلی بسعادت زمین بوس مشرف
شد و بر جبهه نیاز کمال ظهور یافت که بیرام خان بسفر حجاز روانه گشت و در همین زمان شیخ گدائی
فتنه انداز غائب و تباه سرگشته بدرگاه عالم پناه آمد هر چند بسبب سیاست او و بعنایت
پیش آمدند در بنیان بساط عزت گوش بر آواز داشتند که مبادا فریبی باشد و از یک
ناحقی سر باز کشد که تدارک آن مشکل باشد درین میان ناگاه آوازه انصراف او بصوب
پنجاب در افواه افتاد و گرد شورشی برخاست و واقعه طلبان بدنیت قدری خوشوقت شدند

که یارب هرگز این گرانان بمقصود نرسند

بغی و خروج ورزیدن بیرام خان و پرده از روی کار خود برداشته روی به پنجاب آوردن

خان خانان بواسطهٔ رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه برآمد و بمکان بیر رفت و رای
کلیان مل که کلان تر آن سرزمین بود و پسر او رای رای سنگ که امروز در سلک فدائیان درگاه
انتظام دارد و در جیر که اعراب کلان است آمده بیرام خان را دیدند بیرام خان که جای توقف
نداشت مقامی دلپذیر یافته چند روز در ان کل زمین گذرانید و در کمین فرصت بود که شاید
از جای فتنه سر کند و چون باقبال پادشاهی هر تدبیری که اندوخته بود برخلاف آن ظاهر شد
بایستی که آبله پای مراحل سعادت شده بعتبات قدسیه و اماکن شریفه بر بند روی خجلت بر
زمین عذر می نهاد لیکن چون در نفس اماره مرد اود فریب خورده بعضی بیدولتان شد
و مغلوب خشم و غصه گشت با دفتر ورد پندار در سر افزوده باتفاق شوربختان تیره درون
بسمت پنجاب متوجه شد و دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته
اظهار بغی نمود و بامرای سرحد نوشته فرستاد که متوجه سفر حجاز بودم لیکن چون معلوم شد که
در تغیر مزاج اشرف جمعی سخنان گفته مرا آواره کرده اند علی الخصوص با هم آنکه که دم استقلال میزند
برآوردن مرا بخود منسوب میگردانند اکنون همت آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده
با تدارک خست گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم امثال این مقدمات و همی نوشته مردم را
طلب داشت خواجه مظفر علی را که بعاطفت والای شاهنشاهی بخطاب مظفر خانی اختصاص
یافت پیش درویش بیگ اوزبک که از امرای عظام پنجاب بود و تربیت کرده او و فرستاد
که او را با سید عادی تمام آورد و چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از عاطفت والا که داشتند

بهجت نامه نوشته پیش بیرم خان فرستاده بود که اگر نخست ورد دولتمند خواهد بود بزرگ
بتسلیح ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد کوشید بجهت مزید آگاهی و پند پذیری
هوشمندان حال و آینده نقل آن منشور دولت را بجنسه می نویسد ❊

فرمان جلال الدین و الدنیا اکبر بادشاه غازی

خانخانان بداند که چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این دودمان
عالیشان است و حقوق خدمات شائسته او درین درگاه ثابت و حضرت پادشاه جنت
دستگاه طیب الله ثراه بواسطه صدق نیت و اخلاصی که ازو مشاهده نموده بودند او را به
منتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم القدر اتالیقی ما را باو تفویض فرموده بودند
بعد از آنکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند و او از
روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جان سپاری در میان بسته متعهد مهمات سلطنت
آن خدمات و نیک اندیشی ها می که بظهور میرسانید زمام حل و عقد و رتق و فتق امور [illegible]
بقبضه اختیار او گذاشته بودیم که مزیدی بران متصور نتواند بود چنانچه از نیک و بد سیرت
نوبت و اراده کرد بعمل آورد و با آنکه درین پنج سال چندین امور ناشائسته از وی بظهور آمد
که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائی که با وجود دعوی آن همه بزرگی و دانائی از
میان آن همه مردم فاضل و قابل حسب و نسب او را بمصاحبت و آشنائی خود انتخاب نمود و با آنکه
متعهد منصب صدارت شده بود و در تعظیم پیش پیشتر مصر میکرد و او را از تسلیم معاف داشته بود
و بکمال جهل و نادانی در محافل جشن مماثل او را بر جمیع سادات صحیح النسب و علمای جلیل الحسب
که بنا بر ملاحظه عظمت شان و جلالت مراسم احترام و تعظیم بجا می آوردیم تقدیم داده با وجود
لاف محبت و دوستداری که بخاندان طیبین و طاهرین ... و ذلت و خواری این فرقه تقصیر

ائمه معصومین علیهما السلام ۱۲

مولفه سید محمد صادق سلمه الله تعالی

عمداً تجویز می نمود و تربیت کردهٔ خود را که مردود دلها و مطرود نظرها ست برین طائفه
آلهی دارند ترجیح داده از ارواح مقدسهٔ این همه بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشته
بمرتبه رسانیده بود که سواره پیش آمده با مصافحه مینمود و نوکران فرود خود را که حالت و
لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب سلطانی و خانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و ولایتهای
پر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که
اصالت و حالت و استحقاق ایشان بهمه کس روشن است از کمال بی اعتباری بنان محتاج
ساخته بود چه قصد خون و ناموس همه اینها داشت و از ملازمان و خدمتگاران با برکتی که سالها
با سپهداری خدمت کرده مستعد رعایت و عنایت شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه وجه
معیشتی داشته باشند و جمعی که در شکارها و سواریها در ملازمت میکشند و خود را بجز از
محنت و مشقت قرار بخدمت داده بودند در هر چند روز سقیفها ساخته بخون اینها تشنه بود
و انواع بی اعتدالی و بی اندامی مینمود و اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خون و دزدی
و راه زنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می آمد بواسطه میل و مداهنه همه را در میگذرانید
و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزی واقع می شد یا کسی بهتان میکرد در قتل و حبس و
تاراج ایشان تاخیر نمی نمود و تاخیر شدن انواع جفا و بی آبروئی میرسانید و بعضی از کمال
ونامت و لیاقت خود را بخدمت او قرار داده بودند و خوش آمدی میگفتند مثل شاه قلی نارنجی
و محمد طاهر و لنگ ساربان و او از سادگی آن طائفه را راست گو دانسته تربیت مینمود و دلجوئی
ایشان میکرد چنانچه شاه قلی بی اندامیها کرده فرمان نشنید و محمد طاهر آن نوع جواب درشت
داد که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن شده بود و او شنیده تغافل نمود و لنگ ساربان در
جمعی بحضور او آنچنان لفظ درشتی گفته که او بسیار مستحق سیاست بود و ولی بیگ را خود میداند که

بیان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشت بی شائبه خدمتی و اصالتی و حالتی همین

بت که داماد او ست آورد و بر امرای عظام گذرانید حتی بر سید قلی میرزا که بعلو سعادت و

انتساب سلطنت ممتاز بود تقدیم داد و حسین قلی را که تا غایت بهیچ نجبه نزده در برابر اسکندر خان

و بهادر خان و عبدالله خان را رعایت نمود و جاگیرهای آبادان داد و خوانین عظام را

بجاگیرهای ویران خورسند ساخت و درین اوقات ببدالکثر مجالس با او و چندین امور سر برنمی‌زد

که باعث رنجش و آزار خاطر فیض مآثر می‌شد چون خاطر او پیش ما عزیز بود و او را دولتخواه

بی‌غش این دودمان می‌دانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار ناهموار

او را عین خیرخواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده و دانسته بکرم عمیم درمیگذرانیدیم

تا درین اوقات بعرض رسید که او سخن همین جماعت باغیه قصد دارد که معدودی چند که با

همراه بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد بملاحظهٔ دفع این شرارت از دارالخلافت آگره متوجه

دارالملک دهلی شدیم و با او نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض اقدس رسیده

که بخاطر اشرف قرار نمی‌یابد که او درین اوقات ملازمت تواند نمود اگرچه از و آزار بسیار یافته

ایم اما او را هنوز بهمان دستور جان خانان میدانیم و میگوئیم و نسبت تسلی خاطر او در سوگندهای

مغلظ یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس نداریم و چون به تمشیت مهمات جهانبانی

بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او بحال خود بوده مدعیاتی که داشته باشد عرضداشت نماید هیچکه

لائق دانیم حکم فرمائیم چون در بعضی اوقات عرض مینمود که وقت شده است که بدولت و سعادت

بمهمات سلطنت پردازند تصور چنان بود که بشنودن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام

تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم باشد و چنان بموقف عرض رسید که از کمال میل و توجه که

برین امور داشته و دارد و حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما که چهل سال است که در ذمه

دوم ۱۳۵

بموجب کتب... بنزای کردار نا صواب ... می‌شدیم و در کنار ... نموده ... و در ... بهبود ... فکرش که خلاف رای عقلا و دانشمندان باشد و خیال کنید که وقتیکه ما خود بدولت بشغل سکار ... سیر ... و شما بار ها میگفتید که توجه بذات مقدس بمهمات سلطنت فرمایند ... که بتو انتظام

او هست من المهد الی العهد پرورش یافته بالکلیه فراموش کرده گوش سخن این جماعت مفسد

دارد که بواسطهٔ اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریدهٔ اهل بغی در آرند و در این آخر عمر از سعادت

اخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خباثت و خود پسندی

که دارند مقهور او ساخته او را از راه برده اند و بولد بهکندر پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید

و ستارخان پنج بهیه را نیز کس فرستاده که او در دامن کوه آمده آهنگ خرابی و دست اندازی کرده

از آن حدود در آید و خود خیال لاهور کرده که در آن حدود بنیاد فتنه و فساد نموده طریق مخالفت

در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خاندان را که برافروختهٔ فروغ ازلی و برافراختهٔ

دست قدرت است بدم سرد و منطفی سازد و سیما که پردهٔ غرور و پندار دیدهٔ اعتبار او را کور ساخته

نمیداند بیت چراغی را که ایزد برفروزد ٭ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ٭ چون نظر بآن همه

اخلاص و اعتقادی که از چهرهٔ احوال و جبههٔ اعمال او واضح و لایح بود این امور سنگینی بر خشرف

از و دور مینمود و مینماید و باور نمی آید چرا که پروردهٔ نعمت و تربیت این دودمان عظیم الشان است

و طاعت حکم ما بر او واجب و لازم بسبیل محبت فرمودیم که خود را از این افعال و اعمال قبیحه گذرانیده

این جماعت مخذول العاقبت را که باعث نقص دولت و عزت او شده بجهت اغراض خود

در پی بغی و عدوان او شده مقید ساخته بدرگاه معلی فرستند و چون ما در این پنج سال ملاحظه

خاطر او کرده هیچ چیز مناقشه نموده ایم و هر چه عرض کرده خواه معقول خواه نامعقول از حضور

او بدر برفته ایم او هم این حکم ما را سمعاً و طاعةً انقیاد نموده تخلف نورزد که هرگاه باین حکم

عمل نماید خاطر اشرف بر و صاف ساخته جرایم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرمائیم و هر وقت که

میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او بشود

و چون هنوز خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته میخواهیم

سلام او که سالها با خلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده به بغی و عناد و
افساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمره قراجه قرابخت محشور نگردد بنا بر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم
زنهار که خیال دیگری نکند و یقین خود داند که اگر از روی جهل و کوته اندیشی از راه رود و نخوت و پندار
دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل ادبار درآرد بدولت و اقبال با عساکر نصرت اعتصام متوجه
رفع و دفع او متوجه شده بعنایت الهی دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد امید است که در بیچاره
که غزنولی اقبال خلافت ما و آغاز ادبار او ست فتح عظمی روی دیده او مغلوب عساکر اقبال گشته
شرمسار و گرفتار گردد بیدولتی را از معنی استدلال نمی نماید که او درین پنج سال مردم خود را
چگونه رعایتها کرد که بروز واقعه بکار آیند واز کوته اندیشی و نادانی نمیدانست که دولت وابسته
بعنایت الهی است هرگاه آن عنایت نباشد نوکر بیدولت بکار نمی آید چنانچه برای العین دیده
میشود که آنهارا که فرزند و برادر میگفت و هرگز با ایشان گمان جدائی نداشت بمنمونی سعادت اکثری
از و جدا شدند و آنانکه مانده اند یکیک جدا شده بدرگاه معلی می آیند و رفته رفته او را تنها خواهند
گذاشت در مقام غیر تسلیم و رضاجوئی چیزی فائده ندارد بیت سر نیاز بباید نهاد و گردن طوع
که هرچه حاکم عادل کند همه داد است خان خانان که روز اد بار او نزدیک رسیده بود بلکه
در شب تاریک ادبار بسر می برد از ین کلمات موعظت که دستور العمل سعادت تواند بود پند پذیر
نشد چون گویم که باعث فرید شورش او گشت لیکن دانا داند که بسعی خود در مملکت بی ناموسی شتافت
و بالجمله از پرگنه بیکانیر متوجه پنجاب گردید چون دران حدود قلعه تبرنده که بجاگیر شیر محمد دیوانه بود
رسید عبد الرحیم پسر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال دران قلعه نزد شیر محمد که از مخصوصان او
بود گذاشته از انجا بگذشت و شیر محمد حق ولی نعمت اصلی را بهتر دانسته از و فرار نمود و تمام اسباب و
اشیارا که در تبرنده گذاشته بود متصرف شد و اهل و عیال او را بدست آورده و درویش محمد

او زبابت مظفر علی را که بطلب او آمده بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و خود نیز کمر همت بدولتخواهی نفس الامری بست و بیامن توفیق صاحب حقیقی خود را فهمیده از ولی نعمت مجازی سر باز زد و چون نزدیک تهاره رسید میرزا عبد الله مغل تهاره را مضبوط کرده آماده جنگ شد ولی بیک تهاره آماده شکست یافت آری شمع افروخته الهی را کس خواهد که فرو نشاند خرمن دولت و کامرانی خود را آتش در زند و چون هنگام ادبار بیرام خان بود در هر چه سود خود می اندیشید زیان می دید و چون غرض پرده دیده مصلحت بین است صلاح کار خود ندانسته اسباب آگاهی را ابواب غفلت شمرده بجانب پرگنه جالندر روان شد

شعر چون غرض آمد هنر پوشیده شد		صد حجاب از دل بسوی دیده شد فقط

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع فتنه بیرام خان و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بهمان سمت و اشتعال نائره محاربه میان لشکر اقبال و بیرام خان و فتح و فیروزی اولیای دولت

دران هنگام سعادت انتظام که دار الملک دهلی نشیمن موکب دولت و معسکر جنود اقبال بود خبر عزیمت بیرام خان از بیکانیر بجانب پنجاب بمعروض ایستادگان بساط جلال گشت رای عالم بادشاهانه که توام آثار قضا و احکام قدر است بران قرار گرفت که لشکری شائسته فرستاده سر راه بیرام خان را بگیرند تا در نواحی لاهور غبار فتنه نتواند انگیخت جمعی از کوته اندیشها برین بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجه شده آماده جنگ او شوند و جمعی میگفتند که لشکر اقبال تعین باید کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت قبول هر دو رای فرموده قرار بران دادند که افواج قاهره پیشتر رود و بعد ازان آنحضرت نیز متوجه شوند بعد از درازی سخن با هم آنکه مادری منظور داشته ادهم خان را نگاه داشت و شمس الدین محمد خان اتکه و پسرش یوسف محمد خان

کوکلتاش و مهدی قاسم خان نیشاپوری و علی قلی خان میر لطف و حسن خان خویش شهاب خان
و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند تا خان خانان را مانع آمده نگذارند که بپنجاب در آید
و شمس الدین محمد خان با این امرای عظام تکیه بر اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی نموده
بصوب پنجاب روان شد و بعد از روان ساختن امرای مملکت کشای خود بنفس نفیس بجهت مزید
احتیاط سامان یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دوربینی داعیه یورش نصرت پیوند که
مکنون ضمیر الهام اندیش بود وجه همت علیا شد و بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبد المجید را
که بخدمت دیوانی سرکار اعلی سربلند بود پایه اعتبار افزوده بخطاب آصف خانی سرفراز ساختند
حکومت دار الملک دهلی را ضمیمه منصب گرامی وزارت فرموده گوش هوش خواجه را بنصایح
بادشاهانه که مشتمل بر صوالح حال و مصالح ملک تواند بود بازگردند و فرمودند که مغرور خرد
و جاه خود نشوی و پاس نعمت رسیدگی را پیوسته داشته بلندی خود را در فروتنی خود منحصر
دانی و مرد خدمت را غنایت و تربیت دانسته چشم و دل و دست و زبان را از مال مردم
کوتاه داری خواجه پذیرای نصایح ارجمند شده پیشانی سعادت خود را به سجده آستان عالی
نورانی ساخت و دل در خدمت بست و بآیین اخلاص و عقیدت سرگرم کار شد القصه چون
شورش بغی بیرام خان در میان آمد بنا بر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بگرفتن حسین قلی بیگ
صادر شده چندروزی او را بادهم خان سپردند و از کمال مرحمت باطنی که بحال او مخصوص بود
بادهم خان فرمودند که اگر گزندی بحسین قلی بیگ خواهد رسید بازخواست از تو خواهد بود و بتاریخ
سی ویکم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیستم ذی قعده خاطر مقدس را از مهمات ضروری جمع فرموده
از دار الملک دهلی متوجه دفع این فتنه شدند و چون بمقتضای منیت حق به مجرد توجهی کارهای
شگرف که در اندیشه روزگار نگذرد مشیت می یابد هر گاه خود بنفس نفیس متوجه شوند بیست

سطر ۱ نصایح ... تا ... سطر ۲ ... قوله ... سطر ۳ ... قوله ... سطر ۴ ... سطر ۵ ... سطر ۶ ... عاجزی ... سطر ۷ ... ای از زبان ...

دوم ۱۳۶

... که باعث رفع شر باغی یعنی بیرام خان گردید ۱۲

که حال چون خواهد بود و مصداق این مقال تبازگی آنکه فرستادهای اخلاص‌مند که رخصت
یافته متوجه خدمت شده بودند بهیچ امر دیگر که لوازم واقعه‌طلبان کهنه عمله باشد نپرداخته‌اند
و تا پرگنه وکدار از نواحی پرگنه جالندر که میان دریای ستلج و بیاه است پای همت در رکاب
داشته عنان سرعت باز کشیدند و در ظاهر کوناجور که از متعلقات وکدار است سراپرده‌ها
بستند بیرام خان در گرفتن جلندر اهتمام داشت که خبر آمدن اتکه خان با عساکر اقبال شنید از
غروری که داشت اتکه خانزاد در نظر نیاورده گرم پیکار شد و از روی پندار و نخوت مردم خود را
دو فوج ساخته ولی بیگ و شاه قلیخان محرم و برادران ولی بیگ و اسماعیل قلیخان و حسین خان
و یعقوب سلطان و سنبر تلخ و گروهی از مقهوران را مقدمه ساخته و فوجی دیگر را بسرگردگی خویش
ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و از ینجانب شمس الدین محمد خان بپشت
گرمی اقبال روزافزون شاهنشاهی صفوف نبردآزمایان کار و بهادران کارزار بیاراست
و دلاوران جنگ‌جو و پردلان پرخاش‌خو را دلداری داده روان شد قول باخلاص و اهتمام
او رونق یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشاپوری استحکام گرفت و جون برانغار
بشهامت مهدی قاسم خان انتظام پذیرفت و علی قلی خان اندرابی و قیاخان صاحب
حسن و بعضی از کارطلبان عقیدت‌کیش هراول بوده صف‌آرای این معرکه شگرف گشتند
و فرخ خان با برخی از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و محمد یوسف خان کوکلتاش با
جوقی از مبارزان میان غول و التمش ایستاد چون اتکه خان از مردم همراه خاطرجمع نداشت
سوگند و پیمان در میان آورده پیشتر از شروع پیکار نحوی دل‌جمعی بهم رساند با بیرام خان
اگرچه مردم بسیار همراه نبود اما از روی کیفیت افزونی داشت و نیز اعتماد بیشتر برین لشکر
بادشاهی بود که اکثری از بدنهادی و بددلی و دوزبانی نوشته‌ها میفرستادند و چون لشکر

بزر موضع کوناجور مذکور در اواسط شهریور ماه الهی موافق اوایل ذیحجه بهم نزدیک رسیدند

کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست اگرچه در اول کارزار فوجی پیش از غنیم

چنان روی تهور بجنگ آورد که اکثر فوجهای لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت اتکه خان

با بسیاری از فوج خود و یوسف محمد خان با معدودی در میدان نبرد ایستاده از اتفاق

نوبیدلی مردم حیرت افزا بوده استمداد همت از باطن اقدس شاهنشاهی مینمودند درین

هنگام که مردم بیرام خان اکثر مردم را برداشته تعاقب نموده اند و بیرام خان با فوج خود

بخیال نصرت تبختر کنان می آمد فوج اتکه خان که در پناه پشته ایستاده بود پیدا می شود

بیرام خان بمدافعت پیش می آید که اول فیلان را که سرکردهٔ آن فیل تخت روان بود میراند

و خود از عقب آن روان میشود ناگاه اقبال بادشاهی و تایید آسمانی نقاب حجاب از

چهرهٔ مراد کشود میان این فوج شانی پایه بود فیلان مذکور دران جمعی درآمیند و بجود در می مانند

و مبارزان لشکر نصرت قرین به تیر زدن فیلبانان متوجه می شوند و به محض امدادات غیبی

تیری بر فیلبان آن سرکردهٔ فیلان می رسد و او از گردن فیل آویزان می شود و بیرام خان

چون می بیند که حال فیلان که اعتضاد او بودند چنین شد اراده میکند که از عقب فیلان سرآمده

شانی پایه را دست رست داده از جانب خشکی بیاید و بتازد اتکه خان از دوربینی و بیدلی

داعیهٔ بیرام خان دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیمت او خود بتازد یوسف محمد خان

گفت که اکثر مردم خاک بی ناموسی بر فرق روزگار خود بیخته رفته اند چه وقت تاختن است

اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم کم اند اما اقبال روزافزون شاهنشاهی بجانب ماست و نیز

ما را رای گریز نیست امروز روز جان فشانی است یا جان ستانی و یوسف محمد خان را

با جمعی از بهادران یکتا دل پیش ساخته خود با دیگر دلاوران بکجهت آماده نبرد شده در زمانیکه

بیرام خان منحرف شده بود که آن خواهش مذکور را بعمل در آرد این ناموس طلبان نجف
دوست تیغ انتقام از نیام همت آخته بر فوج بیرام خان تاختند مردمی که همراه بیرام بودند این
انحراف را فراز اندیشیده برهم خوردند بیرام خان ناچار برگشت و خجلت زده ادبار شد و بتائید
ایزدی با وجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و دل‌ها ی دادن جیان برچنین نصرتی که طراز
فتوحات تواند شد روی داد و هر کدام از مخالفان تیره بخت چه آنانکه بتعاقب گریختگان
شتافته بودند و جمعی که همراه بیرام خان دل بر پیکار بسته بجانبی پراگنده شدند و عساکر
نصرت اعتصام تعاقب لشکر ادبار نموده بسیاری را طعمهٔ تیغ خون آشام ساختند و گروهی را
زخمی و نیم کشته بخاک و خون یکسان کرد و مجاهدان اقبال تعاقب این گروه مخذول نموده
اسمعیل قلی خان را زنده گرفته آوردند و مقارن آن خبر رسید که ولی بیگ زخمی در نیشکر زاری
مختفی است او را نیز تیزدستان هوشمند گرفتار ساختند و حسین خان بزخم تیر کور شد و یعقوب
همدانی و احمد بیگ و بسی از اعیان مخالف گرفتار کمند مکافات شدند و غنیمت فراوان بدست
اولیای دولت قاهره افتاد و آنکه خان فرط دوراندیشی بکار برده از پس رفتها بسیار شتافت
سعادت شاهنشاهی بمحض تائیدات غیبی اینچنین فتحی که عنوان فتوحات تواند بود از کمین اقبال
بظهور رسید حضرت شاهنشاهی بعزمی درست و رای راسخ و خاطر خرسند متوسل بدرگاه ایزدی
بوده بباطن با خدا و بظاهر صید کنان و شکار افگنان نهضت پیما بوده بودند در نواحی سهرند منهیان
اقبال بشارت ظفر و فیروزی و نوید دولت و بهروزی بمسامع علیه رسانیدند و جهانی
برهم خورده بتازگی آرام یافت لوازم شکر و سپاس بوقوع رسید و مراسم نشاط و شادمانی تقدیم
پیوست مهام سلطنت انتظام تازه یافت کوته حوصلها را فراخی مشرب پدید آمد ساده دلان هیچمدان را
سررشتهٔ دانش بدست افتاد دولت از دست مغروران خلاص شد پادشاه وقت از ستم

شیرنکی ناحق شناسان نجات یافت خرد مندانرا افزایش دریافت نصیب گشت دولت
روی نمود اقبال چهره کشاد عالم طراوت تازه یافت زمین وزمان نضارت نو گرفت
کور باطنان حسد پیشه در مغاک خاکساری فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد
جهان پیر جوان شد انصاف نژاد معدلت آشکار اگشت یک پرده که از جمال جهان آرای خود
خدیو زمان دور انداخت دیدی ای دل که چسان شد حال بزرگان جهان و پایهٔ بزرگی در جهٔ
مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد که اگر پردهٔ چند لطیف تر ازین از چهرهٔ مقصود بردارد و جلوه
چند خاص نماید چه کارها که نشود و چه اسرار که بظهور نیاید اما هما نا که رخصت اظهار ندارد یا نظارگی
در نظر دوربین او در نمی آید عمرها بد ولت و اقبال بماناد که جهان را چنین خدیو بس کمتر بدست
افتاده است محرر این دیباچه اقبال ابو الفضل نقشبند مصدور بر آورده معروضمیدارد که اگر تعلقی
نبودی و لباس نوکری نداشتمی حرفی چند از دریافت خود گفتمی لیکن چون در رسمیان مخلوطم
ازین که کور باطنان ناتوان بین این حرف را از قسم خوشامد دانند بیشتر ازین حرف سر الٰی
نمیکنم و این اندیشه در فطرت خانهٔ من نیست چه آنجا رسمیان آلوده راه نمی یابند از طبیعت
نمیگویم نه از فطرت حیثیت کی گذارد آنکه رشک روشنی است تا بگویم آنچه فرض گفتنی است
چون عرصهٔ سپهر بد مخیم سرادقات اقبال شد منعم خان که بموجب منشور دولت از کابل متوجه
آستان بوس بود با دیگر امرا مثل مقیم خان خویش تردی بیگ خان و قاسم خان میر برو
خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبد المنعم مشهور بخواجه پادشاه مرتضی و مولانا عبد الباقی صدر و
ملا خرد زرگر و پاینده محمد و شکون و فرید ون طغائی میرزا محمد حکیم و ابو الفتح پسر فضیل بیگ و
میر محمد نیشاپوری با جمعیت فراوان و سپاهی بسیار بتاریخ بست هفتم شهر یور ماه الٰهی موافق
دوشنبه هیجدهم ذی الحجه بشرف بساط بوس سرافراز شد و بشمول تربیت شاهنشاهی گردید

سراج دوم

ومنصب عالی وکالت وشرف خطاب خانخانی خلعت افتخار در برکرد و باقی امرا و سرداران بهرهٔ
فراخور مرتبه ومقدار خود براحم بدیع سربلند گشتند و درهمین منزل دلکشا شمس الدین محمد خان اتکه
وسائر مخلصان نیکوخدمت که بفتح وظفر مراجعت نموده بودند بزمین بوس اخلاص سرفراز گشته بتفقدات
شاهنشاهی شرف امتیاز یافتند وجامهٔ داقوی وجامهٔ فتاحی بیرام خان را به اتکه خان مرحمت
فرمودند وبخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند و بیدولتی چند که در عرصهٔ نبرد دستگیر قهرمان
اقبال شده بودند چون ولی بیگ وپسرش اسمعیل قلی وحسین خان واحمد بیگ ترکمان و دیگران
زنجیر در پای وغل در گردن باغنایم فراوان بنظر اشرف درآوردند وعلمی که برای روضهٔ رضویهٔ مشهد
اقدس مکلل بجواهر ترتیب داده توفیق برفرستادن نیافته بود وازینجمله بود ورود آن علم سعادت
از فواتح تفالات شاهنشاهی شمردند ومحمد قاسم خان نیشاپوری وابوالقاسم برادر مولانا عبد القادر
آخوند وجمعی دیگر راکه پیشتر از جبر طغیان بیرام خان رخصت مولتان کرده بودند و مولتان از محمد
قلیخان برلاس تغیر یافته بجاگیر این مردم مقرر شده بود درین هنگام که شمس الدین محمد خان اتکه
متوجه استلام عتبهٔ عالی شد بموجب قرارداد آن جماعت را بمولتان روانه ساخت واز گرفتاران
روزسیم ولی بیگ که زخمهای کاری داشت در زندان فوت کرد سر او را بجهت عبرت خلائق
بجانب ممالک شرقیه فرستادند ودیگران همچنان دربند بودند تا هنگامیکه بوسایل مقربان
بساط عزت نجات یافته دیگرباره بتقدیم مآثر عبودیت واخلاص بدرجات ترقی تصاعد نمودند
چنانچه خصوصیات احوال هریکی بجای خود گذارش خواهد یافت سبحان الله هرکه بدخواه تر
بود وفتنه انگیز تر همان از دست قدرت چیده چیده بسیاست رسانید علی الخصوص ولی بیگ که
سرمایهٔ فتنه وفساد بود چنین سزا یافت که باعث افزونی عقیدهٔ درست بنیان درست کردار
شد بهادر خان را از بخت برگشتگی آنچه سرمایهٔ هدایت وسعادت باشد موجب مزید غوایت وگمراهی

از صفحه پیشانی او بجلی تراتکلی بیگ راتواجی به پرگنه راتا و دکه جاگیر او بود رساند فساد درونی
آنگاه از بارگاه معنی آن کافر نعمت بظاهر آمده آن تواجی را بشهادت رسانید واز آن بیدولت
با چنین حرکتی ناشائسته بظهور آمد روزی چند همراهان مهر گزین او را بدیوانگی رهنمون شدند
حاشا حاشا دیوانگی اصلی آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت بس بهانا او را از دیوانگی بهشیار
آورده چاره کار او ساختند و اولیای دولت که بی شائبه مداهنه و مساهله بودند چنین
معامله ناحق شناسانه را پوشانیدند اگرچه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم
دولتخواهی می اندیشند اما در دیده تحقیق این قسم اعمال از نادولتخواهی عظیم است چنانچه بانک
تاملی معامله فهمانه مخلصانه سر این کار بظهور رسیده پیوندد

ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

چون موهبتی عظیم روی داد واستیصال بیرام خان متیقن شد واتکه خان بشرف
بساط بوس عز استسعاد یافت رای جهان آرای اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته بعزم نشاط
شکار متوجه لاهور شوند که هم شکار دلخواه صورت می یابد و هم شهر لاهور مجدداً بمقدم گرامی
آنحضرت رونق و بهای پذیرد بنابرین اندیشه صواب انتما عساکر فیروزی مآثر را بسرکردگی
منعم خان دران حدود گذاشته نهضت عالی فرمودند وبتاریخ چهارم مهر ماه الهی موافق سه‌شنبه
بست و ششم ذی الحجه نهصد و شصت و هفت در دار الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد
واتکه خان بتشریف ضیافت وجلایل جشن پرداخته بزم آرای سلطنت گشت وحضرت شاهنشاهی
بمقتضای عواطف خسروانی پایه قدر واعتبار او را افزوده بمزید تقرب و عنایت سرافراز
گردانیدند وخلاصه پنجاب باو وبرادران مرحمت شد ودرین ایام که عرصه لاهور مخیم اقبال
بود خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و گیتی خدیو

بتایید اقبال متوجه لشکری که بسرکردگی منعم خان گذشته بعضی سرداران کبیر

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک و اتمام کار آنجا

چون بیقین پیوست که بیرام خان پیش راجه گنیس در تلواره که در میان کوه سوالک جائی محکم است پناه جسته در ان جبال متحصن است بنابران خدیو صورت و معنی بیست و هشتم مهر ماه الهی موافق سه شنبه دهم محرم سال نهصد و شصت و هشت هلالی بتایید توفیق ایزدی متوجه آنصوب شدند که بی مداخلت مکر و تزویر ارباب غرض آن مهم بانجام رسد و جهان بمیامن دولت ابد پیوند آسودگی بپذیرد و در معلی دریا چیواره انتظار موکب عالی می برد گیتی خدیو باعزمی حق آساس کوچ بر کوچ سایه عاطفت بران حدود انداخت منعم خان و سائر بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجا آورده بدولت کورنش سربلند گشتند و ازانجا بتایید توفیق ایزدی متوجه انجام مقصود شدند و در اثنای راه میر منشی و خواجه سلطان علی که در قضیه تردی بیگ خان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند بشرف آستان بوس استسعاد یافتند و چون حوالی سوالک مقر رایات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال پیشدستی نموده بی تحاشی به تنگنای کوهستان در آمده داد دست برد دادند و بسیاری از جنود هنود و رؤسای ایشان از رایان و راجهای کوهی علم مدافعه برافراختند میان این مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم شد و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلائر از لشکر منصور سعادت شهادت دریافت و بتائید الهی شکست در اجها افتاده بقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند و بسیاری ازین سیاه بختان کوه نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند و چون طنطنه ورود رایات ظفر آیات بنواحی کوهستان به بیرام خان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انصاف در گریبان خجالت و ندامت فرو برده جمال خان نام غلام خود را با التماس عفو تقصیرات و صفح جرائم خود فرستاده بزبان عذر خواهی در آمد

[illegible] از طریق اضطرار نه بر سبیل اختیار بوقوع آمد عرق انفعال بر جبین
از صفحه پیشانی او [illegible] بر زمین دارم اگر بدامان اقبال طراز عفو پاک فرمایند و این افتاده راه
[illegible] را از خاک بردارند تارک نیاز من است و خاک آن آستان جهانبان ببارگاه شاهنشاهی
رسیده عریضه او را گذرانیدند و زبانی نیز خلاصه مقصد را معروض داشت حضرت شاهنشاهی
بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص و شکرانه چنین موهبت عظمی عذر نامسموع او را اصغا فرمودند
و از انجا که فطرات عالی از عفو التذاذ می یابد بکشاده پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرایم او رقم عفو
کشیدند و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطانپوری را با چندی از مقربان بساط
مصحوب جهانبان فرستادند که خاطر بیرام خان را بنوید عفو و مژده التفات مطمئن ساخته
بعتبه بوسی آورند فرستادها شرایط موعظت بجا می آوردند لیکن تسلی بیرام خان نشد و گفت که
من از کرده خود خجالت زده و سر افگنده ام و مستوجب هرگونه سیاست گشته ام مرا از مکارم
اخلاق و جلائل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان جغتائی و سائر اولیای دولت
قاهره هراسانم اگر منعم خان آمده تسلی من نماید و پیمان درست و عهد موکد در میان آرد بوسیله او
میتوانم از عصیان بغی برآمده سجده آستان اقبال نمایم و رخصت حاصل کرده بقیه عمر را در امکنه متبرکه
گذرانم و بدست آویز تضرع و تخشع در تدارک و تلافی جرایم و آثام خود بکوشم چون بحر احسان در جوش
بود این ملتمس او بقبول موصول شد رایات اقبال در حدود قصبه حاجی پور که نزدیک دامنه کوه
و در میان آب ستلج و بیاه است نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان
بهجوم زمینداران سیستانی را فرستادند که خاطر بیرام خان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات
فلفند [illegible] فرستادها با چندی دران تنگنای وحشت که پناه برده بود در
میان زمین داران هندوستان مقرر است گشته شدن را

قرار داده ایستاده بودند فرستادها مضایق راطی کرده در قلعه که [illegible]
چون نظر بیرام خان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمد و دانست که آنچه از زبان [illegible]
میرسانیدند بیان واقع بوده است از روی امیدواری پیشتر آمده دریافت و از فرط [illegible]
نمود منعم خان بمواثیق و ایمان استمالت نموده بیرام خان را متوجه عتبهٔ عالی ساخت بابای زنبور
و شاه قلی محرم دست در دامن بیرام خان آویخته بنیاد گریه و زاری کردند که غدر است زنهار شما نزد
منعم خان و سائر فرستادها هر چند دلاسا نمودند سودمند شان نیامد و چنانکه ایشانرا اندیشه از خود
بود و لهذا چون منعم خان گفت که شما امشب درهمین جا بوده منتظر خبر باشید و بعد از آنکه خاطر شما جمع
گردد متوجه ملازمت خواهید شد این هر دو سند با بیرام خان را گذاشته و از همراهی تخلف نموده
ماندند و بیرام خان متوجه عتبهٔ اقبال شد لشکر پادشاهی که در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار می برد
و واقعه طلبان حرفها میگفتند که این اعزه پیدا شدند و غریو از لشکر پادشاهی برخاست و خوشحالی
روی نمود و فتنه اندوزان را روز ادبار آمده روی سیاه گشت و از انجا روی بدرگاه معلی آورد
و در آبان ماه الهی موافق محرم نهصد و شصت و هشت رومال در گردن انداخته سجدهٔ ندامت و
(رومال ۱۲)
خجالت بجای آورد و سر خاکساری در پای فلک پیمای حضرت شاهنشاهی نهاده چه از سر و
چه از شرم گنه و چه از شوق عفو بهائهای بگریست حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس
سر بیرام خان را از زمین عجز برداشته در آغوش مکرمت گرفتند و فوطه از گردن او برداشته اشک
(ای بهمان رومال ۱۲)
ندامت و گرد خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند و بزبان عذر پذیر پرسش احوال فرموده بقانون
که در ایام وکالت جای بیرام خان بر دست راست معین بود بهمان قانون در نشستن بجانب راست آن کوهستان
و منعم خان را در پهلوی بیرام خان حکم فرمودند و دیگر امرا و ارکان سلطنت و ایشان خجالت و ندامت [illegible]
گرفتند [illegible] انبساط و التفات [illegible]

[illegible] باندازهٔ قدر و منزلت مقام
[illegible] گرد حجاب و غبار خجالت

از صفحه پیشانی او بکلی زائل گشت اما همان سخن است مصرع اگر گناه بخشند شرمساری هست

انگاه از بارگاه مقدس برخاسته خلعت فاخره که در بر کرامت پرور داشتند به بیرام خان

التفات فرمودند و از روی خوشنودی باطن اقدس اورا رخصت سفر حجاز دادند و بمقتضای پاس

قواعد حزم و دوراندیشی کر اساس سرکار خاصه مدار دار الملک سلطنت بر آنست ترسون محمد خان سیستانی

را همراه دادند که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از مسالک مخوفه بسلامت گذرانند ترسون محمد خان

و حاجی محمد خان سیستانی از حد و ناگور مرخصت نمودند در یکی از روزها بیرام خان زبان طعن کشوده بحاجی

محمد خان سیستانی گفته باشد که مرا از مخالفت و بیوفائی هیچکس آنقدر کوفت نکرد که از تو انهمه حقوق قدیم را

فراموش کردی حاجی محمد خان در جواب گفت شما با وجود آن همه دعوی اخلاص و فزونی تربیت

حضرت جهانبانی جنت آشیانی و آن همه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بغی نموده شمشیر کشیدید

و روسیاهی دادا انچه روی داد من اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد و چه کرده باشم بیرام خان

شرمنده شد هیچ سخن نگفته و از ثقات شنیدم که بیرام خان پیوسته درین راه ازین سخن نفس الامری

اظهار دردمندی کردی الحمد لله که جوهر بزرگ نهادی و عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی خاطر نشان

جمهور عالمیان گشت و این ساده مرد مغرور شجاعت و کاردانی از خواب غفلت بیدار گشته اگرچه

بغی بر آمد هم کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت و هم بازار فتنه اندوزان کساد گرفت هم زمانه رونق

پیدا آمد و هم زمانیان را مسرت روی داد عریضه از خان اعظم اتکه خان بنظر در آمد چون خبر از بعضی

سوانح میداد بجنس آنرا درین اقبالنامه در آورد تا سرمایه عبرت اهل هوش شود عرضداشت کمترین

بندگان دولتخواه شمس الدین محمد اتکه بعد از دعا و بندگی بعرض میرساند که چون این دولتخواه

در دهلی بشرف آستان بوسی و بندگان عنایت و التفات بیدریغ بادشاهی را در باره این دولتخواه

مبذول داشته بعلم و نقاره و توغ طوغ بیرام خان سرفرازی داده حکومت و حراست سرکار

پنجاب را عنایت فرمودند واجب نمود که این دو تنخواه نیز فراخور آن عنایت و سرافرازی خدمت

بتقدیم رساند که هیچ یک از دو تنخواه ان را در رعایت بنده سختی نباشد و خبر رسید که حرام خوران

و فتنه جویان بخط و خبر بیرام خان را در نواحی فیروزپور آورده اند حکم شد که ارکان دولت جمع

شده در انچه صلاح دولت باشد مصلحت را قرار داده بعرض رسانند دران مجلس کتابت بیرام خان

که بدرویش محمد خان فرستاده بود رسید در کتابت مذکور بود که من غلامم و بنده آنحضرتم اما

میخواهم که انتقام خود را از وکلای آنحضرت بگیرم هر یک از دو تنخواه ان از مجلس انچه بخاطر میرسید

جهت دفع بیرام خان می گفتند چون دران روز بروز اسباب حشمت خان مذکور باین دولت خواه

ای روز بروز شده بود که خلعت کار بیرام خان باینا غلام عطا شده بود ۱۲

عنایت شده بود بخود قرار داد که مصدر خدمتی لائق گردد در مجلس بحضور ارکان دولت که خورد و

ای اراده کرد ۱۲

کلان حاضر بودند در ان نفسی و فضولی کرده اظهار طلبید که مهم بیرام خان بعون عنایت الهی و توجه

ناستناهی انتها رسید که هر جا در خورد یار و بر و شود اگر یابی کم آرد از کنیزان و خواهش کمتر باشد

یعنی اگر استقامت نخواهد کرد ۱۲

ارکان دولت فرمودند که دفع بیرام خان مهم کلانی است مادام که بندگان حضرت خود بدولت

متوجه نشوند صورت گرفتن آن محال است چون ارکان دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده

بران در ان نفسی نکرده بمخادیم عرض نمود که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب

ملتان و لاهور متوجه اند میتوانند بود که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق قراولی پیشتر رود و

هر خبری که ظهور یابد روز بروز عرضداشت نماید واجب العرض بنده دو تنخواه درجه قبول یافت

حکم شد که باتفاق امرای عظام متوجه بیرام خان شود و نیز حکم شد که هزار کس کومک نویسند از

ملازمت رخصت یافته چهار پنج روز در نواحی رهتک و پرگنه مهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر

نشد چون کیفیت را بمخادیم عرضداشت نمود از جمله هزار کس کومک پانزده کس فرستادند چون

اکثری از کهنه سواران در میان بودند از انجا که خیالات سپاه گرسنه هر یک را اندیشه نیز بخاطر میرسید

چون آب جولای موسم باران نیز در میان بود چند روز در رفتن توقف شد و مردم والده
را واسطه ساخته صد هزار حکایت بعرض رسانیدند که اتکه خان هر روز دو کروه کوچ کرده از زیر
پیش نمیرود و از دست او کاری نمی آید جاگیر و علوفه او را تغیر باید داد و والده بسخن مردم عمل نموده ملا
خاطر و حق خدمت بیست ساله منظور نداشته هر چیز میگفته بعرض رسانید چنانچه بحضرت واضح است
فرزند عزیز محمد کنایه و سخن مردم را تاب نیاورده باین دولتخواه نوشت کای داده سخنان مردم
ما را هلاک کرد هر چه نصیب شما بوده باشد همان خواهد شد بهر حال بتعجیل متوجه مهم دفع بیرام خان شوید
این دولتخواه دانست که غرض چیست توکل بعون عنایت الهی و تکیه بر دولت بادشاهی کرده
بیرام خان شد اکنون که مهم بیرام خان بدولت آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان و سلطانرا
که همراه او بودند بقتل رسانیده و اقربای او را تمام دستگیر کرده بدرگاه آورد و عیاذاً بالله
اگر مهمات برعکس می شد معلوم بود که کار بکجا می انجامید و حقیقت آن مهم را بیرام خان خود نیز بعرض
رسانیده باشد و بعد از فتح بیرام خان هر یک از دولتخواهان که دران معارک نبودند و خدمت
هر یک معلوم آنحضرت شده چندان بعنایت و التفات بادشاهی سرفرازی یافتند و دولتخواهان
که در جنگ بودند یک کس را بر سیده نشد که جان محمد سلطان بهسودی را که دو روز در قلعه جلبند
بود سفارش نموده خطاب خانی گرفتند و نیز بهمه ده چند از قدر خود سرفرازی یافته
عنایت و علوفه سرافراز شدند چون بعد از همه نوبت باین دولتخواه و فرزند یوسف محمد که
درچنین معرکه کلانی شمشیر زده رسید مهربانی که کرده اند آن بود که روز اول جنگ کردند کنام
اتکه را در فرمان بنویسند عالم پناها این دولتخواه از بسکه چشم داشت مادری دارد و غیبت
نمیکند خدا را و اداره که این دولتخواه بر دولتخواهی آنحضرت جان بر کف دست نهاده فرزند
دوازده ساله خود را همراه داشته در برابر بیرام خان ورده بیست از قربان او و ملازمان

وسلطانان او در آمده شمشیر زند و هیچ یک از امرای عظام از بزرگنه خود بکوک بیایند که [illegible]
همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هر یک را بیرام خان عرضه کرده باشد همچنین سلوک
با این پیر غلام کنند و جماعه قورچیان بیرام خان که بجاسوسی بملازمت حضرت گذشته بود
بدولت آنحضرت خطاب یافته دو کرور و سه کرور علوفه بیابند و یوسف محمد خان در برابر بیرام خان
و هیبت خان و سلطان او در آمده شمشیر رساند و آنحضرت خطاب خانی عنایت کردند مخادیم
علوفه او را یک کرور پروانه بر آوردند و او را هم تن نمودند و بنده را که بخطاب خان اعظمی
سرافراز ساختند یک کرور جلدوی عنایت کردند مخادیم از انجمله حمل لک فیروز پور دادند عالم پناها
همه مردم این دو تنخواه عمر لیست با برادران و فرزندان با میدواری خدمت میکنند و الحال
بدولت آنحضرت هر یک بخطاب خانی و سلطانی سرافراز شده اند چون علم و نقاره و طومان
توغ بیرام خان را باین کمینه عنایت فرمودند و بعد از فتح بیرام خان جامه واقع و خلعت
فتاحی و اسباب حشمت را عنایت کرده مرتبه دادند امیدوار است که منصب او نیز تعلق باین کمینه داشته باشد

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدار الخلافت آگره و ظل اقبال بدهلی انداختن و از انجا براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال فرمودن

چون حضرت شاهنشاهی به نیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک آرای یک پرده از روی
کار خود برداشته انتظام مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت والای خود ساختند کوته اندیشان
تیره خاطر را دکان برهم زده آمد هر یک شرمنده و سر افگنده بگوشه رفتند و بتائیدات
آسمانی خاطر مقدس ازین مهم فارغ شد بدولت و اقبال عنان موکب عالی بدار الخلافت
آگره منعطف فرمودند که در مراسم معدلت توجه افزوده عالم افسرده را طراوتی تازه بخشیده آید

و قوانین

و قوانین چند قرار داده شود که دستور العمل ناظمان حال و آینده تواند شد و چون رایات اقبال
بسهرند نزول اجلال فرمود حکم اشرف بنفاذ پیوست که اردوی معلی را از راه راست بسمت دهلی
روان سازند و موکب عالی بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه شد و چون حصار فیروزه مستقر
رایات فیروزی مآثر گشت چابک روان عرصهٔ شکار بعرض رسانیدند که درین نواحی بیشهٔ
یوز بسیار است که آنرا بزبان هندی چیته میگویند و طریق صید کردن آن جانور درنده بدیع ترین
فنون شکار است بنابران ضمیر اقدس که نگارین سرای لعبتان صوری و معنوی است متوجه
تماشاگری این بساط نشاط شد و حکم گیتی مطاع از نشاط گاه باطن به ترتیب این کار شرف
اصدار یافت فرمان بران خدمت در اندک فرصتی آلات و ادوات آن سرانجام داده کوی
چند که آنرا بزبان هندی اودی گویند بطرز خاص کندند و چند قلاده چیته آنجا شکار کرده
موکب اقبال بجانب دهلی متصرف ساختند اگرچه در سرکار اعلی پیش ازین چیته بسیار جمع شده
بود اما آنکه چیته را بحضور اقدس صید فرمودند درین مرتبه بود و در روز پانزدهم آذر ماه الهی موافق
شنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت و هشت هلالی دار الملک دهلی مستقر رایات دولت گشت
و اردوی بزرگ پیشتر بآن ساحت دلگشای نزول سعادت فرموده سرمایهٔ آسایش جهانیان
شده بود و از سوانحی که درین ولا بظهور پیوست فرستادن جمعی است بسرکردگی ابو الفتح برادرزادهٔ
منعم خان بصوبهٔ کابل و شرح آن برسم اجمال آنست که دران هنگام که بمقتضای فرمان
شاهنشاهی منعم خان متوجه پایهٔ سریر اعلی شد کابل را بغنی خان پسر خود سپرده او را بجای
خود نصب کرد و در تقویت و تمشیت مهمات او حیدر محمد آخته بیگی را آنجا گذاشت که مساعد و معاون
او بوده مهمات آنجا را انتظام دهد و از کوته حوصلگی طرفین و طفل مشربی جانبین ناسازگاری
پدید آمد درین ولا که موکب عالی بدهلی نزول اجلال فرمود عرضداشت غنی خان بدرگاه گیتی پناه

آمدنا رضائی حیدر محمد اخته بیگی بظهور پیوست بنا بران باستصواب منعم خان حیدر محمد را مشعر
طلب صادر شد و بجهت کومک غنی خان و اعانت او تنکون پسر قراجه و درویش محمد و خواجه
دوست و خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان و حیی اثیر الیسر گردی ابو الفتح برادر زاده منعم خان
بکابل روان ساختند فرستادها رفته روزی چند در معاونت و موافقت کامیاب امن و
امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی چند روزی در خطه دلکشای دهلی افاضه عدل فرموده
روز آذر نهم دی ماه الهی موافق روز جمعه دویم ربیع الثانی تصمیم عزیمت بدار الخلافت آگره
نمودند و از دریای جون بر کشتی سوار دولت شده توجه فرمودند اعیان سلطنت و ارکان
دولت بمقدار گنجایش کشتیها در زورقها سامان و آرایش داده متوجه گشتند و اردوی بزرگ
از راه خشکی متوجه آنسمت گشت و روز فروردین نوزدهم دی ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم
ربیع الثانی دار الخلافت آگره مستقر رایات جلال شد و ریاض اعمال ارباب اخلاص نضارت
یافت و جراحت یافتگان روزگار را مرهم شایسته پدید آمد روز بازار عدالت گرم شد راستان
بخت در کنار گرفت مستعدان از اوقات خوش شد نهال دولت در بالیدن آمد غنچه اقبال
شگفتن آغاز کرد و رای عالم آرای شاهنشاهی در تربیت ملک صوری و معنوی در لقاب
بی توجهی توجه فرمود در درون قلعه که بهترین منازل آن شهرست اقامت واقع شد و تازگی
طرح منازل دلکش صورت بسته عمارت عالی اساس یافت و خانهای بیرام خان بمنعم خان
خانخانان عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت و منظوران عتبه خلافت و سایر
ملازمان درگاه بر کنار آب جون دو طرفه عمارات خاطر کشا اساس نهاده زینت آرای شهر
شدند و در خلال این حال منعم خان خانخانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس
قدوم برکات ورود آنحضرت نمود و ملتمس منعم خان درجه قبول یافته وثاق او از پرتو

مقدم حضرت شاهنشاهی پایهٔ آسمانی یافت خان خانان در مقام خدمت نقد جان برکف
ایستاده شرائف و نفایس پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس درآورده مجلس آرای شد و از
سوانح عبرت افزا که درین ایام سمت ظهور یافته سعادت منشان بخت اورا سر مئه دیده وری
کشته کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجا آوردن او بدرگاه جهان پناه آ
از انجا که نیت حق آساس شاهنشاهی بمیثاق ذروهٔ اقبال هست پیوسته هرکه دم منازعت و
مخالفت زند با آنکه آنحضرت بمدارا گذرانده بظاهر در فکر آن نشوند کارفرمایان ابداع سزای
او را در کنارش نهاده او را محتاج این درگاه سازند که تنبیه سر شوریدش بر داشتن و علم نکبتر
افراختن آنست که او را سزای لائق داده در مذلت آباد احتیاج آورند تا از خواب غفلت
بیدار شده تکاپوی خدمت نماید و مصداق این مقال حال میرزا سلیمانست چون در مبادی
سلطنت آن طور حرکتی ناملائم بظهور آورد که پیشتر گذارش یافت ایزد جهان آرا جزای آنرا
درکنار نهاده اینچنین شکستی عظیم پیش او آورد و آرزومند این درگاه ساخت و عرضداشتی
مصحوب یکی از معتمدان خود که بمزید کاردانی امتیاز داشته فرستاد درین ایام ایلچی مذکور
بدار الخلافت آگره رسیده منتظر کورنش بود و بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان بالتماس او
رخصت باریافته بشرف زمین بوس سربلند شد و عرضداشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لائق
بنظر اقدس درآورد خلاصه مضمون عرضداشت شرح خجالت و ندامت از تقصیرات سابق و
سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم و التماس امداد و اعانت در انتقام اعادی بود و کیفیت این
تا جریها برسم اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنوان این دولت ابد قرین بلی آ
رفته تخم ادبار خود کاشتند اگرچه ایشانرا در محاربات از بکیه چند مرتبه غلبه روی داد که باعث
مزید غرور ایشان شد از انجمله بدست افتادن پسر عباس سلطان که پیوسته از حصار از جانب تمر خان

حاکم آنجا که ابن عم او بود آمده تاخت نمودی تا آنکه پیش از این سانحه که شرح داده آید
لشکر پسر حصار بر ده قلعهٔ بیرونی را متصرف شدند و تمر خان در ارک متحصن شده روزگار
بحیل می گذرانید و انتظار کومک ازبکیه که از اطراف و جوانب طلب داشته بود می برد و
میرزایان آمدن کومک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده به بدخشان آمدند و در سال
پنجم الهی موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکری از اوکرو ایماقات فراهم آورده
متوجه بلخ شدند کارآگاهان دوربین با این لشکر راضی نبودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرون نیست
چه لشکر بلخ از لشکر بدخشان زیاده و سرداران ایشان بیش از سرداران ما میارزان کار
شناس لشکر اندک را با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد
هرگاه در بدخشان از دو کس بیش نیست یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابراهیم و در لشکر غنیم
پیر محمد خان و چندین سلاطین نژادان دیگر مناسب نیست که یورش این لشکر شود و هر چند حسابدانان
سخنان موجه گفتند چون مدهوش بادهٔ پندار بودند بگوش هوش در نرفت بلکه مزید رعونت
گشته در رفتن اهتمام بیشتر کردند و حقیقت معامله آنست که کارپردازان ابداع میخواستند
که سزای اعمال ناشائسته اینها که نسبت حضرت شاهنشاهی بظهور آورده بودند بدینها
آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در گوی هلاکت انداختند و چون خبر عزیمت میرزایان
به پیر محمد خان رسید در ساعت هم کس بطلب کومک خود روان کرد و هم ایلچی معامله دان پیش
میرزایان فرستاده در مصالحت زد و مقرر ساخت که خلم و ایبک را پیر محمد خان به میرزایان
گذارد و میرزایان میرزا بیگ برلاس را که از معتبران قدیم بود برسالت فرستادند که اگر خلم و
ایبک پیر محمد خان بدهد و اساس صلح بر اصل نهد قطع خصومت نموده آید و خود چون از ولایت
بدخشان برآمدند قرار دادند که بر سر بلخ رفتن بدو جهت مناسب نیست یکی آنکه ایلچی فرستاده‌ایم

دیگر آنکه ایماق بلخ را که بالا رویه او بجانب خراسانست رفته بخود همراه سازیم و بدست
خود در آوریم آن زمان کار بلخ بآسانی صورت خواهد گرفت و اگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را
مضبوط ساخته لشکر را از اطراف فراهم خواهد آورد آخر این نیت داشته کوه گرفته بلخ را پس
گذاشته و بسهوی چنین ظاهر خراسان رویه راه رفته ایماق صحرانشین آنجا را بدست آورند
درین اثنا خبر رسید که میرزا بیک کشته شد و پیر محمد خان لشکر فراهم آورده آماده نبرد است شرح این
قضیه آنست که میرزایان خراسان رویه بجول زرد که بسان جای ریگ است و سوم است اخشیه گاذران گذشته پیش رفته بودند و
عزیمت پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا بیک از منزل پیر محمد خان مهم سازی کوته کرده
بر آمده بود که باشارت پیر محمد خان خسرو شمشیر کشیده گردن او میزند که ما چه زبونی داریم
که ولایت خود میداده باشیم و همگی مقصود پیر محمد خان از حرف مصالحت روز گذرانیدن
و جمعیت خود فراهم آوردن بود و اکنون که کوماک رسید چنین بیراهه رفته سر راه میرزایان
گرفتند چون میرزایان این خبر می شنوند کشاکش در میان می آید مردم کاردیده میگویند
که مناسب آنست که اریب شده بالغار بر رباط میر روزه دار و فرود آییم اوزبک عقب
می ماند اگر جنگ شود هم خوب است و روبرو رفتن مناسب نمی نماید میرزایان قبول آن نمی
نکرده روبرو آمده اند اوزبک استعداد تمام کنار چشمه گاذران که مار پیچ افتاده است فرود
آمده پیش خود را خندق ها بریده و دیوار کرده به بند و تخته و تیر انداز مستحکم کرده آماده جنگ
می شوند میرزایان بسرعت فوج راست کرده غافل از این استحکام میرزا سلیمان از پایان
رویه این آب و میرزا ابراهیم از بالا رویه نزدیک سر چشمه میرسند میرزا سلیمان بخندق رسیده
کاری نمی سازد و چون جای کار نمیداند بر میگردد و ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسان
و آن حد و در رفتن باین نمط خبر گرفتاری چه نتیجه دهد باز گشته باهتمام تمام از جر پا پیش

ولایت برآمده از ارقه غنیم گذشته بجانب دشت چول که بدخشان رو به است روانه میشود
و مردم بسیار ضائع میشوند و میرزا ابراهیم نزدیک چشمه رسیده می نازد اما کاری نمی تواند
ساخت عنان گرفته می ایستد و به تیر و تفنگ بسیاری از مردم او هم ضائع میشوند محمد قلی
شغالی تاخته میرسد که چه وقت ایستادنست بدر شما باید برآمده رفت میرزا از مردم خود میپرسد
که اکنون مصلحت چیست جمعی از بهادران میگویند که برآمدن بس دشوار است مناسب آنست
که همین جا جنگ بکنیم تا هر چه پیش آید محمد قلی درشتی میکند و میگوید که مقرر سپاهیان آنست
که هرگاه سپاهی از غنیم بقدر کمان جدا شود دیگر بدست آوردن او دشوار است برای چه بی
تقریب میرزا در هلاکت می اندازید بعد از گفت و گفتگوی بسیار میرزا از آنجا برآمده مراجعت
می نماید و در ولایت غنیم می افتد حرام را از خود جدا میسازد و سر و ریش تراشیده با معدودی
راه پیش میگیرد که شاید باین طریق تواند بدر رفت چون قدری راه میروند اسپان از راه
می مانند پیاده شده دو روز دیگر قطع مسافت مینمایند و بازیابوی بهم رسانده بموضعی
میرسند که فکر خوردنی کنند درین اثنا برادر کل کافر میرزا می شناسد و باتفاق مردم
ده مقید ساخته پیش پیر محمد خان می برد و چند روز مقید میدارد و سخن آنکه خلاص میسازد
ماوراءالنهر بمناسبت طبیعت پیش میرزا بسیار می آیند پیر محمد خان متوهم شده در کشتن استعجال
مینماید تاریخ این قضیه کوراک گشت یافته اند کوراک نام جلادی بود و میرزا سلیمان کونخل امید بر تاریخ
یافته بود و پیشتر ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش این است بیت

رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل ✤ آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل

و از غرائب آنکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطه خوابی که دیده بود پیوسته مترصد
گزندی بوده در امید و بیم می بود و صورت این واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شبی

[illegible]

بملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسیدم و آن حسن منظر را مطالعه کردم در حیرت شدم مستغرق
آن فرّ ایزدی شدم گاهی آرزوی آنصورت بخاطر میرسید شبی در عالم مثال که تابع عالم خیالست
دیدم خود را بآن صورت یافته شگفتگی میکنم چون دست بر روی محاسن خود می بردم همه را بوسیده
می یافتم که از هم میریخت تا آنکه در اندک فرصتی همه محاسن و ابرو و مژه ریخت درین غم بیدار شدم
و اندوه آن از خاطر نمیرود و بجا نا که گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون از آن مخرّ نامی
گذر براه وحش و بیابان نموده متوجه بدخشان می شود و بمیانه اخشام هزاره جات با سعدودی
افتاده ترددهای نمایان میکند و داد شجاعت داده کشته می تازد چنانکه سی و دو مرتبه
بر میرزا راه گرفته اند و خود تاخته نجات خود را جسته است و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا
شنیده و ابواب اندوه بر روی روزگار او کشوده گشت علی الخصوص حرم بیگم که دختر سلطان ویس
قبچاق و مادر میرزا بود در ماتم دراز افتاده جامه های کبود پوشید و تا بود بآن لباس گذرانید

و یکی از فضلا این رباعی گفته بود رباعی	ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی
از سایهٔ خورشید درخشان رفتی	در دهر چو خاتم سلیمان بودی
افسوس که از دست سلیمان رفتی	آری هر قدر صاحب زمان نشناسد و از

بادهٔ ناگوار دینی چنین بدست شود او را چنین روز پیش آید این اولین نزلیست که پیش
آورده اند گوش بمن دارد که در مواضع وقایع او بار میرزا سلیمان را خواهم نگاشت تا شگفتی
حیرت ارباب هوش شود خلاصه سخن آنکه دران روز که منعم خان خان خانان بزم نشاط
آراسته بود ایلچیان را از نظر گذرانید و چون الحاح و زاری و عذر تقصیرات گذشته میرزا
معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی که دریای کرم است معذرت پذیرفته آمد بار العطوفت پرسیده
در آمد کار میرزا مرحمتها فرمودند و تحفها بلند بظهور آمد و تمام آن روز صحبت افروز نشاط صوری

[illegible]

ومعنوی گذشت و درین سال خجسته صیت داد و دهش خدیو زمانرا شنیده جمعی کثیر از
ترک اوطان نموده روی توجه باستلام عتبه اقبال نهادند و بمقاصد خود کامروا گشته
حضرت شاهنشاهی را حرز دین و دنیای خود ساختند از انجمله قدوم برکت لزوم معارف آثار
حقایق نصاب خواجه عبدالشهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارد و ایشان
پسر خواجه ناصرالدین عبیدالله اند که بخواجه احرار مشهوراند خواجه عبدالشهید را آراستگی ظاهر آرایش
باطن دامنگیر همت حق شناس بود و شرف وصول مجلس اشرف اعلی که اکسیر سعادات صوری
ومعنوی است دریافتند و حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس آنحضرت درس آموز مکتب خانه
الهی است باحترام پیش آمده تعظیمات فرمودند و افادت مآب مولانا سعید ترکستانی نیز در فحول
موالی ماوراءالنهر که عمری در صحبت مولانا احمد جند استفاده نموده از اکابر علمای آن دیار بود
نیز بادراک صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن نیز بهره مند بود
اگرچه در دقایق حکمت الهی و اسرار طبیعی و ریاضی چندانی خوض ننموده بود اما علومی که در
ماوراءالنهر متعارفست بپایه عالی آن رسیده علم را وسیله شور و شغب نگردانیده بود و درین
ایام خجسته که زمام حل و عقد امور ملکی و عنان قبض و بسط مهام سلطنت به پرتو التفات حضرت
شاهنشاهی اضمارت یافته در قبضه اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال درآمده بود از اقسام
طبقات انام و هنرپیشه های هر دیار آمده کامروای صورت و معنی گشتند و بیمامن توجهات
ظل اللهی کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت و کارپردازان را بازار رایج گشت دین را
اساس بلند نهاده آمد و معیار و عیار آراسته تر شد ارباب ملل را اختصاص بهم رسید و
اصحاب نحل را کساد برخاست خلق پرستان را چشم بینا بدست افتاد و خداپرستان را
صبح سعادت دمید عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق گرفت و از سوانح قصه

از دواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه خجسته نیت که از نقوش ظاهر سرایر باطن
می یابد پیوسته گروهی را که بمزید خدمت و ازدیاد عقیدت بنظر اقدس می در آیند و بزرگی
نسب ظاهری ضمیمه علو حسب معنوی میشود بفنون مراحم خسروانی امتیاز بخشیده پایهٔ اعتبار
بلند میسازند و بدوام حضور شرف گردانیده مطالعهٔ استبصار انه احوال میفرمایند چه نیت حق آشنای
شاهنشاهی آنست که مبادا مزوّری لباس راستان پوشیده در صف خاصان در آید و به
تبه رائی او در ارکان سلطنت قصور و فتور رو دهد همان طور که رسم کاردانان باستانی است
که از هر کس خواهند پرده شگاف راز دل کردند بادهٔ عقل ربا در کام هوش او ریخته مست
گردانند تا آن تنگ حوصله از مستی هر چه از مکنونات خاطر خود دارد بیرون اندازد مصرع
مردان بباده تجربه کردند مرد را * و چون اندیشهٔ حقانی باشد چنین باده دادن بفتوی دانش
اندوزان دور بین محض ثواب و چنین عقل مزوّر را از پای انداخته عیار او گرفتن لازم دنیا
جهان آرائی است همان طور دیدن و آئین این شاهنشاه جهان آرا آنست که چون میخواهد اندراج
احوال و اخلاق یکی بدانند باده دنیای مرد افگن سرشار داده او را دیوانهٔ دنیای مستکاره
میسازد و بدیدهٔ بصیرت مطالعه صحایف احوال او می نماید کوته نظران که نظر شان بر مقصود
نیفتاده در کول آباد غفلت سرگردان شده اند زبان طعن دراز میسازند که بی تجربه چندین
اعتبار دادن برای چیست و آنها که شناسای مراتب تکمیل اند همین را مرآت احوال دانسته تا اگر
این عیار گرفتن انداز انجمله میرزا شرف الدین حسین را که بنسب صوری از اشراف کبار بود آنحضرت
بنظر ترقی بخش و دیدهٔ بلند مرتبه ساخته بودند تا اقتضاء سلطنت گرد و از آنجا که فرط اعتبار میرزا
مشاهدهٔ عالمیان بود و بعضی از اولیای دولت قاهره که نظر شان جز بر علو مراتب ظاهر نیفتید از
درون و بیرون صلاح دانسته عفت قباب و دولت پرده نشین عصمت ثمرهٔ قدسیهٔ سلطنت

بختی بانو بیگم را که همشیره قدسیه حضرت شاهنشاهی بود بآئین بزرگان در حبالهٔ ازدواج میرزا در
آوردند و باین نسبت علیا پایهٔ اعتبار میرزا را زیاده از اندازه افزودند دران نزدیکی او را
رخصت سرکار ناگور که آنحدود که بجاگیر او نامزد شده بود فرمودند و از وقایعی که درین سال
سمت ظهور یافت فرستادن میرزا قرا بهادر خانست که برادر میرزا حیدر گورکان بود به تسخیر کشمیر
چون در آئین معدلت گستری و قانون کشورکشائی امریست لازم که هرگاه والی مملکتی و حاکم ناحیتی
بعیش و عشرت خود مشغول گردد و بکامروائی نفس و هوا وقت گرامی مصروف سازد و بر عیت پروری
و غمخواری ستم رسیدگان و برانداختن جور پیشگان نپردازد خدیو زمان را که ایزد توانا قدرت
تصرف داده کار فرمای جهان و جهانیان گردانیده است لازم است که بجهت سپاسداری ایزدی
در استیصال آن متسلط متغلب کوشیده ساکنان آن مرز و بوم را بداد منشان خرد پرور
سپارد و آنرا دیباچهٔ عبادات گزیده تصور نماید بنابرین مقدمه حق آساس درین سال فرخنده
چون شور و شغب کشمیریان شورانگیز آشوب پیشه و بیدادی غازی خان حاکم کشمیر بمسامع اقبال
رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرا بهادر خویش میرزا حیدر که عارف آنحدود
است لشکر آراسته متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر کومک او نامزد شدند درین ایام غازی خان
پسر کاجی چک فرمان روای کشمیر بود که بعد از پدر ریاست کشمیر باو رسید و تحقیق آنست که پسر
حسن چک برادر کاجی چک است چون بیانه عم حسن چک یعنی کاجی چک از طغیان آز و فرط هوا و هوس
باز جهت انتظام و نیاز زن حامله او را بعقد خود درآورد و بعد از دو سه ماه از انعقاد غازی خان
متولد شد القصه قرا بهادر چون کاردان و کارطلب بود بعد از مکث طویل متوجه این خدمت شد
و در شدت گرما براجوری رسید و نصرت خان و فتح چک برادرزادهٔ دولت چک و لوهر و انگری
و نجی زیبا برادر عیدی زیبا و یوسف چک پسر ریکی چک و خواجه حاجی آمده ملحق شدند و چون

حال این لشکر را منتظم ندید نصرت خان و فتح چک و لوهر دانگری بصوب کشمیر گریختند و سه ماه بعلت
آمدن کومک در موضع لالی کوکهر نزدیک بنبر توقف افتاد و چون سران این لشکر گفته عمله بودند دیر تر
رسیدند در آمدن بکشمیر ازین قسم نیست که باین آهستگی و گران پائی میسر شود چه مسالک آن
ملک ازان قبیل است که اگر چند روز پیشتر از در آمدن بیگانه والی آنجا واقف شده تنگیهای راه
بگیرد اگر چه لشکری از هزاران رستم آراسته باشد گرفتن آن مشکل بلکه محال خواهد بود غازی خان که
آمدن لشکر شنید و چند ماه برین گذشت آنچنان طرق و مضایق را استحکام داد که مزیدی بران
متصور نباشد پیادهای خود را از کریوهای مستحکم پیشتر فرستاد و میرزا قرا بهادر در نزدیک راجوری
بعد از مقابله و محاربه چند روزه شکست یافته برگشت تنها استیلای استحکام کشمیریان این کار نکرده
و موسم تپ لرزه و آغاز باران و نارسیدن کومک عمده اسباب این شکست شد و درین روز
جنگ غریب در پیوست از یکطرف بندوقچیان و از دیگر طرف تیراندازان دست بردی نمودند
و مردم پادشاهی اگرچه کم بودند اما بجهد و تائید آسمانی عیشی کرده داد مردانگی دادند کوچک بهادر
نام رستم دلی ازینجانب تردد های نمایان که کارنامهٔ دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر
چون امری مقدور نبود و کار فرمایان کارگاه اقبال فتح این ملک دلکشا موقوف بران
دیگر داشته بودند که شهنشاه جهان پرور پرده از جمال جهان آرای خود بر داشته انتظام
مهمات را بی شرکت ارباب تعنت و عناد نماید درین هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانچه باید
فراهم نیامد قرا بهادر لوازم اهتمام بجای آورده از روی اضطرار ازالقلعه دایره نزدیک راجوری
در آمد و کوچک بهادر را تیری رسید او را زخمی گرفته پیش غازی خان بردند چون رستمی او
مشاهدهٔ کشمیریان شده بود غازی خان او را استمالت گردانیده بارباب علاج سپرده علاج
سودمند نیامده بی علاج راه نیستی پیش گرفت و روز دیگر قرا بهادر ازانجا بر آمده بخوشهر رسید

دوم
۱۶۳

ودرین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافت آگره درلباس بی توجهی از شغل سلطنت مشغول سپاس جلایل نعم الهی بودند که روز بروز مآثر اقبال و میامن دولت بظهور می آمد چه بهر طرف کشایش ملک می شد و نوید فتوحات میرسید و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج بهم میرسیدند دولت در افزایش و بخت در آرایش و عقل در دوربینی و مردم در عقیدت گزینی استماع امثال این امور که قرامها در راه چنین روی نماید دران بزم مقدس چه پایه داشته باشد و دران حریم معلی چه غبار گزند انگیزد و از سوانح آنست که خبر درگذشتن بیرام خان بمسامع اقبال رسید چون ذات مقدس منبع فتوت و مردمی است با وجود آن سرگذشتها که اندکی از بسیار گذارش یافت از ظهور این سانحه عبرت بخش تاسف فرمودند نمیدانم این واقعه پاداش اعمال گذشته اوست یا هنوز باطن او غبار آلوده اندیشهای تباه بود یا دعای او باجابت پیوست یا آنکه آن نیک مرد را عنایت ایزدی از بار گران خجالت خلاص ساخت والحق بیرام خان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود و بواسطه بد مصاحبی که بدترین آفت آدمی زاد است اول حسنات او از نظرش افتاد و از فزونی خوشامد مستی افزود چه هرکه نظر بر نیکیهای و هنرهای خود دارد در پیشگاه خاطر او بازار خوشامدگویان گرم گردد و هر خوشامدیکه باور رسد آنرا بیان واقع اندیشیده خود پرست خودآرای شود ولهذا بیرامخان را چون این روز آمد حسن معنوی خدیو زمان که در پرده صغر سن و عدم اشتغال بمهمات ملکی بود پوشیده ماند و از جهت وجوی عیب دیگران بمطالعه عیوب نفسانی خود نپرداخت و از خوشامدگویان خانه او آن قدر خراب نشد که از راست کرداران معامله نافهم که دوستان کوته عقل او بودند بارثی بعد از درازی سخن چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود و بقلاوزی دولتمندی کارش در بغی و طغیان سپری نشد و در همین زندگانی او را پشیمانی حاصل گشت و سعادت

ملازمت بدولت بخشش و بخشایش استسعاد یافت و بادشاه جهان ازو راضی و خوشنود
گشت و با عرض و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه
شد و چون بشهر پتن که نخستین شهر گجرات و پیش ازین بنهرواله موسوم بود رسید چندروز
دران ساحت دلگشای بجهت آسایش محل اقامت کشاد و دران ایام حکومت شهر بموسی خان
فولادی بطریق استقلال تعلق داشت از طوائف افغان بر سر او فراهم آمده شورافزای آن
دیار بودند ازان جمله مبارک خان نوحانی که پدر او در جنگ ماچیواره بسرکردگی بیرام خان
بقتل رسیده بود آن دیوانه افغان را درانوقت انتقامی بخاطر رسید و قصد بیرام خان
کرد و دختر زن کشمیر سلیم خان پسر شیر خان با دختری که ازو بود درین قافله همراه بیرام خان
عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرام خان آن دختر را به پسر خود بگیرد و ازین رهگذر
نیز افغانان سر شورش داشتند بیرام خان درین ایام که در پتن بار اقامت گشوده بود همواره
بسیر بساتین و منازل آن شهر میرفت روزی بسیر کولابی بزرگ که سیرگاه دلکش آن شهر است
و نشیمنی در میان دارد که بکشتی آنجا میروند رفته بود در هنگامیکه از کشتی برآمده سوار
می شد آن جاهل ناحق آساس با سی چهل افغان بیدولت بقصد بیرام خان بر کنار کولاب آمد و
چنان نمود که بکر بدیدن آمده بیرام خان آنجماعت را طلبید چون آن بی سعادت پیش رفت
بی محابا خنجر از میان برآورده آنچنان بر پشت بیرام خان زد که از سینه اش برآمد و بیدولتی دیگر
شمشیری بر سر انداخته کار او تمام ساخت درین حال کلمهٔ الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر
ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت که همیشه در آرزوی آن می بود و بدعای سحری مستجاب
و از اهل الله استدعا می نمود فائز شد روزی در عین ایام حکومت او یکی از سادات ساده
لوح در مجلس او برخاسته گفته بود که بنیت شهادت نواب فاتحه بخوانیم بیرام خان تبسم کرده

گفت بیرام این چه اضطراب است وچه غمخواریست ما شهادت میخواهیم اما نه باین زودی القصه
همراهان از وقوع این واقعه ناپسند متحیر و متوحش شده هرکدام بجانبی شتافتند و بیرام خان
در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حوالی
مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و در روز بیست و دوم همین
ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاول نهصد و شصت و هشت این قضیه روی داد
و قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفته اشعار بیرم بطواف کعبه چون بست احرام *
در راه شد از شهادتش کار تمام * در واقعه هاتفی پی تاریخش * گفتا که شهید شد
محمد بیرام * و بعد از آن بسعی حسین قلیخان جان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت و در آن حادثه
غریب او باشان بی تن و بی اعتدالان فتن دست تاراج بار و روی بیرام خان دراز کرده
در تطاول چیزی فرو نگذاشتند و از هول این حادثه عظمی در مردم آنمرحوم مظلوم روی
داد محمد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم را که خلف صدق بیرام خانست
و در آن هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتگاران از آن حادثه گاه برکناره برده
باحمدآباد روان شدند و جماعت افغانان بیدولت از دنبال شتافتند و بمصیبت
زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند
محمد امین دیوانه و بعضی خدمتگاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلائق پناه
روان شدند و پیش از آنکه باستان بوس رسند خبر حادثه بیرام خان بعرض اقدس حضرت
شاهنشاهی رسیده فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از کمین اعزاز عز ورود یافته بود و در
هنگام بینوائی و ماتم زدگی و بیکسی در حدود جالور فرمان مرحمت غمگساری نموده گسسته امید
چاره گر آمد و حاصل منشور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که تربیت

شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت وچندی از حقیقت کیشان چون بابای زنبور و
یادگار حسین آن نوباوه اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوایل نهصد وشصت
ونه در دار الخلافت آگره بنظر کیمیا اثر آنحضرت آورده بزمین بوس والا سربلند ساختند و
حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را که آثار نجابت وحقیقت از سطور ناصیه او پیدا بود
باهجوم بدگویان و بداندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پرورده گرفتند وبلند
فرصتی بخطاب میرزاخانی اختصاص بخشیدند و روز بروز آداب ورزی وبزرگ منشی از
نشست و نهاست او بظهور آمدن گرفت وبتدریج و ترتیب بمدارج عالی رسید وبپایه سپهسالاری
خانخانانی اعتلا یافت چنانچه در محل خود گذارش یابد و در اواخر این سال دولت آغاز عفت
انجام عصمت قباب ماهم انکه که بکمال رابطه صوری ومعنوی بحضرت شاهنشاهی داشت و درین
ایام برکات توجه عالی زمام حل وعقد جمیع مهمات ملکی ومالی بدانش وبینش او مفوض بود عزیمت
کدخدائی پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون یک دختر باقی خان بقلاقی را بادهم خان نسبت
کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان منسوب گرداند و بزمی دلکش بجهت قدوم اشرف
اقدس ترتیب دهد برین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرت آرای
پرداخت وچنانچه آئین بزرگ همتان والا فطرت باشد سامان این طوی داد و هنرمندان
چابک دست آستین خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل وتزئین مجالس چابکدستی و هنرنمائی
بجا آوردند و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط مهر
وانبساط بنور حضور خود آن نگارستان عشرت را ضیا بخشیدند لوازم و مراسم این جشن گل افروز
هر روز بطرزی خاص مرتب میشد و مواد بهجت وخرمی بخاص وعام مهیا میگشت واز سوانح
غم افزا آنست که درین ایام شیره جندار جدری طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد

ومخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی آبله خاطر گشتند بر بالغ نظران دوربین پوشیده نماند
که حکم قدیر که تندرستی و بیماری از آثار مشیت اوست و اندوه و شادی مظاهر عدل و سویت
او بمقتضای مصالح و حکم بنده را که خواهد بپایه والای بزرگی رساند و بگلشن سرای سرور جاودانی
کامروای صورت و معنی گرداند بیشتر از آن بجهت مزید آگاهی یا بجهت دفع چشم بد او را مورد
امری منافر طبیعت سازد تا بپاداش آن تصاعد بر مدارج اعمال نموده بمسرت ابدی فائز
گردد بنابرین مقدمه خردپسند درین ایام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدری
گرم شد و مزاج مقدس از مرکز اعتدال میل نمود و اهل اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد
و جگرها گداخت سوداگر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت و بعد از چندروز
آبله چند که سپند گزند را ماند بر سطح جلد برآمد و ایزد تعالی حراست آن بزرگ ساخته خود چنانچه
باید فرمود و در اندک فرصتی آن جوشش فرو نشست و آن نقاط گزند محو شد و صحت کامل
روی داد عالم بهار تندرستی یافت خواطر افسرده نیک ذاتان جهان را طراوت پدید آمد
بجهت سپاسداری عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش تقدیم رسید احتیاج از ملک و نیسان
برخاست آرزو از دلهای نیازمندان فرو نشست اولیای دولت ابدپیوند بقدر حالت
و عقیدت نثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادتی لازم و طاعتی واجب است و عبادتی که بزد مست
گرامی خانوده سلطنت لازم است و شکر یکه فرمانروایان دادگر بآن مامور ند آنست که پیوسته
در اندیشه آسودگی رعایا بوده همگی همت خسروانی را صرف ترفیه حال زیردستان و شکسته
بالان سازند و بار گران سایه ستمگاران و فتنه سازان از سر این سوختگان بردارند اولا

بتدبیرات لائقه تعیین منهیان درست گفتار نیک اندیش نمودن واگر چنین گروه در یکمهم رسند
افراد مختلف رای تعارف یکدیگر به نیروی خرد دوربین مقرر داشتن و بدین طریق ابلاغ حوائج
خرد و بزرگ جهانیان دانستن و ثانیاً نظر تفرس را که فروغ الهی دارد بکار بردن و در لطف و
قهر ملاحظهٔ درست فرمودن و ثالثاً بجهر روشنی که ارباب خرد والای شان فرماید به نیروی
نظر دوربین و حوصلهٔ فراخ بعمل آوردن و ارباب استعداد را که از شرب عذب اخلاص بهره مند
باشند قوت و قدرت دادن و پایهٔ اعتبار شان افزودن و باسبانی اعتبار خود کردن
و در هنگام بزرگی بچشم خردی ندیدن و با گروه بی اخلاص درخور حالت هرکدام پیش آمدن
و ارباب فتنه و فساد را که سر آشوب بر داشته بمقتضای هوا و هوس خود فساد را اصلاح دانند بعد
از نصیحت تادیب مناسب وقت فرمودن و فرمان دادن و الا چنانچه این نخبهٔ عالی اساس در
معموری الکای خود مصروف دارند همان طور در ولایات دیگر همت معدلت شروه گمارند
و بنای تسخیر ملک جهان کشائی را برین بساط آگاه اساس نهند تا روز بروز از نتایج این
ملکات در عمر و دولت و نشاط و فراخی مملکت افزونی پدید آید و چون این صفات جهان
آرائی در ذات مقدس شاهنشاهی فطریست نه کسبی درین ایام سعادت انوار که صحت مزاج
روی داد و در ابتهاج بر عالمیان کشود قدری روی توجه بانتظام کارگاه سلطنت آوردند
و بداد و دید عالم تیره را روشنی بخشیدن گرفتند و چون حقیقت ستم رسیدگان ممالک مالوه
بیداد گریهای باز بهادر که حقیقت احوال مجملی پیشتر گذارش یافت بعرض مقدس رسید معدلت
شاهنشاهی مقتضی آن شد که لشکری آراسته بر سر آن بدست حق ناشناس فرستاده شود
و طبقات خلائق آن دیار را که ودایع الهی اند از آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده آید
بمتکفلان اشغال سلطنت پرلیغ مطاع نفاذ یافت که لشکری گران از امرای ارادت کیش

[illegible]

دوم
ق ۱۶۹

ص۵۲ قوله الکاء الخ
بضم اول و سکون ثانی و کاف
بالف کشیده ملک و بوم و
زمین را گویند ۱۲ کذا
فی البرهان ۱۲ *
ص۵۳ قوله نتایج الخ
جمع نتیجه بمعنی خلاصه
و لب لباب هر شی
و حاصل هر چیز ۱۲
مولفه محمد صادق
سلمه الله تعالی
* فقط *

شجاعت پیوند باین خدمت علیا کمر همت بر بندند و در اندک فرصتی بمقتضای اندیشهٔ صواب
اساس کارپردازان سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند در اواخر سال پنجم الهی مبادی
نهصد و شصت و هشت پیر محمد خان و عبدالله خان و قیا خان کنک و شاه محمد خان قندهاری
و عادل خان پسرش و صادق خان و حبیب علی خان و حیدر قلی خان و محمد قلی توقبای و
قیا خان صاحب حسن و میرک بهادر و سمانجی خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خواجه کف گیر و
محمد علی سلدوز و میرم ازغون و شاه فنای و دیگر بهادران اخلاص اندیش و یکجهتان
عقیدت گزین را بسرگردگی ادهم خان تعیین فرمودند که بجانب جنوب یورش نموده انصاف
داد و دهش نمایند و مرهم جراحات ستم رسیدگان مالوه شوند اگر والی آنجا از خواب گران
بیخبری بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایام بیهوشی شود او را امیدوار مراحم خسروانی
ساخته باستان بوس عالی سربلند سازند تا بدانچه لائق حال او باشد مخصوص گردد و اگر
بالعرباده بیخبری او را نگذارد که بشاه راه اطاعت و خدمت شتابد بسزای او را در کنار او نهاده
حال او را سرمایهٔ عبرت سائر گردن کشان خود سر گردانند عساکر منصوره نطاق همت بادای
خدمت تنگ بسته متوجه فتح و نصرت شدند و بآئین شائسته قدم درین شاه راه ماندند نه
چنان تیز می رفتند که اردو بازاری نتواند رسید و چنان مکس هم نمیکردند که کسی را در حق این
طائفه گمان خویشتن داری بخاطر رسد شعر رهرو آن نیست که گه تند و گه آهسته رود

	رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود	

آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور الهی از دور اول

درین ایام دولت ابتسام کوکبهٔ موکب نوروزی روشنی افزای صورت و معنی شد و علم صبح
نور بهاری آئینه نمای چهرهٔ دولت و اقبال گشت و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از

ای همچنان که چار پایه ۱۸ روز و شب در خورد و نوش مصروف باشند همین رنگ این باز بهادر حاکم مالوه سیست

شب سه شنبه عرفی و دوشنبه حقیقی بست و چهارم جمادی الاخری سال نهصد و شصت و هشت قمری نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف بدولت سرای حمل انداخته در مملکت افزائی شاهنشاهی درآمد و سال ششم از جلوس اقدس یعنی سال شهریور الهی آغاز شد عساکر ریاحین جلوه انبساط نمود و شمائم ریاحین در نزد باغ غرفت پیچید سبعه شهر بادشبگیری نسیم آورد بازار جویبار

ابر نوروزی علم نصرت برافراشت بازار کوهسار	این سه چو پیکان بشارت پرشتابان در هوا
وان چو سیلان جواهر کش خرامان در قطار	مرحبا بوئی که عطارش نباشد در میان
حبذا نقشی که نقاشش نباشد آشکار	اجرام علوی کون و مکان را بامتداد

ظلال سلطنت روزافزون بشارت امن و امان دادند و آباد وار سماوی زمین و زمان را نفتح ممالک جدید نوید اقبال آرائی رسانیدند عساکر منصور که بتسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند چون نزدیک بآن ولایت رسیدند و بد هوشی و بدمستی باز بهادر که بتغلب و تسلط هنگامه حکومت گرم کرده بود بتحقیق پیوست بترتیب صفوف نبرد و تزئین افواج و نظام نمط لائق قرار یافت ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه آرای قول شدند برانغار بمردانگی عبد الله خان و جمعی دیگر آراسته شد جوانغار بشهامت قیا خان کنگ و دیگر بهادران کار کرده رونق گرفت هراول بشاه محمد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت و این باز بهادر از بیخردی ذاتی و بی جوهری فطرتی بمهمات ملکی و مالی نپرداختی و باده را که حکمت آساسان قدری معین و زمانی مشخص قرار داده بملاحظه تربیت ترکیب عنصری نسبت بعضی طبایع و امزجه تجویز فرموده اند آن مستغرق لذات بهیمی از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز از شب ناشناخته پیوسته بآن اشتغال نمودی و غنیمه ارباب طرب دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر که از فرط مشغولی بکار و بار خلائق بهم رسد بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه فرمودند این مفسد تدبر آن را از مقاصد عظمی

اندیشیده همواره اوقات گرامی که بدل ندارد بآن گذراندی و به نخوت و مستی و تکبر بشامت اسباب بی سعادتی سرانجام میدادی غافل از آنکه گفته اند بیت

در این مجلس چنان کن پرده سازی	که ناید شحنه در شمشیر بازی

و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور که غفلت سرای این بدمست بود رسید آنزمان از خواب گران مدهوشی قدری بیدار گشته با خمار آلودگی و سیه رویی از سارنگپور برآمده سه کروه پیشتر منزل کرد و لشکر فراهم آورده در مقام پیکار گشت قلب را بمسامره وجود خود را زر اندود ساخت سلیم خان خاصه خیل که حاکم رای سین و چندیری بود کارفرمائی دست راست را باو مقرر کرد و آدم را سردار دست چپ گردانید و تاج خان خاصه خیل و صوفی را کرد و تهور در دماغ داشتند هراول گردانید و لشکرها از طرفین بمفاصله دو سه کروه آمده برابر هم نشستند و پیوسته دلاوران رزم آزموده از جانبین برآمده لوازم نبرد بجای می آوردند و مراسم احتیاط بر ذمت خرد کاردان لازم ساخته آداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند هر روز جوقی از بهادران کارشناس باهتمام یکی از طرز دانان اخلاصمند که بفزونی عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت باطراف لشکر مخالف رفته راه آمد و شد مترددان علی الخصوص نقله غله که بزبان هندوستان این طبقه را بنجاره گویند بستی و کار بر لشکر مخالف تنگ ساختی روزی نوبت بشاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنائی و محمد علی سلدوز و سانجی خان و محمد خواجه کفت گیر بود پاسی از شب گذشته متوجه این کار بودند که راه غلط کرده عبور این گروه نزدیک منازل مخالف افتاد و بالضرورت جنگ درپیوست و چپقلش عظیم دست داد و چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان و قیاخان گنگ و جمعی کثیر جلوریز رسیده شریک جنگ شدند اگرچه اول بار آدم برآمده جنگ رستمانه کرد و لشکر منصوره را برداشت اما صادق خان

وجمعی بمقتضای کاردانی وفراخ حوصلگی جری را گرفته پای ثبات افشردند وافواج نصرت
پی هم رسیده هنگامهٔ مخالفان را برهم زدند ومیان قیاخان وسلیم خان چقلیش شد قیاخان
مظفر ومنصور برگشت وصادق خان وقیاخان باهم ملحق گشته باز بهادر را که روبروی خود را انتظام
صف آرائی میکرد برداشتند یکپاس وچیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهب اقبال وزیدن
گرفت وغنچهٔ نصرت از گلبن امید شگفتن آغاز نهاد وباقبال شاهنشاهی وحسن نیت خدیو زمان چنین
فتح شگرفی که طراز فتوحات گرامی تواند شد بظهور آمد وباز بهادر خمار آلود مذلت روی بجانب خاندیس
آورده بطرف برهان پور شتافت وجمیع اسباب واموال وحرم خانه او با اکثر لولی زنان و پاترآن
که سرمایهٔ نشاط وپیرایهٔ حیات او بودند بدست مردان کارزار افتاد وآن بی دولت در حین عزم مقابلهٔ
عساکر نصرت چنانچه رسم هند وستان است چندکس اعتمادی خود را بر سر زنان و پاتران داشته
بود وقرار داده که اگر خبر شکست من شما را تحقیق شود تمام زنان و پاتران را بتیغ بیدریغ گذرانید
تا بدست بیگانها اسیر نشوند وچون صورت هزیمت باز بهادر در آئینهٔ مراد نمودار گشت آن دیو نژادان
بموجب قرار داد نقش چندی از آن لعبتان پری پیکر را بآب تیغ از صفحهٔ هستی پاک شستند ورقم
وجود آن بیگناهان از ورق جهان بکزلک بیداد محو ساختند وچندی را زخمی شده رمقی از حیات
بردند وجمعی را نوبت نرسیده بود که افواج قاهره شتافته بشهر در رسید وآن تیره بختان را
آن قدر فرصت نشد که بران بیگناهان دست توانند یافت وسر دفتر آن زنان روپمتی نام
نازنینی بود که بحسن و دلال انگشت نمای عالم نظر بود وباز بهادر با او علاقهٔ غریب داشت اشعار
هندی پیوسته در عشق او گفته دلی خالی کردی و بیدادگری که بر روپمتی گذاشته بود تیغ
بیداد علم کرده بر سر آن جمیله آمد وزخمی چند کاری بر وزده و در آن وقت عساکر اقبال در آمد وآن
طاوس نیم بسمل نیم جانی بدر برد وبعد از فرار نمودن باز بهادر ادهم خان بقصد وخاین وخزاین

وحرم خانه وپاتران ولولی زنان که نغمهٔ حسن وحسن نغمهٔ ایشان در آفاق انتشار داشت ودستان

های ناز وکرشمهٔ این لعبتان پا اثر او در کوچه و بازار بدستان میگفتند خود را سراسیمه وشتابان بشهر

سارنگپور رسانید و بر تمامی اموال واسباب باز بهادر ولولی زنان وپاتران وکنیزان تصرف

شد وکسان بجست وجوی روپمتی فرستاد چون این نغمه بگوش او رسید خون وفا بجوش آمد

و پیالهٔ زهر هلاهل بدست کافی باز بهادر مردانه درکشید وناموس او را بمهمان خانهٔ عدم همراه

برد وادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشاء مستی ذاتی او افزود واز باد غرور

که منشاء آن نادانی و بیخردی است کلاه نخوتش کج شد و دماغ او رو به پریشانی آورد و محمد خان

که در حفظ اطوار او بود هرچند در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد و خود در پاداش این چنین فتحی

بزرگ در مقام سپاسداری درآمد ولوازم شکرگذاری باندازهٔ قدرت بتقدیم آوردن گرفت

و جهت انبساط خواطر اولیای دولت جشنی دلکش ترتیب داد و بمقتضای همت خود جمیع ملازمان

عتبهٔ اقبال که همراه بودند بخشش کرد وانگاه جمیع آن ولایت مفتوح شده قسمت یافت سارنگپور

با چند پرگنهٔ گزین با ادهم خان که سرداری صوری داشت اختصاص یافت ومندو واجین

به پیر محمد خان که سردار معنوی او بود مقرر شد و سرکار هندیه بقیا خان مفوض گشت ومندسور

و آسخوود بصادق خان نامزد کردند و عبد الله خان بکالپی که جاگیر او بود مراجعت نمود وادهم خان

جمیع شرائف ونفایس اشیا وذخائر وخزاین آن ولایت را که گردکردهٔ روزگاران بود و

چندین پاتران ولولیان مشهور که در نه گنبد گردان آوازهٔ خوبی وصیت رقاصی آن لعبتان

پری طلعت پیچیده بود و چندین سازنده ونوازندهٔ نادره کار را پیش خود نگاه داشته بعیش

وعشرت مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنایم اقبال جدا کرده با عرایض فتحی بدرگاه گیتی پناه

فرستاد واز جلایل فتوحات که درین سال شرف ظهور یافت نصرت یافتن خان زمان و

متهزم شدن افغانانست اگرچه علی قلی خان زمان از شربت عذب اخلاص بی نصیب بود
بلکه از معامله دانی رسمی و فهمیدن سود و زیان ظاهری آگاهی نداشت و پیوسته از قدر عنایات
و عاطفت شاهنشاهی غافل بوده از کرم روان گریوه بی راهی بود لیکن چون پرده از کار او
برنداشته بودند خود را از منسوبان این دولت ابد قرین ظاهر می ساخت اما بمیامن اقبال روز
افزون بهر ناحیتی که عزیمت مصمم میداشت کامروا می شد و در ینولا که بیرام خان از میان رفت
افغانان تیره رای کوته اندیش فرصت خیال کرده پسر مبارز خان را که بعدلی اشتهار داشت
بسروری و سروری برداشته شیرخان نام نهادند و باهم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر
خان زمان رفته او را از میان بردارند خان زمان اراده مخالفان و وخیم العاقبت را دانسته
در سرانجام استحکام قلعه جونپور شد و امرای آنحدود را از حقیقت کار آگاهی بخشیده غیر از سکندر خان ازبک و جمیع امرای
آن ناحیت را مثل بهادر خان و ابراهیم خان ازبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان گکر
و دیگر جاگیرداران آنحدود فراهم آورد چون غنیم بسیار زور بود و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد
فیل همراه داشت پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت ندیدند افغانان تیره بخت
فرصت را غنیمت دانسته با لشکری گران و استعدادی تمام بر سر جونپور آمده بر کنار دریای
گودی که شهر بر ساحل آن واقع شده منزل گرفتند و روز سیوم مدهوش باده غرور شده
با فوجهای آراسته از آب گذشتند شیرخان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین
شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان و فتو و سید سلیمان و سلیم خان کهرواره
جوهر خان و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب دروازه لعل فرستادند و حسن خان بچکوتی را و آدم
پسر فتح خان را با بسیاری از اوباشان زیادت سیر بدست چپ جانب بند شیخ بهلول نامزد
کرده روانه ساختند خان زمان بنوزک و یاسامیشی لشکر منصور پرداخته آماده پیکار شد

و بآئینی شائسته هنگام رزم آراسته کرد جوانان دل برکف جان بناموس داده از هر طرف برآمده چپقلشهای مردانه بجا آوردن گرفتند بهادران والاشکوه پیشدستی نموده بر سر حسن خان بچکلوتی رسیدند و او از صدمات تیراندازان موشگاف عار گریختن را بر خود پسندید درین اثنا شیر خان با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده نبردی مردانه نمود و این گروه نصرت یافته را بر دآمده تا بکوچهای شهر در آورد و افغانان تیره رای آنرا فتح شمرده روی گردان متوجه طرف دیگر شدند که درین میان خان زمان جمعی از یکجهتان کارزار را پیش گرفته کار از دست شده راه پیش بردو از عقب غنیم تیر زده در آمد و هنگامه بطلان افغانان را پریشان ساخت و بتائید الهی که موید این دولت ابدقرین است در اندک فرصتی فتحی بزرگ روی داد و غنایم فراوان و فیلان نامی بدست اولیای دولت در آمد هرگاه منسوبان دولت ارجمند که بپاک باطنی و درست نیتی شهره نیستند بمحض انتساب چنین لوای فیروزی مرتفع گردانند از فتوحات اخلاص نهادان عقیدت گزین که شناسد که تا بچه درجه خواهد بود ٭

ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه و ظل معدلت گستردن بران ساحت نشاط و رجوع بمستقر خلافت

ایزد جهان آرا هرگاه قوایم دولتی را بتائید آسمانی استحکام دهد بداندیشان او را بهر طریقی از پای در آورد چه نخستین گندم نمایان جو فروش [illegible] تا قاعده الاسم فالاسم را مرعی گرداد او کل بی سعادت را [illegible] اعدای ظاهر و باطن اندرو ساخته آواره خراب آباد عدم گرداند و ثانیا [illegible] صورت و معنی را پایمال خاک مذلت بلباس دولتیان اخلاص منش در آمده سرفت ظهور [illegible] دولتیان معنوی که از زر و باد بازی در کار تیغی سرانجام دهند در غبارستان مغاک خسران

فرستاده عالم را صفا بخشد و بالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی کرد علی قلی خان را
سرمایهٔ بدمستی افزود و غنایم این فتح آسمانی را که هدیهٔ الهی بود بدرگاه معلی نفرستاد خاطر جهانبانی
شاهنشاهی میخواست که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید تا مستی او بدیوانگی نکشد لیکن اصلاح
احوال ادهم خان که از فتح مالوه روی در فساد داشت اهم دانسته یورش آن ممالک و انتظام آن دیار
که از مواهب جلیلهٔ ایزدی بود بخاطر مقدس مصمم شد و حسن تدبیر بادشاهانه که در مبادی حال نظر
بر خواتیم هر کار میدارد و نظر دوربین که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نقش نهایت را می اندیشید
اقتضای آن فرمود که نخستین یکران عزیمت بسمت مالوه جولان باید داد تا کار آن تیره رای از جادهٔ
نکذر و نحتی درین اندیشه صواب نمای بودند که صادق خان خود را بالعتبهٔ دولت پناه رسانیده از حقیقت
کار آگاهی بخشید و آن عزم مسعود مصمم تر گشت و متکفلان اشغال سلطنت بسر انجام این یورش اقبال
مامور شدند و خاطر جهان آرای بمقتضای عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجه فرموده
تماشای آن ملک دلکشا و انتظام مهمات آن حدود دلنشین آن نخبت باشند و درین یک گشت منعم خان خانخانان
و خواجه جهان و جمعی را در دار الخلافت آگره گذاشته بی آنکه با مرای کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند
با جمعی از خواص بساط اقبال در ساعت سعادت اساس روز سروش هفدهم اردیبهشت ماه الهی
موافق روز یکشنبه یازدهم شعبان نهصد و شصت و هشت قمری از نشیمن اجلال و تختگاه خلافت
پای اقبال در رکاب کشورگشائی نهاده این یورش دلکش را پیش نهاد همت علیا ساختند چون بیک نزدیکی
بقلعهٔ رنتبور که رای سرجن حاکم آنجا بود عبور موکب گیتی نورد اتفاق افتاد نظر جهان کشای به
تسخیر آن نه انداخته پیشتر نهضت فرمودند رای سرجن قرب موکب نصرت قرین شنیده پیشکشهای
لائق مصحوب مردم کاردان فرستاده آداب بندگی بجای آورد و چون ساحت حوالی قلعهٔ
کاکرون که از قلاع حصینهٔ ملک مالوه است محل ورود موکب عالی شد بظهور پیوست که باز بهادر

آن را یکی از معتمدان خود سپرده و عساکر اقبال هنوز دست به تسخیر آن نکرده اند و چنان بعرض
مقدس رسید که ادهم خان خود قصد فتح آن دار در روزی که موکب سعادت محیط آن قلعه شد
و بهادران ملک کشای فرمان پذیر گشته آن نگین متانت را حلقه شدند چون حاکم قلعه دانست
که رایات شاهنشاهی باقبال روزافزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از آنجا که کاردان
و دوربین بود بدستیاری سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس
عالی بلند دولت شد و بنوازش شاهنشاهی افتخار یافت و آنحضرت خالدین را بحراست
آن حصن حصین گذاشته در آخر همان روز متوجه پیش شدند و شب همه شب قطره فرموده بهنگام
که هنگام گشایش دلها و افزایش جانهاست بنواحی سارنگپور نزول اجلال فرمودند چندین راه
دور و دراز با چندین نشیب و فراز با لشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز بهمن از خرداد
ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و هفتم شعبان همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد
و از غرائب آنکه در همین روز ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعه کاکرون از سارنگپور برآمده دو سه
کروهی راه قطع کرده بود و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت هرچند ماهم انگه چابکان
تیزرو فرستاده بود که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته آماده خدمات
شائسته گرداند اما الغار آنحضرت آنچنان نبود که مسرعان خیال هم تک آن توانند گشت
تا بقاصدان سبک رفتار چه رسد ادهم خان فوج آراسته بخاطر جمع کاکرون رویه می آمد
که از دور کوکبه جهان تاب موکب عالی نمایان شد با آنکه معدودی از عساکر اقبال آن شب در
رکاب ظفر اعتصام رسیده بودند اما در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی
از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدس چندان جمعیت و انبوهی رو داده بود که در نظر
همگنان از اندازه و شمار بیرون می نمود و چندی از لشکر گزین ادهم خان که پیشتر می آمدند

ناگاه بموکب والا نزدیک رسیدند چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد بی اختیار خود را
از اسپ انداخته روی ادب بر زمین خاک بوس نهادند ادهم خان که مردم خود را چنان دست
پا گم کرده دید که سراسیمه خود را از اسپ انداختند حیران شد که یارب چندین اعزاز و اکرام
ملازمان او بکیست و درین تعجب است تیز تر راند تا قدری قریب شده نظرش در شعشعه جمال
عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره گشته و خود را ذره مثال مضطرب یافته از مرکب بر زمین
ادب فرود آمد و روی بندگی بر خاک نیاز نهاده برکاب بوس عالی سربلند شد و ازانجا که
آیین بنده نوازی و پرده پوشی مجبول عنصر اقدس است او را بنوازشهای گرامی اختصاص
بخشیده ساعتی همانجا بدولت و اقبال فرود آمدند تا هم او استمالت تمام یابد و هم دیگر همراهان
بساط قدس که با او شریک خدمت بودند سعادت زمین بوس دریابند و ازانجا بر خنگ
اقبال سوار دولت شده روی توجه بسارنگپور آوردند و دران مصر سرور منزل ادهم خان را
بسعادت ورود اقدس غیرت پیشطاق سپهر ساختند ادهم خان بر بساط بندگی ایستاده
اجناس نفایس و لطائف بنظر اقدس می درآورد لیکن چون قدر تربیت و عنایت نشناخته
پا از اندازه حال بیرون نهاده بود باطن انور که جام حقایق نمای الهی است با او نمی شگفت
آئین اخلاص آنست که در زمان غیبت صوری حاضر معنوی روحانی بوده در اکرام و احترام
صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش خود را در رضای ولی نعمت محو سازد من چه بگویم
اخلاص گوهریست بی بها بهر سر نباشد و بهر دل نسپارند حساب دانی کجا رفت و طرز سواکی
چه شد در برابر چندین تربیت و عاطفت و کالنچه تزویر و تلبیس آراستن کدام معامله گذر است
هر که از تبه رائی نرد دغا در بساط پاکبازان باخت هرآئینه خاک ادبار در کاسه سر عرض خود کرد چون ادهم خان تملقات مرائیانه بسیار کرد خاطر نکته دان شاهنشاهی انبساط نمی یافت

دوم ۱۷۹

و هر کاری که میکرد پسندیدهٔ باطن اقدس نمی آمد از انجمله لباسها حاضر ساخته بود که آنحضرت
چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند و چون اندک غباری بر دامن ضمیر مقدس
مصفی از رهگذر او نشسته بود بر لباس تلبیس او پرتو توجه نمی افتاد ادهم خان ازین ممر در دام
اضطراب و اضطراری طپید و از فرط بیقراری بهر یک از منظوران بساط قرب توسل جسته
تضرع و تبتل مینمود آخر کار آنحضرت که معدن مردمی و آزرم اند بر پریشانی حال او بخشوده و
بزرگی خود کار فرموده از روی بنده نوازی لباسهای تازه که آورده بود پوشیدند و
اظهار شگفتگی فرمودند و چون دران روز پردگیان سرادق عفت عقب مانده قرین موکب اقدس
رسیده بودند آنحضرت دران شب بر پشت بام خانه ادهم خان تکیه فرمودند و آن لی سعادت
بدنیت در کمین بوده منتظر فرصت می بود که شاید آن قدسی نظر را نظری بر حرم خانهٔ او افتد
آن مدبر اعمنی را بهانه ساخته قصد نماید و خاطر مقدس حضرت که گلشن سرای معنی است از چنان
خیال خالی چون راه دور قطع فرموده بودند بر بستر رحت ممتد فرمودند و آن خرد پرور عفت
سرشت را چیزی که بخاطر راه نمی یافت حرم خانه شوم او بود و چون حراست و حمایت ایزدی
همواره آن قبله گاه صورت و معنی است آن برگشته بخت تیره رای قدرت فرصت نیافت
و دور باش سلطنت صوری و معنوی دران تنهائی محافظت فرمود روز دیگر ماهم انکه محل
قدسی را که عقب مانده بود آورده بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگانه ترتیب داد
و ادهم خان برهنمونی آن کدبانوی کاردان از خواب غفلت بیدار شده و قدوم خدیو
جهان را شرف روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود مجموع انچه از سرکار
باز بهادر بدست آورده بود و از صامت و ناطق با تمام حرمها و پاتران و لولیان بنظر اشرف
گذرانید و آنحضرت بموجب مرحمت عامه قبول نموده بعضی را باو عنایت فرمودند و چهار روز

در سارنگپور توقف نموده روز خجسته ششم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه
بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دار الخلافت آگره برافراختند و در منزل اول که ظاهر سارنگپور
مخیم سرادقات اقبال شده بود و به پنیاپچور موسوم بود ادهم خان اندیشهٔ ناصواب بخود راه
داده خجلت زدهٔ ازل وابد گشت و چون خاطر اهم آنکه پیش آن قدردان خدمت و حق شناس
عقیدت عزیز بود اغماض عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذرانیدند و تفصیل این اجمال آن
که از انجا که نادانی و کور باطنی ادهم خان مقرر بود یا یکی از خدمتگاران والدهٔ خود که خدمت حرم
بادشاهی میکردند در ساخته وقت کوچ دو جمیلهٔ نادره از حرمهای باز بهادر که تازه بنظر اقدس
گذرانیده بود از سراپردهٔ شاهنشاهی گریزانده چنین نقش بر آب زد که در چنین وقتی که هر کس بر
ارادهٔ کوچ سرگرم است هیچ یکی پی بسررشتهٔ این کار نخواهد برد باین خیال بیهوده چنین خال
تباهی بر ناصیهٔ دولت خود پسندید و داغ آن لعنت ابدی بوده شرمندهٔ جاودانی گشت چون
این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته چابک روان
بجست و جوی گم شدگان بشتابند ظرز دانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند و تیز
روان خدمت دوست تکاپوی شایسته نموده هر دو را گرفته آوردند و با هم آنکه بلا خطه آنکه
هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانند پرده از روی کار او برداشته خواهند شد
و نفاق بسیرش از پرده بیرون خواهد افتاد بفرموده که آن دو بیگناه را کشتند که سر بریده آواز
نکند و خدیو زمان که نقاب از روی جهان افروز خود هنوز برنداشته بود از آن طور جریمهٔ
عظیمه تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت تبارک حوصلهٔ دریا آشام را که بموجب فراوانی عطوفت
و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد و از آن وقت که فوید نزول موکب
عالی بامرا در ممالک مالوه رسیده بود هر یکی از محل خود روی اخلاص باستان سلاطین مطاف

آمور و درین روز که عرصهٔ بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال بود پیر محمد خان و قیا خان و
حبیب علی خان و دیگر امرا و سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافتند و
حضرت شاهنشاهی همه را بشمول اصناف مراحم و جلایل الطاف اختصاص بخشیده پایهٔ سعادت
آنها را بلندی دادند و ادهم خان و پیر محمد خان با سائر امرای مالوه بزمین بوس حضرت سرفراز
گشته بجایگیرهای خود متوجه شدند و موکب شاهنشاهی بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت
و مستقر خلافت مراجعت نمود و گیتی خدیو کوچ بکوچ صیدکنان و شکار افگنان برسم ایلغار
نهضت عالی فرمودند چون ماهچهٔ رایات عالیات پرتو جلال بر ساحت حوالی قلعهٔ نرور
انداخت در اثنای راه ببری که پلنگ گردون از مهابت آن در هراس تواند بود با پنج بچه
از بیشه بدر آمده سر راه بر راه نوردان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی که قوت
اسد اللهی در بازو و شرح همت ربانی در سر دارند بی محابا تنها پیش شتافته بآن
سبع آهنین موی آتشین خوی مقابل شدند و از مشاهدهٔ این موی از تن نظارگیان
برخاسته بود و عرق از مسام بینندگان روان شد و آنحضرت بچابک پایی و سبک دستی
بر سر او رفته بیک حملهٔ شیر شکارانه بشمشیر آبدار کار او تمام ساختند شعر
کسی را که ایزد کند یاوری * که یارد که با او کند داوری * اگر حمله بر شیر ور آورد *
باسانیش پوست بر تن درد * و سبعی بآن شدت و صولت و درنده بآن عظمت و هیبت
بقوت دل و نیروی بازو بخاک و خون افتاد و غریو از چهار طرف برخاست و آن اقل
سباع بود که آنحضرت بنفس نفیس بجنگ آن توجه فرمودند و بچه های آن ببر را جمعی از
جوانان و دلاوران که قرین رکاب عالی بودند بتیغ و تیر از هم گذرانیدند و از جملهٔ سوانح
افضال پادشاهی که دران راه بظهور رسید آن بود که محمد اصغر میر منشی را بخطاب اشرف خانی

پایهٔ قدر افزودند القصه جهان آرای دادگر بعد از طی منازل و قطع مسالک روز دوشنبه بیست سوم خرداد ماه الهی موافق سه‌شنبه نوزدهم ماه رمضان نهصد و شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال دار الخلافت آگره را بورود موکب سعادت عشرت سرای مراد ساخته ابواب کامبخشی بر روی روزگار کشادند و این یورش عالی در یک ماه و هفت روز بانجام رسید شانزده روز در رفتن و چهار روز در سارنگپور توقف فرمودن و هفده روز در بازگشتن بتختگاه و درین یورش مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد و هم مدارج تحمل بظهور رسید و هم لوازم مهربانی و مردمی فرمودند و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند

شرح قصهٔ بدیع و سانحهٔ منیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود

چون خلافت کبری اقتضای آن میکند که فرمان روایان دادگر هر قدر که قدرت بشری وفا کند بی مداخلهٔ ریا و اغراض نفس خود متکفل مهمات شده بدیگری نگذارند چه خرده خورده بین تجویز نائب و وکیل در مهمات خلائق جائی میفرماید که بآن کار خود نتواند رسید و بیشتری از بزرگان معاملهٔ عظمی بمحض تجویز نیابت فرموده خود بعیش دوست گشته کار و بار جهانبانی را بدیگران گذاشته اند حضرت شاهنشاهی از وفور دانائی و عموم عاطفت و شمول مهربانی زیاده از آنچه در حوصلهٔ بشری گنجایش داشته باشد خورسندی خویش را در آسایش عالمیان دانسته در اکثر معاملات خود بذات مقدس میرسند و چون یکی از عمدهٔ مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی از احوال خلائق است و حال آنکه از هیچ کارهای جهان در خصوصیت فساد بیشتر ظهور دارد و چه این شغل اکثری با رازل و اسافل وا دانی که بیشتری بخباثت و طمع و کذب سرشته اند قرار یافته و راستی و درستی و بی طمعی که امروز در بزرگان زمانه کمتر بهم رسد درین خبر دوران از دون همت کجا چشم داشته آید آنحضرت درین کار بیشتر همت عالی مصروف داشته توجه میفرمایند و باوجود آنکه سلطنت مقتضی آنست که ذات اقدس

فرمان روایان جهان آرای در بزر حصار آهنین بوده ناظم معاملات باشند خدیو زمان با تکیه
بر حفظ الهی کرده و همت از تجرد گزینان خداپرست خواسته بسا اوقات بطرزی که احدی نشناسد
و بلباسی که کس نداند برآمده سیر میفرمایند و بر خبایای احوال آگاهی یافته در انتظام مهمات عالمیان
اهتمام دارند و بتوجه خداشناسان صحرانورد که نشان حمایت الهی است از خطرهای این راه چون
سایر مواقع خوف محفوظ و مصون می باشند شعر حمایت را کمین دانان درویش * ز صد
سد سکندر قوی تر پیش * و چون این مقدمه تمهید یافت اکنون بخاطر ناغبار آلود اعتراض گوش
بمن دار که در قصبه بهرایچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای عساکر غزنویه است واقع شده رسمی آ
در هندوستان که خلائق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته بانذور فراوان بآن موطن
میبرند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافت آگره دران موعد برآمده نزد آن شهر احیای چند شب میکنند و
اژدحام عظیم می شود و مردم از صالح و طالح فراهم می آیند محرر این دفتر سعادت ابو الفضل روزی
از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنید شبی که در نواحی دار الخلافت آگره این هنگامه گرم بوده بموکب
شیمه کریمه بطرز خاص عبور بانجا اتفاق افتاد و بر شیون احوال مردم خاطر تماشائی بود که ناگاه یکی
از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت چون من بر معنی مطلع شدم بی شائبه مکث و تأنی چشم خود را
گردانیده کاج نما ساختم و تغییر روی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنها نفهمند تماشائی بوده نظارگی
فنون تفادیر بودم چون آن مردم نیک بمن نگاه کردند بجهت آن تغییر مرا شناخته با یکدیگر گفتند
که این چنین چشم و روی پادشاه را نیست و من باهستگی ازان معرکه برآمده بمحل مقدس آمدم و آن طرز را
در حین نقل این حکایت غریب نقل بالعمل فرموده تعجب افزای شدند و الحق چنین کاری شگرف بغایت
بدیع بود و از برکات خدیو معلی آنکه درین ایام در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند ناگاه
شغالی غزالی را قصد کرد و نزدیک بود که قوی ضعیف را آسیب رساند و در آهو بره حقیقت ...

آگاهی یافته در شبی که اضطراب در آمد و همت گماشته بجانب او دوید و بکرات حمله های
شیرانه بر آورد و شغال را روز تیره شد و خود را در گول آبی انداخته آب را حصار نجات نمود ساخت
چون پرتو توجه مقدس بران تافته خبر لوا از حاضران بارگاه حضور بر آمد در هنگامی که رایات اقبال
شاهنشاهی بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمود اگرچه بظاهر باقسام شکار خصوصا شکار چیته
که از بدایع الهی است میل فرمودی و آنرا پرده جمال خود ساختی اما پیوسته در سر انجام ملک و
تسخیر ولایت و بر آوردن و بلند ساختن مستعدان اخلاص منش و بر انداختن بدگوهران نفاق
پیشه و عیار هر یکی گرفتن و افزودن و کاستن قدر هر یکی فراخور حال همت گماشته و دقیقه
از دقایق کلیات معامله فرو گذاشت نفرمودی تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عنان

عزیمت بشکار آن دیار منعطف داشته توجه بآن حدود و صلاح دولت نمود

یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه و زمین بوس نمودن خان زمان و مراجعت بدار الخلافه

بر دیده وران دوربین که نیرنگ زمانه دریافته و شناسای مزاج روزگار شده تماشای
این بزم دلکش مینماید پوشیده نیست که کامروائی و نصرت بر مخالفان و فراهم آمدن سامان
کاروان و جمع شدن اسباب دینی و دنیائی که باصالت معنوی اتصاف دارد و بنیاد فراوانی
و خیر اندیشی موصوف بوده پیوسته روزنامچه احوال خود مطالعه مینماید باعث افزونی نیازمندی
میشود و سرمایه مزید آگاهی گشته در لوازم شکر ولی نعمت بوده حسن عقیدت و لطایف خدمت را از
مهمات شکر دانسته در هر اسم یک جهتی می افزاید هم با خالق متضرع تر میگردد و هم با خلق متواضع
میشود و هم با صاحب در بندگی و اخلاص می افزاید و هم با نوکر از روی قدر دانی حسن سلوک
بیشتر مینماید اما شخصی که از آدمیت جز صورت بهره ندارد و از اصالت جز اسم نصیبه او نیست

خلاف اینهمه نتیجه میدهد و باندک اعتبار و برآمد کار پایهٔ خود را بر طاق نسیان نهاده
اول روش سلوک خود را با هستی بخش خود فراموش میکند، دوم با ولی نعمت و صاحب
خود که خدای مجازی است طرز تکبر و ترفع پیش گرفته اندیشه های تباه بخاطر میگذراند سوم
با همراهان و همنشینان خود راه تعظیم پیش گرفته ستانه میخواهد چهارم با جمهور انام از روی
ستم و عنف سلوک میکند آن بیدولت بزعم باطل خود اسباب بزرگی خود را اثر میدهد و نا
داند که برای ادبار و اهلاک خود معرکه می آراید و مصداق آن یعنی محمد آل علی قلی خان است
که بخطاب خان زمانی اشتهار دارد چه شجاعت صوری که هزار مرده بخرید دران سلسله یکتا بود
آنرا سرمایهٔ ترفع و استکبار خود گردانیده نخوت افزای شد و استیلای خود را که پرتوی از اقبال
خدیو زمان بود بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت چنانچه سابقاً ایمائی از بدسیرتیهای او
رفته است در غولاک پسر عدلی را که جمعی کثیر از اوباش افغان بر دو گرد آورده بود در جنگ کرده
شکست داد غرور آن بدگوهر افزود و نزدیک شد که پرده از روی کار او یکبارگی برداشته آید لیکن
کامل و عطوفت والای شاهنشاهی مقتضی آن شد که برهم سگالی آنجد و توجه فرمایند و بر زبان
اقدس گذشت که اگر بهرهٔ از سعادت در آن بدسرشت مانده باشد و از خواب غفلت بیدار شده
(عقل انجام بین ۱۲)
بزمین بوس موکب عالی مبادرت نماید رقم عفو بر جرایم او کشیده مراجعت فرماییم که نهایت
کرم کاشته ایم و گزیده ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن و گناه بخشیدن است که آدمی زاد
هیچ نیست از مستی و هشیاری سرشته و اگر سعادت رهنمونی او نکند و احراز دولت ملازمت
نماید پیش از آنکه مرض مزمن شود و معالجه او بدشواری کشد کار او ساخته آید و ساکنان آن مرز و بوم
(زیادتی عوارض مرض ... او را هلاک میکند ۱۲)
را از دست ستمکاری چند خلاص کرده شود بنابرین اندیشه انتظام بخش روز شهریور چهارم امرداد
ماه الهی موافق پنجشنبه چهارم ذیقعده نهصد و شصت و هشت قمری به بدرقهٔ جنود تایید الهی موکب عالی

متوجه بلاد شرقیه شد حراست دار الخلافت آگره بمعین الدین احمد خان فرنخودی قرار یافت
و منعم خان خانخانان و خواجه جهان و اکثری از ملازمان عتبهٔ اقبال در رکاب نصرت نطاق خدمت
بر میان همت بسته بودند و آنحضرت بظاهر بشکار و بباطن بارگزار افاضهٔ انوار معدلت فرمود
تا این شایسته منزل بمنزل نشاط افزا بودند چون حدود کالپی مضرب خیام معلی گشت عبد الله خان
اوزبک بوسیلهٔ مقربان ببساط اقبال التماس نمود که سرافرازان ملک صورت و معنی پرتو التفات
بحال فرومایگان انداخته کلبهٔ این طایفه را بقدم عالی عزت دائمی و فخر ابدی کرامت فرمود
اگر آنحضرت مرا این سرفرازی بخشد از ذره پروری آن نیر اقبال چه دور باشد و آن جهان
مروت التماس او را بدرجهٔ قبول رسانیده منزل او را بانوار قدسیه روشنائی سپهر برین بخشیدند
و او ادب عبودیت بتقدیم آورد و تمام آن روز آنحضرت در منازل او که بکنار دریای جون واقع
شده بود جشن آرای بوده بخرمی و خوشدلی گذرانیدند و از آنجا عنان توجه بصوب شهر کره که
بکنار آب گنگ است معطوف ساختند و چون ساحت بیرون آن شهر مخیم سرادقات عزت گشت
بشکار آن نواحی توجه فرمودند و روزی چند دران کل زمین طرح اقامت اتفاق افتاد و خانزمان
و برادرش بهادر خان چون هنوز زبان به نده دری ایشان نرسیده بود از خواب غفلت
بیدار شده متوجه استلام عتبهٔ عرش ارتفاع شدند و دران منزل بدولت آستان بوس سر بلند
گشته نفایس اتحد و در الطریق پیشکش منظر اقدس در آوردند و فیلان مست ناموس شکن ستمگار
و بلند و دلیل و تند بلبا و چابک و مسن که هر یک از انها آسمانی بود در عالم خود از ضمایم آن پیشکش
ساخته ندامت کشیده و خجلت زده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای دیدهٔ سعادت خود ساختند
و حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس خود اعمال ناشایست گذشته او را ناکرده انگاشته
بعنایات خاص تدارک فرمودند و بزبان حقایق ترجمان که شجرهٔ بدیعهٔ انسانی نهال پرورشند

ایزد پیست در برانداختن اشجار نباتی چه ناخوش سیما که روی نمیدهد پیداست که از پا انداختن
چنین درختی چه ثمره خواهد داد بهمان ضراعت و خجالت نقد اوراشنیع اعمال او دست عثمان
بخشش خود را بجوش آوردند و هم درینولا عبدالمجید آصف خان را با بسیاری از مبارزان صوبه
پلنه بر سر راجه رامچند فرستادند که اگر سعادت یاوری نماید و غازی خان تنور و جمعی از
ادبار پا فشار اکه با آن حدود رفته اند گرفته بدرگاه والا فرستد و خود نطاق اطاعت و نیکو
بندگی بندد و او را استمال ساخته معاودت نمایند چون موسم برسات در میان در آمد راجه در
مقام نخوت ایستاد و مجاهدان اقبال برگشته بجاگیرهای خود آمدند و بعد از آنکه بیست روز در
کره سعادت آرای بودند و خاطر انتظام بخشش از مهمات آنحدود جمع شد طنطنه رجوع بسر برگاه خلافت
بلند ساختند و این دو برادر تا سه منزل در رکاب معلی سعادت افزای خود بوده مشمول مراحم بی
اندازه مرخص شدند و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود بسرعت ده روز قطع مسافت
دور و دراز فرموده روز شنبه شانزدهم شهریور ماه الهی موافق جمعه هفتدهم ذی الحجه نهصد و شصت
و هشت قمری بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمودند و در یکماه چهارده روز این مهم
بانجام رسید در رفتن چهارده روز و بودن بیست روز و آمدن ده روز و چون سایه چتر والای
حضرت شاهنشاهی بر عرصه دار الخلافت مبسوط گشت عالی همتان عنایت طلب بعزم اظهار تهنیت
و استفاضه انوار اختصاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند و هر کدام در خور استعداد خود
کامیاب سعادت گشت عدالت را روز بازاری دیگر پیدا شد [illegible] پرده از چهره
زمان و زمانیان انشاطی خاص و سر افتادگان لیای دولت [illegible] چند لطیف تر و بدایع تر
خدمتگذاری پدید آمد از طرف اعراض [illegible] نظام جهان [illegible] آیینی سید
و در اواخر آبان ماه الهی این سال موافق اوایل الاول [illegible] شکار و جنگ فیل
را با آثار [illegible] حکمت عملی [illegible] متوجه

محمد خان اتکه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت

بتقدیم رسانید و عبادات قضا شده را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد و تشریف پیشکش

باندازهٔ اخلاص خود گذرانید و بجلایل تفقدات شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت و تنظیم معاقد مالی

ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت برای رزین خود گرفته محفل آرای عتبهٔ اقبال شد و با هم انکه

که بحسن خدمات و فزونی خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل السلطنت باستقلال می پنداشت

از همینجهت آزرده خاطر گشت و در منعم خان خانان که بظاهر وکیل بوده آرایش مسند وکالت مینمود

نیز بیم افسردگی باطن راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر و با حبابی مشاغل دنیوی کجاست

که وجود اینچنین شخصی که بار مشاغل کسی را بر داشته بر سر خود نهد و متکفل اشغال مهمات گردد از اعظم

عطیات الهی دانسته شکر بجا آرد تا درین هنگام که خان اعظم بر شد و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی

از پیش گرفت منعم خان و ماهم انکه این را از امدادات غیبی دانسته از صمیم دل آداب شکر بجای آورند

نه چنین افکار درون و آزرده دل میگشتند چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آنست که خود را عقیده

کار نصرت دانستن تا همان درجه پسندیده و گزیده دانشوران حق پرور است که دیگری که ناظم آن

شده بظهور نیامده باشد و رضای ولی نعمت در سر براهی مهمات بزبان حال نه بزبان قال

معلوم چون بلسان معنوی دریابد که آن خدمت بدیگری مفوض شد و خدمت گذاری

بر ریگ از اطراف دیگر آزرده بودن و بی راهه رفتن و خود را مغلوب خواهش داشتن است بلکه

تا ایمان است از جهان آفرین مبیت خود خراب ساختن و از سوانح ارتقای اعلام دولت شاهنشاهی

فرمودند که اینهمه تنگ دلی نباید کرد مقصد سعادت کشیدن آنست که خبا فرده که حقیقی است حسین تصرف

اندازیم انکه خان بکمال توجه شاهنشاهان گیتی آرای را بزور لشکر و فزونی تدبیر کمتر بدست افتد چه بیرون و

باطن شورش زده را بظاهر آرامید و در دنیا نیز از بسیاری ماکل و مشارب احتیاج به بیرون دنیا و

و مجملی ازین سانحهٔ دولت افزا آنست که چون پسر عدلی آوارهٔ بادیهٔ ادبار شد قلعهٔ چناده که مسکن

و ماوای او بود بدست فتّو نامی از خاصه خیلان او در آمد و او آن حصار منیع را مامن خود دانسته

در استحکام آن میکوشید درینولا که رایات اقبال از قصبهٔ کره مراجعت فرموده بدار الخلافت نزول اجلال فرمود

خواجه عبد المجید آصف خان تسخیر آن نامزد شد فتّو چون از سعادت بهره داشت و قدری بحسابِ

و معامله میرسید دانست که روز او با افغانان رسیده است ناگزیری را فرستاده اظهار عجز و

انکسار نمود و از روی زراعت و ابتهال بدرگاه جهان پناه معروض داشت که اگر شیخ محمد دست مرا

گرفته بزمین بوس عتبهٔ اقبال رساند هر آینه بدیجی قلعه را با اولیای دولت سپرده خود را بسته فتراک

قدسی اعتصام دولت شاهنشاهی میگردانم ملتمس او بموقف قبول پیوست و بموجب حکم معلی شیخ رفته

او را بدستیاری مراحم خسروانی بملازمت آورده و پیشانی سعادت او را بسجدهٔ درگاه گیتی

ملاذ روشنائی بخشید آنحضرت پایه او را بتفقدات گرامی افزوده مرتبهٔ امارت کرامت فرمودند

و بحراست آن قلعه حسن علیخان ترکمان مقرر شد و از سوانح که درینولا بظهور آمد سواری حضرت

شاهنشاهی است بر فیل هوائی و جنگ انداختن او و دادار جان بخش جهان آرا و نشسته و زبرده

و طرزی تازه از ارتفاع مدارج علیای این دولت ابد قرین منظر باید و انتیاب کمال صوری و

معنوی این یگانهٔ بارگاه احدیت را خاطر نشان ظاهر بینان کوتاه نظری سازد و خدیو ...

فشکرانه معنوی اکتفا فرموده پرده آرائی صورت بکار نمی برد چون ... پرده از جمال

جهان آرای برداشته می شود بفروغ تدبیر و دور اندیشی ... پرده چند لطیفتر و بدایع تر

ترتیب میدهد هم تماشای فنون تقادیر ایزدی منظر باید ... جهان جویان آگهی بسیار

بباطن عیار اخلاص و فراخی حوصله و معامله دانی جهان ... پیشکار جنگ فیل

کنادان آنرا از قسم بی توجهی یا موسلطنت انکار ... را آنرا زیده حکمت مثلی شناسا نه متوجه

نوازش بهشتان بعنی ازای کردن و خود را خوار نمودن مقابل تفریح

عرضداشت دیدن طور برای مشاهده مدارج و معارج حضرت اورشن های نو و طرزهای جدید کارکنان علوی هاردو از روی کار می آرند ۱۲

معرکه سواری حضرت بر فیل ...

باشد

بباشد در همان نشاء غلط انداز بنیان معهد را مری چند می شود که عادتیان صورت پرست ارباب اختیار
بشاهراه عقیدت آورده سالک مسالک دریافت حقائق معنوی میگردانند از انجمله قصه بدیعه مذکور است
و شرح این واقعه عبرت بخش گوش نیوشا آنست که هوائی نام فیلی و الاشکوه که در فیلان خاصه انتظام
داشت در تیزگردی و تندروی و بدمستی و بدخوئی بروزگار همپای بود فیلبانان زبردست تجربه کار که
در سواری امثال این فیلان عمر دراز گذرانیده اند بدشواری سوار شدندی تا بجنگ انداختن چه رسد آن
شهسوار عرصه دلیری و شیر شکار بیشه دلاوری روزی در میدان چوگان که بیرون قلعه دار الخلافت
اگره برای تماشا خاطر مقدس ساخته بودند بران فیل مهیب پیکر در عین طغیان مستی و غلیان آشوب بی محابا
به نیروی قدرت معنوی سوار شده کارپردازیهای حیرت بخش بظهور آوردند و بعد از ان بفیل رن باگهه
که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود جنگ انداختند و بر مخلصان و معامله دانان حاضر حالتی گذشت
که بچیس گذارد چون ناظران بارگاه حضور از امتداد این حالت جانکاه مضطرب شده مجال عرض
نداشتند بی تابانه از روی حیرت زدگی خاطر چاره این کار دران دانستند که اتکه خان را که صدرنشین بارگاه
است بیرون آورده بالتماس دعای او آنحضرت را ازین شغل هولناک که از تصور آن زهره
شیران آب میشد بگذرانند اتکه خان سراسیمه رسیده چون صورت حال را مشاهده کرد سر
رشته داده سر خود را برهنه ساخت و چون داد خواهان بستم رسیده زاری و الحاح میکرد و خورد
و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامتی ذات مقدس را که سرمایه امن و امان
عالمیان است ازیزدان آفرین میخواستند و چون بنظر مقدس شاهنشاهی بر اضطراب اتکه خان افتاد
فرمودند که اینهمه تنگ دلی نباید کرد اگر ازین طرز بازنمی آئی همین زمان خود را از بالای فیل می
اندازیم اتکه خان بکمال توجه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشت و از روی خطا
باطن شورش زده را بظاهر آرامیده فراهم آورد و شاهنشاه شیردل تمکین و دولت آن کار

از خود رفته و دست دعا
بدرگاه رب العالمین
برای سلامتی آن نیشب بنیاد
شدند و در حیرت و تردد
از خود رفته مثل تصویر
ماندند ۱۲ چون
اضطراب برهنه سری اتکه
آنحضرت ملاحظه نمودند
کلی او بنهایت مهربانی گفتند
که اگر تو ازین حالت باز نمی آئی
من خود را از بالای فیل زیر
می اندازم و در نوع اضطراب
مناسب حال دولت نیست
۱۲

عبرت افزا اشتغال داشتند تا آنکه بزور بازوی معنوی و نیروی اقبال الهی فیل هوائی بر غنیم خود

غالب آمد و زن باکه حبل المتین تماسک را از دست داده روی بگریز نهاد هوای پس و پیش را در نظر

نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پی گریخته را گرفته باد آسا میرفت و آن کوه وقار بر همان نیابت

نشینی تماشاگر فنون مشیت ایزدی بود آخر فیل مذکور راه دراز قطع نموده و عبورش یکبار در پای

جون افتاد و بر سر آن دریای عظیم جسری بکشتی سرانجام یافته بود زن باکه از سراسیمگی بر سر آن

جسر گذشت و فیل هوائی که آن شیر بیشه اقبال برو سوار بود از پی او بران جسر برآمده دویده و

کشتیهای جسر از ان گران سنگی آن دو کوه پیکر گاه در آب فرو میرفت و گاه بالا می شد و از دو

جسر ملازمان عتبه اقبال خود را در آب انداخته شناوری میکردند تا اینکه فیلان تمام آن جسر را

گذشته آن روی آب رسیدند و درین زمان که امر غریب را ظاهر بینانان تماشا کردند در ساعت

خدیو زمان فیل هوائی را که با آتش هم خو و با باد هم تک بود نگاه داشتند و فیل زن باکه که جان

خود را تنگ و دو بدر برد و عالمی را جان نو به تن در آمد و خاطرهای پریشان بتازگی جمع شد

دلهای بهم زده اطمینان یافت بعضی کوتاه اندیشان کم بین بخاطر میرسانیدند که فرمانروای زمان

و زمین را مگر نشار در سرشت و این کار از نتایج آن تواند بود در ساعت ازین خیال و رو

باز آمده دریافتند که از فنون عقل بدایع نگار آنحضرت است که نمونه از انجوبه نمائیهای قدرت

بظهور آورده بی راهه روان تیه نادانی را بشاهراه دانائی میخواندند تا بینا یا نیز اچشم

دیده وران را سرمه جواهر در چشم میکشند بارها در خلوت انس که این راقم سعادت بار یافته بدولت

خطاب استسعاد داشت از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده است اینکه دیده و دانسته بر فیلان

مست خونخوار سوار می شویم با آنکه پیش از ان بساعتی فیلبان خود را بپایان آورده و باعث

خرابی بسا بنای انسانی شده اند وجه نیت و قبله همت آنست که اگر در نار رضامندی ایزدی

قدمی نهاده باشیم یا بدانستگی نفسی در آنچه مرضی او نباشد بر آورده آن فیل کارها تمام سازد که در بی رضای الهی بار هستی نمیتوانیم بر داشت سبحان الله این چه دیده است و چه محاسبه با خود میرود باری در جمیع اوقات چه هنگام خلوات مقدسه و چه در زمان مشاغل کثرات چه در وقت رزم و چه در زمان بزم پیوسته نگاهبان رشتهٔ معنوی بوده بظاهر با خلق و باطن با خالق در یک زمان ناظم اشتات صورت و معنی گشته پیشوائی این دو گروه والا میفرمایند و عشرت گزین این دو نشاءه گوارا شده اورنگ آرای عالم ظاهر و باطن میگردند و از سوانح رسیدن ادهم خانست بزمین بوس درگاه مقدس درین هنگام که دار الخلافت آگره بفروغ معدلت شاهنشاهی رونق و بها یافته بود در آئینه رای جهان آرا چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به پیر محمد خان شیروانی باستقلال باشد و ادهم خان بخدمت حضور سعادت یابد منشور عاطفت بانمضمون شرف نفاذ یافت ادهم خان امتثال فرمان بادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده و ممالک مالوه را به پیر محمد خان سپرده روی عزیمت باستان بوس آورد و در اندک زمانی براه استعجال رسیده استلام عتبهٔ علیه نمود و محفوف عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر ماهم انکه که از مفارقت فرزند گرامی خود تفرقه مند بود فراهم آمده انبساط یافت و هم پیر محمد خان از ستم شریکی خلاص شده کامیاب امید گشت و هم جمهور رعایای صوبهٔ مالوه از بیدادی نجات یافته کامروائی
شیر دلان هم ادهم خان را از اسباب بیخردی باز داشته اولا از چندین وبال نگاهبانی فرمودند و هم اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدس گشت و در بیولاخدیو عالم بمقتضای وجود پیوسته بظاهر بشکار پرداختی و بباطن با خدا بوده صید قلوب فرمودی و اساس مهام عالی در هر کار نهادی و آئینهای در ملک و دولت ترتیب دادی و با وجود عنفوان شباب که بیشتری از بزرگان سابق درین سن پیروی طبیعت کرده فرصت محاسبهٔ احوال نفس نیافته اند

آنحضرت خلاف همه زمان شباب را از اسباب خداشناسی گردانیده لحظهٔ ازان ذاهل
نبودی و کامروائی و سرآرائی و دوست نوازی و دشمن گدازی که هر یکی در بزرگان
گذشته ساغر هوش ربای یک جرعه بدمستی بوده در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی
باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی و فزونی هوشیاری و فراوانی حاضردلی
میشود و بجهت مصالح الهی و حکم نامتناهی ایزد بیچون بسا از فنون جمال جهان آرای آن بزرگ
صورت و معنی را از نظر دوربین خودش پوشیده میدارد چنانچه بارها اینمعنی در زمان خردی
که بدرس علوم اشتغال داشتم از پدر بزرگوار خود که منبع برکات و جامع کمالات دولت صوری
و معنوی بوده زاویه انزوا اختیار فرموده بسر بردی شنیده ام و بدولتمندی که داشتم
در زمان حصول دولت ملازمت که اکسیر اهلیت ارباب فطرت است خود نیز دریافتم و بجهت
اینمعنی که حسن جهان افروز معنوی این خدیو زمان بر رو پوشیده بود و آنچه از خودش
بایستی جست و بکار اهل عالم پرده هدایت سراسیمه گردان بادیه ضلالت نمود از دیگران طلب
فرمودی و پیوسته در طلب الهی که صحبت کامل همان تواند بود پیرامون خاطر مقدس گشته
باطن اقدس را بیقرار داشتی و شکار را که پیرایه بند ساعد نشاط است از اسباب در طلب ساخته
تنها راه شهر و صحرا گرفته و از افزونی احتیاط چنانچه حق را در گردآلودگان صحرای بی تمیزی
که بیشتری ازین بزرگان معنوی در لباس تماشائی اند جستی و با هر ژنده پوشی از جوگی و سناسی
و قلندر و سایر مفردان خاک نشین و تجردگزینان بی تعین صحبت داشتی و از پیشانی اطوار
ناصیه کلمات او مغز معامله حال او دریافتی همان طور از اصحاب عمایم و ارباب تقدم که پایه
بندان سلسلهٔ علم و جاه و دکانچه آرایان مدرسه و خانقاه اند طلبگار حق بودی و با آنکه نارسی
و قلبی مزوران این طبقات دانستی آنرا بحوصلهٔ فراخ خود سپردی و تلبیس این ملبسان را

خاک پوشش کرده آبروی این منتسبان حق راهبردی و با وجود این امور هرگز وهنی و فتوری در طلب آن شهر بار جهان نرفتی بلکه در تکاپوی افزوده در جست و جوی طبیبان نفوس که راه نمایان طریق یافت مقصد اند بیقرار تر شدی **بیت** سالها دل طلب جام جم از ما میکرد * آنچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد * اگر شرح همین باب کرده آید کتابی علیحده باید نوشت تا آنچه من از ابتدای ملازمت دریافته ام نگارش یابد پس همان به که ازین عالم باز آمده بشرح احوال آن بزرگ وقت پردازم شبی موکب مقدس بقصد شکار اندوار الخلافت آگره عزیمت فتحپور رو به داشت نزدیک منداکر که دیهی است در میان راه آگره و فتحپور عبور اشرف اتفاق افتاد جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار دلفریب را در مفاخرت و مناقب خواجه بزرگ خواجه معین الدین قدس سره العزیز که در حضرت اجمیر آسوده اند و بارها ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدس شده بود خواندن گرفتند آنحضرت را که جویای حق و حقیقت اند از فرط طلب بمسافران ملک تقدس نیز توسل جستی و استمداد همت نمودی شوق زیارت مرقد خواجه در باطن مقدس جوش زد و جاذبه توجه بیار

ذکر مجملے از احوال خواجه معین الدین چشتی قدس سره

خواجه از سیستان است و اورا سنجری نویسند که معرب سنگری است در پانزده سالگی پدر بزرگوارش که خواجه حسن نام داشت و بزراعت و قناعت مشغول بود در گذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر بر وا افتاد و از میامن نظر او در طلب دامن گیر همت آنجه شد قطع تعلقات صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از آنجا بخراسان رفت و نشو و نما در آنجا یافت و در هاروان که از توابع نیشاپور است در صحبت شیخ عثمان هرونی نمود و دست ارادت باو زد و بست سال در صحبت شیخ ریاضات

شتافته کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت را مثل شیخ
نجم الدین کبری دریافت و بالجمله از اکابر سلسلهٔ چشتیه است بده واسطه بخواجه مودود
چشتی میرسد و بهشت واسطه با براهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین
سام از غزنین بهندوستان برخصت پیر خود بهند آمد و در اجمیر که رای پتهورا فرمان روای
هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت الحق خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بود
و بانفس ایشان را مجاهدات عظیم بروی داده بود اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار
منقول است اما کدام خارق عادت روشن تر از مخالفت خواهش این نفس بو الفضول خواهد
بود و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در بغداد در ماه رجب پانصد و بست و دوم در مسجد
امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی
از بزرگان بارادت خواجه معین الدین استسعاد یافت و شیخ فرید شکر گنج که در پتن آسوده اند
مرید خواجه قطب الدین مذکور اند و شیخ نظام اولیا که پیر امیر خسرو اند دست ارادت بشیخ فرید
داده اند سخن کوتاه که بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند
قدس الله اسرارهم و بالجمله چون باطن قدسی مواطن شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان
و طالبکار [illegible] اسا سانست درین شکارگاه عزیمت صید معنوی مصمم شد و هرچند
متصدیان سرکار [illegible] اقبال در نارفتن ببعد راه و نا آگهی [illegible] و بعید و فراوانی ارباب تمرد [illegible]
ساخته چون شوق [illegible] گوش قبول بران نا انداخته بیشتر توجه عالی مرعی داشتند
روز [illegible] چهارشنبه ششم جمادی الاولی با معدودی از ندیمان
بساط حضور که در شکار همعنان بودند متوجه اجمیر شدند [illegible] نفاذ یافت که [illegible]
عفت را از [illegible] ماهم انکه [illegible] و بموجب فرمان معلی ماهم انکه بطرز [illegible]

بجانب اجمیر شتافت چون موضع کلاولی مخیم موکب اقبال شد جگتی خان که در بساط قرب
راه سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه بهارمل که در الوس کچواهه که گروهی عظیم از راجپوتانند
ریاست داشت بعرض اقدس رسانید که راجه بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و پیوسته
در آداب دولتخواهی این دودمان عالی بوده خدمات شایسته تبقدیم رسانیده است و
در وقت ادراک آستان بوس نموده خود را از پابستگان فتراک علوی اعتصام میداند و
مدتی است که از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا متوهم شده بشعاب جبال متحصن است اگر
پرتو التفات شاهنشاهی بر ساحت احوال او افتد و او را از خاک برداشته از شداید روزگار
نجات بخشند شاید خدمات او بنظر اقدس که اکسیر سعادت است پسندیده آید و مجملی از قصه
ستمزدگی او آنکه چون میوات در آمده و بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد میرزا
قصبهٔ انبیر را که در ولایت بارهوار که جای بودن بزرگان راجه بارمل بود خواست که تصرف
خود در آورد و درین اثنا سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه بهارمل از شرارت ذاتی و طلب
ریاست خود میرزا را دیده مقدمات شورانگیز در میان آورد میرزا بر سر ایشان لشکر کشید
و چون وقت مقتضی نبود جمعیت سپاهی ندادشتند صلح کرده و ببلغی بر سر ایشان مقرر
ساخته پسر راجه بهارمل جگنات و راج سنگ پسر اسکرن و کنگار پسر جگمال برادرزادهای
راجه را گرو گرفته که بزبان هند اول گویند از آنجا متوجه اجمیر و ناگور شده است و درین سال
عزم مصمم داشت که لشکرها فراهم آورده استیصال اینجماعت نماید چون حکایت دولتخواهی
این گروه قدیم الاخلاص بموقف عرض مقدس رسید عاطفت علیای شاهنشاهی رخصت
آوردن راجه داد و چون موکب اقبال بدیوسه نزول اجلال فرمود از صیت موکب جهانگشای
شاهنشاهی اکثر مردم این قصبه فرار اختیار نموده بودند [نام موضع ۱۲] آنحضرت فرمودند که مارا انجبر عنایت

دوم
۱۹۷

چون اکثر راجهای راو و غیره از میرزا شرف الدین رنجیده خاطر و کشیده دل بودند و وحشت بحد خوف جان داشتند و میدانستند که آزاری از میرزا موصوف باهل و عیال ما خواهد رسید برهمین طریق از اطلاع آمد آمد لشکر شاهی زیاده تر در تزلزل بوده آوارگی و جلا و سطح اختیار نمودند و هر یک روان و دوان شده در هر مکانی اطمینان دل و مامن یافتند جا گرفتند ۱۲

دریافت نسبت بجمهور عالمیان امری دیگر متصور نیست باعث حیرانی این گروه چه تواند بود
همانا که این صحرانشینان وادی توحش آزاری که از میرزا شرف الدین حسین کشیده بودند
بران قیاس نموده هراسان شده اند آخرها روز جمل پسر روپسی برادر راجه بهارهمل که
کلانتر این سرزمین است آمده بوسیلهٔ مقربان بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت
و بعرض اشرف رسید که پسر کلانتر این قصبه سعادت ملازمت در می یابد حضرت فرمودند
که آمدن او محسوب نیست باید که روپسی مقدم گرامی ما را عطیهٔ عظمی الهی دانسته خود احراز استلام
عتبهٔ علیه نماید ناچار روپسی خود آمده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای چشم سعادت خود گردانید
و بنوازش پادشاهی سربلندی یافت و روز دیگر چون قصبهٔ سانگانیر مضرب خیام اجلال
شد جگنتی خان راجه بهارهمل را با اکثری از خویشان و اعیان قوم بغیر راجه بگونت داس پسر
بزرگ راجه که بر سر عیال گذاشته بود آورده به بساط بوس عالی سرفراز گردانید و آنحضرت
مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از چهرهٔ احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهر سنج
مشاهده فرموده بلطائف الطاف صید خاطر او کرده پایهٔ قدرش افزودند و راجه از
درست اندیشی خرد و بسر بلندی بخت اندیشید که خود را از زمرهٔ زمینداران برآورده از مخصوصان
این درگاه سازد برای تمهید این معنی نسبتی خاص بخاطر آورد که صبیهٔ بزرگ خود را که فروغ
عفت دانش از ناصیهٔ او می درخشید بوسیلهٔ محرمان عتبهٔ خلافت داخل پرستاران
سرادق اجلال سازد و از انجا که غریب نوازی شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی است ملتمس او
بموقف قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با جگنتی خان رخصت فرمودند که رفته
سرانجام این نسبت که سرمایهٔ مباهات جاودانی خاندان اوست نموده زود بملازمت آورد
دیگی از سوانح دولت افزا و آثار معدلت روزافزون شاهنشاهی که باعث آسودگی و

آرامیدگی

آرامیدگی جمهور متوطنان آن دیار شد سزا دادن چیته بان است و شرح آن بر سبیل اجمال
آنکه چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را که یکی از نفایس‌های جمال جهان آرای نموده ساخته فرط
میل ظاهر ساختند و اکثر به نشاط شکار انبساط فرمودی یکی از چیته بانان از نادانی مغرور
شده پای آفراز را زبون کشیده گرفته بود و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقا آواز او بگوش
بندگان حضرت رسیده و حقیقت حال ظهور یافت آن داد گر بیدادگان از استماع این ظلم
در ساعت حکم فرمود که او را گرفته آوردند و حکم بریدن پای او نفاذ یافت و آن نهی عبرت
عبرت جهانیان گشت و وحشت نهادان صحرای غفلت را سرمایهٔ هوش بدست افتاد و نهیبی
دران دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را گریختن و آواره شدن بخاطر نرسید و آسایش و
آرامش دران مملکت پدید آمد چون قصبهٔ سانبهر مقر رایات اقبال شد شرف الدین حسین میرزا
دولت ملازمت دریافت و پیشکشهای لائق گذرانید حضرت شاهنشاهی جگنات و راج سنگه
و کنکار که میرزا بگرو نگاه داشته بود طلبیدند تا یکبارگی خاطر راجه بهارمل از دغدغه برآید میرزا
قبول آن نهی نمود اما وقت را بهانه میگذرانید و حضرت آنرا است نهاده مترصد آمدن آنها
بودند هم درین منزل ادهم خان از عقب آمده باردوی معلی ملحق شد و از آنجا موکب عالی
بسرعت هرچه تمامتر متوجه اجمیر گشت و بساعت مسعود دران شهر فیض بخش نزول رحمت فرمود
و زیارت روضهٔ منور حضرت خواجه بتقدیم آمد و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب دولت
گشتند و باهم آنکه محل اقدس را بآیین لائق از راه میوات در اجمیر آورده بخدمت گرامی
توفیق یافت و رای جهان آرای تقاضای آن فرمود که باستعجال معاودت واقع شود
شرف الدین حسین میرزا که خدمت تسخیر میرٹه باو مفوض شده بود برای انصرام مهم مذکور
تا دانه استدعای آن نمود که حضرت بشکار آنحدود نهضت فرمایند و چون ناسرگی این اندیشه

بیهودگی ۱۲

خاطرنشان او شد درین خیال افتاد که روزی چند عرصهٔ اجمیر مخیم سرادقات اجلال باشد
و چون خاطر قدسی میل رجوع بمستقر خلافت داشت جمعی از امرا که دران حدود جاگیر داشته
اند مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسر او و خرم خان و محمد حسین شیخ
و جمعی کثیر را بکومک او مقرر ساخته متوجه دار الخلافت آگره شدند و حکم عالی باهتمام تمام
صادر شد که میرزا شرف الدین حسین کروکر فتهای مذکور را حاضر سازد چون رایات اقبال
بعرض سانبهر نزول اقبال فرمود میرزا جگنات و راج سنگ و کنگار را بملازمت اقدس آوردند
و راجه بهار مل بصدق منشی که داشت سرانجام اسباب ازدواج را بخوبترین وجهی سامان
نموده آن صبیهٔ سعادت سرشت را المحفوف سرادقات محفهٔ عفاف درین منزل گرامی بدولت سرای
عالی بمقصد افتخار روزگار خود بآئین بزرگانه رسانید و بجهت اتمام مراسم این جشن دلکش
یک روز در سانبهر توقف موکب عالی اتفاق افتاد و همانجا میرزا شرف الدین حسین را
شرف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال بر بادپای سبک خرام گران قدر
سوار شده الغار فرمودند و چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد رتن پور افتاد راجه
بهار مل با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین بوس سر بلند شد و بان کنگه
پسر راجه بهگونت داس خلف راجه بهار مل در همه مرتبه پرتو نظر سعادت اثر سرفرازی یافته
بشرف خدمت دایمی ممتاز شد راجه بهار مل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی
منزل او را بمقدم اقدس سربلندی بخشند تا سرمایهٔ مزید افتخار خاندان او سرانجام یابد چون
آنحضرت عزیمت وصول بدار الخلافت مصمم داشتند و کمال سرعت پیش دید خاطر اقدس
بود اضافهٔ این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول اصناف عنایات
ساخته رخصت دادند و راجه بگونت داس و مان سنگ و جمعی کثیر از اعزه و اقربای او را

قرین رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجه بمستقر خلافت آوردند و بقایای اقبال آن راه دور دراز را در کمتر از سه روز قطع فرموده منفرد در روز اسفندارمذ پنجم اسفندارمذ ماه الهی موافق روز جمعه هشتم جمادی الاخری بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمودند ساحت شهر بفر مقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت و دیدهای نظارگیان از پرتو ناصیهٔ اقبال فروغ انجم یافت واردوی معلی بآئین شایسته منزل بمنزل قطع نموده از پی رسید و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب عالی نموده سپاس گذاری الهی بجا آوردند و خدیو زمان بمسند فرمانروائی نشسته دقایق ملک آرائی بظهور آوردن گرفت عالم را فراخی دیگر پدید آمد از کار اقبال روز افزون رونق افزای سلطنت عظمی است هر روز که نو میشود دولتی خاص روی میدهد و نظامی بدیع پدید می آید چون نیت فرمان فرمائی زبان نیک اندیشی است نتایج آن عاید روزگار سعادت پذیرش میشود هر طبقه در خور پندار پرورش رواج می یابد و سعادت...

آغاز سال هفتم الهی از مبدار جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور اول

درین اثنا که آغاز بهار ملک معنی است ابتدای آن حمد و صورتست چون معنی بزم افروز شادمانی گشت و تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف حمل از آن میمنت و سعادت بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه پنجم حسب سال نهصد و شصت و نه اتفاق افتاد قوت نامیه در اهتزاز آمد در فیض بر عالم بتازگی باز شد موکب خسرو گل از گرد راه رسیده بر تختگاه چمن جلوه نمود مرغان باغ و زاغ نوای بلبلی و سرو و یکتائی بلند ساختند ابر بهاری نو رسیدگان عساکر ریاحین را شست و شوی تازه داد شعر

شکر عدل بهار پیش اله	دل گل داد بر زبان گیاه	در پی نقشهای جان آویز
اختران نقشبند و رنگ آمیز	شاخ مانند عقد پر لولو	غنچه مانند نافهٔ آهو

و از این تحویل بهجت افزا و نزول سعادت بخش عالم عنصر را چون ملک معنی فیض خاص
رسید و ظاهر همرنگ باطن گشت عنوان دانش و آگاهی انتظام یافت و سال مهر که سال
هفتم الهی است آغاز شد و دست قدرت از چهرهٔ اقبال پرده برانداز گشت امید بنیان
درست کردار کارخانهٔ ایجاد آنست که ایزد متعال ذات قدسی سمات شاهنشاهی را زمان دراز
کامروای صورت و معنی گردانیده سال بسال سرمایهٔ افزونی عمر و دولت سرانجام دهد تا عالم
از تخالف و تنازع رئیسان متفرقه روزگار مصون مانده بعدل داد این یگانهٔ آفاق و شایستهٔ
خلافت کل نارست و نضارت یابد و حقیقت اسباب انتظام سلسلهٔ کونی و الهی بظهور آید و
عبارت کبری که کثرات ربع مسکون در رشتهٔ وحدت کشیدن است بتقدیم رسد هم ملک ببالد
و هم معرفت افزاید یکجهتی روی دهد اخلاص رواج یابد گردآلودگان صحرای بی تمیزی که در
اکناف عالم در نقاب اختفا اند [illegible] عرصهٔ تمیز بیرون خرامند استعداد افزا روز بازار گرم
شود و مستعدان بمتاع [illegible] بدست آرند و از جلائل عواطف حضرت شاهنشاهی
که درین سال سعادت پیوند لمعهٔ ظهور [illegible] شد بود عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان
درآمده بودند از روی تسلط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقارب اهل هند را اسیر
میکردند و بفروخت و تصرف آن اشتغال مینمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزدشناسی
و یزدان پرستی و از فرط دوربینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ
یکی از مبارزان عساکر فیروزمندی پیرامون این معنی نگردد و هر چند جمعی از وحشی مزاجان
معامله نافهم محکمی جای خویش را ضمیمهٔ نخوت خود ساخته بجنگ پیش آیند و بمقتضای اقبال
روزافزون شکست یابند اهل و عیال این گروه از صدمات افواج گیتی کشا محفوظ باشد
و هیچ کدام از سپاهی از خورد و بزرگ بند نکنند و بگذارند که آنها بفراغ خاطر بخانهٔ خویشان

همان زن و اطفال ۱۲ قید سازند ۱۲

واقربای خود در روند وازآنجمله بواعث بر تمهید لت آنکه خرد پژوهی سرآرائی فرمان دهی
در تمعالی امعان نظر فرمود و نگاه ژرف انداخت که هر چند کشتن و بستن و زدن مستکبران
نخوت مند و تادیب و تنبیه گردن کشان نافرمان شنو از لوازم دار و گیر ملک تعلق است
و حکمای انصاف گزین و صاحبان ناموس دران اتفاق دارند لیکن تعذیب زنان و اطفال
بیگناه را تادیب آن مستکبران اندیشیدن بیرون شدن از قانون معدلت است اگر شوهران
راه شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر و اگر پدران طریق مخالفت گزیدند فرزندان را چه گناه
علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این گروه از اسباب سپاه نیستند. و ضمیمهٔ این اندیشهٔ
حق نهاد حقیقت اساس آنکه بسا حرص منشان کوردل بمحض تخیلی واهی یا بمجرد افترای بداندیشی
یا بسبب طمع خالص قصد مواضع و محال مردم ایل نموده دست تاراج میگشایند و در هنگام
پرسش هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند پس هرگاه حکم علی الاطلاق بر ترک این
همان نفاذ یابد دیگر ایلی بدگمان سرکشی پایمال ستم بدذاتان نمیشود چون نیت والای شاهنشاهی
محض حقانیت و معدلت بود بمیامن و برکات آن جمیع وحشت ایان و متمردان اقصای هند و
حلقهٔ ارادت در گوش انقیاد کشیده از جملهٔ اسباب نظام عالم گشتند هم کار دین منتظم شد
که خلاصهٔ آن معدلت آرائی است و هم مهم دنیا نظام یافت که عمدهٔ آن منقاد شدن جهانیان
است وازشرائف سوانح فتح قلعهٔ میرٹه است به نیروی عساکر اقبال لله الحمد که اورنگ نشین
خلافت را ایزد جهان آرا نیتی کرامت فرموده است که حسن آن در قالب خیال نگنجد و در مقیاس
قیاس نیاید دولتمندی که نسبت معنوی را که عبارت از اخلاص درست است تقویت بخشد کار که
پیش نهاد همت عقیدت گزین خود سازد بنحو بهترین وجهی انجام یابد و کاری که فرمان دهان
روزگار را بدشواری دست ندهد او را بآسانی میسر گردد نمی بینی که منسوبان ظاهری

که از دولت سرای اخلاص بهره ندارند چون بکاری قدم برمیدارند نمایند و توانا محافظت
نسبت صوری این برگزیده خود فرموده ایشان را کامروا میگرداند و مصداق اینحال قصه
فتح نمودن شرف الدین حسین میرزاست قلعه میرته را که در آغاز این سال فرخ فال صورت
بست صورت این واقعه دلکشا آنکه سابقا رقم زده خامه وقائع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی
در وقت مراجعت از بلده قدسیه اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعه میرته و تسخیر آن ولایت
فرستادند و جمعی از امرای عظام را بکومک او همراه ساختند و دران هنگام قلعه میرته در تصرف
رای مالدیو بود که از راجها و رایان باسم و رسم هندوستان بمرتبه اعتبار و وفور اقتدار امتیاز
داشت و او این قلعه را بجیمال نامی که از سرداران بزرگ او بوده سپرده دیو داس نام راجپوت را
که در جرأت و همت پیشدست این طبقه بود با پانصد راجپوت چیده بکومک جیمال گذاشته بود
که پاس این خدمت میداشت چون رایات عالی از دار البرکت اجمیر مراجعت نموده بر ساحت
دار الخلافت آگره سایه نزول اجلال انداخت میرزا شرف الدین حسین که مجید دا دران حدود
بشرف رکاب بوس سعادت پذیرفته بود و پشت همت او باقبال ابد پیوند شاهنشاهی گرم
شده با امرای دیگر بآن سمت لشکر کشید و تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت افواج
قاهره قریب بآن قصبه رسیده شبخیان گرد راه بجبین و باد پایان در آب و آتش غرق سلاح
تردد پوشیده و علم تهور برافراخته بی محابا بپای قلعه رسیدند اهل قلعه در حصار بیم خزیده
مجال سر برآوردن نداشتند درین میان از دلیران کار طلب چهار سوار یکه تاز بجنبش همت
پای جرأت پیش نهاده تیری چند بر دروازه قلعه زدند ناگاه راجپوتان از صدمه تیر بیدار
شده بر دیوار حصار برآمدند و کنگرها را سپر خود ساخته سراسیمه وار خشت و سنگ و تیر و تفنگ
انداختند و روغن جوشان از بالا ریختند ازان میان دو سوار سعادت شهادت دریافتند

و دو سوار دیگر زخمی بازگشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا صلاح در آهستگی دیده

بشهر میرتهه مقام کردند و جابجا منازل گرفتند و بتدبیر و تامل در مقام استعداد و مواد قلعه گیری

شدند و از روی حزم و احتیاط حصار را محاصره کردند و مورچه ها را بآیین شایسته تقسیم نمودند

و از اطراف قلعه نقب ها زدند قلعه نشینان در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامه پیکار را گرم

داشتند و گاه گاه در کمین فرصت نشسته و پای جلادت از دروازه بیرون نهاده و بقدر

همت دست برد نموده باز خود را بدرون می انداختند تا آنکه نقبی که تا ته برج رفته بود

از دارو ی تفنگ پر ساخته آتش دادند برج چون پنبهٔ حلاج از هم ریخته شد و رخنهٔ عظیم در

حصار افتاد بهادران عساکر اقبال راه کارزار گشاده یافته پیش دویدند راجپوتان ستیزه جو

دست از جان شسته گرم قتال گشتند مصادمهٔ عظیم و مقاتلهٔ قوی اتفاق افتاد و تمام آن

روز بازار جنگ گرم بود و از دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند مجاهدان غازی جرعهٔ

شهادت کشیده حیات ابد یافتند و جمعی کثیر از ارباب خلاف خونابه ممات چشیده مست

جام فنا گشتند چون پردهٔ شب درمیان آمد هر کس بمورچهٔ خود بازگشت و مخالفان شبا شب

آن رخنه را محکم ساختند اما حصاری را که به نیروی دولت گشاده باشند بحیله مدبران نتوان

بست و در اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شد و قلعه بر ایشان زندان گشت هر چند جمعی

پا پیش آمده از روی عجز زنهار میخواستند و از راه بیرون شدن میجستند میرزا شرف الدین حسین

راضی نمیشد و بعد از آمد و رفت بسیار و صلاح دید امرا قرار دادند که از اسباب و مواشی

خود گذاشته تنها بدر روند چون قبول عجز زنهاریان از ادب ملک گیریست بموجب قرارداد

بهادران افواج قاهره از پیش راه برخاستند روز دیگر جکمال نیم جانی گرفته بدر رفت و دیو داس

از سیه بختی و تیره رائی دل بمردن خود نهاده از روی عنادِ اسباب خود را سوخت و

در خود پیچیده و از آتش درون برافروخته از قلعه برآمد و متهورانه با چهار صد و پانصد سوار از پیش عساکر قاهره گذشت جمعی از راجپوتان مثل جیمل و لونکرن در سپاه منصور بودند که با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند بمیرزا شرف الدین حسین گفتند که این مردم نقض عهد نموده اسباب خود را سوخته اند قرار داد آن بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمان امان بثبات نمانده این طور بدر رونان تیره جان را بسلامت گذاشتن در چنین وقتیکه مغلوب شده باشند از دور اندیشی دور است میرزا شرف الدین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفها را آراسته کرده در قول خود ایستاد و جوانغار بشاه بداغ خان و عبد المطلب پسرش و محمد حسین شیخ مقرر شد و برانغار بجیمل و لونکرن و سوجه و دیگر راجپوتان معین ساخته از عقب دیوداس در آمدند دیوداس چون بنهضت عساکر اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان گردانیده خود را بر قول زد و جنگی بهم پیوست که از داستان رستم نشانی بر روی کار آورد بلکه آن کهنه اوراق را درهم پیچیده بر طاق نسیان نهاد و پایان کار از اسپ خطا شده بر زمین افتاد و گروهی انبوه بر سر او ریخته او را پاره پاره ساختند و عساکر منصوره بفتح و فیروزی مراجعت نمودند و بعضی گفتند که دیوداس ازین جنگاه زخمی بدر رفت و بعد از ده دوازده سال ازین واقعه شخصی بلباس جوگیان ظاهر شده این نام بر خود بست بعضی او را قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند و مدتی در حیات بوده در بعضی از حوادث کشته شده القصه باقی راجپوتان هم جانی ازان معرکه بیرون برده خود را بمالدیو رسانیدند و قلعه میرتهه با تمامی آن ولایت بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمده داخل ممالک محروسه شد

چشم فلک اند دیده و نه بیند بعمر خویش	این فتحها که شاه جهان را میسر است
هر فتح کآسمان نهدش منتهای کار	چون بنگری مقدمهٔ فتح دیگر است

جنگ بروتکه که حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس خود فرمودند

داور دادگر سزای هر کرداری را بمقتضای حکمت بالغهٔ خود بوقتی خاص و تقریبی مخصوص
موقوف ساخته جهان آراست دانادل و دوربین بسر انجمنی قدری وارسیده در افزایی
دانائی میباشد و نادان تیره خاطر در شورستان صحرای ضلالت افتاده و بخیالات باطل
سرگردان گشته نادان‌تر میگردد چنانچه حال روز جهان افروز هست که چشم صحیح المزاج را
موجب مزید دانائی گشته اولاً بانواع نعم ایزدی شناسائی می‌بخشد و ثانیاً بمراسم
شکرگذاری شیفته گردانیده پوشیده‌تر و جوشیده‌تر میگرداند و بوم نهادان شوم را که بها
دیدند باعث مزید نابینائی گشته کم نام مقول نادانی و نابینائی میسازد و شب که نقیض روز
است معین دیده وری پست فطرتان کوتاه همت بوم صفت در پردهٔ کم بینی میگردد و کوتهی
سخن سکنهٔ قریات قصبه سکیت که از دار الخلافت آگره قریب سی کروه باشد در تمرد و ناسپاسی
عدیل ندارند علی الخصوص هشت موضع آن پرگنه که مشهور بآهکینانند در سرکشی و دزدی و
آدم کشی و بی باکی و بی اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان ندیده که هم خود قلبند و هم محال و
مساکن قلب دارند و بتهور کونه که نادان آنرا مردانگی شمارند بیست سالند همواره حکام و
عمال آن حدود از بیدادی در فریاد داشتند تا آنکه در هنولا رایات جهانگشای شاهنشاهی
برسم شکار متوجه سمت این قصبه شد و در آن هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم بدخشی
بود ناچیه نام برهمنی بوسیله قراولان بار یافته شرح بیدادی این متمردان بعرض مقدس رسانید که
بیگناه بسیر اکشته و اسباب و اموال بغارت برده اند بادشاه صورت و معنی که شکار را برای دریافت امثال این
لازم وقت گردانیده باستماع نالهٔ مظلوم بجهرهٔ جلال در جوش آمده از فرط عدالت فرمودند که صباح تا آنجا متوجه
شده بسیرگاه بهیم معهود شکار توجه فرمودند و جمعی را پیشتر روانه ساختند ... صبح اقبال کوکب عالی ...

آغاز ۱۲

شاره بودند آمده بعرض اقدس رسانیدند که متمردان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار
نموده اند آتش سطوت معدلت برافروخته تر شد و حکم مقدس بنفاذ پیوست که جان سپاران تعاقب
نموده بهر تنگنائی که متمردان پناه برند دست باز داشته از پی شتابان باشند که باشد توفیق
ایزدی رسیده بیم و آنحضرت نیز از پی آنها گرفته رخش توجه بجولان در آوردند در اثنای راه قراولان
میر شکار رسیده که من از پی ایشان رسیدم یکی که به پیکار من ایستاده به تیغ آبدار بر خاک فنا
نشست و دیگری را بفتراک دولت بادشاهی مقید ساخته آورده ام چون مرا حکم عالی نبود
که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم حضرت از انجا گرم تر رخش سعادت راندند یک و نیم پاس
روز گذشته بحوالی موضعی دیگر که پرونکه نام داشت رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن
موضع فرار نموده پناه باین موضع آورده اند آنحضرت چون بآن قریه نزدیک رسیدند یکی
ازان مردم آمده ملازمت نمود و آمدن آن متمردان را انکاری کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای
بزرگی خود باز کس فرستادند که این گروه تبه رای را براه راست رهنمونی نماید چون پیمانهٔ عمر
این بدمستان جام خودسری پر شده بود و دور مکافات اعمال چند ساله در رسیده
موضع خود را محکم ساخته بجنگ و عربده ایستادند مقرر است که از پیاده و سوار همراه موکب عالی
در شکارها بیشتر از هزار کس نمی باشد و امشب که حکم بر تعاقب گرفتها شرف صدور یافته بود در ان
جان سپار بهر طرفی رفته متفرق شده بودند و قریب دویست کس در رکاب دولت سعادت
حضور داشتند و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمد و جمعیت متمردان از چهار هزار کس بیشتر
بود حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند که مبارزان دولت داد جان ستانی و جان فشانی
داده کامیاب صورت و معنی کردند که معرکهٔ زد و خورد گرم شد لیکن چون مخالفان بسیار
بودند و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور داشتند کار پیش نمیرفت ناگاه

بنظر اقدس در آمد که از شدت و آتشی که در اطراف موضع افتاده بود جمعی از سپاهیان
رکاب اقبال پناه به زنهار برده طلبگار گوشه عافیت اند قهر بادشاهی بجوش آمد چنانکه آن
گروه را شدت بایستی فرمود بمقتضای عطوفت ذاتی اغماض نظر فرموده خود دران وقت که
بدولت و اقبال بر فیل دلشکار نام سوار دولت بودند متوجه شدند چون پیش موضع آتش بسیار
بود و در آمدن فیل دشوار از عقب آن موضع فیل کوه شکوه راندند از زبان مقدس شاهنشاهی
سامعه افروز گشتم که نقل این سرگذشت میفرمودند چون فیل در تنگنای ده رانده شد نظر در آمد
که جیبه زردی بالای بام بر آمده چون دستم خان هم همان طور جیبه داشت بخاطر اقدس چنان
گذشت که مگر او باشد فیل را تیزتر راندم و خود را نزدیک آن بام رسانیدم درین اثنا از
اطراف تیر و چوب و سنگ می بارید و حمایت ایزدی که جوشن معارک شاهنشاهی است
و همواره نگاهبانی میفرماید بیشتر از بیشتر محافظت می فرمود چون نزدیک رسیدم ظاهر شد
که آن جیبه پوش مقبل خان بود که بالا رفته یکی از گردن کشان کشتی می گرفت و میخواست که
او را از بام بر زمین اندازد و جمعی از بی اعتدالان بمدد او دویده بودند که کار مقبل خان را
تمام سازند درین اثنا حضرت شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند و بمردم آواز
دادند که بالا بر شوید بنده علی قوربیگی منعم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دوید
بر بام بر آمد و آن بی دولتان فرار نمودند و بیک تنگی کار غنیم را تمام کرد و درین وقت دست فیل
بادشاهی در چاه غله فرو رفت چنانچه جهجار خان فوجدار که عقب حضرت بر فیل سوار بوده آمده
بر بالای حضرت افتاد و آن حضرت بزور بازوی ید اللهی فیل را از آن مغاک بر آورده سعی
داشتند که خود را بآن حویلی که متمردان مضبوط شده بودند رسانند درین زمان هیچکس از
ملازمان در رکاب نصرت نبود غیر از راجه بهگونت داس و راجه بدیچند تا در هنگام استیلای

تشنگی راجه بهگونت داس آب خود را بملازمت آورد قضا را در همان کوچه که حضرت
شاهنشاهی متوجه فتح بودند مهندولی شمشیر کشیده انداخت صدمه بر حلقه آهن که دندان
فیل را بجهت نمود و استحکام می پوشانند رسید و از ضرط کاک شمشیر آهن شراره جست و
فیل از روی خشمگینی شمشیر انداز را در هم کشیده پامال ساخت و درین اثنا از بالائی بامی
پسر پانزده ساله از اضطراب خود را بر فیل بادشاهی انداخت جهجهار خان مذکور سعی خواست
که از هم گذراند حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاه داشتند چون نزدیک بحویلی رسیدند دیدند
که فوجداران خاصه دران حدود رسیده از بسیاری کار بتحیر ایستاده اند از انجا نهضت
فرموده بقصد دیواری فیل راندند راجپوتی تیراندازی میکرد هفت تیر بر سپر خاصه شاهنشاهی
رسید بفیر مودند که پنج تیر از سپر گذشت پنج انگشت و سه انگشت و دو تیر در سپر بند شد و نگذشت
حرستانیز دی سپر دیگر بود که نگاهبانی میکرد و علاول خان فوجدار حضرت را نشناخته از دور
تعریف کنان فریاد میزد که تو کیستی که مجرای تو پیش حضرت بکنم حضرت روی خود را
از نقاب برآورده او را نمودند و آن سعادت مندرا شکر گذار آداب بندگی ساختند و
مقارن این حال تاتار خان فریاد بر کشید که بادشاهم درین تیرباران کجا میروند جهجهار خان
با واعراض میکرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است آخر حضرت شاهنشاهی همچنان
فیل سوار دیوار را انداخته درون حویلی در آمدند و سه چهار فیل دیگر نیز باین خدمت پیوستند
و جمعی کثیر ازان سرکشان بی باک بقتل رسیدند و جمعی در خانه مضبوط شدند بموجب حکم قضا
نفاذ سقف خانه را شگافته آتش در زدند و دود از دمار آن تیره بختان برآوردند و نزدیک
هزار کس بفروغ شعله آتش قهر الهی بعدم خانه شتافت و یکپاس روز نمانده که ازین عبادت
کبری فراغ دست داد و جمعی کثیر از ارباب بغی و فساد را دیده عبرت باز گشت فقط

تعیین فرمودن عبدالله خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه

داور جهان آفرین چون خواهد که جمال عالم آرای یکی از برگزیده های خود را خاطرنشان
جمهور عالمیان ساخته هم اسباب دولت روزافزون او را ترتیب دهد و هم مفیض حکمت
عامه شده کافه خلائق را که نه عقل دوراندیش دارند و نه دیدهٔ دوربین براه راست آورد
در بعضی از ناحیتهای ممالک محروسه تفرقه گونه پدید آرد و آنرا بحسن تدبیر و لطف سرانجام او
انتظام بخشد لاجرم جهانیان آنرا برسم و عادت و اتفاق محمول نساخته بر بدایع عقل و رای او
اعتراف نمایند و مصداق این معنی مجدداً غرق شدن پیر محمد خان و استیلا یافتن باز بهادر
و منتظم ساختن صوبهٔ مالوه است بار دیگر و شرح این سانحهٔ اقبال آنست که چون ادهم خان
بموجب اشارهٔ شاهنشاهی روی توجه بدارالخلافت آگره آورد مسرعان اقبال خبر آوردند
که باز بهادر در حدود آواس آمده جمعیت سرانجام میدهد پیر محمد خان که شعار تهور داشت و
شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود فوجی آراسته روی بعزیمت آنجا آورد باز بهادر
پیر محمد خان را کم خیال کرده در برابر آمد و پیکار در گرفت باندک زد و گیر شکست یافت و
آوان بدست لشکر منصور افتاد و پیر محمد خان از آنجا متوجه تسخیر قلعهٔ بیاگده شد و در آنجا اعتماد خان
نامی از ملازمان باز بهادر بود همت در استحکام قلعه گماشت چون آن قلعه در حد ذات خود
برفعت و متانت علم است محاصرهٔ آن بامتداد کشید جوانان کارطلب مثل حبشی دیوانه و
یار علی بلوچ و الم کلتاش و مولانا محتشم و ملک محمد و میرزا آفاق تهورنامی ورزیدند
و خود را بدروازه رسانده داد جلادت میدادند روزی محمد کاتب همت و حیا یک
تاخت و موجب تحسین همگنان گشت تا آنکه سحری خسرو شاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان

بود کمندی چند تعبیه کرده بر قلعه فراز شد و دویست جوان دیگر بتدریج تا طلوع صبح صادق
برآمدند متحصنان قلعه را چون شام ادبار رسیده مست خواب غفلت بودند آغاز دمیدن
صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده روی بجنگ آوردند و صحبت تیر در میان آمد و جوانان
تیر آزمای آویزشهای پسندیده بتقدیم رسانیدند چون کار بر اهل قلعه دشوار شد فریاد الامان
برداشته متفرق شدند درین اثنا اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان گویان می آمد که
خود را به پیر محمد خان رساند تیری باو رسید و بعدم شتافت همراه او چون حال اعتماد خان را
چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جان بازی کرده مردانه فرو رفت و جمعی کثیر علف تیغ
شدند و بقیة السیف امان یافته ازان ورطهٔ جان گداز برآمدند و غنایم فراوان بدست اولیای
دولت درآمد و پیر محمد خان روزی چند بجهت سرانجام قلعه اقامت نموده بجانب سلطان پور
روی عزیمت آورده باندک جنگی آنرا داخل ممالک محروسه ساخت و ازانجا معاودت نموده
باز بقلعهٔ بیجاگده آمد و دران قلعه خبر یافت که باز بهادر بوالی خاندیس میران مبارک شاه
پناه برده است و میران لشکر خود را با وی همراه می سازد پیر محمد خان زواید اسباب را در قلعه
مضبوط کرده با هزار جوان کار طلب همراه گرفته الغار نمود که ناگهانی باسیر و برهان پور رفته
کار انجمله بانجام رساند از آب نربده گذشته جلد کروه یک شب راند در دو کروهی اسیر قلعه بود
و درانجا فیل مستی بسته بودند آن قلعچه را در ساعت بدست آورد و فیل را از ضمایم غنایم
گردانیده میران از قلعه اسیر جمعی را بجهت محافظت قلعچه فرستاده بود در وقتیکه پیر محمد خان
قلعچه را فتح کرده متوجه برهان پور بود در خاندیس که جای نشین حاکم است ناگاه لشکر غنیم
از دور سیاهی کرد پیر محمد خان خسرو شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن گروه
فرستاد نام بردها باندک فرصتی آن جمعیت را پراگنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانده

اعتماد خان نامی که ملازم معتمد باز بهادر بود و تمام اعتماد و مدار جنگ بر وی ... بود الامان گویان آمد

مراجعت نمودند صبح آن روز به برهانپور درآمده دران شهر عظیم نهب و تاراج کردند و نقد و جنس
فراوان بدست هر کس افتاد میران در قلعه اسیر محکم بود پیر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت
اختیار کرد درین هنگام خبر رسید که بازبهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسید چه او لشکر را با خود
همراه ساخته بقصد پیکار بجاگده رفته بود چون دران حدود رسید خبر یافت که پیر محمد خان
با سعد و دی تیز دستی نموده بتسخیر اسیر و برهانپور رفته است در اندیشه دراز مانده متوجه
آنصوب شد و در چنین وقتی که مردم غنایم موفور بدست آورده معاودت نموده بودند و
جمعی متفرق شده گو خبر بازبهادر شایع گشت پیر محمد خان ارباب خبرت را طلبداشته مجلس آرای
ش شد اکثر مردم متفق شده گفتند درینوقت جنگ صلاح نیست چه قطره عظیم کرده ایم
توحات روی داده و همه کس گرانبار غنیمت شده است مناسب دولت قاهره آنست
بیل را طرح داده از آب نربده بگذریم و بهندیه رفته نفسی راست کنیم و مردم تازه روز ازهم
ورده متوجه کار شویم چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان سخنان صدق آیین ارباب
برت را گوش نکرده دل در جنگ بست همراهان لوازم همراهی بجای نیاوردند و باندک
بلی که واقع شد پای ثبات بجای نماند یار علی بلوچ جلو پیر محمد خان را گرفته از جنگگاه الغنیمت
بیرآورد که دیگر چه جای توقف است چون بکنار نربده رسید نزدیک شام شده بود و بعضی
همراهان گفتند که غنیم دور است امشب اینجا باید بود اما چون وقت ناگزیر رسیده بود
سر رشته عنان اجل بقبضه اختیار ساخته او را بران داشتند که از آب نربده باشناکرده بگذرد و هم او را
عنان تدبیر از دست رفت و هم سخن حسابی خیراندیشان بگوش هوش او جا نگیر نشد بعجمیان
سوار هم بسر آسیمگی خود را العبره در آب نربده انداخت اتفاق در میان آب قطار شتری
تیز میگذشت نزدیک رسیده با سپ او پهلو زد اسپ نیز چون عقل او از جای رفت پیر محمد خان

از اسپ جدا شده در آب افتاد جمعی که باو نزدیک رسیده بودند از بد درونی در برآوردن
او ازان ورطهٔ هلاک دست و پای نموده ند بمجازات ستمهای که درین یورش کرده بود یا
بمکافات اعمال که در محاربهٔ تمردی بیگ خان بظهور آورده بود یا بواسطهٔ امری دیگر که هم
غیب دان داند غریق بحر فنا شد و بسر نوشت آسمانی بهین مخلص کاردانی جوان مردی عالی
همتی را این واقعه پیش آمد شعر بجائیکه تقدیر زور آورست ❁ توانا تری ناتوان تر است ❁
چو روآور د روز در تیرگی ❁ دو چشم جهان بین کند خیرگی ❁ و لهذا با وجود مکنت و اسباب
شوکت بی راهه تدبیر رفته بپای خویش در گرداب هلاکت افتاد قیا خان کنک شاه محمد
قلاتی و حبیب علی خان و جمعی از امرا که دران صوبه جاگیر داشتند دل از دست داده متوجه
درگاه گیتی پناه شدند و هر کدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافت و باز بهادر بر مالوه
تصرف یافت اقبال جهانگشای شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی از امرای عالی شان
که با وفور شجاعت حسن تدبیر و با کمال شهامت شمول عدالت داشته باشد بضبط و ربط آن
ولایت نامزد فرمایند بنابران عبد الله خان اوزبک که در سلک جان سپاران بزرگ
منش انسلاک داشت و پیشتر هم آنجا رفته بود و بطرز آنجا آشنا شده به تسخیر مالوه نامزد شد
و بحکم عدالت پیرای قرار یافت که امور سیاست و دار و گیر برای او مفوض باشد و خواجه
معین الدین احمد فرنخودی را که به رشد و کاردانی از وزرای دیوان بیوتات ممتاز بود
بخطاب خانی سرفراز فرموده نیز همراه ساختند که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص جاگیرداران
و تعیین محال خالصه شریفه نماید و جمعی کثیر همراه او ساخته باین خدمت والا رخصت فرمودند
حکم عالی شد بعد از آنکه عساکر اقبال عرصهٔ دلگشای آن ولایت را از خس و خاشاک
پاک سازند عبد الله خان همان جا بوده در ملک کشائی کمر بندد و معین خان رعایا و دهاقین

مصرع چون قضا آید طبیب ابله شود ظاهر چگاه حکم قضا بر سر رسد دانا دلان روشن جان و حاذقان ارسطو منشان ... تقدیر ... موافق ... جهان بین ... قضا ...

دوم
۲۱۴

وسائر ساکنان آن ملک را از وضیع و شریف باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته و تلافی تفرقه که از ممر مرور مواکب جهان نورد راه یافته باشد پرداخته با مرا و سائر ملازمان بادشاهی که باین خدمت تعیین یافته اند بآئینی که صلاح دولت ابد قرین باشد تقسیم جاگیر نماید و بعد از فراغ این کار باستلام عتبهٔ علیا متوجه شود بموجب حکم معلی عبدالله خان با امرای عظام بسامان شائسته در اوائل این سال روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شد پای ثبات از دست داد و تاب مقاومت از حوصلهٔ همت خود بیرون یافت پیش از آنکه لوای جنود دولت و سایهٔ امن و امان بران بلاد انداز د ولایت مالوه را بچندین حسرت گذاشته بگریزگاه عافیت شتافت رعب صولت دولت شاهنشاهی و مهابت شوکت عساکر اقبال و شهامت مواکب عالی نه چندان بلند آوازه است که از نهیب آن سلاطین عظمت آئین در هراس آمده بیقرار نگردند از بی ثباتی امثال این حکام چه عجب بی آنکه تیغ صاعقه ریز بلا گردد و تیر باران فتنه ببارد لشکر ظفر قرین بولایت مالوه در آمد جمعی از جوانان کار طلب از روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده بسیاری از لشکر او را بقتل آوردند و باز بهادر خود را در پناه تنگناهای پر درخت انداخته عمری بآوارگی بسر برد چندگاه التجا برانا اودی سنگ برده روزگاری میگذرانید چون طنطنهٔ غریب پروری و صیت تربیت خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهی در اکناف ممالک انتشار یافت عاقبت کار برهنمونی سعادت از تفرقه سرای سرگشتگی بجمعیت آباد آستان معلی رسید و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت چنانچه در محل خود مسطور مسامع مستمعان این روزنامچهٔ اقبال خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه بتازگی در قبضهٔ تصرف و حیطهٔ اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبدالله خان بموجب حکم اقدس

صولت و شوکت این فوج شهامت اوج دل [illegible] سلاطین رستم توان را از اسباب طاقت را زهره آب نموده بهادر در جنگل است [illegible] این جوانان شکار حقیر بود ...

بشهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود بر وسادهٔ حکومت بطریق استقلال متمکن گشت
و بلاد و قصبات و قریات آن ممالک فراخور رتبه و حالت با مرا تقسیم یافت و اولیای دولت
با جیین و سارنگپور و دیگر محال جاگیر رفته رحل آرام کشودند و معین خان بعد از سرانجام
ولایت و انقسام جاگیر روی توجه بآستان بوس عالی آورد و بشاه راه ارادت شتافته
بادراک ملازمت کامیاب سعادت شد و مورد مزید قدر و علو حال گشت و از سوانح
آنکه راجه گنیش زمیندار نندون که از ولایت پنجاب در کوهستان سیلاق دریای بیاه
و ستلج است بر سر جان محمد بهسودی که جاگیردار پرگنه بود که دران نواحی بود از ته رانی
امداد و چون در اصل بدنهاد بود توفیق نیکوکرداری نیافت بلکه مال و ناموس خود درین کار
بر باد داد و اسباب و اشیای او بتاراج رفت و زن او که بحسن اشتهار داشت بدست آن
مردم درآمد و چون خللی و خلل و شت اثری از و بدید نیامد غالباً تنگ چشمان بی سعادت بطمع
مال او را بمهمان خانه عدم فرستاده باشند و همانا که ایزد بیچون نزلی بجهت مکافات اعمال
آینده فرستاده است چون بامرای پنجاب این خبر رسید خان کلان و قطب الدین محمد خان
و جمعی دیگر بر سر او رفته تنبیه لائق نمودند و او آواره شده بوسیلهٔ راجه تودرمل بدار الخلافت
شتافت و مشمول عاطفت گشت و در نیکو خدمتی کارش سپری شد و از سوانح آمدن ایلچی
فرمان روای ایران شاه طهماسب صفوی است چون سنت قدیم که بزرگان دولت منش از
برای تحصیل میامن دینی و دنیوی و حصول مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبال مند
بخت اور انتساب جسته مبانی یکدلی و یکجهتی را استحکام میدهند و اگر بحسب طالع خداداد
انتسابی متحقق است در تشئید قواعد آن انتساب میکوشند و سرمایهٔ نظام دولت خود باین طرز
بدیع سرانجام میدهند و لهذا شاه رفیع مکان شاه طهماسپ که ایران بمیامن معدلت او

دل افروز است بموجب ارتباط صمیمی که از زمان سابق در میان این دو دودمان علوی ارکان و آن طبقهٔ قدسی نژاد سعادت وثوق داشت پسر عم خود سید بیگ بن معصوم بیگ را که در بساط عزت او بمنصب وکالت ممتاز بود بجهت پرسش واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف و هدایا از آتش نهادان عربی و بادپایان عراقی و رومی و نفائس اقمشه و بدائع اشیا مصحوب او ساخته بودند چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس چندی از امرای عالیشان باستقبال رفته و او را باعزاز و اکرام در منزل لائق فرود آوردند و مبلغ چهارده لک دام نقد که موازی هفتصد تومان عراق باشد با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند و بعد از چند روز که از ماندگی راه برآسود رخصت بار و شرف کورنش یافته بغز بساط بوس معزز و محترم شد آنگاه دعای شاه رسانیده مکتوبی که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص نگارش یافته بود بدست ادب پیش آورده بر گوشهٔ تخت نهاد و تحف و هدایا تبریک لائق از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی از کمال مسرت و انبساط بزبان تلطف و تودد احوال گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را بنوازش های بی اندازه مخصوص ساختند.

سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی

ایزد جهان آرا چون خواهد که یکی از نکاشهای بساط عزت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشیده بمنصب والای سلطنت علیا رساند نخستین او را عقل دوربین کارشناس عطا فرماید تا همواره ناصح بی تنجیح او باشد آنگاه حوصلهٔ فراخ که تاب برداشت چندین ناملائم ... داشته باشد کرامت میکند تا بمعاونت فراخ حوصلگی از دیدن ناملائم سررشتهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهر بی بهای معدلت می بخشد تا آشنا و بیگانه را در یک میزان داشته ...

اغراض نفسانی معاملات کارخانهٔ ایجاد دریافته باطن مقدس را دار العلم سازد بسا دانایان
که در عیار دانش قصوری نداشته اند و در هنگام حوادث از کوته حوصلگی تنگدل شده عنان
فکر از دست داده اند و در جولانگاه تمیز از پای افتاده و چون شناخت و برداشت بر وجه
لائق صورت بست آثار عدالت از قوت اعتدال که ودیعت نهادهٔ دست قدرت است
بی تفکر و تامل بظهور آمدن میگرد و لله الحمد که این جلائل نعوت و شائف صفات فطری و
جبلی حضرت شاهنشاهی است که بی آلایش تعلم ظاهری و آرایش استفاده بشری از دانش
خانه افاضهٔ الهی فائض شده لیکن آن دانای رموز آفرینش بمصالح و حکم خود را در نقاب
اختفا داشته بلباس بے تعینی زیست مینماید و بچندین نقاب اکتفا نفرموده همواره در
سرانجام پردهٔ چند دیگر است که دیده وران دوربین بآن پی نتوانند برد اما مشیت الهی
غالب است چون خدای خواهد که عالمیان را از حسن معنوی او آگاهی بخشد نقاب آرای
حسود کند هر آئینه او را چهره کشای اعمال عالم آرای گرداند تا دور ماندگان قرب گاه سعادت
بدولت سرای ارادت رسیده صدر نشین بارگاه قبول کردند و تمثال همین اظهار جلالت
افاضهٔ عدالت حضرت شاهنشاهی است که بآئین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در در انجلای وقت
اگر ه بوقوع پیوست و شرح این واقعه آنکه ادهم خان پسر خورد عفت قباب ماهم انکه که
عقل درست داشت و نه بخت ساده تمند مست جوانی و مدهوش دولت شده همواره
بر شمس الدین اتکه خان حسد بردی و منعم خان خانخانان که نیز ازین بیماری دردمندی
عظیم داشت پیوسته مقدمات دور بطوریکه کس کمتر پے برد در میان آوردی و ادهم خان را
بر فتنه و غدر تحریک نمودی تا آنکه روز هفدهم ماه خرداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم
رمضان که هنوز اعتدال ار دیبهشت در بسیط زمین سریان داشت غریب امری از اعتدال دور

اثر و اثر کردن ۱۲

سر برزد روز دیوان در دولتخانهٔ بادشاهی منعم خان و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان
و بزرگان دیگر نشسته مشغول بمهمات کارگاه سلطنت بودند ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از
بی اعتدال ترناکسان دران بارگاه دولت در رسید و حاضران مجلس بتعظیم او برخاستند
و اتکه خان نیز نیم قیامی نمود بمجرد رسیدن بی محابا دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شد و
بخوشم اوزبک که از ملازمان او بود و دیگر بیباکان که باین خیال کمر فتنه چست بسته بودند
خشم آلود اشارت کرد که چه ایستاده اند خوشم بیدولت خنجر کشیده زخم کاری بسینهٔ
آن صدرنشین وسادهٔ سعادت رسانید اتکه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجانب دروازهٔ
دولت سرای بادشاهی شتافت و متصل آن خدا بردی رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت و
آن بزرگ دولت در صحن دولتخانه بدرجهٔ شهادت رسید ازین غائلهٔ هائله غوغای عظیم در
بارگاه والا برخاست و وحشتی غریب دران فضای آسمانی شکوه ظاهر گشت و آن مدبر خونگرفته
با وجود چنین بی باکی گستاخانه باندیشهٔ تباه که بدستان آن راه گذر با شد متوجه حرم سرای
مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اساس بدولت بیدار خواب کرده بودند
آن سیه بخت تیره رای از دولتخانه ببالای صفه که از بیرون قصر از هر چهار طرف بارتفاع
یک و نیم قد آدمی اساس یافته بود شمشیر در دست برآمد و قصد درون نمود نعمت خواجه سرا
که نزدیک در بار ایستاده بود در ساعت در را بسته مقفل ساخت و آن مغرور مردانگی
و مستعجل مردگی هر چند بآن خواجه سرای درشتی نمود که بگشاید صورت نه بست و ایستادگان
جوانب عتبهٔ سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن گستاخ بدست را در مرتبهٔ اول که با اتکه خان
آن معامله کرد سزای کار او را در کنار نهند و باز ابیهوشی و بیدلی حاضران آن بساط خاصه گویم
که درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشیده قصد درون سرادقات اقبال دارد چرا از خویش

نمیریزند و بخاک مذلت برابر نمی سازند و اگر آن همت در نهاد شان نیست چرا هجوم تمام
نموده نمیگیرند این خود چون گمان برم که در حاضران بارگاه والا از ارباب عقیدت کسی
نبوده باشد همانا که حکمت در بی توفیقی این گروه آنست که کمال شجاعت و عدالت حضرت
شاهنشاهی خاطر نشان خورد و بزرگ و دانا و نادان بشود بالجمله آنحضرت ازین غوغای
موحش بیدار شده استفسار فرمودند چون هیچ یکی از پردگیان سراپرده دولت اطلاع
نداشته آنحضرت از دیوار قصر سر برآورده استکشاف احوال نمودند رفیق صاحب جبار
منصب که از قدیمیان درگاه والا بود حقیقت ماجری معروض داشته حضرت این حرف
موحش شنیده از فرط تعجب باز پرسیده اند رفیق اشارت بقالب خوف آلود آنمرحوم
نموده باز همان حرف مکرر ساخته است حضرت شاهنشاهی صورت حال مشاهده نموده
بقهرمان جلال برافروخته اند و از امامات زبانی ازجانب دروازه که آن بخت برگشته
ایستاده خیالات فاسد بخود راه میداد برنیامده از راه دیگر برآمده اند و در هنگام
برون شدن بی آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتگاران سراپرده عزت شمشیر خاصه را بدست
اقدس داد آن حضرت شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی از آن صفه سیر فرموده رو بطرف
دیگر آوردند آن حق ناشناس بنظر اقدس درآمد بر زبان مقدس گذشت که ای بچه لاده انکه
مارا چرا کشتی آن گستاخ بیدولت استعجال نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت
و گفت تفحص کنید و غور رسی فرمائید و اند کی تلاش شد ناظران حرافت دریافته راجه
نکوهش کنم که هیچ نکوهش در خور شان نیست آخر حضرت شاهنشاهی دست از شمشیر
خود باز داشته و دست را از چنگ آن بدنهاد کشیده دست بشمشیر او دراز فرمودند
درین اثنا آن مردود ازل وابد دست از آن حضرت باز داشته متوجه شمشیر خود شد

حضرت دست از شمشیر باز داشته مشتی بر روی او زدند که آن عادی عفریت پیکر

معلق زنان افتاد و از هوش رفت در پیولا فرحت خان و سنگرام هوشناک در انجا سعادت

حضور داشتند حضرت از روی غضب فرمودند که چه ایستاده تماشا میکنید این دیوانه

سر را به بندید آن دو کس و جمعی دیگر فرمان پذیر گشته او را بستند حکم عدالت آئین شرف

اجرا یافت که آن پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده را از بالای صفه سرنگون ساختند بنا بر

این هر دو از کوته اندیشی و ملاحظه کی بی ملاحظگی ازان هزار بار بهتر چنانچه لائق باشد ندا

نیم جانی باقی بود باز حکم عالی شد که آن سرگشته تخت برگشته را باز بالا آورند در نیم تنه چون

موی کشان آوردند بموجب امر نافذ با هتمام تمام سرنگون انداختند چنانچه گردن آن خودسر

شکست و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد و باین طرز آن سفاک هتاک از روی عدالت

بقصاص مکافات یافت مشت آن جهان پهلوان الهی چنان رسیده بود که جمعی ازین

آگاه نبودند بزخم گرز اشتباه داشتند منعم خان خانخانان و شهاب الدین احمد خان که در انجا بودند

از صولت غضب شاهنشاهی یکسو شده راه فرار اختیار کردند و یوسف محمد خان پسر

بزرگ انکه خان از واقعه پدر گرامی آگاه گشته با تک غیل مسلح شده سر راه ادهم خان

و ماهم انگه گرفت ازین غافل که خدیو صورت و معنی داد معدلت داده و نسبت ماهم انگه

منظور نداشته آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت بکیفر رسانیده است و چون

حقیقت عدالت علیای شاهنشاهی که برتر از نشای بشری بود خاطر نشان عالمیان شد

جهانی [illegible] اعتضادی عظیم بهم رسید ستم پیشه ها در شبستان خمول پنهان شدند متم رسیده ها را

روز بازار خوشی پدید آمد نادان بادیهٔ ضلالت را چراغ دانائی پیش راه نهادند تا بر زبر گی

صوری و معنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده بشاه راه اخلاص مستسعی شدند و

اتکه خیل هنوز نسبت ادهم خان و قرب و قرابت ماهم انکه در برابر داشته و این سخن
از ارا جیف پنداشته در کمین انتقام بودند اما چون بر زبانها افتاده بود بوسیلهٔ مقربان
بساط حضور التماس نمودند که چون این عدالت بظهور آمده آن سیه روی دین و دنیا
مرده بما نمایند تا خاطر بشری از دغدغه بر آمده مرهم پذیر جراحت گردد آن دانای رموز
آفرینش ملتمس ایشان را بموقف قبول داشته و شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان رفته بچشم
عبرت بین دید و شورش خواطر این طبقهٔ دولتخواه و سلسلهٔ سعادت منش فرونشست و
هزاران سپاسداری و شکرگذاری بجای آوردند و عالمیان یکبارگی از شور شرارت انگیزان
کور باطن نجات یافته بدامن آسودگی در رحت رحل و غمی بحشادند الحق برای امیعدلت عظمی
اگر آفرین آسمانیان تحسین زمینیان پیوند داندکی از حقوق آن ادا یابد و الا ذرات خانوادهٔ
انسانی را کجا توانائی که شکر این عدالت عظمی تواند کرد هم سیاست کبری است که بوسیلهٔ آن عالم
صورت طراوت خاص پیدا میکند و هم رابیت بمامنه که از برکات آن ظلمت آباد دلها بنور
ارادت و شعشعهٔ اخلاص نورانی میگردد هم کور باطنان سبل سیده را داروی بینش است
و هم تیز بینان رمد پذیرفته را سرمهٔ نور هم لنگان عرصهٔ عقیدت را پای طلب است و هم سست
قدمان راه ارادت را عصای همت هم لشکر شکسته دلان را حصار آهنین است و هم خانهٔ زندان
ناشکیبائی را پاسبان بیدار و بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین معدلتی
درون حرم سرا تشریف ارزانی داشتند ماهم انکه که در منزل خود بر بستر بیماری افتاده
بود می شنود که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده است و حضرت او را مقید فرموده اند بمهر
مادری او را بر داشته بملازمت اقدس آورد که شاید پسر خود را خلاص سازد آنحضرت ماهم انکه را
که دیدند فرمودند که ادهم انکه ما را کشت ماهم او را قصاص فرمودیم آن عاقلهٔ روزگار بمعروضداشت

که خوب گردید لیکن ماهم انکه را یقین نبود که پسرش بسیاست رسیده باشد دران حال
بی بی تخته بیگی مادر رستم خان از خانهٔ ادهم خان آمده صورت واقعه را بماهم انکه گفت ماهم انکه
پرسید که بچه طرز کشتند گفت نشان زخم گرزی برروی او پیداست دیگر نمیدانم و آن
اثر دست حضرت شاهنشاهی بود که بقوت تائید غیبی در مرتبهٔ اول برروی او رسیده بود
ماهم انکه را چون تحقیق پیوست که پسرش بسیاست رسیده اگرچه بمقتضای عقلی که داشت حفظ
آداب حضور اقدس نموده جزع و فزع نکرد اما درون او بهزاران زخم جان ستان مجروح
شد و رنگ از رویش رفت و خواست که بر سر فرزند رود حضرت شاهنشاهی نظر بر دوام
خدمت او فرموده بسخنان دل آویز تسلی بخش قدری تسکین نموده اجازت رفتن نفرمودند
تا فرزند بی اعتدال خود را بآن نمط نه بیند و بموجب حکم عالی همان روز آن دو نعش را بدهلی
روانه ساختند و حضرت شاهنشاهی در گرد آوری خاطر آن عجوزه دانش سرشت نصایح بلند
و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر رخصت خانه اش فرمودند آن عاقله ماتم رسیده تسلیم و
رضا کونه ظاهر ساخته تن بقضای ایزدی درداد و بخانه خود آمده بسوگواری نشست و
ناله و شیون آغاز نهاد و مرضی که داشت روی در تزاید آورد و ارکان عافیت در
تزلزل آمد و بعد ازین واقعه بچهل روز در تیر ماه الهی موافق شهر شوال بمقدس سرای
نیستی شتافت و خاطر مهر پرور و مهربانی گزیدهٔ حضرت شاهنشاهی از قضیهٔ آن عفت
قباب بغایت اندوهگین شد و عظیم رقت فرمودند. بآئین اعزاز و اکرام نعش او از اینجا
بدهلی فرستادند و بسعادت خود هم قدمی چند برقت تمام مشایعت این نعش فرمودند
و تمامی اعیان سلطنت و بزرگان این دودمان عالی بلوازم تعزیت و آداب مصیبت پرداختند
و بموجب اشارت اقدس عمارت عالی آساس بر سر مزار ماهم انکه و ادهم خان بنا کردند همچنین

در ماتم داری خان اعظم اتکه خان و تسکین خواطر فرزندان سعادت پیوند او و برادران گرامی
والتیام جراحات قلوب تمامی قبیله و تربیت این طبقهٔ عقیدت طراز و ارتقای مدارج این سلسلهٔ
اخلاص گزین توجهات عظیم فرمودند شعر اگر زینسان غمخواری کسی را * بمردن میل خواهد
شد بسی را * و روز دیگر از سنوح واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان خبر فرار منعم خان و
شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسید بندگان حضرت شاهنشاهی حمل بر سبک
راهی و کوته اندیشی آنها فرموده اشرف خان را به امثال عاطفت و منشور استمالت
فرستادند تا این مغلوبان سلطان واهمه را مطمئن ساخته باستلام قوایم سریر عالی
سربلند ساخت و بافاضهٔ عنایت شاهنشاهی عرق خجلت اینها بآبروی کونین بدل شد

تربیت فرمودن اعتماد خان و انتظام ممالک خالصات باو تفویض نمودن

حضرت شاهنشاهی از آن هنگام که سنوح این سانحهٔ ناگوار الحسب اقتضای حکمت ایزدی
روی نمود بموجب شناخت طبیعت زمان و دریافت مزاج زمانیان بانتظام مهمات ملکی پرداخته
عالم و عالمیان را رواج دیگر بخشیدند اگرچه پیش آمدهای بخود مغرور را روز بازار کساد
پیدا شد تا مستعدان اخلاص مند که از بی انصافی بزرگان دنیا در کنج خمول بودند بفروغ
دریافت شاهنشاهی بظهور آمدن گرفتند از آنجمله اعتبار یافتن اعتماد خان خواجه سرا است
و شرح این عاطفت عظمی آنکه متصدیان اشغال سلطنت از بی وقوفی یا بدمستی یا بدنیتی در معموری
خانهٔ خود کوشش نموده کنجها برای خود سامان می نمودند و در تحصیل خزانهٔ معمورهٔ شاهنشاهی
تا به تعمیر و تکثیر آن چه رسد اهمال میکردند و حضرت شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در پرده پوشی
بودند و چه بجهت آنکه مخاطب بدست نمی افتاد از ین مقوله حرفی نمی فرمودند و دران باب

قانونی انتظام نمی یافت و باوجود آنکه منسوبان بیوتات عالی متصدیها و شد تهامیرسید
گره کشای این کار را بوقت دیگر حواله فرموده با پیشانی گشاده و خاطر شگفته تماشای فنون
تقادیر مینمودند درینولا که سنگی بر شیشهٔ اعتبار بزرگان آمد و بعضی از ارباب درایت
و اصحاب خدمت پیش آمدند و خواجه پهول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیم خان پسر
شیرخان افغان بجوهر رشدی که داشت باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین واقعه
در سلک ملازمان عتبهٔ اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمت شایسته بتقدیم میرسانید
بمقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی بحال او افتاد و او مزاج اقدس شاهنشاهی
دریافته مکنونات ضمیر انتظام بخش را درباب تحصیل خزانه و تعمیر آن بمقدمات معقول معروض داشت
و آن حضرت پایه شناخت او دریافته کلمات هوش افزای فرمودند و او را بخطاب اعتماد خانی
اختصاص داده جمیع خالصات شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود بروی مسلم داشتند
و چنانکه رای جهان آرای شاهنشاهی در بهم رسانیدن خزانهٔ معموره اندیشیده بود اعتماد خان
بحسن تردد و لطف کفایت بجا آورد و آغاز این کار در اواسط این سال بظهور آمد نقد ربایان
نادرست دست کوتاه کردند و تیره رایان خودخواه که راه گرفته پای در دامن عزلت کشیدند
و صافی ضمیران کفایت اندیش در میان آمدند و خزانه که اساس سلطنت و بنیاد دولت و قوت
بازوی سپاه است بروجهی که لائق دولت ابد پیوند باشد انتظام یافت چه بدائع قوانین و
غرائب احکام که هرکدام دستور العمل رفاهیت عالمیان باشد روز بروز از خدیو زمان بظهور
می آمد اندکی از بسیار که در رواج و رونق خزینهٔ عالیه بخاطر اقدس گذشته بود و اعتماد خان
بعمل آورد چه کارهای شگرف که بظهور نیاید و چگونه این مهم از پیش رفت اگر همچنین فرمان
پذیران عتبهٔ خلافت مقاصد علیای شاهنشاهی دریافته در عمل آن بکوشند در اندک

دوم ۲۲۵

تا بت الکنون که
این خواجه سرا
که امانت دار و این
درست کردار بود
[illegible]
در روز بهی روز بروز
گرفتن آغاز نهاد

فرصتی ساحت این ربع مسکون که عبارت از معموره عالم است بتصرف اولیای دولت می
درآید لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی جایست بس مختصر شایسته کمال توجه نداشته
همواره دل در مرضیات الهی بسته بیدار ند و مخاطبان فرمان پذیر را اگر هزارم حصه دریافت
شاهنشاهی بودی هم این کار مختصر که در پیش ظاهر بینان از اعاظم امور است باندک توجه
صورت دلخواه بستی و همانا حکمت الهی را درین کار نظرهاست و از سوانح گریختن منعم خانست
و دستگیر گروه آوردن بدرگاه شهنشاهی است آدمی زاد را دو امر غریب در نهاد است **اول**
طبیعت که نه تمیز دارد و نه چشم **دوم** عقل دوربین کارشناس و بیشتر آدمی از بی
پروائی گرفتار اندیشهٔ تباه شده خرد را که کارفرمای صلاح اندیش است معزول ساخته
فرمان برداری طبیعت میکند و کاریکه دشمن بصد تکاپوی تزویر نتوان سامان داد بسبب
بی فکری برای خود بهم میرساند و تمثال این حال تباه رائی خانخانان منعم خان است که با وجود
جلائل عنایت بادشاهی که پایه افزای سلطنت او بود از انجمله طلب آوردن او از کابل بعنوان چندان
اعزاز و احترام و تشریف خطاب خانخانانی و دیگر التفات عالی و منصب وکالت و حکومت
کل قدر اینهمه نعمتهای گرامی نشناخته و از همه قطع نظر نموده بنابر خار این بیم که در واقعه خان
اعظم و ادهم خان او را بشعله افروزی این آتش متهم میداشتند با خود قرار بودن نمی توانست
چنانچه دران روز هم فرار نموده بود اگرچه عمده آن بود که بعد ازین واقعه از معامله نافهمی بر خود
انمعنی را بسته بود که حل و عقد کارگاه این دودمان عالی و رتق و فتق جمیع مهمات ملکی و مالی
بی شرکت احدی بحیطه اختیار و اقتدار او باشد و انمعنی صورت نمی بست لاجرم همواره سودای
خام می پخت و عزیمت ناصواب مصمم میساخت که از درگاه گیتی پناه که وطن گاه سعادتمندان
هفت اقلیم است گریخته خود را بعشرت آباد کابل که پسرش غنی خان در انجا حاکم بود رساند

چون انسان مغلوب واهمه خویش میباشد از مدارج شناسائی و حقیقت بینی محروم مانده خود در چاه ضلالت و گو غوایت می افتد ۱۲

منعم خان در وهم ناقص خود انگیخته که بسبب اقدس ...

دران

ودران بهارستان عافیت باستقلال کامیاب فراغ باشد تا آنکه درامرداد ماه الهی باین

نیت نادرست از دار الخلافت فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت و محمد قاسم میر بحر همراه

او بود چون این قضیه بمسامع علیه رسید آنرا وقعی نداده فرمودند که منعم خان جائی نمیرود و زود

خواهد آمد و هر چند ساعیان فرصت جوی وقت یافته در ضبط اموال و اسباب او بایما و

تصریح عرضداشت نمودند از بزرگ منشی و فراخ حوصلگی خواهش ارباب سعایت صورت

نه بست و بدولت فرمودند که اگر بفرض منعم خان بکابل رود آن هم ملک ماست و او

ملازم این درگاه تنگ دلی او را برین داشته بناد و لتخواهی اگر نیاید اسباب و اموال اورا

از عقب او روانه خواهیم فرمود باید که هیچ یکی پیرامون خانهٔ او نگردد قضارا بعد از تگاپوی شش

روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالی پرگنه سروت که در جاگیر میر محمود منشی بود

اتفاق عبور ایشان افتاد قاسم علی سیستانی نوکر میر محمود که شقدار آن پرگنه بود خبر یافت

که دو کس از امرای پادشاهی میگذرند و آثار خوف از ناصیهٔ حال ایشان پیداست باتفاق بعضی

از اهل قصبه سر راه گرفته ایشانرا خواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود بارهه که از میامن

خدمات پسندیده در جرگهٔ امرای عظام انتظام یافته از بزرگان بساط عزت بود و دران

نواحی جاگیر داشت ازین قضیه آگاهی یافت آمد و منعم خان را بخانهٔ خود برد و وقت را غنیمت

داشته در آداب مردمی و خیر اندیشی کوشید و باعزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت

شاهنشاهی آورد آنحضرت برخلاف اندیشهٔ مختصر اهل روزگار و نقیض خواهش بداندیشان

که هرگز زمانه ازان تیره عقلان خالی نباشد او را لعواطف بیکران افتخار بخشیدند و بهمان

نمط منصب والای وکالت و خطاب خان خانانی اختصاص داده نوازشهای بی اندازه

فرمودند دل برهم خوردهٔ او را اطمینان حاصل شد فتنه اندوزان بداندیش کناره گرفتند

دوم ۲۲۷

یکی از امرای عظام این سرکار عظمی بود مطلع شده منعم خان را بخانهٔ خود آورده مراسم عظمت و آبرو بجا آورده بشمول خود بحضور اقدس رسانید

تیره عقل بیعقل و احمق ۱۲

و عالمیان را آرایش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود بر تارک کسی که تیغ سیاست متنوع جهانیان
بود تاج ریاست نهادند و از سوانح آمدن تان سین به درگاه مقدس شاهنشاهی و تفصیل
این اجمال آنکه چون ذات مقدس حضرت شاهنشاهی جامع مراتب صوری و معنوی و
حاوی مدارج کونی و الهی است چنانچه در هنگام سخن و ظهور معامله صاحبان هر فن را گمان
آن میشود که ذات مقدس بغیر این فن بامری دیگر توجه نفرموده و همگی فطرت عالی صرف
این کار شگرف شده آنحضرت در دقائق موسیقی چون سائر فنون دانش چه از اقسام
نغمات و شعب فارس و چه اصناف سرود هندوستان از روی علم و عمل یگانه ادوارند
چون صیت نغمه پردازی تان سین که از کلاونتان گوالیار در صورت و عمل منفرد زمان
بود بمسامع علیه میرسید و مذکور مجلس اقدس میشد که او زاویه آسایش خیال کرده در پیش راجه چند
راجه بهته بسر می برد خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک مغنیان عشرت سرای اقبال
باشد جلال خان قورچی را که از مقبولان بساط قرب بود بجهت آوردن تان سین با منشور
استمالت پیش راجه فرستادند راجه بالتفات شاهنشاهی سر افتخار باوج عزت سایند
مقدم فرستاده را پیرایه سعادت خود دانست و مصحوب او پیشکشهای شایسته از فیلان
نامی و جواهر گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساخت و بآئین پسندیده تان سین را
سامان لائق نموده خال رخسار پیشکش خود خیال کرد و درین سال بسعادت زمین بوس
افتخار یافته کامروا شد و حضرت شاهنشاهی خوشوقت شده نقود انعام در دامن
امید او ریختند و کلاه عزت او از همگنان برافراختند چون فطرت مستقیم و جوهر قابل
داشت بدوام ملازمت و حضور بساط نشاط شاهنشاهی ترتیب یافت و در نغمه سرائی
و مضامین بستن ترقیات عظیم او را روی داد ❊

آغاز سال هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی آبان ماه اول

درین ولا که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته و دستداران این مشرب ابنساط بخش بود نغمهٔ مقدم نوروزی بدلگشائی و جهان افروزی بلند آوازه شد و بشرت بزبان حال ترانه زن این مقال گشت شعر وقت است که بوستان دم از نوش زند * صد نغمهٔ تر بهار بر گوش زند * از آتش گل که باد صبح افروزد * خون در رگ مرغان چمن جوش زند * طبائع مرکبات بفیض جان پرور بسابط در اهتزاز نشو و نما آمد سرود مرغان چمن در گوش گلهای بهار پیچید ساقیان وقت جرعهٔ شوق بتازگی در کام روزگار ریختند عندلیبان نیم مست بضراب منقار بربط نوازی آغاز نهادند شعر بهر شاخ مرغ از نغمه ساخته * بهر نغمه گلبن سر افراخته * ازان نغمه کو غارت هوش کرد * مغنی ترنم فراموش کرد * نیر اعظم بهزاران فیض و افضال بعد از انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه پانزدهم رجب هزار و هفتاد به برج شرف تحویل نمود و آغاز سال آبان الهی که سال هشتم از مبدا تاریخ جلوس شاهنشاهی است بسعادت و اقبال اتفاق افتاد و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه پدید آمد و در مفتتح این سال فرخنده بتائید ایزد جهان آفرین که چراغ افروز دولت ابد قرین است خواجه عبد المجید آصف خان را در جنگ راجه راجپند و غازی خان فتح و نصرت روی داد و ملک ... بدست تائید ... او مفتوح گشت و شرح این قضیهٔ دلگشای آنست که خواجه عبد المجید دیوان را که از ... بخطاب آصف خانی خلعت امتیاز یافته بود و از قلم ... نموده در سلک جامعان سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام و نسبت سرکار که دولایتی است وسیع جاگیر فرموده بودند

دوم ۲۲۹

او بمقتضای کاردانی و کارطلبی خود در مقام آن شد که ملک پته را که ملکی است بسر خود متصرف
در آرد نخستین براجچند که از راجهای نامور ممالک هندوستان است و پدر بر پدر فرمان روائی
آن ملک کرده اند بنصائح ارجمند پیغام داد که کلاه خودسری را از تارک نخوت نهاده حلقهٔ عبودیت
در گوش اطاعت افگنده در سلک خراج گذاران ممالک محروسه در آمده کامیاب امن و امان
گردد و غازی خان تنور را که برهنمونی ادبار مسلک بغی پیموده پناه باو برده است بدرگاه
گیتی پناه که مامن عالمیان است فرستد راجچند چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیهٔ بخت او نتافته
بود نصایح آصف خان را که گوشوارگی گوش دولت او را شائستگی داشت پنبهٔ غفلت ساخت
و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور او گشت و از بخت برگشتگی آمادهٔ جنگ شد
آصف خان که تایید یافتهٔ سطوت دودمان این دولت بود با سامان شائسته بسر او رفت
و او باتفاق غازی خان تنور و لشکری انبوه از راجپوت و افغان بجنگ پیش آمد و دلیران
و بهادران جانبین دست از جان شسته دل در ناموس بسته هنگامهٔ کارزار گرم کردند شعر

دلیران به تیر و کمان تاختند — همه نیزه و تیغ انداختند
جهان گشت پر زابر الماس ریز — شد از خاک و خون باد شنگرف بیز

و بعد از زد و گیر بی اندازه آصف خان غالب آمد و غازی خان
تنور را با بسیاری از سرداران نبرد طعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت و راجه رامچند شکست یافته
بقلعهٔ باندهو که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت و غنائم بی پایان بدست اولیای
دولت قاهره در آمد درین اثنا بوسیلهٔ استدعا و استشفاع راجهای نامور که بدوام خدمت
حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند فرمان جهان مطاع از درگاه معلی صدور یافت که راجه
رامچند حلقهٔ بندگی در گوش کرده قرار بدریافت دولت زمین بوس داده است او را از زمرهٔ
بندگان عتبهٔ مقدسه شمرده پیرامون ولایت او نگردند بموجب منشور اقبال آصف خان

از انجا مراجعت نموده بجایگیر خود آمد

ذکر تعیین نمودن غنی منعم خان خانخانان بکابل و سوانحی که روی نمود

چون باطن جهان آرای [illegible] شاهنشاهی همواره توجه اقدس بانتظام کابل و آنحدود و سوانح آن داشت درینولا بمسامع علیه رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان باتفاق ابیر بابوس و شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و سونج سیدی ماهی و خواجه خاص ملک و جمعی دیگر عفت قباب ماه چوچک بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم از بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده در بر آوردن او از حشر سرای کابل بکمال سعی تقید بجا رسانیده بر آوردند و منعم خان را اتالیغ میرزا حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهره نداشت اما در گربزی و شرارت همه تن چشم بود و از حکومت برادرزاده خود پیوسته بیتاب داشت و غنی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت منشی بی نصیب بود و با اینهمه سرمستی ریاست او را از پای اعتدال انداخته بود و بد مصاحبی که بدترین آفات آدمی زاد است بیکبار او را از فراز سعادت به نشیب شقاوت می کشید از انجا که اپانی و کل با بابا بجز ره گری و شرارت [illegible] سعادت او بودند تا آنکه آنجا بخدمت مهد علیای بیگم را با خود متفق ساختند در اوایل شهریور ماه الهی سال هشتم غنی خان بسیر فالیز بجانب [illegible] رفته بود شهر را استحکام نموده دروازه را بر روی او بستند و اوسیل آراسته برابر دروازه دلی آمده به پشتهٔ سیاه سنگ ایستاده کاری نتوانست کرد پهلوان عیدی کوتوال را برسالت فرستاد که شاید بکر و تدبیر کاری بسازد تا هم سر ما جواب دادند که تو از جانب حضرت شاهنشاهی نگو میت

متعین نبودی مردم از ستمکاری و بی اعتدالی تو به تنگ آمده [illegible] پته را که ملکی است [illegible]
که بسلامت بدر روی و اگر میخواهی که باز بریاست این ولایت بر [illegible] سامان است [illegible]
عیار خود را درست کن و منشور والا از دیوان خلافت گرفته بیا [illegible] را از تارک نخوت نهاده [illegible]
درین گفت و گوی بود که مردم از و جدا شدن گرفتند و چون [illegible] درآمده کامیاب [illegible]
و دانست که رفتن درون شهر صورت نمی بندد و نزدیک است که گرفتار شود آخر های روز
برهنمونی حمزه عرب و میر غیاث الدین نیشاپوری بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب
اموال او را در شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان برین امر سرگذشت تولک خان
قوچین است و شرح این قضیه برسبیل اجمال آنکه غنی خان که مستی جوانی و اعتبار او را
ضمیمه شقاوت ذاتی شده بود سود خود را در زیان دیگران دانستی و بستیزه کاری و
هرزه درائی بسر بردی و پایه قدر مردم ندانستی و بدستانه سلوک کردی از انجمله تولک خان
قوچین را که از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود
بی سببی گرفته با جمعی خویشان او دربند کرد بیت بد با تو نکرد هر که بد کرد ٭ آن بد
یقین بجای خود کرد ٭ تا آنکه بعضی از ارباب صلاح درمیان آمده خلاص کردند و تولک خان
ازین بی آبروئی که روی داد بموضع ماماخاتون که بجاگیر او مقرر بود در رفته و پای جرأت
در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام می جست در خلال اینحال قافله از جانب بلخ می آمد غنی خان
خبر قافله به جاربکاران شنیده با معدودی باستقبال قافله و انتخاب اسباب سیر خواجه
سیاران که سرمنزل خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت و آنجا بزم مستی
ترتیب داد و ترانه خودپرستی ساز کرد چون تولک خان که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود
از برآمدن او آگاه شد فرصت را غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از پی شتافت

نیم شبی بر سر غنی خان که خود بشراب و تن بخواب داده بود رسیده بخت بکام و صید بدام یافت او را و شکون پسر قراچه خان را دستگیر کرده در بند کشید و بسرزنش زبانی دل شوریده خود را که از آشوب غم و غصه پر بود خالی ساخت و بگمان آنکه چون حاکم را القید در آورده شاید شهر هم تواند گرفت از انجا عنان تاب شده و احشام کابل را بخود متفق ساخته در موضع چهار رواش که در دو کروهی کابل است فرود آمد فضیل بیگ برادر ابو الفتح پسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ شدند و تولک خان دریافت که قصد او بجائی نمیکشد و دست او بشهر نمیرسد بحصه قانع شده حرف صلح و تقسیم ولایت در میان آورد فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادر زاده خود را غنیمت شمرده اکابر شهر را فرستاد و از معموره پای منار تا حد ضحاک و بامیان که قریب بخمس کابل است با و مسلم داشت و اطفای نائره آشوب کرده غنی خان را از چنگ او خلاص کرد شعر
درانديشه ای حکیم از کار ایام * که پاداش عمل یابی سر انجام * سلامت بایدت کس را میازار * ادب را در عوض تیر است بازار * غنی خان بکابل جای کرم ناکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشت و بجمعیت تمام بقصد انتقام بر سر او روانه شد تولک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود رو بدرگاه جهان پناه نهاد و شاه راه هندوستان پیش گرفت غنی خان با لشکری گران تعاقب نمود چون تولک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت و قریب بموضع تر الله که از گذرهای آب غوربند است لشکر کابل بدو رسید و جنگ در پیوست آخر تولک خان تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار و معدودی خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر بر آمد و بابای توجین و کبک توجین و چندی دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند و از انجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد و بنا بر الحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول بر رعایا و سائر اهل شهر کرد و بخود رائی و خود آرائی پرداخت اما آنکه حقیقت بیسامانی سرکار مرزا محمد حکیم ... بود پروای آن نکرد و مردم مرزا ...

اهل کابل ازین ممر تنگدل شده و باتفاق فضیل بیگ و پسرش ابو الفتح کمر همت بدفع او بستند
اتفاقاً در همان ایام در قریهٔ معموره فالیزها بکمال رسیده بود بهوای سیر فالیز از خاطر او سر بر زد
غافل ازینکه گفته اند مصرع تو خربزه خور ترا بفالیز چه کار ٭ چون هنگام او بابا ور رسیده بود
بسیر فالیز روان شد و شب انجا توقف کرد ابو الفتح بیگ و دیگر نامورانِ شهر فرصت یافته
میرزا حکیم را بالای دروازهٔ آهنین آورده نقاره و نفیر بلند آوازه کردند و غلغلهٔ عظیم از
وضیع و شریف برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه با معدودی که همراه او بودند
بجانب شهر شتافت چون بآن حوالی رسید دید که منصوبه طوری دیگر گشته ابواب موافقت
مسدود است و مداخل مخالفت مفتوح و کاری از پیش نمی تواند برد و اگر نزدیک تر آید تحمیل
که همراهان او که عیال ایشان در شهر است او را تنها گذاشته بروند بلکه دستگیر کرده بسپرند
حیران و مضطرب بر پشتهٔ سیاه سنگ شامیانه زده ایستاد اهل قلعه توپی بجانب او انداختند
بحسب تقدیر تیر آن بشامیانه رسید غنی خان از مشاهدهٔ آن هراسان شده بصد داغ حسرت
و حرمان و هزاران درد آرزو و ارمان دل از خان و مان و حکومت کابل برکنده روی
بجانب هندوستان آورد و بعد از رفتن غنی خان عفت قباب مهد علیا ماه چچک بیگم
مهمات کابل را متمشی ساخته وکالت میرزا حکیم را نامزد فضیل بیگ نمودند و چون نظر شق
از مرتبهٔ بینائی پرتوی نداشت ابو الفتح پسرش به نیابت پدر مهمات و معاملات فیصل میداد
و او را هم چون شائستگی بزرگی نبود و عقل دور اندیش معامله دان نداشت در تقسیم جاگیر و
قطع معاملات عدالت منظور نداشته بیخردانه بسر می برد و از همه بدتر آنکه جاگیرهای چیده را
برای خود و موافقان مقرر ساخت و جاهای زبون را برای سرکار میرزا نامزد کرده نظام
غریب برای خود سامان نمود از انجمله غزنین را بمیرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داد

و بابوس بیگ را مقید ساخته با و سپرد و او تمام اموال و اسباب باقی مانده او را گرفته بناکامی گشت و هرکه نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال رود و نه دیدهٔ بینا که از دید احوال دیگران عبرت گزین شود و نه مصاحبی خیراندیش دوربین که بسخن او اقتدا نماید سرانجام در سرای مکافات سزای لائق در کنار او نهاده آید و لهذا چون دو ماه از این معامله گذشت والدهٔ ماجدهٔ میرزا و ملازمان قدیمی تاب این ستم شرکی و ستیزه کاری نیاورده کمر عزم بر بسته و جماعت از ایشان مثل شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و میرم خویش شاه ولی و معصوم کابلی و سیوندوک و عبدی سرمست و جمعی دیگر در قصد تسخیر تفضیل بیگ همداستان شده و مترصد فرصت نشسته تا شبی بهمین داعیه او را بدرخانه طلبیده در حرمگاه که صحن دیوان خانه چهل ستون نصب کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند و پیاله را بگردش در آوردند از شام تا نیم شب بانگ نوشانوش بود درین اثنا چند نوبت ابوالفتح آهنگ بیرون رفتن کرد اهل مجلس بتملق مستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند و این بدست خون گرفته بجز از سنگ اندازی دوران چون وقت بدروی شب کشید کیفیت شراب زور آورده و فرورفتگی خواب با وی هم آغوش شد جمعی که خون ریزی او بخود مقرر ساخته بودند شمشیر ها کشیده بخرگاه در آمدند و بضربات تیغ جان ستان کار او را تمام ساختند و میرم برادر خویش شاه ولی سر او را بریده بر سر نیزه علم کرده جسدش را از بالای حصار پایان انداختند و غلغلهٔ عظیم در کابل افتاد چون سرگذشت ابوالفتح تفضیل بیگ رسید از سر اضطراب اسباب و اموال خود بجد و میرزا سنجر پسر خضر خان هزاره که پسر ابن سنجر سکندر نام با و نسبت دامادی داشت بار کرده خواست که خود را بابوس هزاره رساند و باین اندیشه برآمد بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آورده آوارهٔ صحرای عدم ساختند و بعد

ازین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را از بیخردی عادلشاه خان
خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصب جانخانی داد و خواجه خاص ملک خواجه سرا را
اخلاص خان لقب کرد و از خودسری و بیخردی لقبهائی که پادشاهان به بندهای خود مکرمت
فرمایند دادن گرفت و بسعی خویش در فنای خود اهتمام نمود و در اندک فرصتی بیگم قصد غدرای
او فهمیده بجلال آباد فرستادند و به رای رزین خود مهمات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت
حیدر قاسم کوه بر را که آبا و اجداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات
مقرر ساخت بجهت بسیار سخن بدرازی کشید و بالجمله چون شرح برآوردن غنی خان و کیفیت
بی سر و سامانی مهمات کابل معروض بارگاه معلی شد بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی
رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار میخواهد مناسب آنست که او را اتالیق میرزا حکیم ساخته
روانه کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را کشیده هم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید
و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بهتر ازین دریابد بنا برین اندیشه صواب انتما منعم خان را
که بر سر راجه مذکور تعیین فرموده بودند از اتاوه بازگردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند
و چندی از امرای مثل محمد قلی خان برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگی و شاه حسین خان نکدری
و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران و یکه جوانان
نیز تعیین شدند منعم خان چون از تبه رائی قدر دولت حضور نمی شناخت و پایه عنایات
شاهنشاهی نیک در نمی یافت و از کابلیان اعتباری نمیگرفت این نقش را فوزی عظیم دانسته
و به مجرد رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال طی منازل و قطع مراحل نموده
بجلال آباد رسید و چندان توقف نکرد که امرای کمک تمام باو ملحق شوند و محمد قلیخان برلاس

حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت کردی از و پیدا نبود بیگم باستماع آمدن منعم خان باعیان
کابل کنگاش قرار داده اند که اهل کابل را از سپاهی و ایماق فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته
متوجه پیش شویم که در ملغانات جنگ صورت بندد اگر در مصاف غالب شدیم ازان چه بهتر
و اگرنه گریخته خود را بقبایل مهمند و خلیل میرسانیم و از انجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی
می آوریم و خود را بجماعت درگاه والا می سپاریم و اگرنه خان خانان بسیاستهای گوناگون
انتقام برادر و پسر و برادرزاده خود خواهد کشید چون منعم خان خانان بده غلامان رسید
خبر آمد که عبدی سرمست بجلال آباد آمده در استحکام آنجاست تمر تکیه و خواجه کلان و جمعی را بسر عبدی
فرستاد عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خانخانان متوجه محاصره جلال آباد
شد درین اثنا خبر رسیدن میرزا حکیم و لشکر کابل رسید جبار بردی بیگ را که در زمره ملازمان
حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت و درویش شده عمری میگذرانید و درین سفر همراه
شده بود پیش میرزا فرستاد که شاید بی جنگ مهم صورت یابد و اگر صورت نیابد قرارداده
که جنگ روز دیگر باشد کستاره رو بروست تیموری که از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم
اندک است بقمر دانه انداختند که شاید غنیم شب بجانبی بدر رود و کار دراز شود خانخانان بگو
خود اهتمام حیدر محمد خان که هر دو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند راه جنگ پیش گرفت
درین اثنا خواجه کلان که سر لشکر هراول بود کشته شد میرزا حسن که در جوانغار بود از جای خود بجنبید و قاقشالان جمعی که درینجا بودند
نیز توفیق خدمت نیافتند و ابوالمعالی توپچی که کابلیان او را خطاب رومی خانی داده بودند
دیگر در سپه خود تعبیه آتشبازی کرده بود تیری ازان بحلقه حصاری رسید و ازهم گذشت چون
از کشته شدن خواجه کلان دل باخته بودند در هم شکسته عنان از دست داده پای ثبات
در رکاب نماندند و نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و جمعیت

ازین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل وعقد مهمات کابل گشت وخود را از بیخردی عادل شاه خان
خطاب کرد وحیدر قاسم خان کوه بر را منصب جانخانی داد وخواجه خاص ملک خواجه سرا را
اخلاص خان لقب کرد واز خودسری وبیخردی لقبهائی که پادشاهان به بندهای خود مکرمت
فرمانید دادن گرفت وبسعی خویش در فنای خود اهتمام نمود ودر اندک فرصتی بیگم قصد غدرای
او فهمیده بعد م آباد فرستادند وبه رای رزین خود مهمات کابل پیش گرفت بجهت مصلحت وقت
حیدر قاسم کوه بر را که ابا واجداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات
مقرر ساخت بجهت سیرابی سخن بدرازی کشید وبالجمله چون شرح برآوردن غنی خان کیفیت
بی سروسامانی مهمات کابل معروض بارگاه معلی شد بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی
رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار میخواهد مناسب آنست که او را اتالیق میرزا حکیم ساخته
روانه کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را کشد وهم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید
وهم قدر عنایت ومرحمت شاهنشاهی بهتر ازین دریابد بنابرین اندیشه صواب انتما منعم خان
که به سرراجه مذکور تعیین فرموده بودند از آگره بازگردانیده بآیین خدمت عالی رخصت فرمودند
وچندی از امرای مثل محمد قلی خان برلاس وحیدر محمد خان آخته بیگی وشاه حسین خان نکدری
وحسن خان برادر شهاب الدین احمد خان وتیمور خان یکه وجمعی دیگر از بهادران ویکه جوانان
نیز تعیین شدند منعم خان چون از تنبه رائی قدر دولت حضور نمی شناخت وپایه عنایات
شاهنشاهی نیک درنمی یافت واز کابلیان اعتباری نمیگرفت این نقش را فوزی عظیم دانست
ای نخوی پای نمی دانست
وبمجرد رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد واز روی استعجال طی منازل وقطع مراحل نموده
بجلال آباد رسید وچندان توقف نکرد که امرای کمک تمام باو ملحق شوند ومحمد قلیخان برلاس

حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت کردی از و پیدا نبود بیگم باستماع آمدن منعم خان با عیان
کابل کنگاش قلعه داری داد که اهل کابل را از سپاهی و ایماق فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته
متوجه پیش شویم که در یلغانات جنگ صورت بندد اگر در مصارف غالب شدیم از ان چه بهتر
و اگر نه گریخته خود را بقبایل مهمند و خلیل میرسانیم و از انجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی
می آوریم و خود را بجماعت درگاه والامی سپاریم و اگر نه خان خانان بسیاستهای گوناگون
انتقام برادر و پسر و برادرزاده خود خواهد کشید چون منعم خان خانان بده غلامان رسید
خبر آمد که عبدی سر مست بجلال آباد آمده در استحکام آنجاست تهر بکیه و خواجه کلان و جمعی را بر سر عبدی
فرستاد عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خانخانان متوجه محاصره جلال آباد
شد درین اثنا خبر رسیدن میرزا حکیم و لشکر کابل رسید جباره بردی بیگ را که در زمره ندمای
حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت و درویش شده عمری میگذرانید و درین سفر همراه
شده بود پیش میرزا فرستاد که شاید بی جنگ مهم صورت یابد و اگر صورت نیابد قرار داده
که جنگ روز دیگر باشد که ستاره رو برو ست تیمور بیک از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم
اندک است بصرفه انه انداز شد که شاید غنیم شب بجانبی بدر رود و کار دراز شود خانخانان بگو
خود و اهتمام حیدر محمد خان که هر دو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند راه جنگ پیش گرفت
درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد میرزا حسن که در جوانغار بود از جای خود جنبید قاقشال که در برانغار بودند
نیز توفیق خدمت نیافتند و ابو المعالی توپچی که کابلیان با و خطاب رومی خانی داده بودند
در گرد اسپ خود تعبیه آتشبازی کرده بود تیری از ان بجلچه ساری رسید و از هم گذشت چون
از کشته شدن خواجه کلان دل بای داده بودند در نهر تیه عنان از دست داده پای ثبات
در رکاب نماند و نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و جمعیت

مجازات و مکافات نادانستن قدر خیان نعمتی و باد افراه غرور که نکوهیده ترین خصلت
انسانی است شکست بر منعم خان افتاد و جمعی بی حقیقتی نموده بکابلیان ملحق شدند و تمامی
اموال و اسباب منعم خان تباراج رفت آبایزید بیگ که یکی از معتمدان منعم خان است تقریر
میکرد که مقدار سی لکهه تنگه از جنس و نقد همراه من بود که بغارت رفت و اگر مردم بتاراج مشغول
نمی شدند منعم خان هم گرفتار میشد منعم خان بال و پر ریخته به بکرام آمد و چندروز در انجا بوده
صلاح کار خود می جست آخر یاری تواجی باشی را با عرضداشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس
نمود که روی آمدن بعتبه علیه ندارم امید که رخصت مکه معظمه یابم که گرد تقصیرات خود را دران ارض
مقدس پاک ساخته شایسته آستان بوس گردم و چون از بی طالعی قدر عنایت بادشاهی
ندانستم دیدم آنچه دیدم و اگر از بنده پروری رخصت نشود امیدوارم که چون در من بی سامانی
راه یافته چندگاه در پنجاب قدری جاگیر مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف زمین بوس
دریافت و چون عرضداشت را روانه درگاه ساخت در بکرام نتوانست بود از انجا بکنار
سند رسید و از اندیشناکی غنیم از سند عبور کرده در حد ولایت گکران آمده نفس راست کرد
و روزی چند دران حدود توقف نمود سلطان آدم لوازم آدمی گری بجا آورد خانخانان
در مقام حیرت آمده نه روی رفتن و نه رای بودن داشت سراسیمه روزگاری میگذرانید حضرت
شاهنشاهی را چون پرتو اطلاع بر حقیقت احوال او تافت برخلاف عقلهای کوتاه اهل روزگار
منشور عاطفت فرستاده بنصایح گرامی و مراحم گرامایه او را از کلفت برآوردند و در جواب عرضداشت
او در باب جاگیر پنجاب حکم مقدس بنفاذ پیوست که از روی عواطف بادشاهی جاگیرهای سابق
که کمتر از جاگیر پنجاب نیست از سرکار حصار فیروزه و سرکار اتاوه و خیرآباد و شاه پور و کلانور
و جلندر و اندری و غیر آن تغیر نداده ایم و اگر معامله یورش گکران در میان نمی بود در لاهور هم

دوم ۲۳۸

هیچ مضایقه نمی رفت اکنون بمجرد رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد منعم خان بعنایات

بادشاهی متوجه استلام درگاه معلی شد چنانچه در اواسط سال هشتم الهی داد و اواخر

نهصد و هفتاد قمری بشرف بساط بوس استسعاد یافت و عاطفت شاهنشاهی او را مورد مرحمت

و مشمول بیدریغ احسان ساخت و از چهرهٔ حالش گرد خجالت و غبار ملالت پاک ساخته بنوازشهای

بادشاهانه اختصاص بخشید منعم خان شناسای مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه خردانه رفتن

کابل از سویدای دل برآورد و یکدل و یکرو گشته کمر همت بخدمت والای شاهنشاهی

بست خاطر مقدس شاهنشاهی بودن منعم خان را میخواست و او از ناشناسی و ناسپاسی

دل نهاد اینجا نمی شد آخر پیرایهٔ صلاح خود دریافته بصدد نیازمندی معتکف عتبهٔ اقبال شد [حاضر و قربان شوند ۱۲]

و سعادت کوکب بختش روز افزون گشت و بمدارج دولت عظمی ارتفاع نمود و از سوانح

آنست که خاطر عشرت پیرای حضرت شاهنشاهی متوجه شکار جانب متهرا شد با جمعی از خاصان

بآن صوب نهضت فرمودند و فنون شکار دلخواه شد از آن جمله روزی هفت شیر شکار آن شیر شکار

شد پنج تا را به تیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند و یکی را آن سرمایهٔ افتخار دلاوران و

دلیران بدست خویش زنده گرفت و باعث هزاران تعجب گشت و دیگری را جمعی از بهادران

پر دل اتفاق نموده بدست آوردند درهمین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت

آرائی بودند که بموقف عرض مقدس رسید که از دیر باز ست که در هندوستان رسم شده که این

طبقات که در معابد بحسب اقسام عبادات و تقریبات می آیند حکام آن سرزمین باندازهٔ حالت

و ثروت مبلغی مخصوص میگیرند و کرمی نامند بفتح کاف و سکون را شاهنشاه خردپژوه از فراخ

حوصلگی و دوربینی و حق اندیشی تمامی آن نقود را که کرورها میشد بخشیدند و چنین اخذ اموال

ناستوده انگاشته بمنع آن یرلیغ مقدس بممالک محروسه صادر فرمودند در زمان باستانی

از نارسائی بعضی و حرص اندوزی طائفه بمحض تقلید از داد پرستان چنین خواهش بیجا می نموده اند و بارها بر زبان اقدس گذشت که هر چند بطلان گروه مشخص گردید چون پی بر آن رفتن بران جماعت مشخص نیست در هر چه آنرا وجه توجه بعتبه کبریای احدیت ساخته پرستش ایزد جان آفرین می نمایند چیز خواستن و سنگ تفرقه انداختن ناستوده خرد خرده دانست که هر آئینه آن نشان نارضامندی ایزدی خواهد بود و چون خاطر اقدس از شکار وا پرداخت عزیمت آن شد که این هژده کروه مسافت پیاده شتافته در یک روز خود را بدار الخلافت آگره رسانند این عشرت بزور اقبال با مخصوصان قدم همت در راه نهاد یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میر علی اکبر و حکیم الملک و دستم خان و شمال خان و مطلب خان و طبقهٔ دیگر از ارباب اختصاص را همراه گرفتند ازین ره نوردان اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسی دیگر همپائی نتوانست کرد *

فتح ولایت نگرکوت به نیروی همت عساکر اقبال

چون عالم عنصری سفلی منتظم بصلاح عالم قدسی علویست و نمونه ازین بوالعجب کارخانه است که انتظام مهمات ملکی و مالی بادشاهان والاشکوه به نیت درست و اندیشهٔ راست که پرتوی عالم علویست منوط و مربوط می باشد هر اقبال پناهی که از شوکت ظاهری و عظمت صوری از جا نرفته در آبادانی دلها اهتمام نماید و همت را بر رفاهیت خرد و بزرگ گمارد و همواره از دولتمندی ذاتی بقدر گنجایش مطابق نیت بعمل آورده خود را پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کارهای او را بر آورده خیر گردانیده روز بروز آثار افزونی دولت و عظمت او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزارها کشیده و باقسام نکبت و انواع بلیت گرفتار گشته

سر در کتم عدم فرو برند و هر کرا شهرستان باطن که نمونهٔ ملک سماویست باندیشه های تباه
هوا و هوس خراب باشد هر آئنه بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ دولت او چون شعلهٔ خس کم بقا
و نهال اقبال او چون سایهٔ درخت زود زوال باشد اگرچه هوشمند دانادل را در امثال این
مقدمات خرد افزای دولت بخش احتیاج تمثیل نیست لیکن چون مقصود ازین محمدت نامهٔ
الهی رهنمونی عامه است بجهت تربیت سرمهٔ بینائی غبار آلوده چشمان کوتاه بین که همیشه
بجهت مصالح گوناگون عالم از پریشان پر باشند بجای دور و زمان گذشته نمیرود و واقعات
قدسیه خدیو زمان خود را رقم زدهٔ کلک تمثیل نگردانند و مجدد آنچه درین سال مبارک بظهور آمده
موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیده وری کوته نظران گشت تسخیر ملک ککران است
که میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اطلال و اغوار واقع است چه در زمان
پیش سلاطین هند با لشکر گران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این
امنیت نموده اند چون جز ظاهرآرائی پیشه نداشته اند و نیات ایشان بصحت نپیوسته
بود مرادشان بر نیامد و این عقده باهتمام شان کشوده نشد چنانچه ایمائی بدین در پیش
رفته است و اکنون که عالم بحسن نیت و صفائی عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته
است از وجود جهان آرای افلاکیان مقدس و خاکیان نیازمند کامروای صورت و
معنی آمد این کار بزرگ که از فرمان فرمایان هند پیشین نرفته بود بوسیلهٔ اهتمام اقبال
شاهنشاهی بروجه دلخواه صورت گرفت و آن ملک متصرف اولیای قاهره درآمد و شرح
این کبری آنست که چون الوس ککر پیوسته لاف دولتخواهی و یکجهتی میزدند آن معدلت و
فتوت جز چشم التفات بران ملک نمی انداخت هرچند در آداب خدمت آنست که بزرگان
دیار پیوسته اگر در ملازمت نباشند گسسته بسعادت زمین بوس استسعاد یابند

سلطان آدم و کلان تران آن ملک که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بودند اصلا لوازم
خدمت بجای نمی آوردند لیکن آنحضرت پاس اندک خدمتی که در وقتی [illegible] آدم بظهور آمده
بود داشته چندین تقصیرات ازین طوائف میگذرانیدند و ازان باز که اورنگ جهانبانی
بفر ذات اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت کمالخان بمقتضای سبق خدمت و سابقه
عبودیت این دودمان عالی که نقش ضمیر این مردم بوده روی ضراعت بدرگاه معلی آورده
ارکان عبودیت موروثی را بوسیله زمین بوس والا مجددا تاسیس داده دوام اعتصام
رکاب نصرت قرین نموده پرتو عنایت بر و تافته جاگیرهای لایق یافت هنگام محاربه خانزمان
که با پسر عدلی روی داد در سرکار لکهنو پرگنه هنسوه و فتحپور و دیگر محال جاگیر او بود و نیز بموجب
حکم معلی جمعیت شایسته همراه برده شریک خدمت شد و دران جنگ مردآزمای ازو کارنمایان
بظهور آمد و چون حقیقت حال از راست گفتاران درست کردار بعرض اقدس رسید موجب
مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت چنانچه از فرط التفات فرمودند که
کمال خان خدمت خود را بجای آورد اکنون وقت عاطفت ماست بهر مقصدی که داشته
باشد کامیاب خواهد شد در نیوقت سعادت پرتو بوسایل واقفان بساط قرب بعرض [illegible]
که عاطفت حضرت شاهنشاهی درباره من زیادت از حالت من بظهور آمده است اکنون
از عواطف پادشاهی بمقتضای حب وطن امید ولایت جد خود دارم که تا قضیه ناکامی مرا
در پیش آمد و در بند سلیم خان افتادم ملک موروثی مرا عم من آدم متصرف است و ازین
غم هزاران عقده غم در دل دارم و شرح این قضیه مجملی آنست که سلطان سارنگ با شیرخان
جنگهای مردانه کرد آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمالخان بدست افتادند
سارنگ را بقتل رسانید و کمالخان را در قلعه گوالیار محبوس ساخت و با وجود چنین قدرت

ملک اینها را بدست نتوانست آورد و حکومت الوس گکران سلطان آدم برادر سلطان
سارنگ داشت چون کار شیرخان سپری شد و نوبت بسلیم خان رسید او نیز سعی های
بلیغ در گرفتن این ملک نمود و سودمند نیامد و از غرائب آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان
قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد که ته زندان خانه را کاواک کرده و پر داروی تفنگ
ساخته آتش دادند قوت آتش بارود زور آورد که خانه را از جای کنده و با زندانیان
بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراگنده ساخت کمال خان دران میان بود قادر بیچون اورا
ازین آسیب محفوظ داشت و در گوشهٔ خانه که او بود دردی ازان آتش نرسید چون
سلیم خان برین کرامت ایزدی آگاه شد عهد گرفته او را خلاص ساخت و ازان وقت
سلطان آدم عم او استیلای مطلق در ولایت خود یافت و او روزگار بناکامی میگذرانید
تا در اوائل اورنگ آرائی حضرت شهنشاهی خود را بستهٔ فتراک دولت ابد پیوند ساخته
و کمر اخلاص بسته عرصهٔ جان سپاری نمود چون شرح ناکامی خود معروض داشته
التماس موطن قدیم نمود حکم گیتی مطاع از مطلع عالت [illegible] صدور یافت که ولایت گکران
آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته و اکنون سلطان [illegible] ساخته [illegible]
مسلم دارند و بدیگری کمال خان متصرف گردد [illegible]
میر محمد خان و سعدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان [illegible]
بهسودی و راجه کبور دیو و راجه رام چند که جاگیر در پنجاب داشتند شرف ارتفاع یافت
که اگر سلطان آدم درین حکم بایستد افواج قاهره از پنجاب [illegible]
نافرمانی در کنار آن بی دولت نهند تا عبرت [illegible] گردد
کمال خان [illegible] آمال از عتبهٔ علیا [illegible] فرمان اقدس

بسلطان آدم گذارش حکم عالی نمودند آدم و پسرش لشکری نام که حل و عقد کار و بار
پدر باو بود سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه در میان آوردند و
راضی نشدند که ازین تسلط مستعار اندکی فرود آیند و کمال خان نیز بملک موروثی خود کامیاب
گردد امرا از فرط احتیاط صورت حال بدرگاه گیتی پناه معروض داشتند مجدداً منشور عدالت
مضمون بطغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبهٔ اول رابطهٔ عبودیت گسسته انقیاد
نموده بود با وجود آن از انجا که شمول عنایت بادشاهی هست اگر نیمی از ولایت را به
برادرزاده خود گذارد نیمهٔ دیگر را باو گذارند و اگر همچنین بر نافرمانی ثابت قدم باشد تا ...
او نموده کمال خان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج
قاهره نهضت نموده بولایت گکران در آمد آدم همچنان بر سر جهل ایستاده در مقام مدافعه
عساکر اقبال شد و در حوالی قصبهٔ ... [illegible] ... جنگ عظیم در پیوست و هرچند که جرات و جلادت در
سرشت طبقهٔ گکران ... است قتال و جدال دست داد اما از انجا که همواره تائیدات ازلی
قرین موکب اعلای دولت ابدپیوند است شعشعهٔ تیغ نصرت نیام زنگ زدای معرکهٔ ظلام
گشت و آن وحشی ... [illegible] سباع منش صحرای هزیمت طی کردند و باقبال شاهنشاهی فتحی که
طراز فتوحات عظیمت تواند ... [illegible] ... ی داد سلطان آدم بدست هزبران عساکر والا دستگیر شد
و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت و چندگاه از خیل گم گشتگان بود در اندک فرصتی
او را نیز اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران که هیچ یکی از فرمانروایان هندوستان
تسخیر نموده بود بهمت والای قلیلی از اولیای دولت قاهره مسخر شد و بموجب منشور اقبال که به تازگی
رسیده بود امرای عظام تمامی ولایت گکران را بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت
باستقلال متمکن ساختند و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند کمال خان از انجا که ...

چون فرمان واجب الاذعان حضرت شاهنشاهی دوبار بنام حاکم گکران بابر اتمام حجت مشرف صدور دریافت ازانجا که کار معامله ناشناسان عاقبت بین تباه و برباد می شود از پنبهٔ غفلت گوش هوش خالی ناساخت ۱۲ [illegible] انجام کار

دوم

عقیده و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود بدولتی که هرچه خیال او نمیگذشت بهپایه
شد لشکری را بجائی که قدم باز پس آمدن نبود فرستاد و سلطان آدم را مقید نگاه میداشت
تا حیات طبعی سپری کرد اگر حکم پادشاهی را که هرآئینه از واردات سماویست گردن می نهادند باین
روز بد گرفتار نمی گشتند و اگر بنصفی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کل مبتلا نمی شدند
از شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی که مرآت حکم الهی است اساس زندگانی خود و
خان و مان برباد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده به بساط بوس
شاهنشاهی استسعاد یافت الحمد لله که بیامن اقبال روز افزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه
و هفته بهفته و روز بروز چنانچه آثار افزونی دولت و کشادن ملکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها
و ارزانی نرخها بظهور می آید طبقات طوائف از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و
درویش و سائر اقسام انام از هفت اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کامروای
صورت و معنی میگردند از انجمله درینولا از حدود کاشغر سلالهٔ صفیا خواجه معین آمده بود
بوصول بساط اقدس مشرف شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود پسر
خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و پسر ... هدایت مآب ناصرالدین خواجه
عبیدالله اند و خواجه خاوند محمود از برادران و سائر ... بمزیت کمالات و تهذیب اخلاق
ممتاز بود و در ایام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه قدم در غربت نهاده و بپای همت
بعد از سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت و بعد از استفاضهٔ علوم حکمیه در حوزهٔ درس
علامة الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی بسمرقند معاودت نمود و در فترات ماوراء النهر بجانب
ترکستان و مغلستان رفت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
از طرفان بکاشغر آمد و از انجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدار الخلافت آگره رسید

سلطان آدم
اکمال خان
دوم
۵۴۳
پرواز کش
دولت غلامی میکند
اقبال غلام میگردد
طاعت

بسلطان آدم گذارش حکم عالی نمودند آدم و پسرش لشکری نام که حل و عقد کار و بار
پدر با او بود سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه در میان آوردند و
راضی نشدند که ازین تسلط مستعار اند که فرود آیند و کمال خان نیز مالک موروثی خود کا
گرد و امرا از فرط احتیاط صورت حال بدرگاه گیتی پناه معروض داشتند مجدداً منشور عدالت
مضمون بطغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبهٔ اول رابطهٔ عبودیت گسسته انقیاد
نموده بود با وجود آن از انجا که شمول عنایت بادشاهی است اگر نیمی از ولایت را به
برادرزاده خود گذارد و نیمهٔ دیگر را باو گذارند و اگر همچنین بر نافرمانی ثابت قدم باشد یاد
او نموده کمال خان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج
قاهره نهضت نموده بولایت گکران درآمد آدم همچنان بر سر جهل ایستاده در مقام مدافعه
عساکر اقبال شد و در حوالی قصبه [illegible] جنگ عظیم در پیوست و همچنانکه جرات و جلادت در
سرشت طبقهٔ گکران [illegible] قتال و جدال دست داد ما از انجا که همواره تائیدات ازلی
قرین موکب اعلای دولت ابد پیوند است شعشعهٔ تیغ نصرت نیام زنگ زدای معرکهٔ ظلام
گشت و آن وحشی نژادان سباع منش صحرای هزیمت طی کردند و باقبال شاهنشاهی فتحی که
طراز فتوحات عظیمت تواند [illegible] روی داد سلطان آدم بدست هنروران عساکر والا دستگیر شد
و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت و چندگاه از خیل گمگشتگان بود در اندک فرصتی
او را نیز اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران که هیچ یکی از فرمان روایان هندوستان
تسخیر نموده بود بهمت والای قلیلی از اولیای دولت قاهره مسخر شد و بموجب منشور اقبال که بنام کی
رسیده بود امرای عظام تمامی ولایت گکران را بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت
باستقلال متمکن ساختند و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند کمال خان از انجا که دریافت

چون فرمان واجب الاذعان حضرت شاهنشاهی دو بار بنام حاکم گکران بنابر انجام مهمت شرف صدور یافت ازانجا که کار معامله ناشناسان عاقبت بین تباه و برباد میشود دارنده غفلت گوش هوش خالی نساخته ۱۲ ۵۳ انجام کار

۴۴۳

عقیده و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود بدولتی که در خیال او نمیگذشت سرافراز
شد لشکری را بجایی که قدم باز پس آمدن نبود فرستاد و سلطان آدم را مقید بنگاه میداشت
تا حیات طبعی سپری کرد اگر حکم پادشاهی را که هر آینه از واردات سماویست گردن می نهادند بدین
روز بد گرفتار نمی گشتند و اگر بنصفی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کل مبتلا نمی شدند
از شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی که مرآت حکم الهی است اساس زندگانی خود و
خانمان و مان بر باد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده بساط بوس
شاهنشاهی استسعاد یافت الحمد لله که بیمامن اقبال روزافزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه
و هفته بهفته و روز بروز چنانچه آثار افزونی دولت و کشادن ملکها و معموری ولایتها و امنی راهها
و ارزانی نرخها بظهور می آید طبقات طوائف از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و
درویش و سائر اقسام انام از هفت اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کامروای
صورت و معنی میگردند از انجمله درینولا از صوب کاشغر سلاله صفیا خواجه معین آمده بود
بوصول بساط اقدس مشرف شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود پسر
خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و پسر بیواسطه هدایت مآب ناصرالدین خواجه
عبیدالله اند و خواجه خاوند محمود از برادران و سائر [illegible] بمزیت کمالات و تهذیب اخلاق
ممتاز بود و در ایام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه قدم در غربت نهاده و بپای همت
بعد از سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت و بعد از استفاضه علوم حکمیه در حوزه درس
علامة الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی بسمرقند معاودت نمود و در فترات ما وراء النهر بجانب
ترکستان و مغلستان رفت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
از طرف ان بکاشغر آمد و از انجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدار الخلافت آگره رسید

و بتوقیر و تعظیم بادشاهی صدرنشین محافل قدس گشت و در ایام تفرقهٔ هندوستان بکابل آمده
اقامت فرمود خواجه را دو پسر بوده است یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین و خواجه معین در
ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزز و موقر بودند و عبدالرشید خان بن سلطان سعیدخان
ردو خانه سنگ یشب که بسنگ یشم مشهور است بخواجه تکلف نموده بودند و خواجه چون اعتبار پسر
خود را میرزا شرف الدین حسین از اندازه بیرون شنید درین سال عزیمت حج را وسیلهٔ زیارت
کعبهٔ آستان مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان شد و میرزا شرف الدین حسین از ناگور
که از جملهٔ جاگیر او بود باستقبال شتافت و همراه پدر بدرگاه معلی متوجه گشت و چون بحوالی دارالخلافت
آگره رسید بموجب اشاره والا اکثر امرا باستقبال خواجه رفتند و چون بشهر نزدیک آمد حضرت
شاهنشاهی بنفس نفیس بقصد پیشوائی برآمدند و خواجه را از زمین اجلال و اکرام کامیاب سرور
ابدی ساختند و بعزت تمام بدارالخلافت آورده به بهترین منازل استقرار فرمودند و بمکارم
شاهنشاهی مراسم درویش نوازی بتقدیم رسید و خواجه نفائس امتعه خطا و کاشغر بنظر اقدس
درآورد مدتی پدر و پسر مشمول عواطف قرب و کامران بودند و از سوانح عبرت افزا فرار
نمودن میرزا شرف الدین حسین است از درگاه گیتی پناه قاعده الیست قدیم که بزرگان الهی
و فرمان فرمایان دیده و دل درویشان و درویش نژادان را بانواع تفقدات بدست
آورده اند و این قسم سلوک را که هم بیهوشی داروی مردافگن است و هم نوش داروی آگاهی
بملاحظهٔ انتساب آبای کرام این مردم و گاه بواسطه عیار گرفتن جوهر حقیقت خودشان نسبت
باین طائفه ظاهر ساخته اند و اگر بدیدهٔ انصاف نظارگی شوند بر هوشمندان آگاه دل
هویدا گردد که عنایات و مراحم شاهنشاهی که بنسبت این پدر و پسر بظهور آمده هر دو امر مذکور
منظور نظر دوربین بوده است و لهذا در اندک فرصتی انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار

مولوی سید محمد صادق علی عفی عنه فقط

میرزا شرف الدین حسین بر دشمنند و حقیقت بی حقیقتی و بی جوهری او بر عالمیان بظهور پیوست و
چون ایزد جهان پرور میخواهد که ساحت این دولت ابد قرین را از تیره درونان بدنیت پاک
ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت آرایش دهد نقشی که بمضراب تدبیر نگاشته لوح وجود نشو و خود
بآسانی صورت می بندد و اصحاب نفاق بپای کوشش خود از عتبهٔ اقبال رفته در ادبار میمانند
از انجمله حال خسران مآل میرزا شرف حسین است که از باده مردافکن دنیا ثبات پائی نور زیده
از جای رفت و خیالات جنون و اندیشهای مالیخولیا در سرش افتاد و بتاریخ بست و سیوم
مهر ماه الهی بتوهم محض و اقتضای خبث باطن که طینتش بدان مجبول بود از عتبهٔ قدسیه که
ملاذ بزرگان هفت اقلیم است گریخته بجانب اجمیر و ناگور که بجاگیر او مقرر بود شتافت بعضی
تاریخ این سانحه را ششم صفر یافته بودند و چون این حرکت شنیع معروض بارگاه معلی شد
کمال تعجب و استبعاد فرمودند و هر چند بیشتر از این توحش و رعب از همراهان و همنشینان
او استکشاف فرمودند غیر از خبث درون و خبط دماغ امری دیگر از پرده بیرون نیامد مگر
بر زبان حقیقت گذار گذشت که ما ارادهٔ تربیت او بیش از این داشتیم اما حوصلهٔ تنگ او تاب
بر داشت آن نیاورده زود از هم رفت و عیار جبههٔ حقیقت او گرفته آمد آنگاه صلاح دید ضمیر
گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی چنان قرار یافت که یکی از خاصان را اعتماد را به سرکار ناگور
تعیین فرمایند که مبادا خواجه زاده بدسگالی هر جه بیجوهر خویش باشد گویان خانه بر انداز فتنه و آن
ملک برپا کند و غبار انگیز تفرقه خواطر سکنهٔ آن ولایت گردد و چون پایهٔ قدر مخلصان افزودن
اعلام دولت بلند ساختن است و بر انداختن سلسلهٔ کافر نعمتان فتنه اندوز پاس جمهور رعایا
کردن و دایع بدایع ایزدی اند داشتن لاجرم آن سیه درونان تیره رای را شمع هدایت در شاه راه
گذاشتن حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ ذوالقدر را که در پیشگاه اخلاص قرب

معزز بود و بدفائق مزاج ذاتی و آداب خدمتگاری امتیاز داشت پایهٔ اعتبار افزوده به
منصب خانی مفتخر ساختند و جهانگیر میرزا شرف الدین حسین را با و مکرمت فرموده گوش نصیحت
نیوش او را بنصایح دولت آور خرد افزا پرساخته بجانب ناگور که مقر و مفر میرزا بود وداع
فرمودند و جمعی از مخلصان صفاکیش مثل اسمعیل قلیخان برادرش و محمد صادق خان و محمد قلی
توقبای و بیرک بهادر و چندی دیگر از بهادران جان سپار را کوکب او ناصر ساختند و حکم علی
شرف نفاذ یافت که سهو و خطا لازم نشای بشریت اگر میرزا از خواب غفلت بیدار شده از کردار
ناهنجار خود خجلت زده باشد او را باستمال الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدس آورند
و اگر داعیهای مدبرانه کافر نعمتانه داشته در خیال افساد باشد سزای او را در کنار او نهند تا
آئینهٔ عبرت افزای سائر کوته اندیشان گردد حسین قلیخان اهل و عیال خود را بقلعهٔ حاجی پور
فرستاده آمادهٔ این خدمت عالی شد و بآئینی شایسته متوجه ناگور گشت چون لشکری موید
باقبال رسیده آمد میرزای ادبار یافته را فرصت سرانجام فتنه که اندیشیده بود بدست نیفتاد
و ناگزیر قلعهٔ اجمیر را بترخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور که در تصرف خود او
بود در رفته انتهاز فرصت می جست جنود دولت بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه
پاک کرده پیشتر متوجه شوند ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد و بتعهد و قول و خیل عساکر منصور
شد حسین قلیخان قلعه را بمردم معتمد خود سپرده پیشتر روان شد شرف الدین حسین میرزا که دل
و دنیا را پشت داده بود روی بروی ایستادن را بخود قرار نداده از ممالک محروسه بدر رفت
و ساحت آن ولایت از غبار او صاف شد و قلعهٔ میرٹه که از محکم ترین قلاع آنجاست و جبل با
میرزا انجامی بود نیز بدست حسین قلیخان افتاد و بموجب فرمان بادشاهی آن قلعه بکمال سنجر
چون خاطر اولیای دولت ابد پیوند نحوی از کار میرزا شرف الدین حسین جمع شد همت در تسخیر

قلعه

قلعهٔ جوده پور که مستحکم ترین قلاع آن ملک است بستند پوشیده نماند که رای مالدیو از معظم
راجهای هند بمرتبهٔ جاه وافزونی نوکر وبسیاری ولایت ممتاز بود وجای نشست او این
قلعه بود وبعد از انتقال او انحصار ستی چندسین پسر خورد جانشین او شده این قلعه را
داشت امرا رفته بمحاصره او پرداختند ورام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل معسکر
اقبال شد واز انجا باستلام عتبهٔ عالیه که بوسه گاه سرفرازان آفاق است سربلندی یافت
وشجاع الدین احمد خان وفرخودی ومظفر مغل وجمعی دیگر را همراه ساخته بکومک حسین قلیخان
فرستادند تا بتائید غیبی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد واز سوانح آنست که پایهٔ قدر خواجه
مظفر علی تربتی بخطاب مظفر خانی وخلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیلش آنکه
چون بمیامن معدلت دولت افزای سعادت مقرون وحسن توجه ورزانت رای ومتانت
تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسلهٔ ابد پیوند سلطنت انتظام تازه گرفت ودخالصه امور جهانبانی
ونقاوه مهام جهان کشای سامان وسرانجام یافت با وجود کمال دریافت مزاج روزگار و
جامعیت مراتب کونی والهی وعلم حالی وقال ... بود
بوزیر ووکیل بحیثیت پرده گزینی واختیار رسم پیشینیان که سرمه چشم عوام است وبجهت دوربینی
ومزید احتیاط رای جهان کشای ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند والای دیوان
بوجود مردی اخلاص نهاد خدمت دوست معامله دان مزین گردد تا ذات مقدس شهنشاهی
در نقاب بی توجهی که بهترین طرز عیار گرفتن جهانیان است بود ومهمات ملکی ومالی وتصرفات
فعلی وقولی بر سیاق حق وسیاق صواب فیصل یابد وساحت ریاض ممالک محروسه از
رشحات کلک کفایت رقمش طراوت پذیرد وتوجه اقبال آساس حضرت شاهنشاهی در
اوائل این سال الهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر علی تربتی را گزیده زنگ زدا ...

جوهر استعداد او شد خواجه بر جمیع این خدمت سربلندی یافت و مسند دیوان بوجود او آرایش گرفت و خطاب مظفر خانی نیز به پیرایهٔ این منصب والا گشت و او شکر این نعمت جلیل را درخور استعداد خود آماده گشته در لوازم درایت و کفایت کارپرداز مهمای نمایان بظهور آورد و در ترویج معمور آباد خزانه که راس المال سلطنت است و ترفیه احوال رعیت و انتظام سپاهی چنانچه مکنون ضمیر قدسی بود اهتمام شایسته بتقدیم رسانید و از نیکو خدمتی مهم وزارت او برتبهٔ امارت کشید و لوفور درایت و شجاعت صاحب سیف و قلم شد خواجه ملازم بیرام خان بود در هنگام تفرقهٔ او در ولیش اوزبکیه خواجه را مقید ساخته بپایهٔ سریر اعلی فرستاد هرچند کوتاه بینان روزگار در نابود ساختن خواجه بدلایل و براهین اهتمام داشتند اما آنحضرت که جوهرشناس نقود انسانی اند در خواجه استعداد کار دریافته جان بخشی فرمودند و چندگاه عمل داری پرگنه برسرور بار مفوض شد و از حسن کفایت بمرتبهٔ دیوان بیوتات رسید و از آنجا باین مرتبهٔ عالی استسعاد یافت نبازم جوهرشناسی ناقد دوربین را که از نهاکستان لعل و یاقوت بیرون می آرد و آن را پیرایهٔ تخت دولت میسازد

آمدن شاه ابوالمعالی بار دیگر و فتنه انگیزی نمودن و آوارهٔ صحرای ادبار شدن

چون ایزد جهان آرا میخواهد که عظمت صوری و شوکت معنوی خدیو زمان را خاطرنشان خرد و بزرگ گرداند و پایهٔ اعتلای اعلام دولت روزافزون او را ارتفاع آسمانی بخشد تا هم نشار ظاهر سرانجام و اندیشه یابد و هم گمراهان بادیهٔ ضلالت اهتدا ابشاه راه سعادت یابند لاجرم بیشتر ازان بدخواهان این دولت را بگو نیستی و نشیب زبونی درآورد و چون افسرآرای سلطنت را معدن مروت و مردمی گردانیده از استلذاذ عفو جرایم خوش وقت دارد

تاگر نه بمقتضای قدرت کامله بداندیشان دولت خداداد را باهتمام خودشان در گرداب
هلاکت و موج خیز شقاوت اندازد و مصداق این سطر بدیع که خرد را تا آن پی نبرد حال
خسران مال شاه ابو المعالی است که نه حد مرتبهٔ خود می شناخت و نه قدر عفو پادشاهی میدانست
نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان در وقایع سابق گذارش یافت که این
بدست تیره رای مکرر مصدر اعمال ناشایسته شد و بمقتضای مکارم ذاتی شاهنشاهی
از کشتن نجات یافته مشمول عواطف گشت و بجهت اصلاح حال او و آرامش خلائق او را بکعبهٔ معظمه
فرستادند در نیولا از اماکن شریفه که بایستی حسنات تحصیل کردی شرارهٔ شرارت را در
خرمن اعمال اندوخته و مورد سیئات گشته باز باندیشهای نادرست بممالک محروسه که
بانوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود روی آورد و بخیال فتنه انگیزی و فساد طرازی
در گجرات توقف ناکرده بسمت آگره و دهلی روانه گشت و چون بجالور رسید میرزا شرف الدین حسین
را که ادبار یافتهٔ دین و دولت بود دریافته در فنای خود تیزتر شد و در تخیل باطل سعی و شر
بیشتر اهتمام نمود و شرف الدین حسین میرزا با او هم عهد و پیمان گشته پاسی صد کس خوب در
همراه او ساخت مثل یار علی بلوچ و میر علی گولابی که رفته در میان ولایت شوری و آشوبی
انداخته فتنه برپا کنند و قرار داد که اگر در همین جا هم پیشش رفت من هم خود را میرسانم و اگر آنجا
کاری از پیش نرود خود را بکابل رساند و آن حدود را مامن خویش دانسته فرصت جوی
شود شاه ابو المعالی بطلان ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد
که عیال حسین قلیخان و سائر امرا آنجا بود و چون بحوالی حاجی پور رسید بآنها دست برد
نیافت چه احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان بموجب خدمت درگاه معلی از عقب
آنجا رسیده بودند و این جوان پریشان دماغ بخت برگشته چون از حاجی پور مایوس شد

عثمان فتنه بجانب نارنول تافت و دران هنگام نارنول از تغیر خالصه شریفه بشجاعت خان
مقرر شده بود و قویم خان پسر او حکومت آنجا داشت و میر گیسو عامل خالصه در صدد آن بود
که جزوی خزانهٔ بادشاهی را که آنجا بود برداشته بدرگاه معلی آید و بواسطهٔ اختلاف گماشتگان
معمول و معزول لوازم احتیاط از دست داده بغفلت میگذرانیدند تا آنکه صبحی که ناظمان
مهمات آنجا در خواب غفلت بودند آن کافر نعمت با چندی از اوباش رسیده آمد قویم را همت
یاوری نکرد و عار گریختن بر خود پسندید و میر گیسو توفیق جان نثاری یافته گرفتار شد جزوی
از نقود بدست آن مدبران قلاب افتاد و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن
این بدبست آگاه شد صادق خان و اسمعیل قلیخان و جمعی را باستعجال روانه ساخت که مبادا
آسیبی با عروق او که در حاجی پور بهت رسد فرستاده‌ها باهتمام خود را چون بحدود حاجی پور
رسانیدند ظاهر شد که آن بخت برگشته بجانب نارنول شتافته است بآن صوب متوجه
شدند احمد بیگ و اسکندر بیگ خبر فوج منصور شنیده خود را بمعسکر اقبال رسانیدند و چون
بدوازده کروهی نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر ابو المعالی که او را بزبان عامه
شاه لوندان میگفتند و از جاگیر خود برآمده بدیدن برادر می رفت دوچار شد و این طور
صیدی در قید اولیای دولت درآمد شاه ابو المعالی رسیدن بهادران نصرت قرین
شنیده از نارنول فرار نمود دلاوران باد صولت کوه صلابت تیزتر راندند چون بمقام
دهرسو رسیدند دو شتر باز رسیدند که از عقب آن سیه بخت می بردند بدست همرهان اسمعیل قلیخان
و احمد بیگ افتاد و میان قلیچیان زر دوست بر سر آن نزاع شد و بآن کشید که میان جمعی از
ایشان گفت و گوئی بر پید آمد و چون درین روز راه بسیار رفته بودند در قصبهٔ دهرسو فرود
آمدند و احمد بیگ و سکندر بیگ بواسطهٔ غبار خاطری که طاری شده بود پیشتر رفته منزل گرفتند

وقت سحر قدری پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمعیل قلیخان بهمراهی ایشان مقید نشده

الفار کردند بعضی از بدخشیان و جمعی از ماوراء النهریان عاری حقیقتی و ننگ بیوفائی را از

تبه رائی گزیده اندیشهٔ غدری بخود راه دادند و دانه قلی نام حرام نمکی جدا شده بتعجیل پیش رفت

و خود را با ابوالمعالی رسانیده کیفیت حال را خاطر نشان کرد ابوالمعالی در میان درختزاری

توقف نموده انتهاز فرصت می جست بمجرد رسیدن این دلاوران حقیقت گزین از کمین گاه

برآمده تاخت و آن نفاق پیشه های بیوفا بموجب قرار داد خود بهم متفق شده بر روی

صاحبان خود شمشیر کشیده و احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگی داده جمعی کثیر را از مخالفان

بداندیش بر خاک هلاک انداختند و خود نیز شربت والیسین شهادت کشیده نیکنام ازل و

ابد شدند و شاه ابوالمعالی از آمی آمی عساکر قاهره رو بگریز نهاد چون در پرگنهٔ جهنجهنون رسید

شقدار آنجا دروازهٔ قلعه را بسته بمحاربه پیش آمد و فدای راه نمک شناسی شد ابوالمعالی

از آنجا بحصار فیروزه آمد با نبیره بیگ ملازم منعم خان در خواست آن قلعه اهتمام مستحسن بجا آورد

آن سگ دیوانه از آنجا هم خایب و خاسر شده بیراهه کابل رو به روان شد درین اثنا

موکب عالی حضرت شاهنشاهی برسم شکار در صحرای متوره که در پانزده شانزده کروهی

دار الخلافت آگره است نشاط آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابوالمعالی و کج روی بد کرداری

بعرض مقدس رسید در ساعت جمعی از امرای عقیدت مند مثل شاه بداغ خان و اتارخان

رومی خان را حکم فرمودند که سر در دنبال این بیدولت نهاده تا او را نیابند پای از

تکاپوی باز ندارند تا غبار فتنه یکبارگی بنشیند و عالمیان بآسایش گرایند

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی و پرتو سعادت سایه انداختن بر ساحت آن شهر و رسیدن خار چشم زخم بکالبد عنصری شاهنشاهی

و سیوم سعادت قران گذراندن و قرین صیانت ایزدی بودن

چون در جمیع اطوار آرامش عالمیان پیش دید ضمیر الهام پیوند حضرت شاهنشاهی است و خلاصه نیت در معاملات عرفیه مثل شکار وغیره آنکه بر حقائق احوال خلائق بی مداخل صحاب غرض و شوائب ارباب کذب و ریا آگاهی یابند و بمقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی جهانیان بر وجه دلخواه صورت بندد درین ولا که غبار انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامع اقبال رسید روز آسمان بست و هفتم دی ماه الهی موافق شنبه بست و سیوم جمادی الاولی موکب گیتی کشاهی بجانب دار الملک دهلی نهضت فرمود در روز مار اسفند بست و نهم دی ماه مذبور موافق بست و پنجم شهر مذکور ان بلده فاخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و ابوالمعالی از فر سطوت شاهنشاهی و علو اقبال روز افزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار بفتنه انگیزی نتوانست داد بار دیگر بکابل کشید و فتنه که بر مدعی چشم بیدار شده بود بخواب گران رفت و جهانیان بدعای دوام دولت روز افزون دست بدامان فلک زدند چون روزگار کج چشم در رواج باطل و رونق ناحق شناسان کین جوی و فرصت طلب است پیوسته بزرگان پاک سرشت و پاکان خداشناس را ازان بداندیش چشم زخمی رسد و بحفظ الهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازلی در ترویج حق بر رغم بداندیشان اهتمام فرماید و سنت الهی بران رفته که هرگاه خواهند یکی از بندهای بی منتها اختصاص دهند و بدولتهای بلند و مرتبه های ارجمند ارتفاع بخشند نخستین او را مورد اندوهی و منظهر دردی گردانند تا شکر نعمتهای ایزدی بهتر ادا نماید و آن چشم سپند جمال جهان آرای او باشد و از ظلال این معنی آنکه موکب حضرت شاهنشاهی در دار الملک دهلی نزول اجلال فرموده مسرت پیرای خاطر اقدس بود که روز بهمن دوم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه بست و هفتم جمادی الاولی

بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیا قدس سره توجه فرموده بودند از انجا مراجعت نموده روی
بمخیم اقبال داشتند چون بجای رسیدند که آن شهسوار دولت رسید یکی از خون گرفتهای کافر
نعمت نزدیک مدرسه ماهم انگه ایستاده بود چون ازان بدخواه بداندیش بیشتر توجه فرمودند
تیر غدر از کمان فتنه برکشیده بجانب آن قبلهٔ عالم که زینت دنیاه دولت و اقبال است انداخت
چنانچه بر کتف راست آنحضرت رسید و قریب بیک وجب گذشت و غریو از نهاد زمین و آسمان
برخاست جانسپاران بر سر آن خطا بین کج نظر ریختند و میخواستند که تشخیص حال نموده
آن بی دولت را بخاک فنا نشانند اشاره عالی بنفاذ پیوست که او را از دو از دهم گذرانند
که مبادا جمعی از خانواده اخلاص را درین امر متهم گردانند در ساعت آن خون گرفته را پاره پاره
ساختند هر چند خاطر صاحب اخلاص بلکه دلهای معامله دانان ظاهر بین شرحه شرحه شده
در چاره سازی اضطراب داشتند اما آن بادشاه صورت و معنی بر مسند وقار و تمکین بوده
تسلی بواطن اخلاص نهادان میفرمودند و مقربان رکاب جاه و جلال باشارت معلی
تیر را برآوردند و از زبان اشرف شنیده ام که میفرمودند که نخست چنان متخیل شد که مگر از
بامی نادانسته شخصی ریزه سنگی انداخته باشد و با وجود چنین زخم بکمال ثبات در زین
بدستور سابق بر سمند گران رکاب سواره بدولتخانه توجه فرمودند و چون حراست ایزدی
و دعای مقبولان الهی حافظ و حارس بود زخم کارگر نیامد و جراحت قوی نیفتاد حاذقان
عیسی دم بچاره سازی و مرهم پردازی متوجه شدند علی الخصوص خضر خواجه خان و حکیم
عین الملک باهم اتفاق نموده آن جراحت تازه را بخیک بند قرار دادند هر روز فتیله تازه
می نهادند تا آنکه در یک هفته روی باندمال و التیام نهاد و صحت کامل بعنصر قدسی روی نمود
و از غرائب امور قصه سگ پادشاهی است و آن باده سگی بود موه نام درین بر آمدن

۲۵۵

از دار الخلافت آگره در محل مقدس می بود از تاریخ سنوح این قضیهٔ هائله آثار ملال و وحشت از و بظهور می آمد و هنوز ازین قضیه خبر نرسیده بود که آگاهی یافته خود را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن باز داشته بود و مظهر چنین حقیقت و وفا گشته آری هر کرا نظر بر جمال جهان آرای این برگزیده جهان افتاده باشد امثال این امور از و بدیع نیست علی الخصوص از سگ که بتحقیقت و وفا مشهور آفاق است چه دور باشد اگرچه حضرت شاهنشاهی بمقتضای دوربینی و پرده پوشی فرصت آن ندادند که تشخیص حال این تبه کار نموده آید اما این قدر مشخص شد که این بی باک آهنین دل از غلامان پدر میرزا شرف الدین حسین بود و قتلق فولاد نام داشت و آن نمک بحرام او را از جا لور باندیشهٔ تباه همراه شاه ابو المعالی ساخته بود و چون او از هندوستان فرار نموده کابل رسید این بی سعادت را باین کار فرستاد و برای هلاک خود ناوک فتنه برکمان قضا نهاده اسباب شقاوت ابدی سرانجام داد غافل از معنی که هر کرا ایزد بنده نواز نوازد اندیشهٔ تباه بیدولتان را در سرادق صیانت او چه مجال گذار باشد بلکه هرچه از بد اندیشی بخاطر شان راه یابد وبال و نکال آن هم درین نشاء بآنها رسد و چگونه نرسد که نه اثری از ناموس و عرض گذارد و نه قدری از جان و مال و خان و مان را فرصت دهد چنانچه دیده وران انصاف مند که روزنامچهٔ سلطنت بی گزند این خدیو مقدس متبصرانه مطالعه کرده اند حال مخالفان این دولت خداداد را نیکو دانند که چگونه مورد هزار گونه بلا گشته بمغاک هلاک فرو رفته اند اگر یک یک بشمارم دران باب کتابی علیحده باید پرداخت اگرچه درین شکرنامه در هر جا ایمائی بحال این کور باطنان و مکافات اعمال شان رفته چون صحت کامل وارد مزاج اقدس شد یازدهم بهمن ماه الهی موافق جمعه ششم جمادی الاخری موکب عالی بدار الخلافت آگره نهضت فرمود و باهستگی

منازل قطع میشد با آنکه جراحت اندمال یافته التیام تمام شده بود بملاحظه آنکه هنوز قدری از روی زخم تازه بود و تاب حرکت سواری اسپ نداشت بیشتری در سکاسن کشتی بر سبیل آرام گرفته طی مراحل میفرمودند و چون ظل چتر نور پرور در ساحت حدود دار الخلافت آگره شعشعه افزای شد عالمیان بخبر قدوم سعادت پیوند شاهنشاهی بتازگی جان تازه یافته بفرق اخلاص شتافتند و بدولت استقبال فائز شده نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و بر سلامت ذات معدلت صفات شکر مواهب الهی بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در بیستم بهمن ماه الهی موافق یکشنبه پانزدهم جمادی الاخری بدولتخانه مقدس نزول سعادت فرمودند و بداد و دهش اشتغال نموده و در مبانی سلطنت و رعیت پروری قواعد منقح نهاده جهان آرای بودند و مستعدان هفت اقلیم در نظر سعادت بخش شاهنشاهی از مکامن قوت بمواطن فعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزای میگشتند و سیه روزگاران مدبر اعراض یافته بکنج فنای میشتافتند و جهان از خس و خاشاک بی اعتدالان پاک شده اعتدال طبیعت بهار یافته بود

اغاز سال نهم از جلوس سعادت قرین شاهنشاهی یعنی سال اول از دور دوم

در قرب این هنگام که از ورود موکب اقبال شاهنشاهی بمستقر خلافت گلستان روزگار تازگی برگ و نوا یافته بود و مزاج اقدس بمرکز اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستان عدالت توجه داشت بهار نشاط افزای درآمده تهنیت صحت عنصر مقدس رسانید و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه از شب شنبه بیست و هفتم رجب نهصد و هفتاد و یکم نیر عالمتاب به بیت الشرف حمل با هزاران سعادت تحویل نمود و طبیعت عالم بطراوت تازه گرایید شعر دوران به بهار رنگ و بو داد * گلدسته بدست آرزو داد * گل کرد بهار عشوه سازان * جوشید دماغ عشقبازان * سیراب هوا چو مغز دانا * دوران چو مزاج دل توانا * زانگونه درآید بر چرخ یکتائی * کز نشئه خرد چکید معانی * و از جلائل بخششهای والای حضرت که در عنفوان این سال دولت افزا بظهور آمد

بخشیدن جزیه است در وسعت آباد هندوستان اندازهٔ مقدار آن مبلغ را که تواند گرفت چون
نظر دوربین شاهنشاهی بر نظام عالم بود در مضای این حکم که سرمایهٔ انتظام عالمیان تواند بود
توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش اعیان روزگار و ظهور چندین منافع و گفتگوی لب
از نامعامله فهم آئین فرمان معلی تمشیت یافت و ازین عطیهٔ کبری هزاران مهار و کمند بر گردن
کشان روزگار سرانجام پذیرفت در زمان پیش که منتظمان سلسلهٔ صورت تجویز این نمودند بواسطهٔ
آن بود که از معاودات صمیمی دل در اهانت و قتل گروه مخالف بسته بودند برای انتظام ظاهری
درآمد حاجات خویش معاوضهٔ آن مبلغی قرار داده جزیه نام نهادند تا کامروای مقصود خویش گردند
تا منفعتی نیز حاصل شود امروز که از میامن فرط خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای زمان
آنانکه در کیش دیگراند چون یکجهتان یک دین از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته
در ارتقای مدارج علیای دولت اهتمام دارند چگونه این اصحاب تباین را که اساس آن محض
تقلید است و ارادت و عقیدت در آنها نقد بران گروه سابق که عداوت جانی در میان بود قیاس
نموده در قتل و اهانت این طائفه کوشیده آید و نیز باعث عمده بر اخذ این وجه در زمان پیش
فرط احتیاج منتظمان و معاونان بمصالح و اسباب دنیوی بوده تا بدین روش وسعتی در معاش
پدید آید امروز که هزاران گنج در خزینهٔ انتظام بخش جهان پدید است و هر یک از ملازمان عتبهٔ
اقبال را غنای و یسری عظیم حاصل چگونه منصف دانای ضمیر دل بر گرفتن این مال نهد و بصلاح
موهوم بر فساد مجزوم اقدام نماید و از جلائل وقائع سزا یافتن ابوالمعالی است شرح این واقعهٔ
عبرت بخش دولت آرای آنست که چون ابوالمعالی به نیت تباه کابل رو به رفت و عسکر منصور که
بتعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از پنجاب گذرانده مراجعت نمود این بی سعادت
از احوال سند بعرصهٔ دانستی متضمن نسبت توجهات قدسیهٔ حضرت جهانبانی جنت آشیانی با ماه جوجک بیگم

والده میرزا حکیم کہ رتق وفتق کابل برای رزین او تمشیت می یافت فرستاد و شرح خسران

احوال خود را ضمیمۂ آن ساخته عریضه را باین بیت معنون گردانید شعر ما بدین در نه پی عزت

و جاه آمده ایم * از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم * و ماه جوجک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای

عریضه در وادی او با مردم اعتمادی خود کنکاش نمود جمعی کوته اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان

بی دولت خیانت در مشورت نموده خاطرنشان بیگم کردند کہ شاہ ابوالمعالی از سادات کرام ترمذ است

و فرمان روایان مغلستان و سلاطین کاشغر با آن سلسله پیوند کرده اند لائق دولت آنست کہ

چون او پناه باین دودمان عالی آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند و سر رشتۂ فعالیش

باوج عزت و احترام رسانند بحدیکه در نظر ها عزیز و گران قدر شود و صبیۂ شریفۂ خود را کہ همشیرۂ

میرزا حکیم است با و نسبت کنند تا او این خانه را از خود دانسته رونقی و رواجی بخشد و کار ها را بر

وتیرۂ خیر اندیشی و مصلحت گزینی از وغدغۂ تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد دل ساده بیگم

از سخنان فریبندۂ این مردم بدین اندیشۂ نادرست مائل گشت و کلمات ملائمت ترجمان در جواب

شاه ابوالمعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آورد نبلی آنکه حقیقت حال بدرگاه شاهنشاهی

عرضداشت نمایند از پیش خود با فخر النسا بیگم عقد نکاح صورت دادند و آن سلالۂ دین و دولت را

با آن نادرست خوی بد اندیش پیوند کردند و به نتایج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و

در کمتر زمانی بیگم از شامت آن وصلت ناعاقبت بخیر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند و تفصیل این

مقال آنست ابوالمعالی کہ همواره آثار کوته خردی و تنگ حوصلگی و سائر خصائل ناستوده از ناصیۂ احوال

او ظاهر بود چون در ان خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیرهن حوصلۂ خود نگنجید و از مصاحبت

اهل اغوا بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود خبث بر خبث افزود از بیگم و منتسبان آن سلسلۂ والا

حسابی نمیگرفت و از نصایح گرانمایۂ بیگم پند پذیر نمی شد و رائحۂ حق شناسی و حقیقت ورزی از و بظهور

فقط

بخشیدن جزیه است در وسعت آباد هندوستان اندازه مقدار آن مبلغ را که تواند گرفت چون نظر دوربین شاهنشاهی بر نظام عالم بود در مضای این حکم که سرمایه انتظام عالمیان تواند بود توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش اعیان روزگار و ظهور خبدین شافع و گفتگوی بسیار این نامعامله فهم آئین فرمان معلی تمشیت یافت وازین عطیه کبری هزاران مهار و کمند برگردن کشان روزگار سرانجام پذیرفت در زمان پیش که منتظمان سلسله صورت تجویز این نموده بودند مبنا آن بود که از معاودات صمیمی دل در اهانت و قتل گروه مخالف بسته بودند برای انتظام ظاهری درآمد حاجات خویش معاوضه آن مبلغی قرار داده جزیه نام نهادند تا کامروای مقصود خویش گردند تا منفعتی نیز حاصل شود امروز که از میامن فرط خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای زمان آنانکه در کیش دیگراند چون یکجهتان یک دین از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته در ارتقای مدارج علیای دولت اهتمام دارند چگونه این اصحاب تباین را که اساس آن محض تقلید است و ارادت و عقیدت در آنها نقد مران گروه سابق که عداوت جانی در میان بود قیاس نموده در قتل و اهانت این طائفه کوشیده آید و نیز باعث عمده برا خذ این وجه در زمان پیش فرط احتیاج منتظمان و معاونان بمصالح و اسباب دنیوی بوده تا بدین روش وسعتی در معاش پدید آید امروز که هزاران گنج در خزینه انتظام بخش جهان پدید است و هریک از ملازمان عتبه اقبال را غنای و یسری عظیم حاصل چگونه منصف دانای ممیز دل بر گرفتن این مال نهد و بصلاح موهوم بر فساد مجزوم اقدام نماید و از جلائل وقائع سزا یافتن ابوالمعالی است شرح این واقعه عبرت بخش دولت آرای آنست که چون ابوالمعالی به نیت تباه کابل رویه رفت و عسکر منصور که بتعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از پنجاب گذرانده مراجعت نمود این بی سعادت از احوال سند عرضه داشتی متضمن نسبت توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بماه جوجک بیگم

الده میرزا حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می یافت فرستاد و شرح خسران
احوال خود را ضمیمهٔ آن ساخته عریضه را باین بیت معنون گردانید شعر ما برین در نه پی عزت
و جاه آمده ایم * از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم * و ماه جوجک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای
عریضه در وادی او با مردم اعتمادی خود کنگاش نمود جمعی کوته اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان
بد دولت خیانت در مشورت نموده خاطر نشان بیگم کردند که شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمد است
و فرمان روایان مغولستان و سلاطین کاشغر با آن سلسله پیوند کرده اند لایق دولت آنست که
چون او پناه باین دودمان عالی آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند و سر رفعتش
باوج عزت و احترام رسانند بحدیکه در نظرها عزیز و گران قدر شود و صبیهٔ شریفهٔ خود را که همشیرهٔ
میرزا حکیم است باو نسبت کنند تا او این خانه را از خود دانسته رونقی و رواجی بخشد و کارها را بر
وتیرهٔ خیراندیشی و مصلحت گزینی از دغدغهٔ تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد دل سادهٔ بیگم
ازین سخنان فریبنده این مردم بدین اندیشهٔ نادرست مائل گشت و کلمات ملائمت ترجمان در جواب
شاه ابوالمعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند بی آنکه حقیقت حال بدرگاه شاهنشاهی
عرضداشت نمایند از پیش خود با فخر النسا بیگم عقد نکاح صورت دادند و آن سلالهٔ دین و دولت را
بآن نادرست خوی بداندیش پیوند کردند و به نتایج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و
در کمتر زمانی بیگم از شآمت آن وصلت تا عاقبت بخیر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند و تفصیل این
مقال آنست ابوالمعالی که همواره آثار کوته خردی و تنگ حوصلگی و سایر خصائل ناستوده از ناصیهٔ احوال
او ظاهر بود چون دران خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیرهن حوصلهٔ خود نگنجید و از مصاحبت
اهل اغوا بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود خبث بر خبث افزود از بیگم و منتسبان آن سلسلهٔ عالیه
حسابی نمیگرفت و از نصایح گرانمایهٔ بیگم پندپذیر نمی شد و راه حق شناسی و حقیقت ورزی از نظر او

نمی آمد و بعضی منافقان تیره رای مثل شوکون پسر قراچه خان و شادمان که سابقا از بیگم رنجشی داشتند

در نهولا با ابو المعالی پیوستند و چنان وا نمودند که تا بیگم در قید حیات باشند تسلط در امور ملکی و شغلیت

کار استقلال صورت نخواهد بست و در اندک فرصتی مثل فضیل بیگ و پسرش ابو الفتح و شاه ولی آنکه ترا

ضایع خواهند کرد و صلاح کار تو آنست که پای جرأت در میان نهاده پیش دستی کنی و میرزا حکیم را

که هنوز خرد سال است موافق اراده خود نشو و نما دهی تا همه کابلیان اطاعت بر خط استابعت تو نهند

آن نکوهیده سرشت ناعاقبت اندیش گوش بسخنان بدآموز داشته با چنین کاری ناپسندیده

اقدام نمود و کلیه عقلی که نداشت در تیه جهالت گم گردد خرمن حقوق این دودمان را بباد عقوق داد

و جهانهای تازه بیگم را نیست پازده بقصد خون که بدترین انواع عقوق است در کمین نشست الحاصل

آن سید دولت شوکون و قاضی زاده ملقب بحبشیه ماورالنهر را با خود یار کرده روی بمنزل بیگم آورد

از راهی و آن دو بی سعادت از راهی دیگر به درون خانه در آمدند جماعه از عورات در انجانه بودند ایشان بانوی را خون

ریختند و چون ظاهر شده که خطا کرده اند و بیگم نبوده اند باز از پی تفحص بیگم شده خود را بجانب ابو المعالی کشیدند و

بقصد اتمام مقصود ساعی شدند بیگم بر حقیقت حال آگاهی یافته در خانه بروی ظالمان بربست ابو المعالی

باتفاق این دو بی سعادت در را شکست و باندرون در آمده بیگم را بشهادت رسانیدند و باین

تیره رای رایت ظلمت ظلم برافراشت و این سانحه عبرت بخش در اواسط فروردین ماه الهی موافق

اواسط شهر شعبان بظهور آمد و بعد از خونریز بیگم بتفحص میرزا حکیم شتافت و او را از میان حرم
بیان ۱۲

سالان آورده در دیوانخانه پهلوی خود جا داد و مردم در خانه میرزا خواهی نخواهی پیش او

روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که پدر بر پدر درین دودمان عالی از امرای بزرگ بود و او درینولا

بر در خانه میرزا منصب وکالت یافته کارگذار مهمات ملکی بود و خواجه خاص ملک بعضی دیگر را

بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید کرد تردی محمد میدانی و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان

برادر شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق بر کشتن ابوالمعالی کردند عبید نامی [illegible]
از میان این جماعت خبر با ابوالمعالی رسانید او با موافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده آماده
قتال شد و آن غیرت مندان آرزوی قدرت و استیلا از راه رست بقلعه در آمدند و از ینجانب
ابوالمعالی پیش رفت و در میان نقش جنگ نشست کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین خلقی
بقتل رسیدند و جماعت ابوالمعالی غالب آمده آنمردم را از قلعه (ای میان قلعه ۱۲) بدر کردند و شب پردهٔ ظلمت را
بین الفریقین فرو هشته هر کدام را بجانبی متفرق ساخت و قاتلان بغوربند شتافتند و میان ایشان
طریق میدان سپردند و حسن خان و محسن روی بجلال آباد آوردند محمد قاسم برادر حیدر قاسم که
در بند بود نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و حادثهٔ کابل و فتنه انگیزی آن بی دولت را بمیرزا
سلیمان رسانیده او را بآمدن کابل برانگیخت و میرزا حکیم با وجود خردسالی از واقعهٔ والدهٔ
خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیم دولتخواهان پنهانی کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده چاره جوی
انتقام شد و استدعای آمدن او کرد و میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل کمر عزیمت
بسته سامان رفتن آن نشاط آباد که همواره کرهٔ طمع آن بر باد میرود و آرزوی حکومت آنجا
[illegible] و خیالات او بود پیش دید همت خود ساخت و لشکر و حشم بدخشان جمع کرده باتفاق
حرم بیگم روی بکابل نهاد ابوالمعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده از جای رفت و لشکر احشام (جماعت کثیره ۱۲)
کابل جمع ساخت میرزا حکیم را از بیخردی بخود متفق انگاشته و دستاویز خود دانسته تهیهٔ پیش رفتن نمود
و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسید پیش دستی کرده از شهر برآمد و بکنار آب غوربند رفته و
سر پل را گرفته بر ساحت انتظار نشست از آن طرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان جلو ریز بپل
رسید و فریقین مقابل همدیگر فوجها ترتیب داده صفها آراستند در خلال این حال فوجی از جماعت
کولابیان از جانب میمنه سپاهی کرد ابوالمعالی از سپاه کابل جمعی را بمدافعهٔ آن فوج روان ساخت

وبعد از در آمیختن مبارزان طرفین خبر شکست کابلیان بابو المعالی رسید او میرزا حکیم

میرزا سلیمان قصب کرده خود دکوبک نیز میتیان رفت در جنگ عام مردم میرزا حکیم وقت را غنیمت د[illegible]

جلو اسپ میرزا را گرفته آب زدند و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه کابل بوقوع

این حال پراگنده شده هرکدام رو بجانبی نهاد ابو المعالی چون باز آمد و بر حقیقت حال آگاهی یافت

از غایت حیرت و اضطراب از ول از معامله جنگ برکنده راه هزیمت پیش گرفت و بدخشیان بپامردی

همت تعاقب او نموده در حوالی موضع جاریکاران آن مدبر [illegible] پیوستند و او را دستگیر کرده

پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان با تشناد و تمام با حکیم میرزا کابل در آمد و بعد از دو روز

آن بی اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا حکیم فرمود تا آن حرام نمک حق ناشناس را روز

ادر مزد غره خرداد ماه الهی موافق عید رمضان بکمند مکافات از حلق کشیده قصاص نموده اند

شعر بچشم خویش دیدم در گذرگاه که زد مرغی بجان موری راه هنوز از صید منقارش نپرداخت

که مرغی دیگر آمد کار او ساخت چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات

و هنگام حلق کشیدن جوهر ذات ناپاک او بظهور آمد و عجز و زاری پیش آورد که شاید بغفران

خواری و نگونساری بچندی روزه زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد اما بغیر از ظهور [illegible]

بی جوهری امری دیگر بران مترتب نگشت و قالب ناپاک او را بشفاعت بعضی عزیزان در حوالی

مرقد مطهر ان قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند الحمد لله که عالم از وجود خبیث او

پاک شد و بپای سعی و اهتمام خود بکوه بلاکت شتافت هر که قدر نعمت نداند و کفران نعمت کند او را

باین مذلت [illegible] نیست و نابود گردانند [illegible] چنگال اولیای دولت بدر رود و متصدیان اقبال

مخالفان را بر وگمارند تا بجهت عبرت هوشمندان دمار از روزگار او برآرند بعد از آن میرزا سلیمان

در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا حکیم شده کسان ببدخشان فرستاد و صبیه خود را

بجای آورده بود مرتبه ... ازدواج میرزا حکیم درآورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جاگیر کرد
و ارباب ... اعیان امرای او بود بوکالت میرزا حکیم تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت
و خود به بدخشان مراجعت نمود حرم بیگم بجد بود که میرزا حکیم را همراه به بدخشان برد و کابل را به بدخشیان
بسپارد میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد که عجالة الوقت صورت نیکنامی ندارد بهر و ایام صورت
داده خواهد شد سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر کرد و جاهای چیده را با شاه داد و یک حصه
زبون بمیرزا حکیم و کابلیان مقرر ساخت و این معنی را توطیه گرفتن کابل دانست ❊

فتح ولایت کدهه کتنگه به تیغ همت خواجه عبد المجید آصف خان

خواجه عبد المجید آصف خان اگرچه تاجک بود و از طبقه اهل قلم اما با عضد این دولت ابد قرین
رشاد و ظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهادندی هوشمندان آنها که تصحیح ذات سلسله
بدبکار عامه آینه خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حال می نگرند و بمقتضای اعمال
شائسته نیک ذات میگویند و بالجمله آصف خان را از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بدولت
ابد قرین توفیقات الهی ساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت کدهه با اندک جولان اهتمام او
میسر شد و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فسیح هندوستان ملکیت که آنرا گوندوانه گویند یعنی
جای آبادان شدن قوم گوند و آن گروهی بشیار اند بیشتری در صحرا بسر برند و همانجا توطن
گزیده در مأکل و مشارب و مناکح سرگرم باشند و آن قومیست فرو تر و اهل هند آنجماعت را زبون
شمرند و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق آن ولایت متصل است
برتن پور که داخل ولایت جهارکند است و مغرب آن اتصال دارد به رای سین که از مضافات
صوبه مالوه است و طول آن صد و پنجاه کروه باشد و شمال آن ولایت ملک پته است د

بجای آورده بود مرتبه‌اش افزوده بخطاب شنکرام شاهی امتیاز بخشیده بود و او پسر راجه ...
و او پسر سکسین داس و او پسر کورکداس و او پسر کهرجی است اگرچه از قدیم بزرگی در خانه حاکم
[...]کده بود لیکن جز اعتباری نبود این کهرجی بعقل و تدبیر از بزرگان دیگر آن ملک پیشکش گویان
چیزی میگرفت و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم آمد و پسر او بکهین داس تدبیرات [...]
بکار برده رتبهٔ خود افزود و پانصد سوار و شصت هزار پیاده او را جمع شد و از قوم راجپوت بسیاری
از سوار و پیاده نگاه داشت و او را دو مصاحب کارگذار دانشور بهم رسید یکی از دست کهرجی از
سگان همیر پور دوم از ذات پهار و بفر فروغ عقل شان ریاست عظیم آن ملک یافت و بعد از و
حکومت آنجا به پسر او ارجن داس در چهل سالگی رسیده بعد از و بامن داس مذکور کلانی انجا
[...]گرفت این امن داس بدذات بدکردار حیله اندوز بود همواره خلاف رضای پدر رفتی
برای خود خسران بدی سر انجام دادی پدر بمقتضای حسن عطوفت او را چندگاه محبوس داشته
دبار بعهد و پیمان برآورد و آن بی سعادت باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته پیش
گرفت و گریخته پیش پرسنگ دیو چندر راجه رانچند راجه پنه رفت و راجه او را [...] خواند در پی
بملازمت سلطان سکندر لودی می آمد او را پیش پیرمهان پدر راجه رانچند که خرد سال بود گذاشته
متوجه شد او در انجا رشد ظاهری بهم رساند پدر او ارجن داس چون ازین بی دولت ناخشنود بود
ولی عهدی خود را به پسر میانی خود جوکی داس مقرر ساخت و او نسبت برادر کلان را منظور داشته
قبول نمی‌کرد که با وجود برادر کلان این مهم نامزد من شاید سعادت نیست امن داس
بیدولت تیره رای از شنیدن آنکه پدر پسر میانی را اعتبار میدهد الغار کرده بدزدی در خانه
پدر خود آمده پنهان شده باتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با او نسبت داشت شبی فرصت
جسته قصد او کرده و مردم هجوم کرده او را مقید ساختند و کس پیش آن پسر میانی فرستادند

دوم

مولوی صاحب
سید محمد
صادق
فقط

او قبول اهمیتی نکرد که قصد برادر کلان خود که بجای پدر است از من نمی آید و چون او خسران ابدی برای خود سرانجام داد روی او را چه بینم هر چند مبالغه کردند سود مند نیامد و بجود گزیده راه صحرا گرفت و آن دو مصاحب حقیقت اندیش بر جادهٔ وفا ثابت بوده اختیار ملازمت او نکردند بلکه حقیقت حال را براجه بر سنگ دیو نوشته تحریض گرفتن این ملک کردند و راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیت تمام بآن ملک رفت و امن داس در شعاب جبال متحصن شد اگر چه تاب مقاومت راجه نداشت اما چنان ظاهر ساخت که از ناداستگی و خبط دماغ قصد یک پدر کردم اکنون به پدر دیگر چون محاربه نمایم چون راجه آن ملک را تسخیر نموده و کسان خود گذاشته مراجعت نمود امن داس مذکور در اثنای راه با معدودی آمده ملازمت راجه کرد و بعد از زاری راجه گناه او را بخشش نموده همان ملک را باو داد او همیشه گریستی و از کار بد خود بر خود نفرین کردی و معلوم نیست که اهمیتی از ابله طرازی او بود یا فی الواقع بر بدی خود آگاه شده پیش خود و خلق شرمندگی ظاهر می ساخت چون به نیستی خانه شتافت نوبت حکومت به دلیپ پسر او رسید او هفت سال سری کرده جهان را پدرود کرد چنان مسموع شد که شنکرام را پسر نمی شد از گوبنداس کچهواهه که از ملازمان او بود خواهش نمود که زن تو چون حامله شود وضع حمل درون حرم من بکند اگر دختر شود از آنِ تو و اگر پسر شود آنرا بنام خود منسوب گردانم و کسی برین سر اطلاع نیابد گوبنداس مذکور فرمان پذیر گشت و چون از زن او پسر بظهور آمد آنرا راجه به پسری خود برداشت نام او را دلیپت نهاد و رانی در کاولی را باین دلیپت نسبت کردند و چون دلیپت را عمر سپری شد پسر او بیر نارائن پنج ساله بود رانی درگاوتی باتفاق ادهار کایتهه دیوان بر همین نام راجگی بر عهده بسته متعهد بزرگی را خود متشغل شده و در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نمی گذاشت و بعقل و رای دور اندیش خود کارهای غریب کرد

دوم

۲۷۶

با باز بهادر در میان آنها او را محاربات عظیم دست داد و همه جا غالب آمد تا بست هزار سوار
خوب در جنگها همراه داشتی و تا هزار فیل نامی پیش او جمع بود و خزاین راجهای آن ملک بدست
او فتاد تیر و بندوق خوب انداختی و پیوسته بشکار رفتی و جانوران شکاری را به بندوق
زدی و عادت او بود که هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا او را به بندوق
نزدی و در بزم و رزم از و در هندوستان دستان و داستانهاست لیکن عیبی بزرگ داشت
که بهجوم خوشامدگویان بکامروائی صوری مغرور بوده لوازم اطاعت بعتبهٔ شاهنشاهی بجا
نیاوردی چون آصف خان ملک پته را فتح کرد در کارقی ندکور بر لشکر و شجاعت و عقل
خود مفتون بوده از چنین همسایه اندیشه مند نبودی آصف خان در ایام قرب و جوار ابواب
ملایمت و موانست مفتوح داشته حریفان جاسوس نهاد و تاجران هوشمند بولایت او
فرستاد و انکشاف مداخل و مخارج آنرا بواقعی می نمود و چون بر حقیقت وفور جمعیت و خزاین
و دفاین آن عورت اطلاع یافت هوای کدخدائی آن مملکت در خیالش افتاد و میل آغوش
آن بلاد در خاطرش جنبید در بدایت حال بلهو و لعب پیش آمده دست بخط و خال
آن ملک دراز میکرد و شروع در تاخت و تاراج مواضع و قریات سرحد نموده تا درین سال
بحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار پیاده فراوان بعزم تسخیر گڈهه کر عزیمت جبت کرد و محب علیخان
و محمد مراد خان و وزیر خان و بابای قاقشال و نظر بهادر و آق محمد و جمعی کثیر از جاگیرداران
بامر عالی همراه او شدند و رانی مست بادهٔ غفلت بوده بکامرانی بسر میبرد ناگهان خبر رسید که عساکر قاهره بادسا
بدموه رسیده و آن از شهرهای معتبر ولایت اوست سنگ تفرقه در هنگامهٔ غرور او افتاد و لشکر او بجهت گرد
و بجا نمی ساندن عیال خود متفرق شد و زیاده از پانصد کس پیش او نماند بمجرد سماع اینواقعه رانی از جرأتی که داشت
عساکر منصوره شد و از راه تهور که بیشتری از غرور خیزد کارزار را استقبال کرد و او را که مشغول انتقال حکومت او بود از متفرق شدن

ش ۲۶۷ دوم

چون آصف خان از جاسوسان صحیح البیان و مخبران راست نشان دوام
جویای خبر و ماند و بود و آن زن مردانه همت
مصروف و مشغوف می ماند اکنون که بر دفاین
و خزاین او اطلاع یافت عزم بالجزم واراده
مصمم ساخت که به نیروی اقبال شاهنشاهی نایید
ظل اللهی بموجب شعر عروس ملک کسی در
کنار گیرد تنگ * که بوسه بر لب شمشیر آبدار
زند چه میل تمام و خواهش تام نمود که عروس
این مملکت را در آغوش تنگ گرد و تماشای
دلی بر آرد ۱۲ سطر یعنی از راه جرأت که تهور
مردانه باشد اراده و تهیهٔ جنگ نمود ۱۲
مولوی سید محمد صادق عفی عنه

لشکر خود و فزونی لشکر پادشاهی چنانچه خیر اندیش دولت گوید پرده از چهرهٔ سخن برداشته گفت
رانی جواب داد که این بی‌هنرگی لشکر از بی‌وقوفی تست و من سالها ریاست این دیار کرده باشم
در حوصلهٔ فطرت من گریختن کی گنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن بعارست پادشاه دادگر اگر
خود می‌بود دیدن من صورتی داشت اکنون آنزدم قدر مرا چه دانند همان بهتر که بمردانگی فرو شوم
تا چهار منزل روبروی لشکر منصور آمد آصفخان که بآن تندی و تیزی میرسید در دموه توقف
کرد بارانی هم تا دو هزار کس (قریب دو هزار نفر ۱۲) فراهم آمد اعیان دولت او متفق شده گفتند که قرار داد جنگ نجستن
اما شیوهٔ تدبیر از دست دادن نه از آیین شجاعت و فرزانگی است روزی چند در جاهای مستحکم
بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقهٔ لشکر بجمعیت گراید رانی این سخن را استماع نموده متوجه
درخت زار شده مغرب رویه گڈه برآمد بحسن تدبیر شمال رویه گڈه بدرخت زار دیگر در آمده آهسته
در ان معاودر میرفت تا آنکه بموضع نرهی که مشرق رویه گڈه است رسید و آن جاییست راه
برآمد و در آمد او بس دشوار (قعر و گودی ۱۲) از چهار طرف او کوهها سر بفلک کشیده و آبی در پیش خود دارد گور
نام و یک جانب او دریای خونخوار نربده میرود و کریوه که از گذشت آن آب واقع است بعد
از عبور از آن کریوه بآن موضع رسیده میشود پس تنگ و هولناک (پر دهشت ۱۲) آصفخان که خبر آمد آمد رانی
شنیده در دموه توقف کرده بود یکبارگی از رانی بیخبر شد و هر چند بجست و جو کسان را فرستاد
چون ملک غریب بود اطلاع بر احوال او نیافت آخر خود را بگڈه رسانیده مواضع و قریات را
بعمل در آوردن گرفت و چون از رانی اطلاع یافت جمعی را در گڈه گذاشته خود بدنبال او شتافت
خبر به رانی رسید که لشکر آمد سران لشکر خود را طلبیده مشورت نمود که اگر جایی دیگر مصلحت
میدانید تا فراهم آمدن لشکر آنجا بسر برده شود و خاطر من خود خواهان جنگ است تا چه پیش آید
بدرخت خواهم برد هر که میخواهد همدم باشد برود در خصت است که جنگ من شفق تا لث ندارد یا بعدم

فرو رفتن است یا نصرت مند شدن آخر همه مردم او که تا پنج هزار کس جمع شده بودند دل بر
جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سرکریوه را که محل [۵۱] در آمد است نظر محمد و آق محمد و جمعی کثیر از
بهادران بزور گرفتند و ارجن داس بیتی که فوجدار فیلان بود درانجا بمردانگی سفر عدم پیش
گرفت رانی سلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعد جنگ بآئین لائق
آهسته آهسته می آمد و بدلیران و دلاوران سپاه خود میگفت [۵۲] که تیر جلوی مکنید و نگذارید که
حریف در میان آید تا از هر طرف آماده جنگ او شده لشکر او را برداریم همچنان که اندیشیده بود
بظهور آمد و جنگ عظیم در پیوست و از طرفین بسیاری بجنگ افتادند تا سی صد متفق شربت
خوار شهادت مردانه در کشیدند و رانی غلبه کرده تعاقب گریختها نموده از کریوه برآمد
میان ملک خود را طلب داشته مشورت نمود که صلاح چیست هر کس در خور
دریافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد رانی گفت مناسب آنست که امشب بران
لشکر شبخون آوریم و کار او بسازیم و اگر این را قبول نمی کنید همین جا که آمده ایم شب بروز
آورده آماده جنگ باشیم و اگرنه صباح این سرکریوه را آصف خان خود آمده خواهد گرفت و
توپخانه استحکام خواهد داد و کار آسان شده مشکل خواهد شد [۵۳] رای هیچکس بران قرار نگرفت
آخر موافقت جمهور گزیده از همان منزل که آمده بود برگشته رفت و به پرسش ماتم رسیدهای خود
پرداخت و چون توپخانه آمد بعضی از یکجهتان خود اندیشه شبخون در میان نهاد هیچکس را همت
خود نیافت چون صبح شد همان طور که رانی به رای [۵۴] صائب خود دریافته بود بظهور آمد و
آصف خان با توپخانه خود آمده سرکریوه را محکم کرد عساکر منصوره در کوه در آمد رانی با استعداد
جنگ بر فیل [۵۵] گران سر سبک پای ساربان نام که سرآمد فیلان او بود سوار شده برآمد و بار آتش
صفوف پرداخت و فیلان مست را برجا در مقام خود باز داشته آماده پیکار گشت و بعد از التقای [۵۶]

دوم
۲۶۹

گردید و در ماتم کشتهای خویش پرداخت ۱۲
[۵۳] قوله رای صائب ... دو راست و شوار و ... ۱۲
[۵۵] فیل ... گران سر و سبک پا ... ۱۲
[۵۶] قوله ... کردن ... مولوی محمد صادق ... عفی عنه

افواج کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید راجه پرساه پسر رانی که اسم راجگی نرو بود جلادتهای
مردانه نمود و کارنامهای غریب بجای آورد و شمس خان میانه و مبارک خان توغ دست بردهای
دلیرانه کردند تا سه پاس روز بازار زد و خورد بنوعی گرم بود که اگر بشرح وقوع آن پرداخته آید
بمبالغه محمول شود سه بار راجه پرساه فوج فیروزی آثر را برداشته در مرتبه سوم زخمی شد رانی
چون بر حال پسر آگاهی یافت بمردم اعتمادی خود که او را از رزمگاه برآورده بجامنی رسانند فرمان
پذیران او امتثال امر نموده او را بگوشه بردند و بدین سبب جمعی کثیر از معرکه برآمدند و فتوری عظیم
بلشکر رانی راه یافت و زیاده از سی صد کس پیش او نماندند اما در عزیمت رانی وهنی پدید نیامد و بجهان
بهادران خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیری از کمان خانه قضا بر شقیقه راست او آمد
از روی جرات آنرا بر درکشیده بیرون انداخت و پیکان آن درون ماند و برنیامد و متعاقب
آن تیری دیگر بر گردن او رسید آنرا نیز بدست همت خود کشید و از افراط درد غشی برو استیلا یافت
چون رفته رفته بهوش آمد آدهار که از قوم بگهیلا بشجاعت و یکجهتی امتیاز داشت در پیش فیل او سوار
بود او را مخاطب ساخته گفت همگی نیت در تربیت و رعایت تو آن داشتم که یک روز بکار آئی
آن روز است که مغلوب جنگ شده ام مبادا مغلوب ناموس و ننگ گردم و بدست مخالف در آیم
حق نمک بجای آر و باین خنجر آبدار کار من بساز دل یکجهت او برین سنگدلی قرار نداد گفت دست مرا
کجا توانائی آنست که باین کار پردازد دستی که عطایای ترا برداشته چنین کاری دور از کار
چون تواند کرد از من این قدر میشود که ترا از معرکه جانکاه بیرون برم چه برین فیل باد رفتار
اعتماد فراوان دارم رانی از استماع این سخن که از نردم دلی خیزد برهم شده دشنام داد که برین
چنین کار مرا بسندی و خنجر کشیده کار خود ساخت و مردانه رخت هستی بربست و جمعی کثیر از نیکخواهان
او درین وفاداری فرو شدند خصوصاً کنور کلیان بگهیلا و جکریان کهرجلی و خان جهان کهت

و مبارک برهمن بوفاداری نقد حیات را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان عدم شتافتند

و فتحی بزرگ که طراز فتحهای شگرف تواند شد بظهور پیوست و تا هزار فیل و غنایم نامحصور بدست

اولیای دولت افتاد و هم مال موفور بدست آمد و هم ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد بدت

حکومت رانی مذکور شانزده سال بود چون برق حکومت رانی فرو نشست و در عین حکومت رانی

دست ادبار خاک فنا بر سر آن عورت والا نژاد ریخت آصف خان بعد از دو ماه که خاطر از میانه

ولایت جمع نمود روی تسخیر قلعهٔ چوراگده آورد و آن حصار مملو بشرائف دفاین و نفایس جواهر

بود که عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند و آنرا سرمایهٔ استدامت اقبال

کرده و عاقبت همه باعث هلاکت و وخامت ایشان شد سپاه نصرت رایات بعزم تسخیر آن حصار

رزین کمر همت بست و در هوای آن خبر این دست از جان شسته در خدمت آصف خان [illegible]

پسر رانی که از جنگاه برآمده بود دران قلعه تمکن داشت تا آمدن عساکر اقبال جنگی پیش آمد و پایمال

قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه [illegible]

[illegible] را مقرر ساخته بود و جوهر رسم راجهای هندوستان است که در چنین وقایع از هیزم و پنبه و

روغن و امثال آن جای تعبیه میکنند و عورات را خواهی نخواهی آورده میسوزند و آنرا

جوهر نامند این دو نوکر مخلص که پاسبان ناموس بودند این خدمت بتقدیم رسانیدند و هر که از

کوته عقلی تقاعد مینمود بموجب رسم ایشان بتیغ مذکور از هم میگذرانیدند و از عجایب قدرت آنکه بعد

از چهار روز که دران محوطه آتش زده بودند و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود چون در آنرا

کشادند دو کس زنده برآمد که چوبی بزرگ حایل آنها گشته از آتش وقایت کرده بود یکی کملاوتی

نام خواهر رانی و دختر راجه پراگده که برای راجه آورده بودند [illegible]

زن که از آن طوفان آتش زنده برآمده بودند بزمین بوس عتبهٔ شاهنشاهی آبروی دولت یافتند

القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لآلی

و هیاکل و تماثیل و اصنام مرصع و مکلل و صور جانوران که تمام از زر ساخته بودند و دیگر نفایس و

اجناس خارج از اندازه حساب و قیاس بدست آصف خان و مردم او افتاد و آنزا و یان ثقات

مسموع گشته که از جمله اموال و خزاین چوراگڈه که آصف خان تنها بران دست تصرف یافته بود صد

دیگ پر اشرفی علائی بود و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطه احصا و حصار بیرون بود و

چون آصف خان را بمساعدت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی بود چنین

دولتی روی نمود و آنچنان گنجی میسر آمد که صاحب خزاین و جواهر بیقیاس شد رتبه اعتبارش

زیاده از انچه در تصور گنجد بهم رسید چون عقل درست نداشت این باده هوش ربا حوصله او را تنگ

ساخت یکبارگی راه صواب گذاشته هیچ ازان نفایس اجناس و نفیس جواهر که لائق قبول نظر

گوهر سنج شاهنشاهی تواند بود بمعرض ارسال نرسانید و ندانست که این جواهر و لآلی را اقبال

نثار تارک دولت و افسر سعادت که ساخته خود را در میان دیده غبار ادبار بر فرق عزت خود

و آن تیره بخت نادان که لوح خاطرش از نقوش اخلاص ساده بود بلکه از رقوم انصاف

بلکه نقطه بران ننهاده از جمله یکهزار زنجیر فیل که بدستش افتاده بود همین دو بست فیل بر سم پیشکش به

محلی فرستاد دیگر همه نفایس و لطائف را خاک پوش کرده و بر وساده حکومت کره گده تکیه زده

عمری بغفلت میگذرانید و حضرت شاهنشاهی بموجب همت جهان بخش نظر بران اسباب نفرموده

از خیانت او اغماض عین فرمودند و چون نهضت رایات جلائل مرتبه سوم بقصد تادیب علی قلی

خان زمان بصوب جونپور اتفاق افتاد آصف خان را بحضور طلب فرمودند و او منشور عالی

را امتثال نموده متوجه آستان بوس شد و در حینی که عرصه جونپور مخیم موکب منصور بود سعادت

استلام عتبه قدسیه دریافت و تفصیل آن سانحه بجای خود در رقم پذیر خواهد شد * فقط *

اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی نسبت بخواجه معظم

اقتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را
منظور نداشته داد مظلوم دهند و پاداش ظالم در گریبان ظالم نهند تا مخصوصان دولت عظمی
و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند و اگر عیاذاً بالله از بد مستی
چنین امری بظهور آید راست کرداران در رسانیدن آن مظلمه اندیشه مند نبوده در عرض احوال ستم رسیدها
دلیری نمایند لله الحمد که این سجیهٔ علیا در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی بدان گونه است که قوت
بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این خصلت جهان پرور بی شائبهٔ تصنع و مداخلهٔ ریا در نهاد
اقدس ودیعت نهادهٔ دست قدرت است طبقات عالم به پشت گرمی این شیمهٔ کریمه همواره قرین آباد
مسرت بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملات خود کامیاب امن و امان اند در اوایل
سال الهی و اواسط مقصد و مقاود ویکم که عنفوان زمانهٔ عدالت روائی و عنوان دیباچهٔ داد دهی
بود خواجه معظم که برادر اخیافی مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود و چون از نسبت معنوی رایحه ندا
این نسبت صوری داروی بیهوشی آن بد مست بی اعتدال شده بارها خود را مصدر حرکات ناشایسته
میساخت در زمان سعادت آئین حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون وقت مقتضی مدارا بود آنحضرت
بر رعایت مهد مقدس فرموده از و میگذرانیدند چنانچه در سال یورش بدخشان قصد خواجه رشید
دیوان آنحضرت کرده به تیغ بی اعتدال خون آن طور غریبی ریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع
فرار نموده بکابل آمد و باز بشفاعت مقربان بساط قدس باریافت و مجدداً مصدر اعمال ناپسندیده شد
تا آنکه او را اخراج کردند و بسفر حجاز شتافت و شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد و همان
زمائم اخلاق را بر روی کار آورد روزی در دولت سرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان سلطنت

جمع بودند با میرزا عبدالله مغل که در سلک امرای عظام منسلک بود بی جهتی جنگ کرد و بتقریب

حکایتی بر سر او دوید و او را درشت و لگد گرفت و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدمستی پیش آمده دست

بکار دبرد و باز او را اخراج کردند و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بدخود روز و روزگار بد میگذرانید

و از بدخوئی و پریشان حالی آنجا نتوانست بود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورد و در اول مرتبه که

دار الخلافت آگره مستقر اورنگ خلافت شد بدولت ملازمت سربلندی یافت و بعنایت و رعایت

ممتاز آفاق شد و از آنجا که نهاد او به بی اعتدالی سرشته بودند بصد بی باکی و بی ملاحظگی سابق پرده کشای

جوهر فطرت خود گشت بیرم خان درین مقام بود که او را بولی بیک بسپارد که از راه بکر بگجرات روانه سازد

(اتی با این خیال و اندیشه ۱۲)

و درین اثنا تفرقهٔ او روی نمود و خواجه بوسیلهٔ انتساب این دودمان قدسی رعایتهای عظیم یافت

(یعنی بیرام خان معطل شد ۱۲)

اما بدست خوی بدخود گرفتار بودند و بصد بی اعتدالی پیش زیست میکرد تا آنکه روزی بی بی فاطمه که

اردوبیگی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود و در سرادق آسمان مکان حضرت شاهنشاهی نیز پایهٔ

اعتبار داشت و زهره آغا دختر او در خانهٔ خواجه بود و پیوسته از ناجنسی و بدخوئی در زندان

بوده آزار می کشید بعز ازان اضطراب آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد بپرگنه رود و او را

ببرد و از بدخوئی و بدگمانی که در طینت اوست قصد آن عفیفهٔ بیگناه کند و مکرر این حرف بر زبان آورده

در دار الخلافت از سعادت شاهنشاهی اندیشه مند بوده مرتکب این امر نمیشد اکنون او را که بجاگیر

برد حال چه خواهد بود آنحضرت بزاری آن عورت قدیم الخدمت ترحم فرموده تسلی بخش خاطر مقیر او

شدند و بر زبان اقدس گذشت که ما بدولت عزیمت شکار داریم بخاطر تو از راه خانهٔ خواجه خواهیم گذشت

و چون بر سر راه آمده ملازمت کند نصیحت او کرده عاجز ترا از بردن مانع خواهیم آمد بعد از زمانی آنحضرت

از ارک شهر بهضت اجلال بر کشتی سوار شده از آب جون عبور فرمودند و بجانب خانهٔ خواجه معظم با مخصوصی

چند که از بیست کس زیاده نبود روان شدند از آنجمله رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق خان

و قتلق خان

وقتلق خان و شمانخان و بشیر و خان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب بودند چون ناهمواری
خواجه معلوم بود میر فراغت و بشیر و خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بشاهراه
استقامت آورند و دستم خان و قتلق خان نیز بعد از آن روان شدند که خواجه بعادت خود در مقام
دیوانگی باشند معاون طاهر محمد خان شوند آن دیوانه بی اعتدال از طاهر محمد خان و بشیر و خان شنوده
که حضرت با این روی آب گذشته اینها را فرستاده اند بشورش در آمده میگوید که من پیش حضرت نمی آیم
و خشم آلوده متوجه حرم سرای خود میشود و زهره آغا از حمام بر آمده در جامه خانه لباس تازه می پوشید
که خنجر کشیده کار آن عاجزه حیا سرشت را تمام میکند و سرمایه خسران ابدی خود سرانجام میدهد و
شمشیر در روزنه خانه بر آورده جائیکه دستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود می اندازد و ببانگ بلند میگوید
که من خون او ریختم رفته بگو دستم خان خنجر خونین را برداشته بحضور اشرف آورد حضرت شاهنشاهی چون
ازین جرأت ستیزه آگاه شدند بسطوت قهر و صولت غضب جوشیده بدرون خانه آن بی اعتدال در آمدند
و آن ناقص شمشیر حمایل کرده و دست در قبضه شمشیر زده روبرو پیدا شد بندگان حضرت از قهر ان
خواب فرمودند که این چه روش است دستی بر قبضه شمشیر داری اگر حرکت دهی دانسته باش که چنان
بر سر تو خواهم زد که به پرواز آید آن دیوانه صولت و عظمت شاهنشاهی را دیده دست و پا گم کرد
و در سطوت بادشاهی فرو رفت حاضران بساط معلی آن دیوانه را مقید ساختند و یکی از گجراتیان
شمشیری در کمر عقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود آنحضرت از چشم و روی در یافته قبچاق قدم خان
فرمودند که بزن آن دقیقه شناس بیک حرف مکنون ضمیر اقدس را دریافته تیغی بسبک دستی زد
که سرش از تن جدا شده بپای او هم آغوش شد و آن قامت بی سر زمانی بر سر پا ایستاده بود
و خون سیاه از عروق گردنش تیزک میزد آنگاه از خواجه بی اعتدال پرسیدند که خون این عاجزه
را بچه گناه ریختی آن سفاک بی باک زبان بسفاهت و هزیان برکشاد تا آنکه بلکد و مشت او را

خاموش گردانیدند وموی کشان ولگدزنان دریا رو به روان کردند ودریای غضب آن محیط
عدالت درجوشش آمد بموجب حکم معلی ملازمان اوراکه همواره در بدمستی وآشفته دماغی هم کاسه بوده
اند دست وگردن بسته غرقه گرداب مجازات ساختند وآن بدکردار بیدولت را هرچند در آب غوطه
داده می آمدند بسخت جانی نموده از هرزه گوئی باز نمی آمد وسبب بزرگان دین راسرمایه آزار خاطر
پادشاهی نسبته دران اهتمام مینمود هرچند یقین همه بود که درین ورطات قهر ملتطمه فوج فنا هلاک
خواهد شد امااو از سنگدلی وسخت جانی زنده ماند بمقبل خان یساول سپردند واو آن آشفته مغز را
بقلعه گوالیار فرستاده محبوس ساخت ودران محبس مالیخولیا بروز ورآورده وبفساد دماغ ازعالم رفت
ودرظاهر قلعه پشته ایست آنجا مدفون شد وازانجا بدهلی آوردند سبحان الله زهی اقبال فتنه سوز
عدالت آشوب گداز ازانجاکه منتهای نیت حق آساس خجر ظهور انوار عدال ونصفت ومحو آثار ظلم و
عدوان امری دیگر نیست بمیامن آن همواره دولت درروز افزونی وبخت دردولت افزونیست
وازسوانح دولت افزای این سال مسعود ظفر یافتن علی قلی خان زمانست بر فتح خان بلهی پایه
داستان آنست که فتح خان وحسن خان برادر او وماو خان توجی کثیر بالشکری آراسته ازقلعه
فرود آمده ولایت سهار وبعضی ازمحال متعلقه خانزمان را درتصرف درآوردند وپسر سلیم خان راکه
آوازخان نام داشت بسروری گزیده سرشورش برداشتند خانزمان ودیگر امرای آنحدود مثل
بهادرخان ومجنون خان وابراهیم خان متوجه اطفای نائره فتنه شدند چون افغانان پرزور
بودند خانزمان جنگ را صلاح ندیده کنار دریای سون محل اندیاری باری قلعه اساس نهاده
استحکام داده بود دربنولا مولانا علاؤالدین لاری وملا عبدالله سلطان پوری وشهاب الدین خان
ووزیرخان ازدرگاه معلی آمدند چه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که بنصایح
ارجمند رهنمونی خانزمان بشاه راه سعادت نموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیده درسلک

بخوبی

عقیدت راسخ گردانند و سلیمان کررانی حاکم بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه ساخته بخان زمان
پیوسته بود و خطبهٔ شاهنشاهی خوانده او را نیز مشمول الطاف بیدریغ گردانند و اگر مصلحت وقت باشد
باستان بوس این درگاه که اکسیر اهلیت صوری و معنوی است رسانند این فرستادها درین قلعه بخانزمان
رفته نوید عنایت رسانیدند و بصورت و معنی تقویت او فرموده او را در چنین خطر از فتح و نصرت مقرون
گردانیدند روزی که این فرستادها پیش خانزمان نشسته بودند که افغانان تیره رای لشکری آراسته و فیلان مست
معرکه برهم زن را عضد خود ساخته متوجه قلعه خانزمان شدند و او فوجها آراسته معرکه آرائی میکرد که بهادران مشهور
مذکور در رسیدند به مجرد آمدن افواج خانزمان که ابر در هم نوردیدند و لشکر تمام گریخت و افغانان بتاراج منازل و محال ایشان
مشغول شدند درین هنگام که کار برین نخوت مندان دشوار گشته بود اقبال روز افزون شاهنشاهی
حفظ انتساب صوری این گروه بدرگاه معلی فرموده در بدایع نگاری درآمد و مجملی ازین نادره کاری
آنست که خان زمان با معدودی در پناه دیوار قلعه خود در کمین فرصت بود که کاری بسازند و یا
اگر حسن تبنی بر فیل بخت بلند نام سوار شده با جمعی رو برو شد مردم فرار نمودند و با چندی
عمده بود قرار مردن بخود داده یکی از برج آن قلعه رفت و دیگی که دران تعبیه کرده بود چاق
کرده پیش آن فوج مغرور که چون فیل مست عربده کنان می آمد توپ را سرداد سر دادن توپ
همان بود و رسیدن بر سر فیل همان فیل را گردانده بر زمین هلاکت انداخت و این فوج رو بگریز نهاد
و از تائید ایزدی مقارن این عطیهٔ الهی کوه پاره نام فیلی که بیرام خان در حینی که بهادر خان را
بمالوه تعیین میکرد داده بود در انحدود دست طایفهٔ متغلبه سلاسل عربده جوی بود در اثنای انهزام فوج خانزمان
فیلبانان افغان آن را گشاده سوار میشدند که او در مقام بدمستی درآمد و یکی از فیلان افغانان را که
دران نزدیکی بود بر خاک هلاک انداخت و شورشی غریب پدید آمد افواج افغانان این را شور عساکر
اقبال دانسته فرار نمودند و افغانان که دست بتاراج برداشته بودند یکبارگی سر رشتهٔ تدبیر از دست

دوم
ح ۲۷۷

داده رو بگریز نهادند باستماع این تائید غیبی فرار نموده با ازبی هم رسیده تعاقب افغانان تیره بخت نمودند و غنایم وافر و فیلان نامی بدست افتاد و بمحض اقبال شاهنشاهی اینچنین فتحی عظیم روی داد و لعد از ظهور چنین نصرتی خان زمان مراجعت نموده روی بجونپور آورد و از زبانیه فرستاد تا فیلان شاهنشاهی را باحترام تمام روانه ملازمت ساخت و از سوانح قدوم گرامی امیر مرتضی است چون درگاه جهان پناه شاهنشاهی مجمع نادره کاران روی زمین است چه ایزد تعالی ذات مقدس بادشاهی را مستجمع جمیع کمالات و جامع فنون فضائل و حاوی اقسام فواضل ساخته است منفردان هفت اقلیم ترک اوطان و بلدان کرده روی توجه باین درگاه مقدس آورده کائنات سرور میکردند و از عجائب آنکه دانش اساس هر حکمتی و صنعتی از حکمت الهی تا در رودگری که در کار خود یگانه عصر باشد چون بمحل فیض منقبت حضرت شاهنشاهی میرسد چندان سخن تحقیق دران هنر و پیشه می‌شنود که از استادان این فن بگوش او نرسیده باشد و بیقین خود میکند که پیوسته اوقات گرامی مصروف همین است و بس فراخی حوصله و بزرگی حال دران پایه که از مرتبه اعلی تا بدرجه اسفل در خور مخاطب ... نزول فرموده مخاطب خویش را کامروای صورت و معنی میگردانند از انجمله سید اجل میر مرتضی که از اسباط علامه جرجانی بود و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت طواف حرمین شریفین نموده محل اقامت بعتبه علیه که کعبه وفود برکات و مشعر قوافل سعادات است کشود و بآئین لائق ادراک محفل عالی نموده سعادت پذیر شد و خدیو زمان که قدر شناس جوهر انسانی اند آمدن میرزا مغتنم داشته بجلائل مراحم و جزائل عطایا اختصاص بخشیدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بجانب مالوه و شکار فیل نمودن و بر سر عبد الله خان الغار فرمودن بفتح و نصرت بازگشته بشکار فیل پرداختن و ظل مراجعت بر مستقر خلافت انداختن

چون بر ذمه والای سلطنت فرض وقت است که همواره از احوال ملک و اوضاع اعیان دولت
مستخبر باشند بتخصیص خودسران تنگ حوصله که کامیاب دولت شده از حواشی سر پیروز رفته
باشند تا پیشتر از آنکه کار شان و حال آن ملک بفساد انجامد بفر و فروغ تدبیر و لمعان رای چاره آن
نموده آید و الحمد لله که این شیمه عظیمه در ذات مقدس شاهنشاهی بر وجه اتم و اکمل شرف
ظهور دارد چنانچه دانا در دریافت آن عاجز آید پیوسته استطلاع خفایای ملک میفرمایند و
هرچند بشکار و امثال آن بظاهر اشتغال دارند اما آن را پرده احوال خود ساخته لحظه وقت
گرامی را از مهام دین و دولت فارغ نمیگذارند و همواره در لوازم خداپرستی و مراسم رعیت
پروری اهتمام میفرمایند و لهذا چون درینولا بمسامع اقبال رسید که عبدالله خان اوزبک
نمک پرورد این مائده اقبال است در مالوه سر شورش دارد و از تنگی ظرف بار عاطفت کبری را
نتواند بر انداخته کفران نعمت ورزد بنابر آن شکار فیل را پیش نهاد عزیمت ساخته یورش مالوه
مصمم ساختند و بتائید الهی روز چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق روز شنبه بیست و [illegible]
عزم همی که فیلان کج خرام ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند
زمان از مستی چکیده و سیلاب بهاروان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند و از سرکشی و گردن فرازی
فرمان پذیر جنگلک برق نمیشدند رایات عالی بجانب نرور و سیپری که بیشه های فیل دارد نهضت
فرمود چون ساحل دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی آب دریا در
طغیان بود بجهت عبور اردوی معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت را اقامت ضرور شد تا تمامی خلایق
بکشتی گذشت و دران هنگام که حلقه های فیلان خاصه از آن دریای طوفان خیز مستان
میگذشتند فیلی لکنه نام از فیلان نامی در عین مستی به آب فرو رفت و از انجا عرصه گوالیار
مخیم موکب اقبال شد و از انجا فضای جان پرور مضرب خیام فلک ارتسام گشت و چون

بیشه فیل آن مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبهٔ اقبال را چند فوج اعتبار فرمودند
هر فوجی یکی از امرا را سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع منقاد را همراه کردند و طنابهای سطبر استوار که
زور کشیدن این کوه پیکران داشته باشد بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد تعبیه فرمودند و حکم اقدس
نفاذ پیوست که هر جا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال و چندان برانند که فیل صحرائی
از ماندگی دست و پا گم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی یک سر طناب در گردن فیل
وحشی اندازند و سر دوم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند و باین دستور در قید آورده فیلبانان
فیل خود را برانند و آن فیل را کشان کشان ببرند و هر روز بتدریج لائق بفیل صحرائی از راه ملائمت
قریب تر شوند و علف پیش او اندازند تا رفته رفته بران سوار شوند و در کم فرصتی باین اسلوب
رام سازند و منشای اصلی رام شدن هر وحشی ملائمت و احضار آنچه ملایم طبع اوست از کاه و دانه و
آب تواند بود از روی قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع شکار فیل است که فیل وحشی عظیم جثه قوی هیکل را
بفیل قوی تر ازو یا مثل او مامور و منقاد خود سازند و شر او را از خود دور دارند و باین تدبیر
مراد خاطر و کام دل ظفر یابند و بالجمله آنحضرت متوجه فیل بند شیر شکار در بیشه نرور ترتیب آنچنانکه
فرموده مردم را گروه گروه بهر جانبی روانه ساختند و خود بنفس نفیس با خاصان بساط قرب تسخیر
دران بیشهٔ نشاط افزای در آمدند آن روز بعد از تکاپوی عظیم و جست وجوی تمام ماده فیلی از دور سیاهی
کرد از دنبال او شتافته و مانده ساخته بفیل دیگر بستند و هنگام بستن او هم پسر ملای کتابدار در زیر
دست و پای فیل آمده بقدر ما نشی یافت اما افتان و خیزان بسلامت بر آمد فردای آن روز عید قربان
بود منعم خان خانان که درین شکار دلگشا فتراک دار قرین رکاب سعادت بود با اعیان دولت
وارکان خلافت که در آن نهضت نصرت لازم موکب عالی بودند رو بآن کعبهٔ اقبال آورده زمین بوس
مبارکباد بجا آوردند و حضرت شاهنشاهی جهان را بسعادت التفات عید بقربان نموده بعزم شکار پای توجه

دررکاب شوق آوردند و بهر فوجی بهر ناحیه که مقرر شده بود روان شد بعد از سعی تمام کله فیل ماده
که دو سه فیل نر هم داشت نمودار گشت حضرت از نظاره آن عشرت صید را تازه کرده بایمن مقصود مجموع آنرا
که نه فیل بود صید اقبال فرمودند و روز دیگر در سرادق اجلال بوده بانتظام بخشی ملک که صید مقصود است
پرداختند صبح سوم باشراق صبح دوم سوار دولت شده دران بیشه که از تراکم اشجار و تشابک
اغصان تکاپوی شمال و صبا ازان مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان یگانه فیل که از [illegible]
زنجیر زیاده بود عبور اقدس افتاد انبساط عظیم فرموده تفاؤل بر صید مقاصد عظیمه گرفتند بموجب حکم اشرف
مجموع فیلانرا از بیشه بدرخت رانده پای هر فیلی بدرختی بستند و بر سر هر فیلی چند کس نگهبان گماشتند و طنابها از اردوی
معلی طلبیدند و آن بیشه که هرگز پی سپر آدمی نشده بود و جای که [illegible] وهم و خیال ازان عبور
ننموده بودند دران شب بوره و موکب عالی عرصه فضای [illegible] خلافت شده
نشان کاردان باعانت نجاران رکاب سعادت بجهت استراحت مختصر اقدس تختی بلند از چوب
ساخته بسقرلاطهای رنگارنگ درگرفتند و آنحضرت بدولت و اقبال بران مسند نشاط و سریر
عشرت آرام گرفتند و خاصان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد کوکلتاش
و سیف خان کوکلتاش و میر معز الملک و میر علی اکبر و حلیم خان که بخان عالم مخاطب شده و میر
غیاث الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خانی شرف افتخار دارد و دیگر مقربان و مخصوصان
در حواشی آن نشیمن قدس دوره زدند روز دیگر که خورشید جهانتاب بطلعت عالم افروز بر سپهر
افق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی صید مقصود بدام و ساغر مراد بکام بران تخت سعادت بدولت
نشستند و حاضرانرا از فرط التفات حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند
قصه امیر حمزه از دربارخان استماع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند درین اثنا چند حلقه فیل
باطناب بسیار از اردوی معلی رسید اشارت عالی شرف نفاذ یافت که ازین فیلان بدخو [illegible]

سرکشی وصولت زورآوری داشتند هر فیل را در میان دو فیل بادشاهی بطنابهای محکم بر بستند

و بآئین شائسته رانده تا شامگاه بحوالی اردوی معلی آوردند و طنابها چون کمند جباری بران

کوه پیکلان انداخته بآئین شائسته مقید ساختند و بحسب سامان این کار دو روز دیگر آن منزل

مخیم موکب عالی بود و چون صید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای ضمیر انور مرکوز بود عنان توجه

بجانب ولایت مالوه تافتند و از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل و لای

لزج و کثرت کو و مغاک که در زمین مالوه پیدا شد کار برگرم روان شاه راه اقبال دشوار شده بود

اسپان چون اسپان آبی شناکرده می آمدند و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردی

میکردند تا آنکه بصد دشواری ساحت ظاهر قصبهٔ رنود مخیم اردوی معلی گشت و بسبب کثرت بارندگی

دو روز متوالی دران سرزمین که مهبط فیوض آسمانی بود مقام شد و ازان منزل براه سارنگپور نهضت

عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از کثرت وحل و خلاب باد پایان آتش خوی را پای تا

در وحل فرو میشد و شتران سبک پای را سم موشیان گرانی میکرد و بعضی از جر ثقیل خفش میکرد

روز خیام مواکب منصوره که بیابانهارا از ازدحام تنگ داشت در عقب ماند بغیر از خیمه و سراپرده

بادشاهی و یک خیمهٔ خان خانان و خیمهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و چندی دیگر از اعاظم امرا خیمهٔ هیچ یکی

از بندگان درگاه نتوانست رسید لاجرم یک روز در انجا نیز مقام فرمودند و روز دیگر علم عزیمت

بجانب مندو افراختند و فضای ظاهر قصبهٔ کبهرار به پنج منزل مخیم سرادقات جلال شد اگرچه درین مراحل

جا روا وانه نیافته بود اما سبزهای تازه و ترکه دران مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال

نشو و نما داشت از فرط طراوت و حلاوت نعم البدل شده شوق دانه را از طبائع حیوانات برده [نام موضع ۱۲]

بود همه سر در سبزه زار فرو برده ازان علفهای خوشگوار سیر شدند و دران سبزه زار شوق گسسته [تازگی ۱۲] [شیرینی ۱۲] [عوض و بدله به و خوب ۱۲]

مستانه گام مجازدند حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار بر داخته اردوی معلی را

دران

دران منزل نشاط آرای گذشتند و چندی دیگر از امرا ایران گماشته خود همعنان دولت و
همرکاب اقبال بر توسن سبک خرام بصوب مندو که مقر آن خود سر بود ایلغار فرمودند و در
اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند تا عبدالله خان را که از اعمال ناشایسته
خود متوهم و خائف است نوید عنایات بادشاهی داده بملازمت آورند و نگذارند که آواره صحرای
بیدولتی شود و بجناح تعجیل از قصبه کهراره بلده سارنگپور که نخستین شهر مالوه است و بست و پنج کروه
مالوه که از چهل کروه معمول دهلی زیاده مسافت دارد در چنین آب و گل بیک منزل نهضت والا فرمودند
و بجلدو سارنگپور محمد قاسم خان نیشاپوری که مدتی آن نواحی باو تعلق داشت تبارک ادب شتافته
دولت استقبال دریافت و از ان حضرت التماس سعادت نزول بمنزل خود نموده بلوازم نثار و ایثار
پرداخت و قریب بهفتصد اسپ و اشتر از خود و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانید و آنرا بر امرا و ملازمان
موکب والا که درین یورش نصرت فرجام بتدریج میرسیدند قسمت نموده سعادت پذیر شد و در هنگام
ظهور سفیده صبح که محل اشراق نور و رفع حجاب ظلمت است بدولت سوار شده متوجه جایی که در سوالف
ایام تختگاه ملوک مالوه بود گشتند و عرصه آن شهر بیامن قدوم موکب عالی غیرت فزای آسمان شد
و چون هوای دهار بور رود موکب والا عطر بیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان
آمده ماجرای او معروض داشتند و ظهور پیوست که هر چند این مخلصان دلشوی گرم نفسی کردند باطن
نفاق گرای او در نگرفت و بهیچ گونه تسلی نیافت و بنه و بار خود از قلعه بیرون فرستاد تا شام
توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت و از روی ظاهر بعضی ملتمسات و ابلهی گفته ایشانرا
از سر خود وا کرد مثل آنکه ضرر مالی و جانی باو نرسد و ولایت مندو بدستور سابق باو مفوض باشد
و تنکری بیردی و خانقلی و ایسان تختی را با همراه گذارند منعم خان خانان و ثوق بر عفو شامل و
حلم کامل نموده التماس عفو تقصیرات خود کرد حضرت شاهنشاهی از فرط عاطفت رقم عفو بر جرایم

جرایم او کشیده ملتمسات او را بموقف قبول داشتند منشور عالی متضمن میثاق و عهود و انجاح
مقاصد و مطالب او بمصحوب اعتماد خان و دربار خان مقرر ساختند و درین هنگام که ظلال جلال
بر متوطنان قصبه دیمار گسترده بود و ظاهر این قصبه معسکر والا گشت یکی از عورات ستم رسیده بعرض اقدس رسانید
که محمد حسین قوربیگی عبدالله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده مرا تاباراج برده است حضرت از
زبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر ظهور انوار معدلت باش که عنقریب او را بجزای
عظیم خواهیم رسانید از غرائب دوربینی حضرت شاهنشاهی آنکه اول کسیکه گرفتار شد و بسزای
عدالت سزای خود یافت او بود در حین شهر بموقف عرض معلی رسید که چون خبر ایلغار موکب عالی
بعبدالله خان رسید از آنجا که خائن خائف است هلاک خود را لیقین پنداشت و خویشتن را مغلوب
و مقید شحنه قهرمان غضب شاهنشاهی دیده روی براه گریز آورده از مندو بجانب توانی شتافت
و حضرت خداوندگانی بدولت و اقبال توجه اقدس از صوب مندو مصروف فرموده همت بر تعاقب
آن مدبر گماشتند جمعی از امرای اخلاص نهاد مثل میر معزالملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری
و شاه فخرالدین و شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قتلق قدم خان و خرم خان
و قلیچ خان و اعتماد خان و حبشی خان و چندی دیگر را بسم هراول پیشتر روان فرمودند تا گرم
شتافته سر راه آن گمراه بگیرند و خود نیز بذات اقدس با چندی از مقربان سر براه علی
در ایلغار شتابنده گشتند و آخر روز دین بست و چهارم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و ششم
ذی حجه وقت شام موضع لوانی نزول اجلال فرمودند آن بخت برگشته پیشتر ازین گریخته رفته بود
شب بدولت و اقبال در آنجا توقف فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و دربار خان که برای
رهنمونی آن گمراه نامرشد رفته بودند رخصت یافتند که آن گم شده بیابان نادانی را بنصایح
هوش افزا سالک مسلک شاه راه سعادت گردانند و صبح آن از لوانی بیشتر نهضت واقع شد

خدمت حضور رانه سزد و هرکه ملازمت حضور را در خور بود لایق بساط عزت نباشد هرکه سزاوار
بساط اقبال شود در خور نشست تواند بود و هرکه بدولت مجالست امتیاز یابد رخصت سخن ازو
دانگاه بخدیو عالم و هرکه حرف رخصت حرف سرای یافته باشد شایسته نیست که در مطالب پادشاهی
مخالفت نماید مجملاً جرأت در تفحص مقاصد ارجمند بادشاهان و خلاف رای این بزرگان
رفتن ناستوده خرد و ناپسندیده خردمندان است مگر وقتیکه این بزرگان عالی نهاد یکی
دو در میان بساط عزت را بدریافت خویش این پایهٔ عالی داده او را در ملازمان نشانده
فرموده باشند آنزمان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندی بموقف عرض رساند
حق خدمت بجای آورده باشد و بالجمله حضرت شاهنشاهی رایات اقبال را که طراز فتح و نصرت
بران معقود و مربوط بود حرکت داد و ظلال اقبال بر مبارزان اخلاص پیشه گستردند و خود
و سعادت بجولانگاه نصرت در آمده بجای رسیدند که تیر مخالف از بالای سر حضرت میگذشت
و محافظت ایزدی از سهام حوادث سپری میکرد بدست راست حضرت خانخانان منعم خان
بدست دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند و درین هنگام که نائرهٔ پیکار اشتعال
یافت با لهام غیبی حکم عالی شد که نقارهٔ فتح بلند آوازه سازند و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته
فرمودند که دیگر جای توقف نیست بر سر غنیم باید تاخت و در مقام آن شدند که عنان رخش
اقبال سبک بگذارند خانخانان بزبان عجز عرض داشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است
اما جای یکه تازی نیست اینکه مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم درین اثنا حضرت
خشم آلود در مقام تاختن شدند اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت و حضرت
بر او اعراضی شده بیشتر توجه فرمودند درینوقت غنیم شکوه بادشاهی و حملهٔ معرکه ربای شاهنشاهی
که کوه تاب آن نیارد برای العین دیده پای از جای و دل از دست داد فر الهی و شکوه ایزدی

که همعنان این فتح سواران میدان همت بود آن بی دولتان سیه گلیم را بر داشته زبر و زبر کرد و چندی از مردم معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند و بسیاری ازان تیره بختان بخواران خواری و نگونساری دستگیر قوی دستان معرکهٔ اقبال شدند و فتحی که کارنامهٔ ازمان و ادوار است بحض بخشش اقبال بظهور پیوست درین روز فتح معلی آنچه از ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان عقیدت گزین همپائی کرده همراه موکب منصور رسیده بودند از سی صد کس زیاده نبود مثل منعم خان خانخانان و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و میر معز الملک و میر علی اکبر و شاه فخر الدین و اشرف خان و اعتماد خان و خان عالم و آصف خان و لشکر خان و شاه قلی خان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قلیچ خان و رحمن قلیخان قوش بیگی و خرم خان و قتلق قدم خان و خواجه عبدالله و حاجی محمد خان سیستانی و عادل پسر شاه محمد قندهاری و مطلب خان و جعفی خان و راجه تودرمل و رای بیر داس و خاکسار و وزیر جمیل و مراد بیگ و با وجود آنکه لشکر منصور در غایت کمی چنان راه در چنین وقت قطع کرده بر سر مبارزت آمد و لشکر غنیم آنچه روبرو با ستعداد تمام آمده بود از هزار سوار زیاده بود به نیروی تائید ایزدی فیروزمندی روی داد جائیکه اقبال بکار خود در آید کثرت عدد در درجهٔ اعتبار نماند و زمانیکه کارفرمایان ابداع در امداد باشند خاکیان خاکسار را چه یارا که در برابر توانند در آمد القصه بعد از انهزام آن منکوب الهی و استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود بدولت شب دران منزل قرار گرفته چندی از سرداران جان سپار را بسرگردگی قاسم خان نیشاپوری بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند چون دران شب باران عظیم بارید جمعی که نامزد این خدمت شده بودند نتوانستند که بیش از چهار پنج کروه راه قطع نمایند در هنگام ظهور نور صبحگاهی خود بدولت کوچ فرموده کسان بهر دم پیش فرستادند هر توغ که باشد دست جلادت از آستین جرأت کشیده بکار بیش آیند جانسپاران گام سرعت زده روی همت بشاه راه اطاعت آوردند و جمباج و وزیر

دومم ۲۹۷

در ترکی باز و شکره و چره و باشه و بهری را گویند عموماً و باز را خصوصاً ۱۲

۹۴ مبارزت از باب مفاعلت با هم دلیری کردن و با هم جنگ نمودن ۱۲

۹۵ منکوب از نکبت بر گشته و واژون نصیب و برو افتاده ۱۲

۹۶ جلادت تهوری کردن و دلیری و بهادری نمودن ۱۲

مولوی سید محمد صادق علی سلمه الله

ارشتا وبست وششم ماه امرداد موافق دوشنبه بست وسوم ذیحجه رایات همایون در مبادی شهر سوم تابلی رسید حکیم عین الملک که براجه آلی معرفتی داشت رفته اورا بشرف ملازمت آورد و او مشمول شده بسیار زان حقیقت مندی پیش ملحق شد و درین روز که زمان ظهور عیار کاردانی و مردانگی و حقیقت مندی مردم بود تیمور یکه شتر دلی نمود خدیو جهان اورا اسپ خاصه مرحمت فرموده بخبر آوردن پیشتر تعیین کردند آن بی جوهر راه هست یا رسی نکرده و بیماری دروغ را عذر نامسموع خویش گردانید یا پاسی از شب مانده خدیو جهان سوار دولت شد و چون هواگرمی پذیرفت زمانی زر زیر درختی نزول رحمت فرمودند و خوش خبرخان را تعیین نمودند که نزدیکی رفته از مردم پیش خبر آورد همان جاده دولت لشکر داشتند که خوش خبرخان مژده نصرت مندی اولیای دولت رسانید و خلاصه سخن آنکه زمینداران آن ناحیت از روی دولتخواهی ضمیمه لشکر فیروزمند شده دل در خدمت بستند و دلاوران افواج قاهره شورش می اندازند و نزدیک کریوه که جای بنا نیر از ان تیمو و برارد و می عبدالله خان مهر ریزند و آن سیه روی بی حمیت سراسیمه شده زمان خود را در صحرا بر یافت و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت امرای عظام تمامی بنه و بار خصوصاً جمهاد فیلان او را گرد آورده دران منزل توقف نمودند و میر معز الملک باتفاق جمعی از امرا ازین فوج جدا شده تا پنج کروه دیگر این بیدولتان را تعاقب نمود و این مویدان اقبال چست و چابک شتافته باو رسیدند و بسیاری از مردم او را جدا ساختند میر معز الملک و چندی زخمی شده بسرخ روئی گشتند و آن بی سعادت خائب و خاسر جانی ازان معرکه مرد آزمای بیرون برد و چون هنوز نفسی چند ازان تیره بخت باقی بود بر روز سیاه و روزگار تباه خود را بسرحد گجرات انداخت و چون حکم گیتی پناه شاه نبود که آن عرصه جولانگاه جنود اقبال گردد لاجرم عسکر منصور بفتح و اقبال دران نصرتگاه توقف نمود و چون این بشارت بمسامع علیه رسید بهعنانی اقبال و همرکابی نصرت متوجه پیش شده بآن سرزمین که مورد فتح بود رسیده شکر الهی بجای آوردند

ولشکرهای اخلاص اندیش به بساط بوس حضور بلندی یافتند و غنائم فراوان از جرم و فیل و
اسپ و دیگر نقود و اجناس و نفائس اسباب و اشیا که بدست اولیای دولت قاهره افتاده بود
تمام و کمال از نظر اشرف گذشت از انجمله فیل آپ روپ و گج گجهن و سمن بود که هر کدام منشای کمال
توجه عالی شد و الحق هر یکی کارنامهٔ آفرینش بود و حضرت شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده
از همان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب مندو بلند آوازه کردند و آن مسافت را
سه منزل کرده بتاریخ روز مار اسفند بست و نهم امرداد ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد
و هفتاد و دو قمری منازل دلکشای قلعهٔ مندو را بمیامن نزول عالی مورد و فود سعادت
ساختند و از انجا فتحنامه بممالک محروسه خصوصاً بدار الخلافت آگره که خواجه جهان و مظفر خان
آنجا بانتظام کارگاه سلطنت اشتغال داشتند فرستادند و قریب یک ماه دران مصر سعادت
دوستکام بوده انتظام آن ممالک بر طبق ملهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه معلی را بقدر تردد
و خدمت پایهٔ قدر افزوده کامیاب دولت ساختند از انجمله مقیم خان که درین یورش اقبال ترددهای
پسندیده کرده بود بخطاب شجاعت خانی خلعت افتخار پوشید و چون غلغلهٔ انتصاب رایات نصرت
آیات در ولایت مالوه بلند شد و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را باز کرد تمامی سران
و سروران آنحدود جبین ضراعت بسجده گاه اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمینداران به
زمین بوس والا تارک سعادت خود را افسر دولت دادند و دران مقر جلال معروض بارگاه معلی شد
که عبد الله خان منهزم شده پیش چنگیز خان که دران ولا در گجرات سر به بزرگی برداشته بود رفته است
رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کاردانان بارگاه مقدس را پیش چنگیز خان فرستاده
شود تا آن مدبر منکوب را بسته بدرگاه معلی فرستد یا ازان ملک نیز آواره سازد لاجرم
حکیم عین الملک را با منشور جهان مطاع فرستادند چنگیز خان منشور عالی را تا قریب جان پانیر استقبال

نموده اقسام چاپلوسی بجا آورد و پیشکش لائق با عرضداشت مشتمل بر تذلل مصحوب بعضی از معتمدان خود
بدرگاه والا ارسال داشت مضمون آنکه من بنده پادشاهم و از فرمان پذیری گریز ندارم بخلال
حضرت خطاپوش عطاپاش اند اگر در مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدرگاه عالی
فرستم از بنده نوازی دور نیست و اگر این التماس پایه قبول نیابد آن زمان ناگزیر آن بی سعادت را
ازین ولایت بدر خواهم کرد و بعد از یک دو روز که رایات اقبال ازین سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی
مراجعت فرموده بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک با پیشکش خداوند خان روی
زمین بوس والا نمود و از جمله سوانح آنکه خان قلی نام یکی از معتمدان شجاع عبد الله خان که او را
در سرکار مندسور گذاشته بود معروض شد که هنوز همانجا در ورطه امید و بیم مانده است اگر نوید
جان بخشی سربلندی یافته در سلک غلامان درگاه درآید موجب سعادت اوست لاجرم فرمان
استمالت از مکمن افضال صادر شد و او آن منشور دولت را حرز حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیت
خود متوجه آستان بوس شد و سعادت پذیر بندگی گشت و از جمله وقائع آنکه مقرب خان که یکی
از امرای دکن بود از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بطریق اخلاص شتافته
سعادت زمین بوس دریافت و بانظار عواطف شاهنشاهی اختصاص گرفت و سرکار ...
بجاگیر او مقرر شد و از جمله سوانح آنکه میران مبارک شاه والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام
با مسند نشین و او و آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشتند از کمال اطاعت و اخلاص
عرضداشتی مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده شرائف پیشکش را نثار موکب عالی ساخت و بوسیله
مقربان بساط قدس معروض پایه سریر والا شد که غایت مطلب و مقصد میران آنست که صبیه خود را
در سلک پرستاران حرم سرای اقدس درآورده بسعادت این نسبت ظل عنایت آنحضرت را بر سر
خود دائمی سازد از آنجا که کام بخشی شیوه حضرت شاهنشاهیست ملتمس میران را درجه قبول ارزانی داشته

دوم

فرمان عنایت نشان اصدار فرموده شد و اعتماد خان خواجه سرا را که از معتمدان بارگاه قرب بود
همراه ایلچیان میران باین خدمت خاص نامزد فرموده با جلایل تشریف و شرایف انعام روانه
انجد و دگر دند اعتماد خان چون قریب بقلعه اسیر که نشیمن میران بود فرود آمد میران تبارک ادب
شتافته بسعادت استقبال منشور عالی بیرون آمد و اعتماد خان را باعزاز و اکرام بدرون قلعه
برد و این عاطفت والا را از سرنوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیهٔ عفیفهٔ خود را بآیین گزین
و آرایش شایسته روانهٔ سرادق عظمت ساخت و جمعی از اکابر و اعیان ولا را همراه کرده
آداب فرمان پذیری و لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید اعتماد خان در هنگامیکه موکب والا از
سند و نهضت فرموده بیک منزلی نزول اقدس نموده بود بزمین بوس عتبهٔ علیه سربلندی یافت
آن صبیه قدسیه را بسرادقات عظمت رسانید و شرح اطاعت و عبودیت میران معروض داشت
بحسن نیت و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد و از جمله سوانح آنکه از آنجا که عنصر اقدس
حضرت شاهنشاهی مفطور بر جرم بخشی و غریب نوازیست حسن خان خزانچی و پاینده محمد بیچ بهیه و خدایبرد
قمچی را با منشور عاطفت گرد مدو عذر نگر بو بر فرستاد ند که باز بهادر حاکم مالوه را که دران نواحی سرگردان
بادیه وغربت است مستمال ساخته بدرگاه معلی آورند چون فرستادها نوید بخشش نوازش بادیه پیمای
شدند بهادر این معنی را از بیداری بخت دانسته عزیمت ملازمت نمود و کمر سعادت چست کرده
آستان بوس گرد و درین اثنا خواجه سرای پی عقل از دار الخلافت آگره آمد و بتقریب
سخنها دور از کار که شعار هرزه گویان بی دولت است گفته او را از شاه راه دولت بازداشت
چون مواد سیه گلیمی هنوز از طالع او بر نداشته بود بذلی اختیار شده بمعذرتی چند ناصموع
از احراز سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرد و میعاد حصول این مقصد عالی را بوقت دیگر
بازبست و وادر جوان اقبال را با عرضداشتی مشتمل بر شرح خجالت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت

واین خبر فرستادند تا در دار الخلافت آگره بشرف آستان بوس استسعاد یافتند القصه قریب یکماه
قلعهٔ مند و در ظلال رایات عالی مهبط انوار جاودانی گشت و چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی
از عمده ضوابط و روابط این ممالک مطمئن شد و بمیامن اقبال ابد پیوند مهمات این صوبه انتظام
جدید پذیرفت در ساعت مسعود که سعادت معاودت را موافق باشد یعنی اواسط شهر پور ماه الهی
اواخر محرم بدولت و اقبال بجانب دار الخلافت آگره عنان توجه تافتند چون ساحت قصبهٔ نعلچه
مخیم موکب عالی شد قرابهادر خان را با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص پرور در حکومت
مند و مقرر ساختند و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان بارگاه والا
هرکس درین ایلغار از همراهی موکب اقدس محروم و متقاعد بوده غبار تقصیر بر چهرهٔ خدمت
پسندیده است مجازات و مکافات او همان است که در مند و همراه قرابهادر خان بوده
اقامت و قیام نماید و چند گاه از بساط حضور محروم ماند و روز دیگر بتقریب انتظام این مهم در آن
منزل توقف اتفاق افتاد و روز سیوم در عین بارندگی بدولت و اقبال کوس مراجعت بسمت
دار الخلافت بلند آوازه ساختند و همان سیلاب هامر موکب عالی شد و در اثنای راه بندگان
حضرت شاهنشاهی اکثری بر فیلان مست سوار می شدند و این کوه پیکران چیره دست را منقاد
نیروی عظمت صوری و معنوی میداشتند روزی بر فیل کهاندی رای که در بدمستی و زبردستی
و خود سری و بدخویی سهیم و عدیل نداشت سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند آن
آسمان شکوه را که فیلبانان قوی دست را در هنگام سرکشی و گردن فرازی پای ثبات
نمی ماند از روی اختراع عالی کجباکه سپر زده نوک آنرا در سر فرو برند و دسته اش بر پشت
فیل استحکام دادند و کجباکه دیگر بر دست تائید یافته خود داشته در وقت سرکشی بر سر او میزدند
و باین دو تعبیه قدرت او را از حمله های بدمستی باز داشته بروشی براه می آوردند و باین فرو

شکوه طی مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند و حاضران صفوف عزت که ناظران بدایع
قدرت بودند در مقام حیرت آمده و این معنی را محض تایید الهی که این فیل مامور فرمان پذیر تقدیر او
دانسته زبان اخلاص بدعای دوام دولت ابد قرین کشودند بعد از قطع چندین مراحل طولانی
وطی جبال سیلاب ریز عرصه اجین مخیم عساکر فتح شد و از انجا چهار منزل کروه بسیار نگلهپور نزول
اجلال فرمودند و یک هفته دران بساط نشاط بخش کامیاب عیش و عشرت بوده از انجا ساحت
قصبه کهیر را مورد گیتی نورد ساختند و در دو منزلی آن کوهستانی غریب و بیشه انبوه بنظر آمد
و دو روز آن عرصه جهان شکار زادران بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود در آمد و از انجا کوچ
بکوچ تا حدود قصبه سیپری نهضت موکب عالی فرمودند و دران منزل شوق افزا قراولان عرصه
شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بیشه ایست عظیم و دران گله فیل میگردد حضرت شاهنشاهی
بشوق شکار در هنگامیکه خسرو خاور آن محیط ابیض صبح در طلوع بود متوجه این صید شدند تا هم
اسباب سلطنت افزون شود و هم انبساط طبیعت حاصل گردد چون نزدیک آن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل
منظر اقدس در آمدند از انجمله یک فیل کلان خوش سیمائی پدید آمد شیران عرصه شجاعت تمامی
آن بیشه احاطه کردند و بدستور مقرر و آئین معهود در راندن آن گله بجانب اردوی ظفر قرین
اشارت عالی رفت پاره راه رانده آمدند و ماده فیلی ازان میان از گله بر آمده روی بسوی ایشان
کرد و بشاه فخر الدین رسیده او را از اسپ انداخت و متوجه اسپ شد و میرزا افتاده گذاشت
درین اثنا بهادران تیز دست در رسیدند میر از غایت اضطراب سر رشته عقل از دست داده
انگشت بر دهان نهاده اشارت بخاموشی نمود و مدتی این ادای میر موجب انبساط طبایع
بود آن روز گله فیل از میان بدر رفت و همگی توجه مقدس بگرفتن فیل مذکور شد تا آنکه او را
بکمند در آوردند و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار نموده بران فیل سرکش

دوم ۲۹۳

فیلان از دور بنظر در آمد
چند بدستور در گرد آورده
مشغول گشتند و حسب طریق
مستمره بجانب اردوی معلی
رانیدند [illegible]
[illegible] انگشت بر دهان نهاده
اشارت بخاموشی بکرد سالها
سال خوش طبعان ظرافت
منش بحکایات و خوش طبعی
می گذرانیدند [illegible]
مولوی سید محمد
صادق [illegible]

تازه بشکار سوار شدند محرر این کارنامهٔ قدرت ایزدی ابوالفضل حق‌زبان گوهرنثار آنحضرت
که بسیر فرمودند آن فیل صحرائی بنود از حکام آن ممالک سر کشیده برآمده بود حضرت شاهنشاهی
کهیری سنگ نهادند روز دیگر هم آنجا اقامت فرموده در دنبال گلهٔ فیل تکاپو فرمودند تا گاه پنج
ماده فیل نمودار شد و متوجه صید و قید آن شدند و بتوجه عالی سه ماده فیل را از آن میان بر
محمود پسند مسرت پیرای خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبهٔ سیپری مستقر اردوی معلی شد حکم
شرف صدور یافت که قراولان گرم رو لوازم تکاپو و دیده وری بجا آورده در پیدا کردن آن
گلهٔ فیل که باین صدمه لی آن گرفته اند بکمال اهتمام نمایند آخر روز بود که یکی از وحشی نژادان آن صحرا
که بزبان آنجا بهیل گویند نزدیک دولتخانهٔ مقدس آمده از آن گلهٔ فیل نشان داد و این کس را جبن
راجه وندیره بود بجهت آنکه اردوی جهان پیما را گذر بر ولایت او میفتد آن گله را از آنجا رانده بود
و نیز مقرر ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی دران نزدیکی واقع شود تا گریز رفته خبر
کنند که حکم از روی دولتخواهی قراولان بتقریب شکار گذشته است چون این خبر بمسامع
رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت آوردند تا آنکه
آن بنظر اقدس درآمدند قریب بهفتاد فیل در رفتار بودند دران میان فیلی مست
و رعنائی خرامان میرفت بهادران پنجاب هجوم برق کردار از اطراف درآمده راندن گرفتند
و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد و ماده فیلان از گله جدا جدا شده قصد دلاوران
اقبال مند میکردند درین اثنا ماده فیلی بدویده محمد طالب برادر کلان سفید بدخشی را از اسپ انداخت
و زهر دستانه زیر کرده بر نشسته مالش داد نظارگیان را یقین شد که استخوانش سرمه شده باشد
درین اثنا دید که سواران رسیده آمدند آن ماده فیل او را بدهن و خرطوم گرفته دوید چون
سواران نزدیک تر شدند او را انداخته تیز تر شد انداختن همان بود و برخاستن و دویدن او همان

نمغی باعث تعجب همگنان شد اما چون نظر بر فنون قدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش
نمی‌ماند و بالجمله همت علیا در گرفتن فیل مذکور مصروف بود و حکم مقدس نفاذ پیوست که فیل مست
جنگی از فیلان خاصه شریفه آورده با آن جنگ اندازند و او را از این سرکشی فرود آورند و بهیرن
نام فیلی که قرین آن فیل بود آورده جنگ انداختند حمله های عظیم و صدمه های قوی در میان آمد
چون بهیرن تردد بسیار کرده بود روی خود گردانید و بصد تدبیر آن فیل صحرائی را از او باز داشتند
در این اثنا بخاطر الهام پذیر طرزی عجیب و طریقی انیق رسید که باسهل وجوه شکار فیل توان کرد و
آن چنین بود هر گاه که از فیل نمایان شود سواران تیز دست از دور گرد کنند چندانکه فیلان را بر آن
مردم نظر نیفتد و باید باشند که جمعی در عقب اند و دو فیل انس گرفته را فیلبانان
در تا ایشان بطوریکه نمایان نشوند سوار بگمیه که بهم پیوسته باشند برده آن فیل را در قید آورند آهسته
میرانده باشند تا از تقلیدی که در طبیعت جانداران سرشته اند هر آینه آن گله فیل آن دو فیل را
دیده راهی میشود و بسعی خویش در انجا در آمده پای بند میگردد و چون چنین تدبیری شایسته که
تا حالا بخاطر هیچ یکی از بزرگان نگذشته بود مخطور باطن اقدس شد باعث انشراح عظیم گشت و
حکم اشرف سعادت نفاذ یافت که افواج عظمت اقتدار از اطراف و جوانب در آیند و آن فیل
صحرائی را با آن گله در میان گرفته راه اردوی معلی سپرند امر فرمان پذیر گشته دامن خدمت
بر زدند چون بقلعه سیپری رسیدند گله را بدرون قلعه راندند چون تمامی گله با آن پیل بزرگ
بقلعه در آمد آن فیل سرکش باز بنیاد بدمستی کردن گرفت آنحضرت بجهت تادیب او فیل کهاندی رای را
که عدیل او بود آورده با آن بدمست صحرائی رو برو ساختند این دو کوه متحرک بصدمات جنگ
در هم آویختند و تا یکپاس بعربده و ستیزه سرگرم بودند و قریب با آن رسید که کهاندی رای
غرور فیل وحشی را بشکند بموجب اشارت عالی بمشاعل صواعق کردار کهاندی رای را از جنگ

باز داشتند فیل صحرائی بصدمهٔ کوه شکن دیوار سنگین حصار شکسته راه صحرا پیش گرفت حضرت
یوسف خان برادر بزرگ میرزا عزیز کوکلتاش را با جمعی فرستادند که آن فیل را کشانیده نگاه داشته
مقید گردانند و خود بنفس نفیس توجه عالی بر بستن گلهٔ فیل گماشتند و فیلبانان قوی دست از هر جانب
فیل صحرائی در آمدند و اشارت عالی بران تافت که فیل زن بهیروان را که از فیلان است زبردست
بود و در حلقهٔ فیلان خاصه اختصاص داشت برده سر راه بران فیل بگیرند بازاین دو کوه پیکر یکجا
شده در هم آویختند و چون فیل صحرائی جنگ عظیم کرده بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود فیلبانان
هجوم آورده او را بپای درختی بزرگ رسانیدند و از هر طرف طنابهای زنجیر قوت را بستونهای دست
و پای او حلقه ساخته بستند و باهستگی رام کردند و رفته رفته در حلقهٔ فیلان خاصه انتظام یافت
و گج بتی نام او شد و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و استیفای انبساط از لوازم آن کار نهضت رایت
نصرت ارتسام بمستقر خلافت گرم تر فرمودند و موکب برمیت سرور و گوالیار اتفاق افتاد و تمامی
عظمای کبرای دار الخلافت طنطنهٔ قرب موکب عالی را که نوای ارغنون عشرت ابدیست شنیده مسرت
کنان بلوازم استقبال شتافتند و بقواعد اکرام و اجلال ادراک ملازمت نموده و بانظار عواطف
شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و معنوی گشتند روز زمیاد بیست و هشتم مهر ماه الهی موافق شنبه
سوم ربیع الاول ظلال ورود بدار الخلافت آگره گستردند و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال
بر عالمیان فرمودند و خلائق را شکر این نعمت عظمی ابتهاج و استبشار روی نمود و از سوانح آنست که درین
هنگام عشرت ابتسام که مقدم سعادت توام حضرت شاهنشاهی بدار الخلافت اشاعت انوار عدالت
فرموده آنحضرت بر وسادهٔ عیش و متکای حضور بدولت و اقبال انتظام بخش عالم صورت و معنی و بانی
افزای دین و دولت بودند از مآثر الطاف داداری جان بخش جهان آفرین دو گوهر نایاب از
سپهر اقبال تابناک طلوع نموده و دو چشم سرور و جلا یافت و دو گوشه دره

اعتلا گرفت و دو عقد ثمین از درخشید و دو بازوی قوی پدید گشت و دو پارهٔ مقصود ظهور نمود و دو ابروی حسن با بشارت در آمد و دو گوش بشارت باز شد یعنی دو شاهزادهٔ قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند جهان جهان شگوفه دولت شگفت و چمن چمن گل مسرت خندان شد بساط انبساط از کران تا کران کشیده عالمیان را صلای نشاط خواندند آواز کوس شادی در نه گنبد گردان پیچید و نوای ارغنون کامرانی در شش جهت عالم
شعر

چنان گلبانگ نوشانوش برخاست	که سر از مسر و هوش از هوش برخاست

و آنحضرت شگفتن این دو گلبن باغ عشرت را تفاول بر سعادات دو جهانی گرفته آداب شکر گذاری بتقدیم رسانیدند یکی را امیرزاده حسن دیگر را امیرزاده حسین تسمیه فرمودند قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت بسعد شد شاه یگانه را دو فرزند خلف

دو گهر ز درج مقصود بکف	دوران پی تاریخ ولادت بنوشت
بنمود دو ماه روی از اوج شرف	و این دو گوهر یکتای دریای قدس بعید

یک ماه ولادت بنفحت سرای عالم قدس و نزهت آباد مقام غیب خرامیدند و نقد حیات خود را نثار پدر والا قدر کردند و آنحضرت از رحلت این دو باگوره قدسی سرشت قدری قرین هموم و احزان گشته گلگشت بهارستان رضا و تسلیم فرمودند چه دوربینان بارگاه بصیرت را در قضای مبرم ربانی و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چاره دیگر متصور نیست و از سوانح طرح معمورهٔ نکته چین انداختن و چوگان نشاط بدستیاری اقبال باختن است معمار کارخانه بدائع عظمی و مهندس نگارین سرای صنایع کبری وجود اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی را بمشیت کامل و قدرت جامع چنان خواسته است که در هر آن مظهر کمال آسمانی گرداند در هر مکان خیال جهانی را مطرح ایجاد آثار ممالک آرائی سازد بنابرین مقدمه حقیقت اساس خاطر جهان آرای

آنحضرت به آراستن و پیراستن موضع عالی کلکرالی توجه فرمود و آن گل زمین در لطافت آب و هوا
و طراوت زمین و صحرا نظر به بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد و از ان مقام تا دارالخلافه
اگرچه یک فرسنگ راه است و در ینولا بیشتر خیابان بود که هرگاه موکب عالی برسم سیر و شکار از شهر
بصحرای برآمد دل صفا منزل آنحضرت اکثری بآن ناحیه دلکشا میکشید و دران سرزمین بی غمی نسل
شکار گسترده میشد و بقید دحش و طیر دران مرغزار فیض بخش خاطر اشرف حظی بر میداشت درین هنگام
که رایات اقبال از سیر ممالک هند و مراجعت فرموده بمستقر خلافت متمکن شد معمار همت عالی اساس قضا
آن فرمود که دران فضای دولت فزا عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح اندازند بنابران
در ساعت مسعود و طالع ثابت که اساس عشرت و بنیان نشاط را زیبد مهندسان سحر پیکار
و طراحان جادو خیال منازل دلپسند و عمارات خاطر نشین که قوالب ارواح شوق توانند شد
طرح انداختند و در اندک فرصتی بنایان چابک دست و معماران کارگذار بطوریکه مرکوز خاطر
ضمیر انور بود تمام کردند و همچنین جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سائر ملازمان عقیدت
بمقدار حال فراخور رتبه منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند و در اندک ایام
معموره جلوه نمود که خال رخسار شهرهای آفاق تواند شد و حضرت شاهنشاهی آن معموره
و باکوره غیبی را نگر چنین نام نهادند یعنی شهر آرایش و آسودگی و بیشتری دران ایام
گوی عشرت از اقبال می ربودند و بسیر و شکار داد خوشدلی و کام ستانی میدادند و درین
سال ایلچی فرمان روای ایران شاه طهماسپ با گلدسته یکجهتی در رسید و تنسوقات آن دیار برسم
ارمغانی آورد سلطان محمود بکری که همواره اظهار بندگی کردی در آرزوی آن افتاد که منصب خان
لار خانی که خانخانانی باشد از درگاه معلی یابد چون امرای کلان تراز و بودند که از مرتبه شناسی
و دید حال پیش قدمان خود آرزوی این پایه را بخاطر نرسانیده بودند کامروای این نسبت نگشت

مبلغهای زر بر سم پیشکش شاه غفران پناه فرستاد که شاید بوسیله سفارش شریف ایشان این دولت
روزی گردد شاه ملتمس او را قبول فرموده اشارت کونه بدان رقم پذیر کلک محبت ساخته بودند
لیکن چون خدیو عالم بر مسند مرتبه دانی و معدلت آرائی بودند روای استحقاق بودند رواج
سفارش خصوصا که مثل منعم خان باین منصب والا اختصاص داشت بنابران استدعای
شاهی را معذرت تجسته فرموده آمده را به آئین بزرگان رخصت فرمودند فقط

التجای میرزا حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و دیگر سوانح اقبال

در مطاوی احوال فرخنده مآل پیشتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار ابو المعالی
تیره بخت خسران عاقبت را بانجام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت و قدر حقوق
نعمت این دودمان مقدس انداخته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد و همواره
در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود در آورد و میرزا حکیم را در یکی از محال بدخشان داشته
باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه بقدری پی بر اراده میرزا سلیمان می بردند اما چون
امری دور از کار بود یقین شان نمیشد تا آنکه میرزا سلیمان جهان مردم پیش اکتفا نه کرده
برخی دیگر را بتدریج فرستادن گرفت دفعه عبد الرحمن بیگ پسر میر تولک قدیمی را با جمعی
فرستاد و دفعه شکری پیروی قوش بیگی را با جماعتی روان ساخت کابلیان گمان خود را
یقین دانسته در معالجه کار اهتمام نمودند عمده ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی
قاقشال و سیوندک و علی محمد اسپ و بنده علی میدانی با سائر میدانیان و خواجه خضر این و
یار محمد آخوند و فیروز و خلیفه عبد الله بودند حقیقت معامله را بمیرزا حکیم که بسن تمیز رسیده بود رسانیدند
میرزا که از تنگی معاش و بدسلوکی بدخشیان تنگ بود و این اندیشه را مستحسن داشته در اخراج بدخشیان

اهتمام نمود و ولایت غزنین که میرزا سلیمان بقراتیم و ابن حسین کابلی داده بود آنرا تغیر داده
بقاسم بیگ پروانچی داد و بنگش و آنحدود را از مراد خواجه کشیده تنخواه ملازمان خود نمود و
جلال آباد و آن حدود را تا نیلاب که میرزا سلیمان بقاضی خان و سفید خان و مبارز خان
و بهاء الدین خان داده بود گرفته بخالصه خود مقرر ساخت و بتدریج کمند تسلط بدخشیان از
ولایت کابل گسسته همه را از ان ولایت بیرون آورد اهل بدخشان منکوب و مخذول روساخته
بخدمت میرزا سلیمان رفتند و غازیخان در کوتل سند و کوه بمیرزا سلیمان که متوجه تدارک کار
کابل بود ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل
شد و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا حکیم رسید قلعهٔ کابل را بباقی قاقشال سپرد و طایفه
از مردم کارکرده تجربت یافته که محل اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان
بطرف جلال آباد و پشاور روی عزیمت نهاد میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید
سه چهار روز در ان منزل مقام کرد که لشکر از تردد سفر بر آساید و چون معلوم او شد که میرزا
بجلال آباد رفته فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگیر کردن
میرزا بطرف جلال آباد حرکت نمود و چون میرزا محمد حکیم بدکه رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا
سلیمان از عقب نمی آید میرزا حکیم برگشته بکوه ماران شتافت و دختر میرزا سلیمان که در جلال آباد
بمقتضای نقصان عقل مانده بود پشیمان شده متوجه همراه میرزا حکیم شد و در حدود دیباولی
آمده ملاقات کرد و عذر تقصیرات خواست و درهمین منزل بتقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه
اینجدود است و آن خبر غلط بود میرزا بسرعت تمام بغریب خانه رسید و از انجا به علی مسجد و از انجا
به پشاور در نواحی قبیله خلیل فرود آمد و درهمین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید
که شاید دام فریبی تواند سرانجام نمود و میرزا سر سواری او را دیده وداع کردند و خواجه حسن را

پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه نیلاب شد درین اثنا خاکی کلهبان که بجهت آوردن حقیقت
حال مانده بود آمد و خبر رسانید که میرزا سلیمان چون بجلال آباد رسید حرم بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته
خود متوجه اتک شد و دست میرزا حکیم باستعجال از آب سند عبور نموده عرضداشتی مشتمل بر اظهار انکسار
و افتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان اوجی بدرگاه گیتی پناه حضرت شاهنشاهی فرستاد
و سرگذشت کابل و ستمندی خود را معروضداشته استمداد توجه و هرگونه استعانت نمود و خود
برکناره سند ساکن توقف کرد و چون دران ایام حکومت صوبه پنجاب برای رزین و عهده اخلاص
میر محمد خان برادر کلان اتکه خان مفوض بود میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود مقصود جوهری را
پیش او فرستاده مدد طلبید میر محمد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نمود و
همچنین امرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا حکیم را
از آب سند شنود مایوس گشته از پشاور برگشت و از راه کریه متوجه جلال آباد شد و در اثنای راه
با افغانان شنواری جنگ نمود جمعی از بدبختیان مسافر ملک نیستی شدند و بعضی اسباب اردو بازاری
بتاراج رفت و هارون شنواری که کلان ترین قوم بود بعد ازین بخانه شتافت و در جلال آباد
قنبر و جمعی را گذاشته متوجه کابل شد و از روی استیلا رفته محاصره کابل کرد و متحصنان قلعه کابل
لوازم حقیقت و مراسم کارآگاهی بجای آورده در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند و در هنگامی که
لشکر چین از فرورود حضرت شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم بود ایلچیان میرزا حکیم رسیده بوسیله
واقفان پایه سریر سلطنت بسعادت آستانبوس سربلندی یافتند و عرضداشت میرزا بمسامع علیه
رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشه نظر عنایت خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد و چون
خلاصه اسباب تفرقه میرزا از نابودن اتالیغ خردمند خیراندیش بود حضرت شاهنشاهی از فرط
دانش انتظام بخش که شهرستان مروت و مردمی است فکر اتالیغ فرموده قطب الدین خان را که

بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت باین منصب والا اختصاص بخشیدند و حکم مقدس شرف
نفاذ یافت که خلاصهٔ لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا حکیم رسیده او را بکابل رسانیده
بر مسند حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از تمکن و استقرار میرزا قطب الدین محمد خان در کابل توقف
نماید و امرا بجاگیرهای خود باز گردند و مناشیر مطاعه بنام میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلیخان
برلاس حاکم ملتان و قطب الدین محمد خان و مهدی قاسم خان و حسن صوفی سلطان و جان محمد
بهسودی و کمال خان گکر و فاضل محمد خان و محمد قلیخان و کلانتران آن دیار عز اصدار یافت
که گرم شتافته بر کنار آب نیلاب بمیرزا ملحق شوند و همراهی او بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت
او را از کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی وافی از خزانهٔ
عامره با دیگر اسباب شوکت و آساس فراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ساخت و
چون مناشیر اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین متوجه ملازمت
میرزا شدند قطب الدین خان و کمال خان و فاضل خان و محمد قلی خان و جمعی پیشتر آمده بمیرزا پیوستند
و بوصول تفقدات بادشاهی و مراحم خسروانی احوال میرزا زیب و فر دیگر یافت و از گذر اتک
جمع تفقدات بمعنی مهربانیها ۱۲
بنارس گذشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان و سائر امرا با سامان شائسته نزدیک دولت آباد
برشاور بمیرزا رسیدند و هر یک از امرا فراخور حالت خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانیدند و از انوار
تفقدات بادشاهانه که بر وجنات احوال میرزا تافته بود مهمات میرزای رونق و طراوت که هرگز میرزا
را در خواب و خیال در نیامده بود پذیرفت و از روی قدرت و استقلال بعزم درست روی امید
بجانب کابل آوردند و تا جلال آباد عنان مبادرت باز نکشید و چون میرزا سلیمان قلعه جلال آباد را
بقنبر نامی از کسان خود سپرده بود میر محمد خان اولاد ساقی ترنابی و عارف بیگ را بنصیحت فرستادند
او از بی سعادتی گردن از طوق اطاعت پیچید و چون آن خون گرفتهٔ جاهل بر جان خود نبخشود در ان

لشکر منصور به تسخیر حصار متوجه شدند یلان قلعه گیر بفتح آن قلعه کمر بستند و بقوت سرپنجهٔ مردی و زور بازوی
مردانگی این عقدهٔ مشکل آسان بکشودند و از هر طرف داد مردانگی دادند و بقدم همت و علم نهمت
بر معارج قلعه کشائی طریقهٔ عروج پیش گرفته نردبانهای وسیع رفیع مرتب ساختند و بر دیوار آن
قلعه نصب نموده شروع در برآمدن کردند اگرچه بدخشیان بقدر قوت و توانائی در مقام مدافعه
شده دقیقه از دقائق قلعه داری نامرعی نگذاشتند و بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمربستگان
قلعه کشا حمله می آوردند و خاک و خاکستر عناد بر سر صاعدان ذروهٔ فتح می بیختند اما آن پردلان
را غباری بر آئینهٔ دل نمی نشست و احیاناً اگر عارج این مناهج را زخمی ساخته پایان می انداختند
آن جوانان شوق قلعه کشائی نداشتند که از ملاحظهٔ حال آن متوهم گشته ممتنع شوند بلکه جرأت بر عزیمت
خود بیشتر از اول نموده و پای همت بر سر او نهاده بالا میدویدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه
در فرصت یکساعت نجومی مفتوح شد و قنبر مذکور با صد جوان که همراه او بودند هدف سهام سیاست
و علف تیغ هلاکت گشت و دو نفر از آن اجل رسیدها را بر رهگذر مقر سر دادند تا واقعهٔ احوال قنبر و
تمام بلا رسیدگان بی دولت را یک بیک چنانچه دیده اند بمیرزا سلیمان خاطر نشان کنند
و سر قنبر را بار مغانی کنگر قلعه کابل فرستادند و بباقی قاقشال و مردم کابل استمالت نامه ارزانی
ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند و چون خبر عنایت و دستگیر حضرت شاهنشاهی
نسبت بمیرزا و مژدهٔ فتح حصار جلال آباد و صیت طنطنه وصول سپاه ظفر آئین میرزا سلیمان را
اگرچه پای قرار او از جای رفت اما بتکذیب این خبر دلهای برهم زده مردم خود را تسلی میداد
که این حرف و صوت کابلیان است اصلی ندارد تا آنکه آن دو بدبختی آمده از حقیقت استیلای
افواج قاهره خاطر نشان نمودند میرزا سلیمان و حرم بیگم را از آن خبر سر رشتهٔ صبر از دست رفت
و سلک جمعیت از هم گسست پریشان و بدحال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین با مرجهت بصوب

بدخشان کنکاش نموده بعد از رد و بدل قرار بر فرار دادند روز دیگر میرزا سلیمان نعل واژگون زده
از گرد حصار کابل برخاست و بجانب قلعه جلال آباد در رو نهاد در رو نهاده بخواجه رعواج آمد و شهرت داد
که بجنگ میرزا میروم و چون شب در آمد سراسیمه بحال غریب رو بعزیمت بدخشان آورد و در
هنگام گذشتن از آب پروان سیلی عظیم آمد و بسیاری از اسباب و پرتال بدخشیان را برد و بهزار
محنت بحالی که کس مبیناد خواجه را به بدخشان رسانید عساکر نصرت اعتصام بچکدلک رسیده بود
که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل در آمد و اهالی آن خطه
سعادت کامیاب بدولت از مضیق قلعه بندی و محاصره خلاص گشته غلغله شادی و طنطنه آزادی
بشهر والا رسانیدند و عموم خلائق و جمهور رعایا آئین بهجت تازه کرده بدعای دوام انتصاب
رایات اقبال که ظلال دولتش بر دور و نزدیک سایه عدل گستر است ترانه سنج عشرت گشتند
و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کام شان عیش شدند بعد از چند روز قطب الدین
محمد خان بسر غزنین که وطن مانوس او بود رفت و کمال خان را همراه خود برد و در آن خطه که مولد
و منشا او و تمام قبیله سعادت نژاد او بود بخوشی و خرمی بسر آورد و تمام اقوام و احباب دور و
نزدیک را تفقدات کرد و از منزل و باغ دیگر بقاع خیر که از آثار سعادت و اسباب ذکر جمیل است
طرح انداخته برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تبه رائی و کالت میرزا را بجود صلاح
الرشید و در کابل توقف نمود و باقی امرا وداع کرده بهندوستان معاودت نمودند و سکنه
بانو بیگم همشیره خرد میرزا محمد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهی و استسعاد ملازمت اقدس متوجه
هندوستان شده و به بدرقه قطب الدین محمد خان باستلام عتبه علیه سعادت پذیر شد و چون
سعادت ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم نهاده بود ند نه او بعقل مصلحت بین می افزودند ملازمان
اخلاص مند سعادت منشش بهم میرسیدند درینولا که بمیامن توجهات نظام بخش شاهنشاهی

مهم کابل انتظام یافت و خان کلان بسر برای مهام آنجا باشتغال داشت متفتنان کابل بمقتضای
خوی بد خود در مقام فتنه اندوزی شدند و حکیم میرزا با وجود حداثت سن از عقل معامله رس بهره وافر
نداشت همواره گوش بر سخنان واهی میکرد و میر محمد خان که بحدت مزاج و درستی اخلاص موصوف
بود براه مدارا نمیرفت و باندک چیزی طبیعتش متغیر میشد و کار بشدت میرسانید بنا بران او را میرزا
و کابلیان نقش سازگاری نشست و میرزا محمد حکیم میرزا اگرچه اظهار تبعیت کونه میکرد اما بسیاری از مهمات
بزرگ بی استصواب خان کلان سرانجام میداد ازین قسم یکی آن بود که خواجه حسن نقشبندی در
کابل بسر می برد میرزا همشیرهٔ خود را که سابقاً والده اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی آورده
بود بی استصواب حضرت شاهنشاهی و بی گفت و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه
چون بچنین نسبتی عالی افتخار یافت مهمات درخانه میرزا از پیش خود سرانجام نمودن گرفت
و اموری که با و مناسب نبود می ساخت و اکثر مردم درخانهٔ میرزا سخنانی که ملائم طبع خان کلان
نبود میگفتند و میر محمد خان که با وجود شورش طبع مردی مزاجدان دقیقه سنج باریک غور بود و
در روزنامچهٔ امروز فهرست روز آینده مطالعه میکرد از ناساعدی بخت برای آسایش خود خلاف
حکم شاهنشاهی را مصلحت دید دولت دانست آنچنان روز بد پیش آمد و چون دانست
که عاقبت نا خوشی خواهد کشید نظر پیش بینی انداخته در شبی از شبهای آنکه کسی وقوف یابد از
کابل کوچ کرده شاه راه هندوستان پیش گرفت و عرضداشتی متضمن حالات دار و گیر خانهٔ
میرزا و وقایع هست و نیست کابل بشرح و بسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت
خان کلان اگر برای آسودگی خویش چنان بیراهه رفت بایستی که از روی مزاج دانی روزگار
نبض شناسی معامله خواجه حسن و یار محمد آخوند و فیروزه و چندی دیگر را مصحوب اهل هند و شتابان
میفرستاد تا هم کار میرزا بفساد نمیرسید و هم خود بچنین حال مبتلا نمیگردید لیکن چون مشیت الهی امری

سیر و دپیشتر از ان عقلای دوراندیش را بنا دانی منسوب میگردانند و آن مکنون عالم مشیت در
جلوه گاه ظهور می نشاید والحق پیش بینان ملک دانائی را در امثال این امور جز تماشائی بودن
و بر فنون تقادیر الهی آگاه شدن چه کار باید کرد و از سوانح فرستادن قلیچ خان است بر تسخیر
با استمالت فتح خان مجملش آنکه در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان قلعه ایست از بدائع روزگار
رهتاس نام مصون از وهم اختلال بر زبر کوهی بغایت بلند واقع عرض و طول آن از پنج کروه
زیاده است و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد و از غرائب آنکه بالای
قلعه بآن بلندی هر جا که دو گز بکاوند آب شیرین می برآید و از مبادی بنای این قلعه هیچ فردی
از فرمان روایان بران استیلا نیافته مگر شیر خان که به تزویر در لباس زنان جمعی را در آورده
متصرف شد چنانچه مجملی پیش ازین گذارش یافت و ازان باز بدست فتح خان بتنی که از سرداران
بزرگ شیر خان و سلیم خان بود افتاد و بهیبت گرمی آنچنان قلعه با سلیمان که حکومت بنگاله یافته
بود دم مساهمت و منازعت میزد و از دوربینی پیوسته بارسال عرایض خود را از دولتخواهان
این دولت می شمرد درینولا که آثار بی سعادتی از احوال علی قلیخان زمان بدور و نزدیک معلوم
میشد آنحضرت قلیچ خان را پیش فتح خان که پیوسته بارسال عرایض نیاز اظهار بندگی میکرد فرستادند
که بر چگونگی احوال او آگاهی یافته او را بر جادهٔ اطاعت و خدمت راسخ گرداند و مقرر سازد که
چون رایات اقبال بحدود جونپور رسد احراز دولت ملازمت نموده نقد عقیدت خود را بمعیار حضور
اشرف رسانده سرکی جوهر خود را خاطر نشان دور و نزدیک نماید قلیچ خان بسرعت هر چه تمامتر
برهتاس رفت و او را بر جادهٔ مستقیم بندگی راسخ گردانید و حسن خان بتنی برادر خود را در ابلاغ پیشکش
آورد که برای العین جلایل مراحم خسروانی را دریابد دران ایام که موکب مقدس از شکار فیل از
گربره و نرود که شرح آن عنقریب گذارش یابد مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال فرمودند

بود بر زمین بوس معلی سرفراز شدند و حسن خان مشمول عواطف شاهنشاهی گردید و در اوایل
این سال عصمت قباب حاجی بیگم که از ازواج مطهره حضرت جهانبانی جنت آشیانی و دختر طغائی والده
حضرت ایشان بودند و الامان میرزا از بطن مطهر مقدس ایشان بکشف ظهور آمده بود بموجب جهت
شریفه متوجه طواف حرمین شریفین شدند و آنحضرت بانواع احترام لوازم این سفر را بر وجه حسن
ترتیب داده وداع فرمودند هر چند خاطر اقدس مفارقت آن قدسی سرشت نمیخواست اما اراده
باطن گرامی ایشان را مقدم داشته تجویز آمیی فرمودند و جمعی کثیر باین وسیله کامیاب این سعادت شدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب نرور بعزیمت شکار فیل

خدیو عالم که همواره باقسام شکار و انواع مستلذات و اقسام مشاغل ظاهری می پردازند بینندۀ
چنان خیال میکند که مگر جز این کار اندیشه دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد آنحضرت پیوسته ظاهر
با خلق و باطن با حق بوده منتظم سلسلۀ ظاهر و باطن اند همیشه ظاهر را چون ظاهر پرستان صورت
بین و باطن را چون خرد منشان معنی قبله آراسته میدارند در پیرایۀ نقاب آرای خویش را در شکار
فیل اندیشیده در هفتدار ندماه الهی موافق رجب رایات عالی را بجانب نرور و کر بره نهضت دادند
و بجاذبۀ سلطان شوق بجانب دهول پور شتابان گشتند چون در آب و هوا اعتدال بود
فیل سوار از دریای چنبل با مواکب عالی بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات منصوره از
دسپاری را به اردوی [illegible] حواشی نرور جولانگاه مواکب نصرت شد قراولان نوید عشرت
بیانوه مخیم بارگاه اقبال بود و [illegible] امر عالی شرف صدور یافت که اردوی معلی در بیابان
هندوستان نزدیک بآن نشان نمیدهد البعضی از ملتزمان رکاب عزت بآن بیشه درآورده
روی داد چه تدبیر والاست و چه رای عالی که [illegible] ند و آن را به آئین سابق از اطراف

گر چه بظاهر در نظر
عوام شکار فیلان سراسر
لهو و لعب و بازی می نمود
گر حضرت در ظاهر مشغوف
این کار اند مگر باطن مشغل
آگاه دلان حقیقت شعار
بحق مصروف ۱۲ * * *
حسب مژده و صیاد
قراولان خاطر حضرت
شاهنشاهی نشاط آرا شد
بسر زمین بیابان بیشه را فوج
و ارتفاع فلک بخشید میباشد
[illegible] محمد صادق
باتمام رسید

یعنی سال دی از دورهٔ اول تجرّی و شگفتگی شد و بر بهار طبع اعتدال سرشت شاهنشاهی بهار دیگر

افزود و آنحضرت در همان مرغزار دلکشا که نقشبندان بدائع نگار بهار آئین بسته بودند کامیاب

سرور و حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان بیشه نوردِ هامون پیمای رسیدهٔ مژدهٔ

عشرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه ایست پس انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبر

مسرت پیرای خوش وقت شده و بهمان آئین و دستور شتافته صید آرزو فرمودند و

فیلان را شکار کرده بمعسکر والا فرستادند و خود بدولت و اقبال آن شب دران بیشهٔ کام

ستان شوق بودند و فردای آن روز باردوی معلی نهضت فرمودند در اثنای راه قراولان

باز نوید سرور آوردند که در هشت گروهی موکب عالی بیشه ایست که زیاده بر دویست و پنجاه فیل

بخودکامی دران میگردد بندگان حضرت انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه

عنان تاب گشته آخر روز بچراگاه آن کوه پیکران رسیدند بموجب اشارت عالی جمیع ملازمان

رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بسمت بیانوه راندند و نیمی شب گذشته بود که درون

حصار رسانیدند و بحکم اقدس که بطریق عموم جریان یافت عامهٔ موکب عالی حوضی بزرگ که

این سحاب نهادان را سیراب تواند کرد کنده از آب زلال مالامال ساختند و آن گرم خوبان

دریا آشام را از چشمهٔ سار فیض که پشته تا فیل را افاضه کفیل است شاداب گردانیدند و این وحشی نهادان

را بطناب رفق و کمند مدارا صید فرموده چندی را بطرف نرور و چندی را بطرف گوالیار

و بسیاری را به اردوی معلی روان ساختند و بتقریب انتظام این کار دو روز ظاهر حصار

بیانوه مخیم بارگاه اقبال بود و الحق از سنوح این سانحهٔ نشاط افزا که درین عرصهٔ دلکشای

هندوستان نزدیک بآن نشان نمیدهند انواع شگفتگی و فنون تعجب بر ناظران این بزم مقدس

روی داد چه تدبیر والاست و چه رای عالی که خدیو عالم این مقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را

در قید در آورده و از انجا بجانب اردوی مقدس که در حوالی کرسره مقام داشت عنان تاب
گشتند و قریب بیست روز آن سرزمین جولان گاه موکب عالی بود و چون ایام امتزاج فصلین
بود و هوا روی بحرارت داشت و باختصاصیت آب و هوای آن ولایت گرم سیر فیل خیر موافق
امزجه و طبایع آدمیان نبود اکثر اهل اردو را قدری تغیر مزاج و تکسر طبیعت بهم رسید آنحضرت
نظر مرحمت بر عموم خلائق انداخته کوس مراجعت بلند آوازه ساختند و بعضی از ملازمان عتبه اقبال را
بشکار بقیه فیلان گذاشتند و بدولت و اقبال شکار افگنان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار
نزول اجلال فرمودند و آنجا بواسطه مخالفت هوا و کثرت قطره بقدر حرارتی طاری مزاج قدسی
شد و در اندک زمانی انوار صحت و عافیت از مطلع عنصر قدسی سرشت تافت و اعتدال اعتدال
مبدل شد و نبض اقبال باستقامت گرائید و مزاج نشاط بانتظام پیوست بعد از پنج شش روز
از حصول شفا موکب عالی متوجه دار الخلافت آگره شد و بساعت سعادت پیرای آئینی که گزین
انجم و افلاک بود ظل ورود و نور نزول بران مصر اقبال انداخت و از سوانح اوایل این سال
میمنت افزای بنای قلعه رفعت اساس دار الخلافت آگره جابه معمار اقبال همت بر ضمایر رقم سنجان
هندسه ادراک و جدول شناسان مهندس افلاک مخفی نماند که چون ایزد جهان آرا وجود فیض آمود
شاهنشاهی را جهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده آرایش زمین و زمان میفرماید
پیوسته ضمیر خورده دان دران اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از مکامن قوت
بمظاهر فعل آمده رنگ اثیر دولت گردد دفعه برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت
و تخم ریزی و آب دهی بکمال آن رسانیده اسباب آبیاری سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ اموال
و اقوات و حراست نام و ناموس و نگاهبانی بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده
مواد دولت صوری و معنوی تحصیل میفرماید بنابران درین ولا دار الخلافت آگره را که بمنزله مرکز

هند و ستانست بجهت مصالح ملکی و مالی باساس قلعهٔ عالی که درخور آن باشد و لائق حال این
سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و امر مطاع نفاذ پیوست که قلعهٔ پیشین که بر ساحل دریای
جون در سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطهٔ توالی نوائب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان
آن باختلال انجامیده بر دارند و در آن محل بنیاد حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده اساس
نهند که چون بنای دولت این دودمان عالی استوار و چون اساس رفعت این اقبال هویدا پایدار
باشد بنابرین درین ساعتی که ثبات کار و اساس حصار را مختار بود مهندسان علوی قیاس و معماران
دانش اساس طرح این بنای اعظم کشیده و کار حفر از هفت طبقهٔ زمین گذرانیده بنیاد نهادند عرض
دیوار سی گز بادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن شصت گز رسید و مشتمل بر چهار دروازه که بمیامن
آن درهای دولت بر چهار رکن عالم کشاده شد و هر روز سه هزار و چهار هزار کس از بنایان
چابک دست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله و فعله عمارت بر دوام کار میکردند و از اساس
تا کنگره سنگهای تراشیدهٔ سرخ آتشین که هر یکی در صفا آینهٔ گیتی نما و در رنگ گلگونهٔ رخسار
اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر موی را در درز آن راه نبود و این حصار عالی که مثال
آن مهندس خیال ندیده در عرض هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ انداز باهتمام مخلص حقیقت پیوند
قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت و درین سال
رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که بمنصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش و بینش
و راستی و درستی و معامله دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رفت مخصوص باشد نامزد گردد تا
همواره بوسیلهٔ او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باستلام عتبهٔ علیه استسعاد یافته
درخور حالت و استعداد بوظائف و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند باین طریق
خواطر این طبقهٔ قناعت گزین که لشکر دعا اند بجمعیت گراید و بدجمعی در اطوار عادات و عبادات خود

دوم

ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی فتوری در راه ایشان نیفتد
اگرچه این گروه در هر ملکی باشند هیچ اقلیمی ازین طائفه خالی نباشد امّا در بلاد هندوستان
از همه جا بیشتر اند ناگزیر کسیکه متصدی مهمات این طبقه باشد اوّل باید که سیرچشم بود تا این منصب
عالی را وسیلهٔ اخذ و جر نسازد و در مال فقیران دل نه بندد اگرچه بر حق هر کس نظر آز داشتن خود را
سخرهٔ عام و خاص گردانیدن است و چه بی سعادتی که ازین رامعده حرص خود را خواهد که
دوم باید که کاردان مردم شناس و شناسای مراتب دانش باشد تا بسفارش ستمگران
و مشاطگی مردم نافهمیدگی خود ترجیح مرجوح واقع نشود و هر کدام در خور استعداد اعتبار یافته در
مقام افزایش کار خود کرد سوم میرزا طبیعت نباشد تا اوقات شریف را به بطالت و کسالت
گذراند و مهمات فقرا در پردهٔ توقف افتد بلکه جداوری باشد که روز از شب نشناخته انجاح
سهام مسکینان و محتاجان را گزیده ترین عبادت شناسد چون این اندیشهٔ حق اساس
پیرامون خاطر مقدس گذشت و جویای اینچنین شخصی که بصفات مذکوره آراسته باشد یا آهنگ
آراستگی داشته در تکاپوی اهلیت بیقرار باشد شدند مظفرخان که حل و عقد مهمات سلطنت
باتصواب او می شد از سخنان مداحان نادرست و حرف سرایان ظاهربین از جای رفته
باین کار بزرگ شیخ عبدالنبی را مقرر ساخته بموقف عرض مقدس رسانید و آن خدمت بسرانجام
برای او التماس نمود خدیو زمان از حسن نیت و نیک ذاتی که در حق مردم بغیر از گمان نیک نمیفرمایند
بر دانش مظفرخان اعتماد فرموده این خدمت را باو نامزد کردند و او دکّان خود را بتلبیس و
تزویر آراست و خدیو زمان که بدارالامن حسن ظن اقامت داشته نشاط آرای بودند توجه فرمودند
و در اندک فرصتی بهجوم خوشامدگویان غرض آلود و استیلای نادان کوتاه بین طالب علمی او
بکالائی فروخته آمد و علم ظاهر او به علم باطن تبدیل یافت او بیک واسطه پسر شیخ عبدالقدوس است

که اهل هند را با و گمان ولایت بود و چون ایزد جهان آرای ذات مقدس شاهنشاهی را محک جوهر عالمیان ساخته است عیار این مرد نیز گرفته آمد و پرده از کارش برداشته شد چنانچه در جای خود گذارش یابد

نهضت موکب موید شاهنشاهی بدفع فتنه بغی خان زمان علی قلی و دیگر سوانح اقبال که دران یورش عالی روی نمود

بر در پاکشان خمخانهٔ هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد مصرعه کانچنان را آنچنان تر میکند * اگر آدمی سعادت مند است فراهم آمدن امور دنیوی در وی موجب افزایش سعادت و موهبت آرایش ذات او شده همواره اسباب دنیوی را سرمایهٔ هزار نیکی میسازد و برای زینت حال و ذخیرهٔ سفر آخرین اسباب ترتیب میدهد و اگر پیشانی بخت یکی سیاه باشد و در فطرت بدگوهر و تیره درون هر آئینه دنیاداری او سبب هزاران خسران و نکال گردد و آن بدنهاد مدبر پیوسته ذخایر دنیا را سرمایهٔ هزار وبال گرداند و ترفع صوری را باعث چندین آزار جهانیان سازد روز بروز دل تیره اش تیره تر شود و پای ضلالتش فشرده تر گردد نه قدر نعمت شناسد و نه حق ولی نعمت داند در خور حالت گاه در مکر و تزویر روزگار گذراند و گاه پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دم بغی و طغیان زند و مصداق این حال احوال خسران مآل علی قلی خان زمان است از آغاز در آمد هندوستان و زنگ زدای این سواد اعظم که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع می یافت بجبر و اعتبار یافتن صوری پیوسته مصدر حرکات شنیع گشتی و از تنگ ظرفی آثار بدمستی بظهور آوردی چنانچه نبذی ازان رقمزدهٔ کلک وقائع نگار شد و همواره حضرت شاهنشاهی بفراخی حوصله گذرانده از صفوت ذات رقم زلات ضلالت او را بآب عفو و صفح شستی

وآن تیره بخت حق ناشناس قدر این مرحمت را نداشته اسباب شورش وآشوب سرانجام دادی
چون بمسامع اقبال رسید که اسکندرخان اوزبک سر بمغز بغی وطغیان رامی خارد از ان اغماض
فرموده در هنگامیکه رایات منصور بتقریب شکار فیل بسمت نرور نهضت والامی فرمود اشرف خان را
مصحوب فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت وتفقد نزد اسکندرخان فرستادند تا او را بنشر الطاف
الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته آستان بوس والا سر بلند سازد و واز اندیشهٔ تباه باز داشته
سالک شاه راه سعادت گرداند اشرف خان چون بنواحی اوده که جاگیر اسکندرخان بود رسید
اسکندرخان باستقبال منشور مطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمراسم اکرام دریافت و به
آداب تعظیم پیش آمده بمنزل خود برد وچون برفحوای مثال عالی وقوف یافت در مقام فرمان داری
آمده از روی ظاهر در استعداد و دریافت ملازمت شد و مدتی ممتد بدین حیله گذرانید در باطن
باتفاق بیشه با خیال دیگری بخت عاقبت کار با اشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان آق سقال
یعنی ریش سفید ماست وقرب وجوار دارد رفته او را می بینم و باتفاق او بدرخانه متوجه می شوم
وبدین عزیمت از اوده بسرهرپور که جاگیر ابراهیم خان بود رسیدند واز انجا پیش علی قلی خان شتافتند
ومجموع این جماعت تیره باطن خیالات دوراز کار پیش گرفته وعزیمت مخالفت مصمم ساخته و
باعلان عصیان خفی واظهار طغیان ضمیر مبادرت نموده از حجاب حیا و پردهٔ شرم بیرون آمدند
وباخود درمیان آوردند که درین ایام موکب معلی مسافت بعید طی کرده بشکار فیل توجه دارد
ما دو جوق می شویم اسکندرخان وابراهیم خان از راه لکهنو بقنوج شتافته در انحدود خلل می انگیزند
وعلی قلیخان وبهادرخان برادرش از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاقشال که جاگیر دار آنجا است
رفته نائرهٔ شرارت اشتعال میدهند وبا این تدبیر شاید کاری از پیش رود وچون فکر ناقص رای
علیل این بخت برگشتگان را برین سودای ناسد آورد اشرف خان را در میان خود با آئین محرمان

پاس سپید انتقد و باین راه ورو شش ابراهیم خان وسکندر خان بسمت لکهنو و علی قلیخان و بهادر خان

بجانب کره ومانکپور شتافتند و چون صیت عصیان حرام نمکان و اتفاق این شوریده بختان با

یکدیگر امرای آن سرحد مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین دیوانه و

سلطان قلی خالدار و حلیمه تواجی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه خلیل الله و کدا علی توشکچی

و خان قلی ساربان و یوسف طغائی و دیگران شنیدند سامان جمعیت نموده سر راه بر باغیان

گرفتند و میسرهٔ ایشان و سکندر خان و ابراهیم خان در نواحی قصبهٔ بهکار آتش کارزار بالا گرفت

و محمد امین دیوانه بر قول سپاه بیراهه تاخته چندی را بر زمین ادبار انداخت و در عین تاخت و تاخت

اسپش سکندری خورد و او از پشت زین بر روی زمین افتاد و مخذولان ازدحام نموده او را

دستگیر ساختند و شاهم خان و شاه بداغ خان اگرچه از معاینهٔ حال محمد امین قدری دل بباد

داده بودند اما چارهٔ کار آن بود که فدائیانه قدم جلادت پیش نهند و کوشش و کشش نمایند

بی اختیار پیش آمده نبردی مردآزمای نمودند چنانچه دلاوران کارطلب از جانبین در جنگاه

افتادند و چون نمک حرامان در عدد زیاده بودند امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه

قلعهٔ بهکار گشته بدان تحصن جستند و صورت ماجرای را معروض عتبهٔ والا داشتند و علی قلیخان و بهادر

خان عنان عناد بصوب مانکپور تافته دست فتنه درازتر نموده و نهیب و غارت دراز کردند و مجنون خان

قاقشال که مرد معرکه دیده تجربه کار بود جنگ صف با مخذولان لائق حال ندیده به قلعهٔ مانکپور

متحصن شد و قاصدان نزد آصف خان فرستاده او را طلب داشت آصف خان بعد از

اطلاع برین قضیه گروهی از سپاهیان خود را که سرپرست ولایت گده بودند و بسیاری را از مردم

بکار کرده همراه گرفته در کره رسید و در انجا از اموال و اشیا که در جوار کره غنیمت یافته بود

بر سپاهیان بخشش کرد و مجنون خان را بنقد کرامند مساعدت نموده چون مجنون خان

ملازمان عقیدت مند که هر یک افراسیاب زمان و سهراب توران بودند منصرم و مشغول کار بودند و بحضور اقدس و استعلام ... مولوی محمد سعید صاحب سلمه الله تعالی فقط

باعانت آصف خان قوی دل گشت بیشتر اوقات مردم جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد تا
با فواج علی قلی خان نبرد مردانه می کردند و درین اثنا مجنون خان و آصف خان نیز حقیقت احوال
بوسیله قاصدان چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند و در هنگامی که موکب منصور از
شکار فیل مراجعت فرموده در مستقر سریر خلافت انتظام نخش بود عرایض دولتخواهان متواتر دوالی
رسید چون دفع فتنه و فساد شورنجتان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرامش کافهٔ خلایق
است هر آینه عزیمت این کار شگرف و آنرا تعجیل مقرون داشتن بر ذمت والای خرقان روایان
عالی شکوه بموجب فرمودهٔ سلطان خرد که نایب دار القدرت الهی است امریست از جمیع فرایض
مفروضتر و مثوبات این عبادت کبری از جمیع ثوابها گزیده تر چون مضمون عرایض امرا متضمن
بر طغیان عصیان این سیه بختان پریشان روزگار بذروهٔ عرض مقدس رسید رای عالم آرای
حضرت شاهنشاهی که کلید جهان کشاییست چنان اقتضا فرمود که درخت نابکار اهل بغی و
عصیان را پیش از انکه سر بهوا کشد و پای استحکام فرو برد بصدمهٔ تندباد بطش و صرصر طیش
از بیخ و بن باید برکند بنا برین حکم عالم مطیع باحضار و اجتماع عساکر اقبال عز اصدار یافت و
بمقتضای آنکه تاخیر در امثال این امور نکوهیده پیش از انکه سامان مقدس شاهنشاهی انتظام یابد
منعم خان خانخانان را با بسیاری از بهادران برسم منقلای تعیین فرمودند و خود بدولت
و اقبال آنحضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر نفس مقدس سامان مهمات سپاه ظفر تایید
داده تهیهٔ حشم نصرت پیوند می نمودند در اندک فرصت لشکری آراسته شد که شبدیز تیزگام
اندیشه در میدان تعداد آن جولان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر در سایهٔ سنجق گردون سای اجتماع
آمد توجه اقدس چنان پرتو انداخت که فیلان سرمست جنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصهٔ عرض
در آمدند و منظور و دیدن از انجمله ده هزار زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالی گزیدند و چون خاطر اقدس

از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دار الخلافت آگره بتر سون خان تفویض فرموده روز تیر
سیزدهم ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سوم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده از دریا
جون عبور فرمودند و چون موسم گرمای مفرط بود بحساگیهان پویی شبها کوچ میکردند تا آنکه مرحله بمرحله
طی نموده سواد قنوج مخیم اقبال شد و منعم خان خانان که بطریق منقلای پیشاپیش میرفت دران
منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و قیاخان که از طالع ناخجسته در زمرهٔ عاصیان
درآمده بود درین هنگام چون دولت ازان بیدولتان روی گردانید بوسیلهٔ شفاعت خانخانان
ببساط پایهٔ سریر والا استسعاد یافت ازانجا که شیوهٔ جان بخشی فطری آن حضرت است جراید جرایم او
بگرداب عفو انداخته بپرسشهای تفقدآمیز نوازش فرمودند و ازبارگاه تفضل دل داده بپایهٔ اعتبار
سابق رسانیدند و ازانجا بعرصهٔ ساحل گنگ فرود آمده ده روز بتقریب گذشتن اردوی معلی از آب
مقام شد درین وقت منهیان دولت خبر آوردند که سکندر سیه بخت باآنکه طنطنهٔ نهضت موکب والا
درگوش او پیچیده همچنان قدم شقاوت افشرده در لکهنو برجای خود است از استماع این جرأت
و جسارت قهرمان قهر شاهنشاهی و سطوع سطوت ظل الهی برین داشت که ایلغار فرموده سزای آن
خون گرفته را خود بنفس نفیس درکنار او نهند بنابرین اندیشهٔ صواب خواجه جهان و مظفر خان و معین خان
و جمعی دیگر از امرا را بر سر اردوی معلی گذاشته نیم شب بجولان اشهب جهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند
و یک شبانروز بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت و روز آینده که سفیدهٔ صبح از افق شرقی
برآمد غبار موکب والا از عرصهٔ لکهنو برخاسته توتیای دیدهٔ اقبال شد و حکم والا شرف ارتفاع یافت
که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزلهٔ هراول بوده
پیشتر میرفته باشند و اسکندر خان که از تهی مغزی و بیدلی در لکهنو پای ثبات افشرده بود و از
خبر ایلغار بادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبهٔ موکب والا خاک ادبار بر فرق سعادت خود

دوم

مولوی سید محمد صادق علی

بخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت شاهنشاهی بر سواد لکهنو ظلال اقبال انداخته سه روز
آسایش گزیدند و چند سر از بهادران کارطلب را بتکامشی نامزد فرمودند و این شجاعت پیشگان
از دنبال شتافته بهر کدام از آن مدبران برگشته بخت می پیوستند بشمشیر آبدار خاک در کاسه سر میکردند
سکندرخان نیم جانی بسلامت برده رانده و مانده خود را بعلی قلیخان و بهادرخان رسانید و
بهادران را ماندگی اسپان باعث بر ایستادن شد علی قلی خان و بهادرخان که با مجنون خان و
آصف خان مقابله داشتند ازین واقعه آگاه شده پای ثبات خود را متزلزل یافته از محاصره
مانکپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند و بن و بار خود پیش انداخته
از گذر زمین از دریای گنگ عبور کردند و آبروی آب بزمینهای قلب پناه بردند و موکب همایون
آن قدر عرصه لکهنو قرار گرفت که اردوی معلی رسید و جنبش موکب منصور مقارن آن اتفاق افتاد
رایات نصرت طراز تا جونپور آهسته پیوسته طی مراحل مینمود و آصف خان و مجنون خان و دیگر
امرا که با علی قلیخان و دیگر مخذولان مقابله و مقاتله داشتند چون سنگ راه از میان برخاست
در شاه راه ارادت بتارک اخلاص شتافته در دو منزلی جونپور بسجده درگاه سربلندی یافتند
و پیشکشهای شایسته بنظر اقدس درآورده اند و از آنجمله پیشکش آصف خان که مشتمل بر نفایس
آن ولایت بوده با فیلان مست و اسپان عراقی و ترکی منظور نظر قبول و استحسان شد و شعشعه توجه
شاهنشاهی بر ساحت امید او تافت و از آن وقت که آصف خان به نیروی اقبال شاهنشاهی
تسخیر ولایت گرهه کرده و بر خزاین و دفاین چوراگهر متصرف شده سپاهی گزین ترتیب داده بود
که توجه اشرف را شاید بجهت عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه زرخواه بنظر اقدس درآرد
و از آنجا که اجابت ملتمسات ارباب ارادت شیوه مرضیه حضرت بهشت آستانه است مدعای او بپایه قبول
گرفت و انوار افضال بر ساحت حال و عرصه آمال او بخوبترین صورتی تافت روز دیگر که خسرو خاور

سپهر چهارم نور فزای عرصهٔ غبرا شد و سپاه ظلمت شب راه گریز گرفت آصف خان لشکر
خود را قریب پنجهزار سوار در عرصه چون کف همت صاحبدلان فراخ و چون پیشانی دولت ارباب
اکرم گشاده بنظر جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف شاهنشاهی شد و فردای آن روز که سی
و دوم تیرماه الهی مطابق روز جمعه چهاردهم ذی حجه بود لوای موکب والا اظلال سعادت بر ساحت
آگره پرتو انداخت و منازل رفعت آساس درون ارک بورود اقدس دولتخانه های سعادت و
اقبال شد و توجه عالی بر صلاح آن ممالک که از دست برد ظلم آن مفسدان بی اعتدال خراب آباد
فتن شده بود پرتو انداخت و چون علی قلی خان و دیگر اهل بغی و عصیان از صدمات سطوات
موکب والا روی بفرار آورده و از آب گنگ گذشتند آصف خان را با بعضی از امرای نامدار
و سپاه کار طلب چون مجنون خان و شاه محمد خان قندهاری بتعاقب آن بخت برگشتگان
فرستادند و بحکمت مزید احتیاط و حفظ سطوت سلطنت قورباد شاهی باهتمام وزیر جمیل مغز گشت
که تایید بخش عساکر منصوره باشند تا امر الوازم کورنش و آداب تسلیم بتقدیم رسانده سرگرم خدمت
باشند علی قلی خان و امرای ادبار یافته نزدیک حاجی پور رو بروی آب جای قلب رفته
شده‌اند و با افغانان سیه بخت چون سلیمان کرانی که حکومت بنگاله باو رسیده بود و فتح خان
بتنی و حسن خان برادر او که ایالت رهتاس داشتند استظهار نمودند و این طبقهٔ سیه روز در
مقام استمداد شده برکریوه عناد و طغیان ایستادند رای دولت فزا مقتضی آن شد که یکی
از معتمدان بساط عزت را نزد سلیمان کرانی به بنگاله فرستاده او را از معاضدت و مظاهرت
علی قلی خان تخویف نمایند لاجرم حاجی محمد خان سیستانی را باین خدمت روان کردند که بکاردانی
و سخن پردازی اتصاف داشت چون او بنواحی قلعهٔ رهتاس رسید جمعی از خود سران افغان
که باین طاغیان دم یکجهتی میزدند او را از رفتن بنگاله مانع آمده پیش علی قلی خان روانه ساختند

وچون حاجی محمد خان را با علی قلیخان سوابق روابط بود بمقتضای رابطهٔ قدیم وطمع آنکه از
موافقان باشد یا شود بعزت وحرمت پیش آمد چون آثار نومیدی از نقوش پیشانی او خواند
ازانجاکه بی دولتی دامن گیر او بود او را مقید طور گردانید وحاجی محمد خان سر رشتهٔ حقیقت
بندگی از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند بگوش هوش او فرو می خواند انصاف آنکه
توقف حاجی محمد خان در میان باغیان بجهت تخویف وتحذیر از ارتکاب امور محظور و دلالت
بر جادهٔ مستقیم اطاعت دخل عظیم داشت چنانچه عاقبت کار او را بوالدهٔ خود همراه ساخته جنبهٔ
والا روان ساخت چنانچه بعد ازین نگاشتهٔ خامه عرضه کرده و از سوانح فرستادن حسن خان
خزانچی است بولایت اڈیسه که در قصی سمت شرقی وجنوبی سواد اعظم هندوستان فتح شده
پرتو لوای هیچ یکی از سلاطین بران سواد نتافته وهمواره فرمان روایان ولایت اڈیسه
باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند خصوصا راجه که درین هنگام فرمان روای اڈیسه بود وازان باز
که فرقهٔ افغانان دست استیلا بر بنگاله دراز داشتند پیوسته نخلبن تمنای فتح اڈیسه در ریاض
همت خود می نشاندند ولیکن درخت امید شان بار نمی گشت چه در حواشی آن عقبات خطرناک
وکوه های بلند وپست ونشیبهای بی حد ومر وبیشه های سخت دشوار چندانست که دست تصرف
بادشاهان بآن مملکت رسیدن متعذر وخاک آن زمین پی سپر عساکر شدن متعسر است بلکه
هرگاه کسی از معارضان ولایت بنگاله پناه براجهٔ جگنات می برد والی بنگاله را بر وی دستی نمی بود
چنانچه ابراهیم سور که در وقایع سابق نام او مذکور است براجهٔ جگنات پناه آورده وآن راجه
ناحیتی از اڈیسه را بطریق مساعدت داد هر چند سلیمان کررانی بآن تسلط جهد نموده دفع او
نتوانست کرد بلکه پیوسته از وهراس مندی بوده و درین هنگام که بلدهٔ جونپور مورد موکب والا
گردید ضمیر صواب نمای حضرت شاهنشاهی که فهرست حساب فردا را از روزنامچهٔ امروز مستخرج می ساختند

چنان اقتضا فرمود که یکی از طرز دانان پایه قرب را پیش راجه اڈیسه فرستاد تا بجلائل الطاف مستظهر
گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد حسن خان خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیه
احوالش هویدا بود بایندمت اختصاص یافت و مهاپاتر که در فنون شعر هندی و موسیقی
عدیل خود نداشت باو رفیق ساخته و این هر دو باتفاق عازم اڈیسه گشتند راجه بمجرد شنیدن
الطاف شاهنشاهی تبارک ادب سعادت استقبال فرستادها دریافت و مراسم تعظیم و تکریم
وارد آن وقت را الشهر برده بمنازل شایسته فرود آورد و بخدمات لائقه اقدام نمود و کمر بندگی
بر میان جان بسته شعر و ضد داشت که سلیمان اگر حلقه غلامی آن درگاه والا در گوش هوش نکشد
سزاید آداب عبودیت نگاه ندارد و آساس ارتباط و اسعاد قلیخان در میان نهد من با جمعیت
خود ابراهیم را که هم دعوی دارا دست پیش کرده روی به بنگاله می آرم و کار پردازی بروزگار
سلیمان میکنم که عبرت جمیع شورنجتان و فتنه انگیزان شود راجه بعد از سه ماه که با حسن خان و مهاپاتر
آداب خدمتگاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده بود فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گرانمایه
انتخاب کرده روانه درگاه معلی ساخت و دران هنگام که موکب والا از جونپور معاودت فرموده
در معموره نگرچین معدلت آرای بود حسن خان و مهاپاتر همراه ایلچی راجه مکند دیو که رای برنامند
نام داشت بسعادت زمین بوس سربلند شدند و از سوانح درینهنگامیکه رایات اقبال در جونپور
استقرار داشت گریختن خواجه عبدالمجید آصف خان است سبحان الله مستان دنیا که خرد
صلاح بین ندارند بسعی خود در هلاک خودی کوشند و آن را از تدبیری نامند و یکی از اعاظم
بلیات آنست که با وجود مستی و مدهوشی و قدر نعمت ناشناسی بر دولت خود چون بید
می لرزند و بادنک توهمی از جای رفته کاری که هزار دشمن برای شان نتوانند اندیشید بیک
چشم زدن برای خود مهیا میسازند چنانچه آصف خان را شتاب زدگی و سبکسری پیش آمد

که رفع خجالت آن را اندیشه مدبران روزگار مفید نیاید واگر مکارم شاهنشاهی بعفو آن زلات خسار

خجالت او را از غبار جرایم پاک سازد نشان انفعال باقی ماند غرض از تمهید این مقدمه صوب مشحون

آنکه آصف خان از درگاه والای شاهنشاهی بمنصب ارجمند و پایهٔ عالی اختصاص یافته بجاگیرداری شاید

لشکر ظفر پیکر معزز و مقرر شده بود و ازانجاکه خیانت گزینان را خوف و بیم گیر میباشد بحرف و حکایت

فتنه اندوزان تهی مغز از جای رفته و محافظت رتبهٔ خود ننموده بتوهمی واهی گریخته بجانب گدنه رفت

و مجمل این قضیه آنکه ازان هنگام که آصف خان ولایت گرهه مسخر ساخته بر خزاین جوراگره متصرف شد

و از کوتهی خرد و خست نفس و کفران نعمت از پادشاه و مربی و ولی نعمت که بدولت او از قلم بعلم رسیده

بود پوشیده آنرا ذخیرهٔ ادبار خود ساخته بود و همیشه بخود توهمی راه میداد و برخی از آن معاملات

بمتصدیان اشغال سلطنت رشوتها فرستاد اما ازانجاکه معدهٔ طمع این حریصان بر حالت نیز سیر نشد

سودمند نیامد همواره سخنان تباه معانی بر هزوایما میگفتند در سنه ۹۷۱ اکثر نوئینان در اقربین

منظور الطاف عاطفت شاهنشاهی گشت حسد بزرگان بیمعنی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات

و تزویرات اهتمام میکردند و دوستان ناقص درک معامله نافهم و فتنه اندوزان سخن چاره

دورویه یکی را هزار ساخته بآصف خان بیدل میرسانیدند تا در شب سوم مهر ماه الهی موافق

یکشنبه بستم صفر نهصد و هفتاد و سه بخیال فاسد و رهنمونی مالیخولیا با برادر خود وزیر خان و

از مردم موافق بقصد ولایت گدهه که بناهیت قومی خیمه و اسباب گذاشته فرار نمود و بکسر تا مقصد

عنان باز نتافت صباح دولتخواهانی که همراه او نامزد بودند از صورت حال مطلع شده معروض

درگاه والا ساختند و عرضداشت این مردم در صحرای دلکشای جونپور وقتیکه حضرت شاهنشاهی

بانشراح شکار کامستان بودند بوسیلهٔ ملازمان رکاب دولت بدروهٔ عرض رسید حضرت

باقتضای رای ممالک آرای منعم خان خانخانان را بسپاه سالاری آن لشکر نامزد ساختند و تعجیل جانب را

دوم

با جمعی از بهادران کار طلب بتعاقب آصف خان تعیین فرمودند شجاعت خان بمانکپور رسیده
متفحص احوال آصف خان شد انجا خبر یافت که بقصبه کره رسیده در صدد آنست که خود را بگذر رساند
شجاعت خان کشتی بار کرده خواست که از آب بگذرد و سپاه منصور بکشتیها برآمده و از انجا
به آصف خان برآمدن شجاعت خان خبردار شده با لشکری که همراه داشت برگشت که بر لب آب
سر راه بر شجاعت خان بگیرد [illegible] بکشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند آصف خان را مخالفت پیش
گرفت در میان او و جمعی که در کشتی بودند هنگامه نبرد گرم شد و آن روز تا شب سخن با تیر و تفنگ
بود و چون حجاب ظلمانی شب پرده کش عالمیان شد آصف خان فرصت هزیمت را غنیمت
شمرده شبا شب راه گریز اگر پیش گرفت و بامداد پگاه شجاعت خان خبر گرفتن آصف خان شنید
بسرعت تمام در کشتی نشسته از آب عبور نمود و جلو ریز در پی او تاخت و بگروهی از عقب ماندهای
آصف خان رسیده دستگیر ساخت [illegible] و در کمال تعب عنان مراجعت تافته متوجه موکب
والا شد و در جونپور باستلام عتبه قدسیه سربلندی یافت و از سوانح فرستادن قلیچ خان است
بار دیگر بر التماس سابقا سمت [illegible] یافت که بندگان حضرت شاهنشاهی بجهت استمالت فتح خان
قلیچ خان را فرستادند که او را بر لوازم بندگی راسخ گرداند و مقرر سازد که چون رایات عالی
بجد و دیو جونپور نزول اقبال فرمایند متوجه ملازمت گردد و فیل بخت بلند را همراه آورد و در سنوا
که جونپور مقر رایات اجلال شد بجهت مهم مذکور باز قلیچ خان را فرستادند که او را بشاه راه سعادت
رهنمونی نماید و باعث تجدید آنکه قبل از آنکه رایات والا از دار الخلافت نهضت درآید سلیمان فوجی
بقلعه رهتاس فرستاده بود تا بمصادرت و مساعدت علی قلی خان تواند بدست آورد و لشکر
سلیمان باستظهار علی قلی خان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب والا
بلشکر سلیمان که بمحاصره مشغول بود رسید دست از محاصره بازداشته پا از دایره قلعه گیری باز کشید

فتح خان که خبر دورویی و تزویرکاری نداشت چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت

در گردآوری ذخیره و آذوق اهتمام نموده کام روا شد و مخفی کس پیش برادر خود حسن خان که همراه قلیچ خان

بملازمت آمده بود فرستاده پیغام داد که من از هم آذوق و ذخیره دل جمع ساخته ام اکنون تو بهر

روشی که میسر شود خود را بقلعه برسان که وقت است حسن خان را چون بظاهر رفتن دشوار بود خود را

بحیله انداخت بعرض واقفان بساط اقدس رسانید که یکی از خاصان درگاه معلی را همراه سازند

که انجا رفته باستمالت بادشاهی برادر را با کلیدهای قلعه بآستان عالی آورم بنابران قلیچ خان

باین خدمت اختصاص بخشیدند قلیچ خان حکم والا را کاربند شده برتباس پیوست فتح خان اگرچه

از روی ظاهر ملایمتهای منافقانه بتقدیم آورد اما بمقتضای نفاق دلی که در سر داشت بمواعید کاذبه

وقت میگذرانید قلیچ خان حرف ناصواب از پیشانی احوال او خوانده مراجعت نمود چون فتح آن قلعه

و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت دران هنگام توجه بر تسخیر آن به توقف انداخت و از سوانح

این یورش آنکه چون مدت مدید علی قلی خان حق ناشناس در برابر لشکر فیروزی اثر نشسته و

جز خاک خذلان بر سر خود نه بیخت درینوقت که زبان پشیمانی و شرمندگیست آن مدبر مخذول در

بغی و عناد که سرمایه بید ولتی است بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و بهادر خان و جمعی را از خود جدا ساخته

بولایت سروار فرستاد که ازان طرف این شوربختان فتنه اندوز در میان ولایت در آمده

همان سکندر خان و بهادر خان ۱۲

بتاخت و تاراج غبار انگیز گردند چون این خبر بسمع اقدس رسید شاه بداغ خان و سعید خان

و قیا خان و حسین خان و باقی خان و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و چلمه خان و محمد امین دیوانه

و بایک قورچی و سلیم خان و قنوی افغان را بسرکردگی میر معز الملک تعیین فرمودند و پرتو حکم معلی

بران تافت که لشکر منصور سر راه بر ارباب عدوان گرفته نگذارند که گرد فتنه ا

دامن انجمن بلند شنید افواج قاهره همت بدفع اعادی گماشته بخت و نجابت جانبرا

رسل و رسایل تجدید لوازم یکجهتی از طرفین بظهور آمد بمقتضای قرار داد روز دیگر از آن طرف علی قلی با سه

کس خود یکی شهریار گل که از طبقه گردان بمزید شجاعت اختصاص داشت دیگر سلطان محمد میر آب و یک

قورچی او که آهوی حرم نام کرده بود سوار شده متوجه اردوی خان خانان شد و ازین طرف

خان خانان نیز بر کشتی سوار شده با سه کس میرزا غیاث الدین علی و بابر بدر بیگ و میرجان غلام

سلطان محمد قبق که پیش منعم خان اعتبار داشت متوجه ملاقات علی قلی شد و از دو طرف دریا

فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه آرای بودند چون کشتی ها در میان جزیره آب نزدیک بهم رسید

علی قلیخان برخاست و گفت کیفیت تیغ سلام علیکم و جسته تنها خود را بکشتی منعم خان انداخت

و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند زمانی صحبت بگریه سالوس گذشت و پاره در ذکر

خدمت فروشی گذراند و نخستی در عهود و ایمان زبانی صرف شد بعد ازان قرار یافت که میرزا

غیاث الدین علی بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را بعرض مقدس رساند که آن

حضرت خواجه جهان را که مدار مهمات سلطنت برای رزین او بود نیز فرستند تا خاطر علی قلیخان

بالکلیه جمع شده پیمان دولتخواهی را از صمیم تمام استحکام دهد و باین قرار داد از یکدیگر جدا شده

هر کدام باردوی خود آمد و این واقعه در اوایل دی ماه الهی بظهور پیوست تا میرزا غیاث الدین علی

بشرف ملازمت رسیده سر گذشت را بموقف عرض ایستادهای پایه سریر سلطنت رساند ... التماس منعم خان خواجه جهان را

فرستادند بعد از ملاقات علی قلی روز دیگر منعم خان بجمعیتی مخصوص از آب گذشته بخانه علی قلی خان رفت شاهم خان

جلایر و میرک بهادر و حیدر محمد خان آخته بیگی و کوچک علی خان و تیمور بیگ جمعی همراه بودند علی قلی جشن

بزرگان داشت و مراسم مهمانی بجا آورد و بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بمنزل خود آمد

و بعد ازان خواجه جهان تقاعد نمود و صریح گفت که علی قلی جوان بی اعتدال است و من نا گوش

رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم اگر بسیار تجدید گروی برای یکدیگر پیدا تا بهم برویم منعم خان

و ابراهیم خان اوزبک را که روی از علی قلی خان طلبیده آورد و روز دیگر منعم خان و خواجه جهان
رفته در منزل علی قلی صحبت داشتند روز دیگر در منزل ابراهیم خان صحبت داشتند و مجنون خان قاقشال و بابا خان
قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس حاضر شدند و میان ایشان و علی قلی آشتی دادند هرچند سخن
در رفتن علی قلی در آن کشید فایده نکرد و از حیله و تلبیس که در سر داشت باستان بوسی قرار نتوانست
داد و گفت چون از من ناسپاسی چنین بظهور آمده یکبارگی باین دلیری اقدام نمیتوانم کرد در تمهید
والده خود را و ابراهیم خان را که ریش سفید ماست میفرستم و بعد از تقدیم خدمات لائقه باستلام
عتبهٔ علیه مشرف خواهم شد بعد از گفت و گوی بسیار همین معنی قرار یافت روز دیگر علی قلی
والدهٔ خود و ابراهیم خان را با فیلهای نامی خود مثل بال سندر و اجیله که از فیلان مست زبردست
مشهور بودند با دیگر فیلان برسم پیشکش همراه میر هادی و نظام آقا فرستاد و حاجی خان
سیستانی را که تقیید [illegible] فرستاد خان خانان و خواجه جهان افواج قاهره را برکنار آب دریا
مقابل گذاشته والدهٔ علی قلی و ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته رو بدرگاه معلی نهادند
ببارگاه مقدس رسیده خان خانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن انداخته و شمشیرها
برهنه ساخته در بساط حضور آوردند و بوسیلهٔ شفاعت او جرائم گوناگون این شوریده بختان
قلم عفو کشیده آمد و بر زبان اقدس گذشت که اگرچه ظاهر دانسته که این وا[illegible] لعل ان
بعهد خود وفا نمایند اما چون خاطر تو عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده آمد و جاگیرهای
ایشان بدستور پیش مرحمت شد باید که تا زمانی که رایات اجلال شاهنشاهی در [illegible]
لشکر رستم پیرای خاطر باشد علی قلی از آب گنگ باین طرف عبور نکند و چون دار الخلافت
آگره مستقر رایات اقبال شود وکلای ایشان آمده اسناد جاگیر خود را [illegible] نمایند و بموجب
آن اسناد تیر اقبال محال جاگیر خود را متصرف شوند خان خانان از ظهور عنایات بادشاهانه

تارک مفاخرت باوج عزت رسانید و حکم معلی شد که تیغ و کفن را از گردن ابراهیم خان فرود آورند
و مژده عفو گناهان را بوالده علی قلی خان که در حریم حرم سرای شاهنشاهی روی بر خاک تضرع
و زاری نهاده منتظر نوید بخشایش بود رسانید و چون معامله این نابرخورداران بیدولت تلبیس
بود چنانچه بر آگاه دلان معامله رس پوشیده نیست ایزد جهان آرا خواست که حقیقت بد درونی
این طائفه کافر نعمت بر ساده لوحان زبان خاطر نشان شود و بعد از چند روز که اینها بسعادت
زمین بوس عز امتیاز یافته بودند خبر جنگ میر معز الملک و امرای کبار بار یافتگان درگاه معلی
رسید و تفصیل این سرگذشت آنکه چون بهادر خان و سکندر خان باغوا و صلاح دید علی قلی خان
گرد خلاف و عناد بسر کار سروار انگیختند و در مقام بغی و عصیان ایستاده دست بفتنه و فساد
گشادند ناگاه درین اثنا بآیین شایسته فوجی بزرگ از مواکب عالی رسید و از استماع شکوه این
فوج دست و پا گم کرده خود را مرد این میدان نیافتند ولی اختیار شده در مکر و تزویر زدند
از روی ظاهر بمیر معز الملک و امرا پیغام دادند که چه صورت دارد که در مقابله عساکر منصوره آمده
خیال محال جنگ داشته باشیم مستدعا آنست که واسطه شفاعت زلات و جرائم ما گردید و
فیلان نامی که باقبال بادشاهی بدست آمده و طبع اقدس بدان رغبت دارد روانه درگاه معلی
می‌سازیم و چون بظهور رسد که از دریای مکرمت زلات ما بزلال عفو پاک شده است ما هم
بدرگاه جهان پناه رفته سجدات عذرخواهی بتقدیم خواهیم رسانید میر معز الملک و سائر امرا چون
رنگ آمیزی و تزویر این گروه عاقبت نامحمود میدانستند داغ رد بر پیشانی خواهش آن مدبران
نهاده جواب نوشتند که رقائم آثار و جرائم شما از آن قبیل نیست که جز بطوفان خونی شمشیر آبدار
از جریده روزگار محو توان ساخت بهادر خان باز بمیر معز الملک پیغام داده درخواست کرد
که اگر تجویز نمایند یکدیگر را دیده سخنی چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود میر معز الملک قبول این اراده

نموده با معدودی از اردو برآمده رفت و بهادر خان از آنجانب با چندی پیش آمده میرزا [illegible]
و مقدمات از جانبین در میان آمد چون آثار حیله در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت
لیکن بحرف و حکایت روزگاری گذرانید چون سرگذشت حال بمسامع اجلال رسید حکم والا شرف
نفاذ پیوست که لشکرخان و راجه تودرمل با مردم خود در لشکر منصور رفته اگر صلاح حال در جنگ بینند
خود نیز ضمیمه عساکر عالیه باشند و اگر صلاح در قبول التماس آن جماعت باشد از فضل و رحمت بیقیاس
ما نا امید نسازند و این دولتخواه سپاه نصرت قرین پیوسته بآن بیدولتان پیغام فرستادند که
آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما میرود اگر از لوامع صدق ضیائی دارد بدلیری درست
و خاطری مطمئن متوجه آستانه بوس گردند و اگرنه وقت گذرانیدن و دست در حیله زدن کار مردان
نیست و چون دل شان با زبان موافقت نداشت سعادت رهنمون شان نشد و دولت یاوری نکرد
از بدبری خود بسر نواحی خیرآباد پای ضلالت بهامون جرأت راندند دلیری افشردند و عساکر دولت را
چون حقیقت انجام علی قلی و عاطفت فرمودن شاهنشاهی معلوم نبود و لشکر عیش در بسیار زیستن مسامحت
نموده بود راجه و لشکرخان قرار جنگ داده بترتیب صفوف و تسویه افواج همت گماشتند قول بمیر
معز الملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکرخان و دوله خان فوجدار و
جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار بجلادت قیا خان و حسن آخته و شیر سلطان و راجه
تهر سین و کرمسی و مهر علی ولد استاد یوسف و برخی از جان سپاران ترتیب یافت و جوانغار
بباقی خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و شنو و ناصر قلی اوزبک و چندی از دلیران انتظام پذیرفت
و هراول بمجاهد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی و قتلق قدم خان و شاه فنائی و صمد حسین اوزبک
و قلماق بهادر و طائفه از مردان کار رونق گرفت و التمش بخان عالم و مسند قلی و رای سال درباری
و رای تهرداس و ادن خان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان استحکام یافت از آنجانب با عیان فوج

دوم ۳۲۹

شده بودند فوجی باهتمام بهادرخان و فوجی بسرداری اسکندرخان و فوجی بسرابی محمدیار
برادرزاده سکندر در هراول مقرر ساخته آماده جنگ شدند در میانه هر دو هراول هنگامه جنگ
گرم شد قدری هراول مخالف غلبه کرده جسته بود که مردم التمش داد دلاوری داده هراول را
برداشتند محمدیار که پیشانی لشکر ظلمانی او بود بشمشیر برق لمعان بر خاک هلاک افتاد و بسیاری
از مخالفان پایمال فنا شدند و سکندر که با فوجی گزیده از دنبال این فوج آماده عربده بود گرد
ادبار بر روی دولت خود بیخته و پشت بر عساکر منصوره داده رو بهزیمت آورد و افواج قاهره
کامیاب نصرت و اقبال از دنبال منهزمیان درآمده هر کس از آن تیره روزگاران بخت برگشته
میرسیدند خونش بخاک میریختند تا بر لب سیاه آبی رسیدند سکندر از بیم جان خود را در سیاه آب زده
از خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری از سپه کارآمدنی او دران ظلمت آباد فرو شدند و افواج
قاهره که سکندر را هزیمت دادند بقصد غارت و تاراج لشکر او بار پراکنده شدند بهادرخان
که با جمعی در کمین بود در بین زد و گیر بفوج جوانغار لشکر اقبال رسید و جنگ درپیوست شاه
بداغ خان از اسپ جدا شده و بقید مخالف درآمد و محمد المطلب پسرش توفیق نیکو خدمتی یافت
و ناصر قلی و جمعی از کافرنعمتان تباه فطرت خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند
بهادر این افواج را برداشته متوجه قول شد و قول بی جنگ سررشته صبر را از دست داده
عار فرار اختیار نمود و محمد باقی خان بهانه حفظ اسباب و البقای اموال خود را بکناره کشید و بعضی
از روی نفاق و حرامنمکی جنگ نکرده پشت بمعرکه دادند و از شومی اینها لشکر فتح کرده را شکست
افتاد و راجه تودرمل و قیاخان و اعتمادخان و مردم التمش جدا شده در میدان ایستادند چون
لشکر برهم خورده بود کاری بسرانجام نشد غرور را این نتیجه است این معامله نافهمان نمی بینند
که خدیو زمان با علم حقیقی چگونه مدارا می فرمایند هر کرا کردار چنین باشد آنچه بیند از خود بیند در روز

دیگر سپاه پراگنده فراهم آمده بجانب قنوج متوجه شد و سران آن لشکر هر چند کشتی محتوی بر حقایق
سرگذشت باستان معلی روانه ساختند آنحضرت که معدن مروت و مردمی اند چون بر حقیقت
حال مطلع شدند ازانجاکه مجدداً از جرایم ایشان گذشته بودند جریمهٔ عظیمه چنین را ناشنیده انگاشته
امرا را طلب داشتند و جمعی که آثار نفاق از حرکات ناسزای ایشان ظهور یافته بود در حجاب
خجالت مانده از سعادت کورنش محروم گشتند و یکجهتان اخلاص مند با وجود ظهور چنین
حالتی بعنایات خاص مخصوص شدند و از سوانح آنست که درین هنگام که رایات جلال در جونپور
انتظام بخش جهانیان بود شیر محمد دیوانه در حدود سامانه سر بفتنه خود را بر داشته در مقام خیانت و
تاراج شد و زود سزای کردار خود را یافت این مدبر بی سعادت از خدمتگاران خواجه معظم بود و
بعد ازان به بیرام خان پیوست و بیرام خان بواسطه حسن صورت این بیخرد را که از زمرهٔ ادانی
بود بتقرب خود امتیاز داده در زمان اقبال او اعتبار یافت و در ایام ادبار سالک مسلک
بی حقیقتی گشت چنانچه مجملی ازان در جای خود گذارش یافته و چون ذات مقدس شاهنشاهی مصدر
انوار عدالت است هر چند آن بی حقیقتی در دولتخواهی آنحضرت بود اما چون این سجیهٔ ذمیمه در آدمی
نکوهیده ترین صفات است پسند طبع حق پسند نیامد و منظور رعایت نگشت چندی در قصبهٔ
سامانه بسر می برد درین ایام که علی قلی خان و جمعی کافر نعمتی نموده بغی ورزیده و رایات اقبال
متوجه نایرهٔ افساد شد این خون گرفته بیدولت جمعی از اوباش فتنه اندوز را فراهم آورده دست
فتنه بگشاد و ملا نور الدین محمد ترخان که فوجدار آنحدود بود [illegible] دوست محمد نام شخصی را در سامانه گذاشته
بود که سرانجام مهمات آن پرگنه می نموده باشد روزی آن بخت برگشتهٔ ناهموار این دوست محمد را
برسم مهمانی بخانهٔ خود آورده در اثنای صحبت پیکان را سوهان میکرد و مجلس [illegible] داشت که ناگهانی تیر را
در خانهٔ کمان نهاده بر سینهٔ آن بی گناه زد و کار او تمام کرد و اسباب و اموال او انچه در آن

پرگنه بود بدست آورده بجانب پرگنه مال نیز شتافت و شقداران پرگنه را که بخالصهٔ شریفه منسوب نیز گشته از اموال انچه دران پرگنه بود بدست آورد و او باشان حادثه دوست وقیعه طلب گرد او بیشتر شدند و در میان ولایت محروسه تاخت میکرد تا آنکه ملا نور الدین جمعی را با خود متفق ساخته کمر همت بدفع او بست در موضع ونهوری که در حدود ساما نه است آن دیوانهٔ بی سامان بعشرت مشغول بود در رسیدن ملا نور الدین شنوده وازان اعتباری نگرفته با معدودی متوجه او شد و بفوج ملا تاخت در اثنای تاختن اسپش به تنهٔ درخت رسید و افتاد و جمعی پیاده رفته او را دستگیر کردند و ملا آن دیوانهٔ بی دولت را بقتل رسانید و حقیقت حال بعرض اقدس ارسال داشت و در جونپور عرضداشتها بموقف عرض مقدس رسید و مورد عنایات خسروانی شد و از سوانح انکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعه چنباره نهضت فرمود و ازانجا که فطرت قدسی اثر حضرت شاهنشاهی بر عفو جرایم و صفح زلات کوتاه بینان مجبولست بوسیلهٔ الحاح و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرایم و آثام علی قلی خان و سائر ارباب عصیان کشیده هوای سیر بنارس و تماشای قلعهٔ چنباره که از قلعه های مشهور هندوستان است از خاطر ملکوتی سرزد و بموجب این عزیمت دولت افزا روز دوشنبه دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه سوم رجب اشرف خان را بحراست جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرمود و چون نسبه شهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ جلوه نماست نزول اجلال پرتو انداخت افاضهٔ انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیه سعادت ورود واقع شد وار دوی مظفر را حکم توقف دران جا نموده با خاصان رکاب مقدس بسیر قلعهٔ چنباره توجه فرمودند و درون و بیرون قلعه را بنظر اصلاح انداخته سیرهای ظاهر و باطن کردند درین میان قراولان اشارهٔ یاسامی نموده بدست آورده از بیشه های فیل که در نواحی قلعه بود خبر دادند حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش نهاد همت اقبال

برهانشاه خان و خانه برانداز ان ملا و تسیع آمدند ۱۲*
ماجرای بیگ رفع فتنهٔ آن مدبر مکار مذکور و قتل کردن مرتبهٔ ملا نور الدین زیاده از گفته ۱۲
صفح زلات بعی کردن شاه و درگذشتن از جرائم ۱۲

صید ساخته با بعضی از ملتزمان رکاب دولت و مخصوصان موکب معلی دران بیشه تا انبوه تگاپو فرمودند
و قریب دو کروه جست و جو کرده بگله فیل رسیدند و پرتو اشارت عالی بران تافت که ملازمان بساط
حضور از هر جانب درآمده این کوه منظران را گرد گردند بدستوریکه دستور العمل صیدگاه اقبال بود دو
فیل والا شکوه را در میان گرفتند گردنهای این وحشی طبیعتان را بطناب مدارا بستند و فیلان
ایلی هم تک ساخته بحصار چناره مراجعت نمودند و ازانجا بجانب بنارس کوکبه عزیمت بلند کرده باروی
معلی که منتخبی است از هفت اقلیم ورود سعادت فرمودند و از سوانح ایلغار فرمودن حضرت
شاهنشاهی است بر سر خان زمان ازانجا که وجود مقدس حضرت شاهنشاهی طلسم دوام آگاهیست
از میدان فطرت لسان تقدیر و بیان مشیت آمده هرچه از حقائق کونی و الهی است پیش ازانکه
جلوه ظهور یابد انوار اشارت و ظلال عبارت بران پرتو می اندازد چنانچه درانوقت که منعم خان
زبان تضرع کشوده شفاعت جرائم علی قلی خان میکرد بر زبان تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو میفرمائیم
اما عجب که او بر آداب عبودیت ثابت قدم ماند و همچنان در اندک فرصتی بظهور آمد چه دران
هنگام که بموجب استدعای خان خانان علیقلیخان و بهادر خان جاگیر مکرمت میشد قبول
التماس او مشروط باین بود که تا موکب اقدس درینجا بود باشد خانزمان از آب عبور نکند و
چون رایات اقبال بمرکز اورنگ خلافت رسد وکلا بدرگاه معلی آمده مناشیر دولت از دفاتر
عالیه بگذرانند و بر جاگیرهای خود متصرف گردند درینوقت که رایات عالی بجانب بنارس
و چناده ظلال ارتفاع بر سمت معاودت انداخت علی قلیخان همان روز از آب گذشته بمحمدآباد
رسید و کسان را به غازی پور و جونپور روانه کرد موکب معلی از شکار مراجعت نموده به ساحت
بنارس نزول اجلال فرموده بود بعرض مقدس رسید که آن بی سعادت بر خلاف شرط رفته
عدول از جاده حکم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است قهرمان قهر جهانگیر از شاهنشاهی

دوم

بجوش درآمد و رقم بید ولتی این سیه‌بختان که اغماض نظر از ان شده بود به بساط جاه و جلال
اقدس که آئینهٔ گیتی نمای دولت است جلوه‌گر شد و در مقام سطوت منعم خان را از تجاهل
ساختهٔ ماجرای سیه‌بختی آن تیره روزگار را بر زبان اقدس آوردند خان خانان از کمال
انفعال سر در پیش نهاد و زبان گفتار بسته و رشتهٔ جواب گسسته یافت و خواجه جهان و مظفر خان
و راجه بهگونتداس و جمعی دیگر از امرای حقیقت اساس را بر اردوی نصرت طراز گذاشتند
که آهسته آهسته منزل بمنزل بیایند و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب و تنبیه علیقلیخان شب
دیبادین بست و سوم بهمن ماه الهی موافق شب شنبه یازدهم رجب پای توجه در رکاب دولت
آورده بطریق ابلغار راه نورد نصرت شدند و قرب گزینان بساط اقدس و سایر فدائیان
موکب معلی گرد و پیش حیز والا بوده و بر یکدیگر سابقت نموده گوی سرعت از شمال و صبا ربوده
بودند جعفر خان تکلو و قاسم علی خان را بر سر غازی پور تعیین فرموده اند این بهادران چون
بدروازهٔ قلعهٔ غازی پور رسیدند و بید ولتان آنجا آگاه گشته از برجی که متصل بدریای گنگ
بود خود را در آب انداختند و به محمد آباد رسیده علی قلی خان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی
گریخته چون بر لب آب سردار رسید کشتی چند که بر کنار آب برای چنین روز آماده میداشت
با جمعی که با او بودند درآمده جان سراسیمه را بساحل سلامت برد و موکب مقدس آن شب
که روان شد از دریای جونپور بر فیل سواره عبره فرمودند و آخرهای شب زمانی بر فیل توقف
نمودند سحر باز گرم رفتن شدند قدری از روز گذشته بود که باردوی او پیوستند آن نهاد
خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود تا بهر سو م راه میرفتند فیل تحت او بدست
بدست درآمد و از انجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان و جمعی را پیشتر رخصت فرمودند
روز بیگاه شده بود که ازین پیش فرستاده با خبر رسید که علی قلی در مقام گذشتن از آب سروار است

چون راه بسیار آمده بودند و روز اندک مانده سواری موقوف شد سحر بدولت شتابندگی اقبال
را نیز راندند درین روز آوازخان پسر اسلام خان و برادر فرخ حسین خان از غنیم جدا شده بموکب
اقبال پیوستند و فوج پیش از دنبال آن مدبر بساحل آب رسید کشتی با پراز اشیا و اموال
که علی قلیخان تحقیق کرده و موکب معلی ساحل آب سر وا گرفته نهضت فرمود و عساکر نصرت همگی بواد
و برازی را در نوردید و ازان گم گشته صحاری ادبار نشانی پیدا نشد و چنان از ثقات استماع
افتاد که علی قلی بی خبر در محمد آباد بود و اگر همان شب که رایت اقبال بآن حدود رسیده بود در است
رانده به محمد آباد میرفت آن مدبر بدست می افتاد و همانا که منعم خان این نرد دغلی باخت و برای
رواج بازار خود نخواست که او بدست افتد اول نگذاشت که همان شب بر سر او بروند تا نیا اورا
خبردار ساخته گریزاند و معلوم شد که علی قلی از راه های پر درخت بقلعه جلوپاره رفته فرود آمده
است شهر یار دانش پژوه اغماض نظر فرموده بروی نیاوردند و روز دیگر موکب مقدس
بواسطه آنکه کشتی پیدا نشد و گذرگاه معلوم نبود که آن دریای زخار را عبور توان کرد از پنا
روی آب در برابر جلوپاره نزول اجلال فرموده بند و قها از طرفین سر دادند چون علیقلی
دانست که گیتی خدیو خود بدولت پرتو اقبال انداخته اند بودن را بخود قرار نداده پیشتر روانه شد
و روز دیگر موکب اقبال ازان منزل کوچ نموده کنار دریا گرفته بقصبه مؤ نزول اجلال فرمود
درین راه غریب درخت زاری پی سپر موکب جهان نورد شد انواع سباع و وحوش از
بر و بحر نمایان می شدند و جوانان صاحب قبضه صید میکردند و اقسام جانور بنظر اشرف می
درآمد و سپاهیان سخت انداز اشارت عالی می شد که بخدنگ شستان دوزدستان
شعله کردار از پا می انداختند و در وقت مرور اردوی عالی شکوه جانوران دریائی مثل
نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحل دریا نمایان می شدند و چون از دور گرد عساکر سبکتیان

بآب میخزیدند و بعضی جانوران ازان قسم بودند که تیر و تفنگ بر آنها کارگر نمی آمد بالجمله موکب معلی در حدود آن قصبه بود خبر آوردند که بهادرخان درین فرصت بجونپور رسیده مادر خود را خلاص کرده است و اشرف خان را مقید ساخته قصد آن دارد که باردوی معلا رفته دست بردی نماید بنابران موکب مقدس از ساحل آب سروار بجانب معسکر اقبال عطف عنان فرمود و تفصیل این مجمل آنکه چون طنطنهٔ ایلغار موکب عالی بتعاقب علی خان بسکندرخان و بهادرخان رسید و قضیهٔ گرفتاری والدهٔ علی قلی در جونپور بدست اشرف خان معلوم کردند و دانستند که اشرف خان لشکری چندان ندارد و گرفتن قلعهٔ جونپور بغایت آسانست از جای خود گرم روی کرده بجونپور رسیدند و چون اشرف خان در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام نموده بود دروازه را سوخته و درون شده طایفهٔ نردبانها بر دیوار قلعه نهاده برآمدند اشرف خان وقتی خبردار شد که مخالفان بقلعه درآمده بودند بهادرخان اشرف خان را گرفته مقید ساخت و والدهٔ خود را خلاص کرده همراه برد و با وجود آنکه جونپور عمری در جاگیر او و برادرش بود و چندین روابط با اهل شهر و حقوق خدمات ایشان همه را پایمال فساد کرده دست انداز غریب نمود و بسیاری از تاجران را تاراج کرده به بنارس شتافت و انجا هم قدری دست بغارت برد و ازانجا بمدن بنارس که بزبانیه مشهور بود رفت و درانوقت خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علی قلی معاودت نمود سکندر و بهادر راه گذر زمین که منظور ایشان بود پیش گرفته از آب گنگ عبور کردند چون علی قلی از صدمات عساکر اقبال بدر رفت و شورش سکندر و برادر چنانچه گذارش یافت بمسامع اقبال رسید موکب مقدس از کنار آب سروار عنان معاودت منعطف گردانیده متوجه اردوی معلی شد که مبادا اغبار آشوب این مفسدان بر حاشیهٔ بساط جمعیت آن رسد و شورنجتان باستماع

[حاشیه:]
ای بهرهٔ مردگی و غازگی بهادرخان دریافت زبوده عنان توجه بجدرانزن علی قلی بسوی لشکر نصرت مآثر منعطف ساختند ۱۲ *
۵۲ ای اشرف خان از فساد بهادرخان و فتنه انگیزی این بدمعاشان خبردار نبود ۱۲ * *
۵۳ ای درهمین قلعه که والدهٔ علیقلی مقید بود و بهادرخان ...

توجه رایات

توجه رایات اقبال فرار نموده بودند اهل اردوی مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید و از انجا
پر تو توجه بجانب جونپور تافت و روزی که قصبهٔ نظام آباد مستقر موکب جلال بود محفل وزن
اشرف اقدس ترتیب یافت و جشن دلکش فراهم آمد و نقود گرامی بر دامن امید ریخته شد و
جهانیان از فیض عام شاهنشاهی احتظاظ یافته بدعای مزید عمر و خلود دولت سیراب زبان
شدند و بعد از تقدیم مراسم جشن معلی ازان منزل نهضت فرمودند و عرصهٔ جونپور از فر نزول
موکب والا پایهٔ بلند یافت چون این شهر فیض بهر از مقدم شاهنشاهی زیب و زینت گرفت و
تباهل عظیم از ملازمان عتبهٔ اقبال در استیصال ارباب بغی بظهور آمد رای عالم آرای درین شهر اقامت
انداخت تا بیخ و بنیاد طبقهٔ باغیه برآید و آسودگی در عالمیان شیوع یابد و بموجب حکم مقدس اعیان
مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع اساس و عمارات عالی بنیان انداختند و برزبان
اقدس گذشت که تا غبار هستی این ظلمتیان از دامن آنخیزد و برنخیزد پای تخت اقبال همین شهر
خواهد بود و جمعی از امرا که مرخص شده در محال جاگیر خود بفراغت گذرانده اند جهار رسانیدند
که بلجار معهود داخل موکب معلی گردند و بتازگی افواج تازه زور بتعاقب مدبران تعیین فرمودند
و حکم معلی شد که تا علی قلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند و چون حقیقت احوال العلیقلی رسید میرزا
میرک رضوی را که از همنشینان خاص او بود بآستان معلی فرستاده اظهار عجز و درماندگی
خود نمود و برای هر کدام از تقصیرات خود معذرتی گفته بهزار زبان مکر و چاپلوسی منعم خان
خانخانان را بران داشت که باز در مقام استشفاع شد خانخانان که فرا صدای ابساط اقدس بود جرأت
برین امر عظیم نمیتوانست کرد بنابرین جمعی از ارباب عزت را که حضرت شاهنشاهی از وفور
خداپرستی احترام آن طبقه میفرمودند مثل مرتضی شریفی و ملا عبد الله سلطانپوری و شیخ
عبد النبی صدر بخود متفق ساخته پیش آورد و این جماعت بنابر وثوق بر عاطفت شاهنشاهی

در پایهٔ سریر معلی زبان شفاعت گشاده بعرض مقدس رسانیدند و در بخشش و بخشایش داستانها خواندند و آن معدن مروت هر چند میدانست که باطن ایشان صاف نشده است و از عقیدهای مقصود اصلی این ارباب بغی وقت گذرانیدن است خاطر این معامله نافهمان را رعایت فرموده مجدداً از تقصیرات ایشان بخشش یافت بشرطیکه از قبایح اعمال و ذمایم افعال خود توبه نصوح نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند و همواره بر شاه راه دولتخواهی و جانسپاری ثابت قدم باشند و چون آثار ظاهر گردد محال جاگیرهای ایشان بدستور سابق مکرمت شود خانخانان و سایر اکابر آداب شکر تقدیم رسانیدند و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین خان فرنخودی نزد علی قلی خان رفته ندامت او را بتوبه استحکام دهند و بنوید بخشش و بخشایش اطمینان بخشند و بخود بالهام دولت و اقبال فسخ عزیمت جونپور فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت منعطف گردانیدند و روز دین بست و چهارم اسفندارماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات والا از جونپور بدارالخلافت آگره اتفاق افتاد و اردوی معلی بیک هفته از جونپور به بلدهٔ مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال ساخت کارگذاران بارگاه سلطنت بحکم مقدس در یک روز بر آنچنان دریای عظیم پل بستند تا اردوی معلی بآیین لائق عبور فرمود و درین ایام که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجه دارالخلافت بود جنید کرانی برادرزادهٔ سلیمان پسر عماد بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت و مشمول عواطف خسروانی گشت

آغاز سال یازدهم الهی از مبداء جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن از دور اول

هزار شکر که بهار دولت تازه شد و کوکب نوروز بلند آوازه گشت مزاج عالم بتازگی روی

باعتدال آورد و طبیعت عنصری قوت نو گرفت

شعر

خاک چمن شد ز ابر مشک تتاری — آتش گل تیز کرد باد بهاری

قرصهٔ کافور بست شاخ شگوفه — سنبل مشکین بسوخت عود قماری

از پی دوشیزگان حجلهٔ گلشن — آب صفت خاک کرد آئینه‌داری

دور نظر باز بست و حسن پرستی — وقت گل افشانیست باده گساری

غنچه و نرگس رسیده‌اند فراهم — گوش کر دل را ببست دیده سپاری

نسیم بهار چون سروش غیب نوید جدید از نصرت و اقبال داد درهای فیض یزدانی بر زبان و زبانیان باز شد و بشردهای فتح آسمانی اولیای دولت ممتاز شدند و بعد از ثلثه ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه شب دهم شعبان نهصد و هفتاد و سوم قمری تحویل نیر اعظم و منور عالم ببرج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز سال بهمن یعنی سال یازدهم از مبدا جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع پیوست و تا دو ثلثه روز عرصهٔ شهر کره جولانگاه موکب اقبال بود و دران فضای جان فزا مراسم جشن نوروزی و آداب عشرت بهار زنگ زدای طبائع شد آنجا خانخانان منعم خان و مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال را بجهت اهتمام مهم خانزمان و آمدن جمعی که پیش خان زمان رفته بودند گذاشته بکالپی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از انجا برهنمونی عنایت الهی روی عظمت و اقبال بمستقر جاه و جلال آوردند و بخرمی و خوشحالی روز فروردین نوزدهم فروردین ماه الهی موافق جمعه هفتم رمضان ظلال چتر والا بر دار الخلافت آگره نزول اجلال گسترده پایهٔ آن زمین سعادت رهین را از اسمان گذرانیدند و چندگاه در مرکز عدل کامیاب گشته بمعموره نگرچین که دران ایام بتوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود روی توجه آوردند و آن منازل عشرت بنیان را به پرتو نظر سعادت پیرای جلال سپهر بخشیده زنگ زدای روزگار گشتند و بالجمله چون حضرت شاهنشاهی خاطر گرشیدهای خود منظور داشته بدار الخلافت

توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان در کره تا آمدن فرستادها توقف کردند آن مردم چون
نزدیک بعلی قلی رسیدند او مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تزویر پیش آمد
و روشی که مخلصان درست را سزد پیش گرفته تسلی اینها نمود و تعهد و قسم که دست آویز ارباب
نفاق و نمودار دورویان سیاه درون است برجاده دوام عبودیت آورده مراجعت نمودند
و منعم خان و مظفر خان از مهمات آنجا وا پرداخته کوچ برکوچ متوجه استلام عتبه علیه شدند و چون
بقصبه اتاوه آمدند مظفر خان بتوهمی که از جانب منعم خان در راه یافته بود ایلغار نموده
پیشتر باستانبوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت گشت و شرح دورویی این بزرگان
زبان زد بیانی واضح خاطرنشان ساخت بعد از آن منعم خان و سائر امرا بدرگاه معلی پیوستند
و لشکر خان را از بخشی گری معزول گردانیدند و خواجه جهان معاتب شد و مهر مقدس کلان
ازو گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند و تنبیه ایشان که مکافات اعمال شان بود سرمایه مزید
هشیاری منعم خان شد و پایه اعتبار مظفر خان بلند گشت و بوسیله مقربان درگاه گناه
خواجه جهان بخشیده آمد و حضرت شاهنشاهی خود بذات اقدس متوجه انتظام مهمات و نسق
معاملات شدند و بمیامن توجه عالی و افاضت انوار عدالت عالم طراوتی دیگر پیدا کرد و
از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی عاطفت جهان آرا بنسبت ملازمان عتبه اقبال ظاهر ساخته
توجه در جمع پرگنات انداختند و بحکم والا مظفر خان جمع رقمی قلمی را که در زمان بیرام خان
کثرت مردم و قلت ولایت بنام افزوده برای مزید اعتبار پیدا اند آنهمه در دفاتر علیه ثبت
مانده بود و دست افزار تقلب متقلبان زر بنده شده برطرف ساخته و قانونگویان و دانایان
جمیع ممالک محروسه بعلم خود حال حاصل ولایات را خاطرنشان کرده جمعی دیگر قرار دادند اگرچه
در نفس امر حال حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اگر آنرا حال حاصل نام نهند دور نیست و چون

داغ که در آخر این دفتر این دیباچهٔ اقبال بشرح سمت تحریر یافته بظهور نیامده بود درین ولا
بجمیع امرا و ملازمان عتبهٔ اقبال تعین نوکر مقرر گردانیدند که هرکدام چند کس را نگاه داشته منتظر
خدمت باشد و عوام سپاهی که با امرا مقرر شده سه قسم بود قسم اوّل را چهل و هشت هزار دام
سالی تعین شد و قسم دوم را سی و دو هزار دام قرار یافت و قسم سوم را بیست
و چهار هزار دام مقرر گشت و از سوانح آنست که عبد الله خان اوزبک که ادبار یافته بگجرات
رفته بود چنگیز خان بمقتضای قرارداد که مصحوب حکیم عین الملک معروض داشته بود عمل نموده او را
از پیش خود راند و او از بیدولتی متنبه نشده سرگردان بادیهٔ ضلالت شد و باز بحدود مالوه
آمده سر بشورش برداشت شهاب الدین احمد خان که پیشتر ازین بسرانجام مهام ولایت مالوه
نامزد شده بود لشکری شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت و نزدیک بود که آن شوربخت را
دستگیر سازد بهزار کلفت خود را به علی قلی خان و سکندر خان رسانید و از آنجا بدستیاری
ادبار بکوی نیستی فرو رفت و از سوانح فرار نمودن جلال خان قورچی است و شرح این سرگذشت
چون ذات مقدس شاهنشاهی عفیف و پاک نهاد آمده است جمیع طوائف عالم خصوصاً
مقربان بساط عزت را میخواهد که ازین دولت نصیبی داشته باشند چون بمسامع اقبال
رسید که جلال خان جوانی صاحب حسن نگاه داشته در مقام بی اعتدالی است این معنی بر مزاج
اقدس گران آمد او را از وی جدا ساختند و آن سبک سر از جادهٔ خرد رفته شبی آن جوان را
همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا یوسف خان و جمعی کثیر بتعاقب او نامزد شدند و آن
گرفتار هوا و هوس را با جوان مقید کرده بدرگاه معلی آوردند و تادیب لائق بحال او فرمودند
مدتی در جلوخانه افتاده لگدکوب خرد و بزرگ بود و باز بمقتضای عواطف خسروانی ندیمی
او را که دران وادی بی بدل بود یاد کرده بنوازش سرفراز ساختند و از سوانح تعیین نمودن

مهدی قاسم خان است بحراست ملک گره که پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که
آصف خان در هنگام خدمت و وقت کار کفران نعمت ورزیده سالک مسالک بی حقیقتی شد
و درین ایام که موکب عالی از جونپور مراجعت نموده بسریرگاه خلافت رسید ضمیر ممالک آرای
اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را که از کبرای امرا و قدیمان صاحب اعتبار این دودمان
عالی بود بحکومت ولایت گدهه فرستادند که انتظام آن ولایت نموده آصف خان را که مرتکب
قباحتی گشته بود بدست آورد و مهدی قاسم خان بآیین شایسته کمر عزیمت بسته قدم همت در
راه نهاد و پیشتر از آنکه عسکر اقبال برسید آصف خان خبردار شده بچندین تحسر و تاسف دل از آن
ولایت برکند و آواره صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه به بیشه برد و مهدی قاسم خان
بآن ولایت تحویل درآمد و باستقلال تصرف نموده بدنبال آصف خان شتافت و علی قلی خان که
همیشه در تدبیر موافق ساختن آصف خان بجد بود این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت
و شروع در نقض عهد نمود و آن ساده لوح بی خرد از راه رفته و باتفاق برادر خورد وزیر خان
بجونپور شتافته علی قلی خان را دریافت و مهدی قاسم خان ناظم انتظامات ولایت گدهه شد
و از سوانح آنکه اگرچه حضرت شاهنشاهی در پرده بی توجهی سیر سفر مانید و هر زمان برای خود پرده
لطیف سرانجام میدهند در نیولا که معموره نگرچن تخت نشین دولت و اقبال شدهم بجهت مصالح
ملکی که دانا دانند و هم برای نشاط صوری که عامه فهم رای جهان آرای بچوگان بازی که در
معنی مشق جهانگیری و اقلیم ستانیست اشتغال فرموده و در هنگام انبساط خاطر گوی عشرت از
عرصه روزگار می ربودند بظاهر بزم نشاط و هنگامه بازی آراستن بود و بباطن مشغول حق
بودن و کار جهان ساختن و درین کار شگرف اختراعات بدیعه فرموده نشاط آرای بودند
از انجمله گوی آتشین بود بوسیله لمعان انوار آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان بازی و شب

میداد و بچوگان هلالی گوی از کواکب می بردند بظاهر اسباب بازی بکمال میرسید و بمعنی اسباب دست و پا و رست میشد و مردم را توانائی قطره و تردد که ناگزیر نشاه سپاهی گریست بهم میرسید

و از سوانح درگذشتن یوسف محمد خان کوکلتاش است برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط باده پیمائی روز خورداد موافق پنجم ذیقعده پنج روز مزاج او از پایه اعتدال انحراف نموده بخلوتکده فنا شتافت و از غرایب آنکه روز دیگر که نعش او را از نگرجین بدار الخلافت آگره آوردند بدن او گرم بود حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و موجب مروت و مردمی مناسب شده بفنون نصایح و اقسام مهربانیها چاره گر ناشکیبائی ماتمیان دل پای داده شدند و بلوازم رافت و عاطفت بظهور آوردند

و از سوانح این واقعه آنکه بیشتر سمت تحریر یافت که او بجراست و حکومت کده تعیین شده بود که آصف خان را از آن حدود برآورده بران دیار متصرف شود چون آن ملک بی منت سعی بدست او افتاد از درازی ملک و خرابی آن نمود ساماان آن کرد و حشت بر مزاج آن غالب آمد تا آنکه در اواسط این سال بی رضای بادشاهی برخاسته از سر حد وکن عازم سفر حجاز شد سرگاه بی مناسبت معنوی قرب بزرگان دین که صاحبان نفوس قدسیه اند سودمند نیاید نزدیکی اماکن شریفه که بوسیله آن بزرگان معنی صورت عزت و اعتبار یافته اند چه کشاید سیما که بی مناسبتی نارضامندی چنین صاحب اقبال ضمیمه حال او باشد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بر بیخردی او بخشوده فکر آن ملک فرمودند و شاه قلیخان نارنجی و کاکر علیخان را با جمعی از بهادران اخلاص گزین با آنحدود تعیین فرمودند و فرستادند تا رفته پراگندگیهای آن را انتظام دادند و مورد مراحم خسروانی گشتند *

نهضت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنه میرزا حکیم و دیگر وقایع اقبال

ازینولا که تا حین نشاط گاه موکب شاهنشاهی بود بمسامع اقبال رسید که حکیم میرزا باغوای

کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدل ساخته متوجه لاهور است و شرح آمدن او برین نمط
است که میرزا سلیمان ازان باز که از نهیب صدمهٔ شاهنشاهی فرار اختیار کرده به بدخشان مراجعت
نموده همیشه اندیشهٔ آمدن کابل داشته درینولا چون یقین میرزا سلیمان شد که امرای حضرت
شاهنشاهی هیچکس در کابل نیست قابو دانسته با حرم بیگم بار چهارم لشکرها را فراهم آورده روی
امید بهمان آرزو بجانب کابل نهاد و چون خبر آمدن او بمیرزا حکیم رسید قلعهٔ کابل را بمعصوم
که از معتمدان میرزا بمردانگی و فرزانگی ممتاز بوده سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل
کابل بود از کابل برآمده بشکر دره و غوربند رفت و میرزا سلیمان به کابل آمده قلعه محاصره
کرد و بعد از چند روز که بمقدار قدرت خود را از کنگر تسخیر قلعه کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت
که در غوربند و آن نواحی است خواست که بوسیلهٔ تلبیس حرم بیگم کاری تواند ساخت باین رای
ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شد و مردم
سخن سنج را پیش میرزا حکیم برسالت تعیین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از فرزند صلبی عزیزتر
بوده اید خصوصاً که نسبت وصلت ضمیمهٔ آن شده باشد همگی خاطر متوجه آنست که کمال یگانگی و یکجهتی
ظهور یابد و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد و در نیم تبه غرض از آمدن ما آنست که ملاقات
شما روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق که از اختلال و انحلال مصون باشد
درمیان آید میرزا حکیم از نیرنگ بیگم فریب خورده مقرر ساخت که در قریهٔ قرا باغ که در دوازده
کروهی کابل است او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات مصمم گردانید
معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهد بی شائبهٔ مکر و فریب درمیان آرند چون فرستادها
تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان با دل
یکی دارد و عمل بقول موافق گرداند و مردم میرزا که از بیگم سوگندان شنیدند از کوته اندیشی

مقرر ساختند که میرزا را بقراباغ تحریض نموده به بیگم ملاقات دهند و عقد فرزندی و عهد یگانگی
را بکمال وثوق برسنند بیگم نهایت خداع را دانسته قاصدان را پیش میرزا سلیمان فرستاده
که من با کسان میرزا حکیم قرار آوردن او بقراباغ داده ام صلاح آنست که شما اردو و بعضی سپاه را
در کنار قلعه گذاشته با معدودی از سپاه بایلغار خود را در حوالی قراباغ رسانیده در کمین گاه
وقت باشید که چون میرزا برسد شما از آن جا برآمده دستگیری کنید میرزا سلیمان از استماع این خبر
محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود با جمعی بر سر اردو و محاصره کابل گذاشته شبا شب خود را
رسانید و قریب قراباغ در پس پشته کمین کرده ایستاد و فرستادهای میرزا حکیم از پیش بیگم که سوگندان
غلاظ شنیده بازگشتند نظر بر ظاهر انداخته و از غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای
مجلس او را بشرح خاطر نشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا برفتن پیش بیگم مجد شدند مگر باقی
قاقشال که از رفتن مانع بود و این سوگندان را بر مکر و فریب حمل میکرد و صریح میگفت که بیگم
میخواهد که شما را باین بهانه بچنگ میرزا سلیمان در آرد و این سوگندان دروغ که دام فریب است
در کمند دشمن اندازد و آنچه آن غدر اندیش اندیشیده بود باقی قاقشال پوست کنده میگفت
و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شده با چندی از ملازمان معتمد خود روانه قراباغ شد
در اثنای راه یکی از کابلیان که باتفاق بدخشیان در ایلغار میرزا سلیمان آمده بود و از ایشان
جدا شده و خود را بکسان میرزا حکیم رسانید و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر گزین
سپاه فلان پشته در کمین فرصت مترصد ایستاده است و من امشب بهمراهی ایشان آمده ام
میرزا از شنیدن این سخن روی توجه گردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت و چون میرزا
سلیمان خبر یافت که میرزا حکیم برین خیال مطلع شده خود را بر کنار کشیده تعاقب نموده
بعضی از مردم میرزا رسیده چندی را دستگیر کرد و از آنجا در دنبال ایشان بود گرفت

باقی قاقشال با برادران عقب سر میرزا تعجیل میراند و کار بجائی رسید که بعضی بدخشیان بمیرزا
نزدیک میشدند و ملاحظه آن بود که دست یابند باقی قاقشال و برادران بپای مردی
مردانگی دشمنانرا بتیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و باین طریق میرزا از خطرگاه
عذر بدر بردند و میرزا سلیمان تا سنجد دره تعاقب کرد چون دانست که میرزا
بدر رفت بناچار توقف نمود و اسباب میرزا و مردم او بدست بدخشیان افتاد و میرزا حکیم
چون شب در آمد در یکی از درهای غوربند بسر برده کسان بغوربند فرستاد تا بعضی
اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش او آوردند و از انجا کوچ کرده نزدیک بکتل
هند وکوه قرار گرفت روز دیگر از کتل گذشته بسرغ و اسرف که بتصرف اوزبکان بود
رسیده از انجا یکدو منزل پیشتر رفت خواجه حسن و مردمی که با او متفق بودند اراده کردند که
میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ ببرند و از و کمک طلب سند لیکن باقی قاقشال که راستی
درست بود راضی نشد و گفت من میرزا را بدرگاه معلی می برم خواجه حسن با جماعت به بلخ
رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی که با ایشان اتفاق داشتند از انجا بازگشته میرزا
را گرفته بغوربند آمد و از انجا براه ایبا و بحرا و بجلال آباد عبور افتاد و از انجا بپرشاور و از انجا
بکنار آب نیلاب آمد و از آب گذشتند و از انجا عرضداشت تضرع طراز متضمن
رجوع نموده بود مصحوب معتمدان روانه آستان اقبال ساخت و در معموره نگرکوت
اجلال غیرت افزای عالم قدسی بود ایلچیان میرزا حکیم سعادت بساطبوس دریافتند
و عرضداشت میرزا بنظر اقدس رسید و از انجا که دولت بیدار پاسبان
این دودمان والا است تقصیر کابل نظر عرض اجلال شده بود و دران هنگام فریدون
خال میرزا در ملازمت اقدس کامیاب سعادت بود آنحضرت او را از ره

رخصت کابل داده بودند که چون میرزا خوردسال و بی پروست او رفته منتظم مهمات باشد
و میرزا را بر شاه راه خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم فتنه اندوز
بمجلس میرزا راه سخن پیدا نکنند و پیش از وصول بمیرزا آمدن میرزا سلیمان بکابل اتفاق افتاد
و آن وقایع پیش آمد و درین وقت که ایلچیان میرزا حکیم آمدند آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری
تفقدات بخوشخبر خان را که از پیساولان بارگاه قرب بود با نقود وافر و اجناس وافی و
خلعت و اسپ خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب
سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خوشخبر خان چون قریب بارد وی
میرزا رسید میرزا بسعادت استقبال منشور عالی که دیباچه اقبال جاودانی بود دولت پذیر
شده آداب تسلیم و ارکان تعظیم بجا آورد و بعد از چند روز فریدون[٥٣] که پیش از خوشخبر خان
بموجب رخصت عالی آمده بود رسیده آن کوتاه فکر بمقدمات دور از کار که در واهمه هیچ خردمندی
ره نیابد میرزا که رانده[٥٤] و مانده تا آنجا آمده بود ممالک پنجاب در چشم اعتبار بلباس غیر واقع
جلوه داد و سبیل گرفتن لاهور بآسانی خاطر نشان کرد و باین قدر اکتفا نموده میرزای خورد سال
را بگرفتن خوشخبر خان اغوا نمود و میرزا اگرچه از حرمان دولت آتش خیال فاسد فریدون را
دانست که راهی بجائی دارد اما رضا بگرفتن خوشخبر خان نداد و شبی طلبداشته[٥٥] وداع کرد و دران
هنگام یکی از نویسندهای بیدولت سلطان علی نام که از مستقر خلافت مردود[٥٦] شده بکابل
رفته بود و آن نامراد را لشکرخان خطاب داده بودند و حسن خان برادر شهاب الدین
احمد خان که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر می برد آن دو بی سعادت سخنان شورافزای
فتنه انگیز گفته در فساد و افساد [illegible] شکستها می جستند تا آنکه میرزا حکیم که نه عقل دوربین
داشت و نه دل حقیقت گزین از سخنان این گزافه گویان از سیلاب گذشته پای جرات و

روی عصیان بسمت لاهور آورد و مردم میرزا در بهره و آن نواحی دست انداز گردند و چون
این خبر بامرای پنجاب سید میر محمد خان و قطب الدین خان و شریف خان در لاهور اتفاق نموده در مرمت
حصار کمر همت بسته شهر را استحکام دادند و صورت حال را بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشتند و نائرهٔ
غضب حضرت شاهنشاهی از استماع این سانحه زبانه زدن گرفت و باجتماع بعضی از عساکر
اقبال پرتو اشارت تافت و میرزا حکیم باندیشهٔ ناصواب که شاید بفریب و فسون امرای
پنجاب را تواند بجانب خود کشید از بهره روی بلاهور آورد و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان
فرود آمد و روزی دیگر یکبار بقلعه رسیده صفوف ترتیب داد و امرای پنجاب اقبال ابد پیوند
شاهنشاهی را حصار خود ساخته داد بسالت و جلادت داده از فرط پردلی بضرب توپ و
تفنگ سپاه مخالف را پیرامون قلعه گشتن ندادند و هر روزه بهمین نمط آئین قلعه داری استحکام
داده کمال شجاعت و حقیقت بجای آوردند و حضرت شاهنشاهی منعم خان خانخانان را
بحکومت دار الخلافت آگره که مرکز دائره سلطنت بود تعیین فرموده مظفر خان را بانتظام مصالح
دیوانی گذاشتند و در روز شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق سه شنبه سوم جمادی الاولی
نهصد و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکاب نصرت اعتصام آورده سمند اقبال را جولان
دادند و تمامی آن راه بنشاط شکار پرداخته انبساط بهاری نمودند بعد از ده روز دار الملک
دهلی بظلال رایات اقبال نور پذیر شد و بطریق معتاد و آئین معهود زیارت مراقد سنیه فرو شدگان
ملک معنی فرموده و مجاوران و معتکفان آن حواشی را بادرارات گرامی و مکارم ارجمند خوشوقت
ساخته روی توجه بروضهٔ فایض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و دران حرم مقدم
مراعات آداب نموده عزیمت پیشین وجه همت علیا ساختند میرزا حکیم که باغوای کوته اندیشان
خیال خام در سر می پخت و فکر بیهوده داشت بمجرد صیت نهضت موکب معلی سراسیمه روی

بفرار آورد تا ساحل نیلاب باز پس ندید و آن روز که معسکر اقبال بکنار آب ستلج ورود اقبال
فرمود مبشران دولت خبر گریز میرزا آوردند موکب عالی از دریا گذشته روی سعادت بلاهور
آورد و امرای پنجاب تبارک ادب شتافته دولت زمین بوس دریافتند و بساعت سعادت
انتساب منتصف بهمن ماه الهی موافق رجب نزول اجلال دران شهر فیض ورود اتفاق افتاد و
منازل مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مطارح انوار عزت و مطالع کوکب افضال
شد و فروغ امن و امان از کران تا بکران رسید و دولتخواهان که در ایام محاصره و مقاومت با
جنود اصحاب طغیان آداب جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند به پیشگاه تحسین درآمده بپایه
ترقی تصاعد نمودند اگرچه اولیای دولت برین بودند که تعاقب کابلیان نموده سزای لایق
در کنارشان نهاده آید اما ازانجا که ذات مقدس شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت است
بر کوتهی خرد حکیم میرزا بخشوده تعاقب در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال خان و جمعی
دیگر از امرا را نامزد فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه رفته در آسایش و آسودگی عموم رعایا
که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند بفرمایند که درین صورت اخراج میرزا را بر وجه
احسن میشود و این دولت اساسان بحکم عالی را کاربند شده متوجه [illegible]
در لاهور با انتظام مهمات عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند و عساکر اقبال بکنار سنده
رسیده مراعات احوال رعیت نمود و ازانجا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی
یافته متوجه شده است و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه دران هنگام بقصد میرزا حکیم الغار کرد
محمد قلی شغالی را با جمعی کثیر بمحاصره قلعه کابل گذاشت معصوم خان چندی از فارسان مضمار
شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامه تهور نمایند این دلیران عرصه نبرد با محمد قلی نبردی
نمایان نموده او را هزیمت دادند و اشیای بدخشان بغنیمت بردند و تفرقه عظیم در اهل محاصره

افتاد محمد قلی دختران میرزا سلیمان را که در بیت [illegible] همراه بودند بچار دیوار باغی که دران
نواحی بود درآورده خود را مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را گرد کرده خبر بمعصوم فرستادند
که اگر گرم می شتابی و مدد میرسانی اینها را در سلیخه کرده ایم دستگیر کردن آسان است او در جواب
نوشت که چون دختر میرزا سلیمان اند این سلوک با ایشان از آئین ادب بعید است و کسان
خود را طلب داشت میرزا سلیمان از سنجد دره از غدری که به میرزا حکیم اندیشیده بود محروم و مایوس
باز بحوالی کابل آمده در مقام محاصره شد و معصوم هر روز فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد
و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد در میان نبرد سپاه بر خاست و دو باکوته در مردم
اسپ نیز افتاد ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده بوسیله قاضی خان بدخشی محضر چیزی که دستاویز
مراجعت و روکش معاودت باشد گرفته اول حرم محترم خود را ببدخشان روانه ساخت و از عقب او
خود هم شتافت و مقارن آن حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد و کوته اندیشان
آنجا سر در گریبان فرو برده شرمسار خیالات فاسد گشتند و موکب عالی کوکبه ابهت و جلال
در لاهور برافراشته سایه عدل و رافت بر اطراف ممالک انداخت و فروغ رایات نصرت نشان
ظلمت زدای انفس و آفاق شد و جشن والای وزن مقدس نیز در همان ایام مسعود ترتیب
یافت و بزر و سیم و دیگر نفائس بدستور معهود وزن عالی شد و خیرات و مبرات بخورد و بزرگ
رسید و فرمان روایان اطراف و اکناف خصوصاً حکام راتان و زمینداران سمت شمالی فرق
ضراعت و جبهه اطاعت بر خاک آستان نهاده بقدر حالت خود نثارهای گرامی می فرستادند
و گروهی که دران فرصت سعادت آستان بوس ادراک نتوانستند کرد فرزندان و خویشان
با ایلچیان کاردان فرستاده عرض اطاعت می نمودند و در همین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان
والی تته عرضه [illegible] متضمن [illegible] و فور بندگی و فرمان برداری با پیشکش شایسته مصحوب معتمدان

دوم

ارسال داشته و خلاصهٔ مضمون آنکه پدر من از حلقه بگوشان درگاه معلی بوده بر بساط اخلاص و
اطاعت جان سپرد اکنون من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از ثابت قدمان
ذروهٔ انقیادم درینولا سلطان محمود بکری بخلاف توره و حکم معلی باستظهار میرزایان قندهار
سپاه بجانب بنده کشید و بواسطهٔ وثوق اعتصام بفتراک دولت ابدقرین دستی برین حدود
نتوانست یافت و پراگنده برگردید امیدوارم که بمیامن عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان
هواخواه ممتاز باشم چنانچه غبار تفرقه بیگانه بر ساحت جمعیت من نه نشیند عرضداشت او بوساطت
مقربان بساط قدس بمسامع اجلال رسید و موافق اراده و التماس او فرمان جهان مطاع بنام
سلطان محمود خان از مکمن سطوت و اجلال صادر شد که قدم از حد خود بیرون ننهد و از حدود
متعلقهٔ باقی خان عنان خیال کشیده دارد و ایلچیان کامیاب عنایت شاهنشاهی شده
قرین رخصت گشتند و از سوانح آنست که همای چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک
شمالی سایه گستر بود و عرضداشت منعم خان خانخانان از دار الخلافت آگره بدرگاه معلی رسید بمضمون
که پسران محمد سلطان میرزا و الغ میرزا که بنظر تربیت از سائر ملازمان عتبهٔ اقبال ممتاز بودند و
در سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات و حواشی
دهلی درازدستی نمودند و بنده بقصد استیصال آن گروه تا دهلی برآمد که آن مدبران را بدست آورد
کوتاه بینان این معنی را شنیده براه مندو فرار اختیار کردند این محمد سلطان میرزا فرزند رشید
سلطان ویس میرزا ابن بایقرا ابن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور
گورکانست و والدهٔ محمد سلطان میرزا دختر سلطان حسین میرزاست و میرزا در زمان فرمانروائی
خود محمد سلطان میرزا را که نبیرهٔ او بود در ظل تربیت میداشت بعد از واقعهٔ ناگزیر سلطان حسین میرزا
چون تفرقهٔ عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی

در دفتر اول بتصریح
گذشت ۱۲
یعنی بابر شاه
بطوریکه مراعات این
خاندان می نمودند به
همان طریق همایون شاه
نیز پاسداری ایشان
کردند و رعایت قدیم
مرعی داشتند ۱۲
مولوی محمد صادق
مد ظله

پیوست و منظور نظر عنایت و رعایت شد و چون اکلیل سریر آرای حضرت جهانبانی جنت
آشیانی رسید آنحضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف میداشتند و اورا دو پسر بود
یکی الغ میرزا و دیگری شاه میرزا و هر دو در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب دولت بودند
باوجود آن چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر کردند و آنحضرت بموجب مکارم ذاتی چشم اغماض
پوشیدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت و از دو پسر ماند سکندر میرزا
و محمد سلطان میرزا و بعد از کشته شدن الغ میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی سایهٔ تربیت
بر پسران او انداخته اسکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت
فرمودند و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس بقا پیوند حضرت شاهنشاهی مملکت آرای شد
آنحضرت بر محمد سلطان میرزا با بنایر و عشائر او نظر عنایت انداخته کامروائی فرمودند چون
محمد سلطان میرزا پیری دریافته بود از سپاهی گری معاف داشته پرگنهٔ اعظم پور از سرکار
سنبل بخرج معیشت او مکرمت فرمودند که در همانجا آسوده بوده باشغال دعا مشغول باشد و
از و در کبر سن چند پسر شد اول ابراهیم میرزا دوم محمد حسین میرزا سوم مسعود حسین میرزا چهارم
عاقل حسین میرزا و از آنجا که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بد فطرت از دور و نزدیک
کافل مهام طبقات عالمیان است هر کدام ازین میرزایان را بقدر قابلیت جاگیرهای لائق
مکرمت فرموده بودند در جمیع یورشها قرین موکب معلی کامیاب سعادت میگشتند خصوصا
در یورش جونپور ملتزم رکاب مقدس بودند بعد از آنکه رجوع رایات والا از آن یورش اقبال
واقع شد رخصت حاصل کرده بجاگیرهای خود که در سرکار سنبل بود رفتند و درین هنگام که موکب
بجهت اطفای نائرهٔ شورافزای میرزا حکیم از دار الخلافت آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود
الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا لوای بغی و طغیان افراشتند

وگروهی از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت سنبل و آن نواحی دست بتاراج

دراز کردند و جاگیرداران آنجد و جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند و چون ایشان را طاقت

مقابله نبود روی گریز بجانب خان زمان و سکندر خان نهادند و صحبت این خودسران کج رو

با آن بدنهادان شورش طلب راست نیامد چه از فساد جوهر عقل هر کدام را سری و سروری

در سر پیدا شد از انجا بازگشته قصد میان دو آب نمودند گذرشان به پرگنه نیمکار افتاد پادشاه

خواهرزاده حاجی خان سیستانی که جاگیردار انجا بود بمدافعه آن تیره بختان پیش آمد قضای ایزدی

چون در مقام سخت گیری ایشان بود هلاکت این گروه در گرو وقت دیگر شد و پادشاه جنگ

مردانه کرده شکست یافت و اسباب فراوان از زر و فیل دیگر اشیا بدست این بیدولتان

بی راهرو افتاد و همچنان تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تاتارخان دهلی را مضبوط کرد و منعم خان

از آگره بمدافعه برآمد آن بخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته بآن صوب شتافتند در قصبه

سیبیر(؟) الماسک که بجناب احرام ملازمت بسته میرفت دو چار شدند و اسباب او را غارت نمودند

و منعم خان تعاقب را بصلاح وقت ندیده برگشته بدار الخلافت آگره آمد و این جماعت رفته مالوه

را متصرف شدند و دران وقت مالوه بمحمد قلی خان برلاس مقرر شده بود و او بجهت بعضی

در سلک مقتصان رکاب دولت انتظام داشت و اما او خواجه ها دی که بخواجه کلان مشهور است

اجین را استحکام داد اما بی حقیقتی چند که همراه او بودند سر آماده بمیرزایان ملحق شدند و انچه

خواجه بود بغارت رفت و خواجه بملاحظه بزرگ زادگی بسلامت ماند در مندو قدم خان برادر

مقرب خان دکنی بود محمد حسین میرزا رفته آنرا محاصره نمود و مقرب خان دکنی در قلعه سنتواس بود

و حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان از مشایعه مهدی قاسم خان که بسفر حجاز میرفت برگشته می

آمد بسنتواس رسیده بود که غوغای میرزایان بظهور آمد او نیز در سنتواس پناه

بجا بر مرز درست حاکم تعصوربود و این بد بختان دست درازی کرده تصرف یافتند ۱۲ و ای کم معاش بر شعار و نابکار شدند از قلعه برآمده دیو و تالی از نالک نموده با این تیره روز

ابراهیم حسین میرزا بمحاصرهٔ آن پرداخت و دربن اثنا محمد حسین میرزا هندیه را
متصرف شده قدم خان را کشت و چون سرا در اکنار قلعه سنتواس آوردند
سفر سیاخان بیدست و پا شده آمده دید و حسین خان نیز بدر آمد ابراهیم حسین میرزا هر چند تکلیف
نوکری کرد حسین خان قبول نمود و در هنگامیکه حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علی قلی خان بودند
آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید منشور عالی صادر شد
که محمد سلطان میرزا را از اعظم پور بقلعه بیانه برده محافظت نمایند

آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول

درین هنگام که عرصهٔ لاهور بورود موکب معلی گلستان اقبال بود و حضرت شاهنشاهی بگرد آوری
خواطر اشتغال داشته صید قلوب میفرمودند فیوض بهار احاطه روی زمین کرد و نسایم اعتدال از
کران تا کران وزیدن گرفت حدائق و بساتین جولان گاه نظارگیان بدایع صنع شد و شقائق
و ریاحین بجلوه های مستانه کمند بر انتظار دیده وران انداختند شعر برخیز
که جلوه کرد طاوس بهار بر سنت از طرف باغ گلبانگ هزار بر سبزه تر فتاده هر سو گل سرخ
یا بر پر خود نهاده طوطی منقار بعد از هشت ساعت و پانزده دقیقه از روز یکشنبه بیست و
نهم شعبان نهصد و هفتاد و چهارم تحویل نیر اعظم و منور عالم روی نمود و سال دوازدهم الهی از
مبدا جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول آغاز شد و رغبت خاطر اعظم
سرشت شاهنشاهی بشکار جرگه و صید قمرغه که دلکش ترین انواع شکار است بظهور آمد حکم معلی نفاذ
یافت که اطراف سواد لاهور یکطرف متصل بکوه و جانب دیگر کنار دریای بهت وحوش و طیور
برانند و هر ضلعی یکی از امرای عظام سپر ند و بخشیان و تواجیان و سزاولان آگهی افزوده بهر جانب

سزاولی میکرده باشند و چندین هزار پیاده قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکاری
تعیین ساخته شدند و در پنج کروهی لاهور صحرای وسیع چون ساحت دل شهریاران بجهت آوردن
شکاری انتخاب کردند در مدت یک ماه که امرا و دیگر خلائق از خواص و عوام سرگرم راندن
شکاری بودند آنحضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی بامور ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدلت
را بلند اساس می ساختند تا آنکه بر وجه دلخواه جمعیت شکاریان جرگه و انبوهی جانوران قمرغه
بهم رسید و صیدگاه دست اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی بآئین شایسته بشکارگاه
رسیده بر دور جرگه گردیدند و منظر شمول آن دائره انبساط را از محیط تا مرکز نظاره فرمودند
هر کس از بزرگان دولت و سائر ملازمان بساط عزت درین خدمت نشاط پیوند بقدم اهتمام
شتافته بود نوازش آفرین یافته کله گوشه مباهات براوج اعزاز رسانید آنگاه پای دولت
در رکاب سعادت آورده توسن شبدیز صبا خرام را در نخجیرگاه جلوه دادند و بزخم تیر و دم شمشیر و
نوک سنان و ضرب بندوق بنیاد شکار کردند در آغاز عزیمت شکار و در جرگه که پنج کروه
بود روز بروز قمرغه پیش می آمد و دائره تنگ تر می شد درین میان گاه بجولان رخش گرم رو
شکار را از زمین می ربودند و گاه بلند اندازی آهوان برق پای را بند می کردند و از انبساط
طبیعت نشاط پیرای انواع شکار افگنی بظهور آوردند از خاصان بساط قرب میرزا عزیز کوکلتاش
در میان قمرغه در آمده در رکاب سعادت بود و امرا در پیش مرحلهای خود سراپرده ها کشیده روز
بفروغ دیده و شب بمشعلهای عالمتاب پاس شکار میداشتند و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل
شوق و هنگامه طرب گرم بود و بعد از آن که حضرت شاهنشاهی پنج روز متوالی خود بدولت و
اقبال باقسام شکار کامیاب گشتند بامرای عظام و مقربان حریم قدس پرتو اشارت تافت
که در صیدگاه در آمده شکار هر اوگند و مرتبه بمرتبه ملازمان عتبه والا بموجب حکم اقدس در میان

آمدند تا آنکه کار بجدی رسید که احاد و افراد از پیاده و سوار در آمده کام ستان عرصهٔ شکار

گشتند و از عجایب سوانح که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که حمید بکری از یساولان بارگاه

مقدس بدستی کرده یکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان نهاده برکش کرده بود و آن کس در

کمین فرصت بوده در شکارگاه معروض شد سطوت جلال بادشاه اقتضای سیاست فرمود

مار بکمال غضب شمشیر خاصه را بقلیچ خان دادند که این خودسر بی اعتدال را از بار کردن نجات

دهد شاه آرالیه و مرتبه آن الماس پاره را برو انداخت و سر موی آزرده نشد و بر زبان تقدیر

بیان گذشت بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ⁂ نبرد رگی تا نخواهد خدای ⁂ و

ازین معنی سر قضا دریافته جان بخشی فرمودند اما بجهت تنبیه و عبرت بی اعتدالان تشهیر

شده دختر سوار بر گرد صیدگاه گردانیدند و از سوانح ایام شکار رسیدن مظفرخان است

و آوردن وزیرخان برادر آصف خان را و در بساط مقدس عذرخواست گناهان او و برادر

نمودن و عذر او قبول پیوستن و تفصیل این اجمال آنست که چون آصف خان باضلال بخت

در کمند خدیعت و دام صحبت علی قلیخان و بهادرخان افتاد آصف خان را صحبت او خوش نیامد

و از تکبر بیجا و ترفع بی معنی خاطر او رمیده شد و بایخال علی قلی در اموال او چشم طمعی داشت

منتهض وقت بوده فرصت میجست که از وی جدا شود درین اثنا علی قلی آصف خان را همراه

بهادرخان فرستاد و وزیرخان را پیش خود نگاه داشت وزیرخان حقیقت را به برادر خود نوشته

موعد فرار قرار داد آصف خان بموجب قرار داد شبی از بهادرخان جدا شده راه کره و مانکپور

پیش گرفت و وزیرخان نیز از جونپور بر آمده بهمان راه شتافته بود بهادرخان از حال آصف خان

آگاه شده تعاقب کرد نزدیک بقلعه چنار با آصف خان رسید و میان ایشان جنگ در پیوست

آصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادرخان او [illegible] فیل عماری وار انداخته روان شد

ومردم بهادرخان از پی آنچه غنیمت متفرق شده بودند که وزیرخان و بهادرخان پسر او میرسند

وخبر گرفتاری آصف خان شنوده خود را راست کردند درین هنگام که مردم بهادرخان پراگنده

شده بودند رسیده داد جلادت دادند بهادرخان تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و

اشارت کرد که آصف خان را که بر فیل می آورند از هم بگذرانند نگاهبانان یکدو شمشیر حواله او کردند

انگشت دست او جدا شد و سر و بینی او را زخمی رسید که ناگاه مردم وزیرخان زور آورده

آصف خان را خلاص کردند و بجد و دکره آمده آرام گرفتند و درین کارزار بهادرخان پسر

وزیرخان داد مردانگی داد و باین لقب گرامی بهمین تقریب افتخار یافت آصف خان از زمان

گذشته ندامت کشیده و این همه حوادث و نکایت را از تآثیر حرمان آستان معلی دانسته با کمال

خجالت عزیمت دولتخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرد و وزیرخان برادر خود را پیش

مظفرخان وقتیکه بموجب اشارت عالی از دارالخلافت آگره متوجه پنجاب میشد فرستاد وزیرخان

بدهلی آمد و مظفرخان او را بعواطف خسروانه مستمال گردانیده همراه خود آورد و در محلی که حضرت

شاهنشاهی بشغل صیدافگنی منشرح و منبسط بودند مجال عرض یافته درخواست تقصیرات آصف خان

نمود آنحضرت ذیل عفو بر زلات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصف خان اصدار

فرمودند که کمر استظهار بسته در حدود مانکپور باتفاق مجنون خان قاقشال در آداب دولتخواهی

ثابت قدم باشند و چون موکب اقبال مستقر اورنگ سلطنت مراجعت فرماید دولت زمین بوس

دریافته معمور عواطف بی منتهای شاهنشاهی گردد و بالجمله موکب معلی بعد از انصرام مهم عشرت

انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی که لاهور بر ساحل آن واقع است و نهایت

طغیانی میگذرد رسید حضرت شاهنشاهی رخش هامون گرد جیحون نورد را عنان توکل بدست داده

بدریا سر دادند و آن باد پای آتش خوی چون نسیم که بر آب بگذرد سبک بگذشت و ملازمان

موکب والا ملتزمان رکاب مقدس که ناگزیر چو اشی رایات اقبال بودند اسپ سواری خود را

بآب زدند و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند مگر خوش خبر خان بساول و نور محمد ولد شیر محمد

که غریق گرداب فنا شدند و چون رایت کرامت آیت در عرصهٔ لاهور منتصب شد شرائف

اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد معدلت که وجود اقدس بآن مفطور است مصروف

بود و از سوانح گریختن محمد امین دیوانه است و تفصیل این اجمال آنکه او از یکه جوانان موکب معلی

به بسالت و تهور علم امتیازی افراخت و پیمانه بدمستی را بر دست بی اعتدالانه معاشرت میکرد

درین ایام که عرصهٔ لاهور معسکر اقبال بود در عالم بیخودی یکی از فوجداران که بر فیل خاصه سوار

بود دوچار شد و تیری از کمان خانه بی اعتدالی پر نشان کرده بجانب او انداخته چون جرات

معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حریم قدس در مقام

شفاعت آمده زبان تضرع برگشادند و حضرت شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب اخلاص

جان بخشی فرموده بچوب ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند و او از ادبار بخت خویش بیراههٔ سعادت

همان شب فرار نموده پیش علیقلیخان که پیشوای فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح آنست

جنید کررانی که سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی بود و از مندول که بجاگیر او

مقرر بود بتوهمی باطل فرار نموده بگجرات رفت آنانکه در نهاد بیدولت آمده اند سر آسیه از

بارگاه دولت و اقبال دوری گزینند بزعم خود در افزایش خویش میکوشند و معنی به کاهش خود

افزوده خود را بچاه بیدولتی می اندازند درین هنگام که همت جهانگشای از تنظیم مهمات پنجاب

پرداخته پرتو توجه اقدس بر مرحمت می تافت عرایض دولتخواهان خصوصاً عرضداشت منعم خان

خان خانان از دار الخلافت آگره ببارگاه معلی رسید و از مطاوی فحاوی آن بوضوح پیوست

که علی قلی خان و بهادر خان و اسکندر [illegible] سر از ربقهٔ بندگی پیچیده باعلا و اعلان بغی و

و طغیان گردن برافراشته اند و غبار انگیزی میرزا حکیم ماده ازدیاد مالیخولیای آن فاسد

مزاجان گشته از بیخردی و بیدولتی خطبه که زیب طراز آن را ز سید بنام میرزا خوانده اند این

بیخبران بخت برگشته از شواهد ضیا افزای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض

[illegible] خود میرزا ساده لوح را در گرداب ضلالت می اندازند بادشاهی عطیه ایست الهی چند

[illegible] و اگر امی تا در فردی فراهم نیاید آن موهبت عظمی از درگاه ایزدی عطا نمی شود محض

نسب و جمع شدن مال و فراهم آمدن اوباش درین کار شگرف کفایت نکند و بر هوشمندان

پدیدست که بلندی از آن صفات قدسی فطرتی والا و عطوفتی عالی و حوصله فراخ و بردباری

فراوان و دریافتی بلند و گرمی ذاتی و شجاعتی اصلی و عدلی وافر و نیتی درست و جدی عظیم

و عملی شایسته و فکری عمیق و تغافلی مستحسن و عذرپذیری لایق هست و با این مآثر کمال که از

بسیار اندکی در پیشانی ناصیهای حکمت پیروران بالغ نظر [illegible] مذکور هست مادام که موصوف

این نعوت جلال را دانش بر جوش [illegible] ناپالسته و غضب ناشایسته غالب نباشد سزاوار این

منصب ارجمند نتواند شد و بارسیدن این پایه بلند مادام که بصلح کل نگراید و طوائف انام

و طبقات ملل را مادر و مانند [illegible] بیک نظر تربیت و عاطفت نگاه نکنند در خور این ریاست

عظمی نگردد و لله الحمد که ذات مقدس شاهنشاهی بجمیع صفات کمال و معدن ملکات قدسی

است شرح جلایل خدیو عالم را دفترها کفایت نکنند و کر تقریری چگونه ایفای آن تواند کرد

هر چه داری بده دو دیده بجز و شمایل جهان آرای بادشاه صورت و معنی را نظاره کن تا بدانی

که بادشاهی چه حیثیت سلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح بیدولتی این گروه بعرض اقدس

رسید بر ضمیر اعتدال گران آمد میرزا میرک رضوی را که در هنگام رجوع موکب مقدس بجهت مهم سازی

جانگیر نامی علی قلی و بهادر بدرگاه معلی آمده بود [illegible] باقی خان سپردند و خاطر فیض مظاهر

اراده توجه بدار الخلافت نمود که سزای ارباب بغی و فساد فرماید بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت پنجاب
که در میان بود اهتمام فرمودند و پرگنه های آن ممالک را بآئین شائسته بامرای عظام مثل میر محمد خان
کلان و قطب الدین خان و دیگر برادران فرزندان سعادتمند و منتسبان آن سلسله حقیقت کیش و سائر
سپاهیان جان سپار تقسیم نمودند مهمات کلی و جزوی آن سرحد را برای رزین میر محمد خان مفوض فرمودند
و روز تیر سیزدهم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب
دار الخلافت ارتفاع فرمودند عرصه وای دولتخان مخیم سرادقات اقبال شد که فیل کجانجن و فیل بخانه
که فیلان نامی بودند در یک روز سقط شدند جمعی از ظاهر پرستان را دل گزیده شد آنحضرت بزبان
مقدس گذرانیدند که ما ازین سانحه فال نیک گرفتیم که آن دو برادر بخت برگشته درین یورش بگو نستی
خواهند شتافت سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دیده است و چون رایت اقبال بجدود سرهند
نزول اجلال فرمود از مظفر خان بیحوصلگی چه گویم بیخردی بظهور آمد که موجب حیرت همگنان گشت و شرح
این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیت آگاه بوده در اصلاح
اطوار و اوضاع مردم بر مسند جهان آرای عطوفت پدری و رافت اتالیقی بظهور می آرند و مردم
را از امور ناشائسته نگاه داشته در ارتفاع مدارج احوال جهانیان کوشش میفرمایند درینولا بمسامع
علیه رسید و مظفر خان بساده رویی قطب خان نام علاقه خاطر پیدا کرده عنان دانش از دست
داده است آنحضرت موجب عاطفت فطری او را طلب فرموده بنگاهبانان سپردند که مبادا مظفر خان
درین هنگام فریب بلیه عظیم افتد آن فرزانه خرد از کوته حوصلگی و معامله نافهمی لباس فقر پوشیده راه
صحرا پیش گرفت و قدر مرحمت و تربیت بادشاهی ندانست و حضرت شاهنشاهی که میزان تمیز و
قدر دانی بدست قدرت کامله خود دارند این همه نادانی و بی تمیزی او را منظور نداشته بتفقدات
خسروانی امتیاز بخشیدند و آن خدمتگار را پیش او فرستادند و بنصایح گرامی هدایت فرمودند

وتمامی این راه بنشاط شکار پرداخته مسرت پیرای عالمیان بودند و چون عرصهٔ قصبهٔ تهانیسر مخیم موکب اقبال شد دران منزل منازعت و مجادلهٔ طائفهٔ سناسیان بخونریزی انجامید و تفصیلش آنکه نزدیک بآن قصبه کول آبیست که دریاچه توان گفت سابقا انجا فضائی بود وسیع کورکهیت نام که عمرانان تالاب
هندوستان از زمان قدیم آن را بزرگ میدانند و طوایف این طبقه از اقصای هند در اوقات معین می آیند و تصدقات بظهور می آرند و مجمعی عظیم انتظام می یابد و درین سال پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود و درمیان سناسیان دو طائفه اند یکی را کثر نامند و دیگری پری بر سر جای نشستن درمیان این دو طائفه گفت و گو شده بود بتجرد گزینی اکثر این مردم بواسطهٔ آنست که دینی از ایشان بیت داده است نه ایشان از دل سر گشته اند و لهذا آنچه از مند بوده مغلوب شهوت و غصه و مقهور حرص و قهر میکردند و باعث نزاع آنکه طبقهٔ پری در کنار آن کول مکان متعین داشته اند که درین مجمع نشسته دام گدائی می گسترند و زائران این اکناف ولایت هندوستان که بقصد غسل دران کول می آمدند بآن گروه تصدق گویان چیزی میدادند درین روز گروه کثر متسلط درآمده جای پریان گرفته بودند و این جماعت را تاب مقاومت کثران نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود سر حلقهٔ ایشان کیسو پری نام در قصبهٔ انباله بآستان معلی آمده دادخواهی نمود که طائفهٔ کثران متغلب آمده جای ما را گرفته اند اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده کمر همت بجنگ ایشان می بندیم یا خون خود را بر خاک میریزیم یا این قطعه خاک از ینها میگیریم و گروه کثران بعرض اقدس رساندند که اینجا موروثی اینها نیست چند گاه ایشان می نشستند دیگر ما می نشینیم و تا جان بتن متعلق است تعلق ما باین زمین خواهد بود و چون موکب معلی بتهانیسر نزول اجلال فرمود در معرکهٔ آنها رفته هرچند جواهر نصایح و مواعظ برین نفوس معطله افشاندند حکم لآلی انداختن بر خاک داشت چو سر بطالت و ضلالت ایشان بیشتر در غوایت و هلاکت خود کوشیدند و ثبت

الحاح و تضرع استدعای قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه پایمال نفس و هوا بوده سالک
بیراهه شقاوت بودند رخصت مجادله یافتند تا باین روش سزای اعمال نکوهیده خود یافته
متنبه شوند و اتفاقاً دران روز از ان گروه گمراه جمعی کثیر فراهم آورده بودند و از جانبین صفها
راست کرده اول از هر طرف یکی دلاف زن پیش آمده دوید و جنگ شمشیر کرد و باز به تیر و کمان
و سنان [illegible] بر یکدیگر [illegible] یاران [illegible] ان گروه پیایان [illegible] پیش آمدند چون پیران کم بودند
حضرت [illegible] نفر از مریدان که [illegible] جنگ [illegible] دانند [illegible] چیلهای توران و چیره های هندوستان که
همواره ازان طبقه چون [illegible] طبقات در حواشی موکب معلی می باشند اشارت فرمودند که کومک
پیران باشند در حمله پیایان بر ایشان موافقت نمودند آنچنان زور آوردند که کثران تاب مصادمه
نیاورده روی گردان گردیدند و پیایان از دنبال در آمده جمعی کثیر ازان خاکستریان را بر باد عدم
دادند [illegible] سر و سر حلقه ایشان که [illegible] رسیده آن سوخته را بخاک تیره یکسان ساختند
و دیگران پراگنده شدند خاطر اقدس را که رنگ آمیز کارگاه تقدیرست از تفرج آن بسطی عظیم
روی نموده فردای آن روز از عرصه تهانیسر نهضت رایات عالی اتفاق افتاد و چون دار الملک دهلی مخیم اقبال شد
انجا میرزا بیگ رضوی که در لاهور از ایجان باقی خان سپرده بودند در کمین غفلت و فرصت بوده از حبس فرار نموده خان باقی
از دنبال او بکام جست و جو شتافت و چون بدست نیاورد از بیم تقصیر بدرگاه معلی روشنید نتوانست شد و حضرت شاهنشاهی
بآئین مقرر بزیارت مراقد اولیای آن مقام فیض انتما توجه فرموده همت خود استمداد و افاضه خیرات
بسزاواران حواشی آن بقاع شریف فرمودند و تاتار خان که حکومت شهر داشت معروض مسامع
اقدس گردانید که محمد امین دیوانه که از لاهور فرار نموده بود بقصبه بهوجپور رسیده و شهاب الدین خان
ترکمان جاگیردار آن قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده و بمساعدت اسپ و خرج پیش از پا
بغی و عصیان روانه ساخته است از استماع این خبر وحشت اثر قهرمان جلال شاهنشاهی که نوایر

سطوعش خبر بر افق عدالت نتابد بلندی گرفت و شاه فخرالدین مشهدی باحضار آن بیدولت

دربارگاه عدالت مامور بامر عالی شد و روز دیگر ازانجا موکب معلی کوچ فرمود و چون عرصه بلول

مخیم اجلال شده شاه فخرالدین بزمین بوس سربلندی و آن بی سعادت را موقوف جلال آورده

او را بحسن ختایی سپردند و در همان منزل بباسار رسید و چون نوید قدوم موکب معلی در گوش منتظران

دار الخلافت آگره پیچیده و شقه معجزه رایات والا برانگخد و تافت خانخانان با جمیع دولتخواهان

استقبال نموده بدولت زمین بوس سربلند شده بآداب شکر و دعا اقدام نموده سوانح احوال و وقایع

حدود ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت و اطوار عصیان علی قلی خان و بهادر خان

و دیگر مخالفان که بتازگی سر بر زده بودند فرو خواند کسانیکه مبدا فطرت بد نهاد و بدجوهر افتاد

او را مرحمت و نصیحت سودمند چون گویم که زیان کار آید و مدارا و موعظت را بر ضعف و دهن فرود

آورده در شورش افزاید و لهذا بزرگان دانش منش علاج بدکاران بد درون را بجز حبس و ضرب

چاره ندیده اند و چون این علاج بدران خراب باطنان بیدولت کار نکند بعدم خانه فرستادن

رحم بر حال خلق بلکه مهربانی بر حال آنها میدانند مشتغلان اشغال سلطنت و باریافتگان حریم

قرب بسر این معنی نرسیده خدیو زمان او را در مرتبه اول نگذاشتند که چاره آن بیدولتان ظهور

آید و باطن مقدس را بر سر مدارا آورده بر داشتن پرده کار را در توقف ماندند و درین هنگام

که موکب معلی باطفای نائره فتنه محمد حکیم میرزا نهضت والا نمود چون این خبر بعلی قلی خان و دیگر

ارباب بغی و طغیان رسید این بی دولتان بخیال فاسد خود اینچنین وقتی را فرصت انگاشته

خیالات فاسده برانگیختند علی قلی خان از جونپور روانه قصبه سرهرپور که بجاگیر ابراهیم خان مقرر

بود شد و اسکندر خان نیز بقصد همراهی این باغی طاغی از شهر اوده برآمده و جمیع فتنه سرشتان

دران قصبه فراهم آمده قرار دادند که علی قلی خان با جمعیت خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی

تمامی ولایت را تصرف نماید و بهادر خان بکره و مانکپور در برابر آصف خان و مجنون خان رود و شکند
و ابراهیم خان سرکار اوده و آنحدود را متصرف گردد و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند علی قلی خان با جمعیت
شورافزائی بسرکار قنوج روان شد چون جاگیرداران آنحدود را سرداری که باو اتفاق نموده مقاومت
با آن فتنه انگیز توانند کرد نبود خود را بالضرور کشیدند و علی قلی خان گرد حوادث انگیخته چون بقنوج رسید
میرزا یوسف خان که جاگیردار قنوج بود در قلعه شیرگره متحصن شد و خلائق غبار آلوده متفرق گشتند
و بعضی از دولتخواهان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال بکار خود در آمد * * *

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دار الخلافت آگره بجونپور و قتل خان زمان و بهادر خان در معرکه فتح

چون منصب والای جهانبانی در معنی پاسبانی و نگاهبانی دست حضرت شاهنشاهی بمقتضای مشیت
حق اساس بر خلاف اکثری از فرمان روایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود خیال نموده
و شادمانی خویش را در رفاهیت خلائق میدانند آری گوهر یکتای خلافت سزاوار افسر دولت چنین
تاجداریست که با وجود این عظمت و ابهت خود را نیازمندی درگاه صمدیت داشته در لوازم
داد و دهش نگاه پو نماید در جهت جهانبانی آسایش خویش داند و هر که از فرمان برداری اینچنین سریر
آرای اقبال سر باز کشید سر آخر در هلاکت خود اهتمام نموده باشد خصوصا کسیکه پرورده نعمت این دودمان
والا باشد و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیله این خاندان فراهم آورده چه نامردمی و
نامردانگی و نامعامله فهمی باشد که آن اسباب بزرگی را در نهی ولی نعمت خود صرف نماید هرگاه
فرمان روای روزگار چنین و مخالف دولت این طور لاجرم عنایت الهی مقارن و معاون گشته
در هر نهضتی نصرتی کرامت فرماید و نمودار این معنی واقعه علی قلی خان و بهادر خان است و استیصال
این دو مخذول مغرور و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب معلی کامروای اقبال از یورش پنجاب بحضرت

فرموده بمستقر سلطنت معدلت آرای شد و شرح بغی و عصیان علی قلی خان و بهادر خان و
سائر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست یورش ممالک شرقی و اطفای نوائر فتن وجهه
همت علیا شد و منعم خان خان خانان را بدار الخلافت آگره و حراست آنحدود مقرر فرمودند و
دو هزار فیل خنگی بهمراهی موکب معلی انتخاب نمودند پیشتر از آنکه موکب مقدس نهضت فرماید قیاخان
و مظفر مغل و میرزا قلی و قلیج خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را که بسرعت شتافته معاونت
میرزا یوسف که در قنوج متحصن است نمایند و خود بدولت و اقبال روز اشتاد بست و ششم اردی
بهشت ماه الهی موافق سه شنبه بست و ششم شوال پای عزیمت در رکاب دولت آوردند
و بدست اقبال عنان نصرت گرفته سمند همت جهان کشای جولان دادند شکوه عساکر والا
زمین و زمان فرو گرفت و چون ساحت قصبه بکیت مخیم موکب نصرت شد علی قلی خان که از ساحل
گنگ بگذر قنوج غبار بغی و عصیان انگیخته و بشقاق و عدوان آویخته بود باستماع صیت
نهضت اقبال روی گریز بجانب مانکپور که برادر او بهادر خان در برابر آصف خان و مجنون خان
فتنه انگیز بود آورد موکب نصرت از بکیت بکنار گنگ پیوست و روز دیگر از آن دریای
زخار عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت میفرمودند و چون عرصه قصبه موهان مضرب خیام ظفر پیکر
گردید محمد قلیخان برلاس را سر دار ساخته و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و پسر
عبد المطلب خان و حسن خان و قیاخان و حاجی محمد خان سیستانی و عادل خان و خواجه غیاث الدین علی
بخشی و دیگر بهادران نامور و دلاوران کارگذار همراه او کرده روز دی بدین بست و سوم خرداد
ماه الهی موافق سه شنبه بست و چهارم ذی قعده از همین منزل بر سر اسکندر خان که در آوده آتش
فتنه کشاده بود فرستادند و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب کره و مانکپور آوردند
و چون قصبه رای بریلی مخیم اقبال شد عرایض آصف خان و مجنون خان بعتبه مقدس رسید

۳۶۵

عدوان دشمنی و بدبختی و
از حد در گذشتن ۱۲
قوله زخار ۔۔۔ و
خار دریای مالامال که آب
از ساحلش بگذرد و بجنبد
زاخر ۱۲ منتخب
قوله دی بدین ۔۔۔
روزن ۔۔۔ مرکب از
دو کلمه دی ۔۔۔ ماه و
دین ۔۔۔ مذهب و آیین
هر دو نام روز ۔۔۔ و سوم
از هر ۔۔۔ ۱۲ ۔۔۔

باین مضمون که علی قلی و برادرش عزیمت حدود گوالیار دارند ومیخواهند که از آب گنگ عبور
کنند بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای بر ایلغار قرار گرفت و بیشتری از حاضران موکب معلی
چه از روی پست فطرتی و چه از جهت کسالت و چه بواسطه تن پرستی و چه بجهت آنکه کار آن تیره
رایان بانجام نرسد تا بازار خود فروشی آن بی سعادتان گرم باشد باین ایلغار راضی نبودند
و شاهنشاه دانا دل پرده از کار هیچکس برنداشته عنان توجه بدست توکل سپرده شب سه شنبه
بیست و هشتم خرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و نهم شهر ذی قعده از قصبه مذکور ایلغار فرمودند و
از غرائب آنکه از رای بیدلی راه متعارف را بواسطه بعد گذاشته راه میانه که به نسبت آن راه
نزدیک بود با وجود آنکه بی آب و نشان میدادند اختیار فرمودند و از خجسته ساز تائیدات غیبی
که فیض بخش موکب شاهنشاهی است آب فراوان در راه بهم رسید چه پیشتر از آن باران رحمت
باریده کولابها پر ساخته بود تمام شب و نیم روز راه رفته باکیپور نزول اقبال فرمودند و محمد علی خان
جانگیردار آنجا بلوازم خدمت پرداخت و عساکر فیروزمند بواسطه آنکه اول شب کوچ شد و کم کسی را
ازین ایلغار آگاهی بود و درخت زار در میان آمد متفرق شده از راه رفت بر کرانه افتادند و
قلیلی در رکاب نصرت اعتصام توانستند رسید آنکس را که ایزد تعالی تائید باشد او را از کمی چه لازم
چه اندیشه و در اثنای راه نزدیکی بانکپور آصف خان بسجده آسودن نورانی ناصیه گشته بهمرهی
خدمت پیش یافت تا باردوی خود که در برابر خانزمان است شتابد و زمانی نگذشته بود که
هتواسوره که از قاصدان تیز رو و مسرعان اعتباری بود خبر آورد که علی قلی و بهادر در حدود
پرگنه سنکرور دریای گنگ را پل بسته گذشتند چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت
سوار دولت شده با آنکه معدودی بملازمت رسیده بودند تکیه بر جنود الطاف ایزدی نموده
بیشتر متوجه شدند راجه بهگونت داس و خواجه جهان و جمعی را سراسر اردوی معلی گذاشتند که بعد

نصیبه کرده برده نگاه دارند وازده شیخان که از مضافات مانکپورست آمده آخرهای روز یکشنبه
از دریای گنگ فیل سواره گذشتند وچون اوایل موسم باران وفصل طغیان آب بود دران
هنگام که بندگان حضرت فیل درآب راندند جوش وخروش غریب از عالمیان برخاست چه
گذر ازچنین آب خونخوار ازمحالات بود ومحض کرامت شاهنشاهی این بحر زخار آن معدن دولت
راگذرد وبی دغدغه از پایاب گذشتند ومستبصران این معنی را از دلایل نصرت ومقدمات اقبال
دانستند دران زمان که موکب معلی از دریا عبور فرموده زیاده از یازده کس از مقربان بساط
قدس در رکاب مقدس نبودند میرزا کوکه سیف خان کوکه رستم خان شجاعت خان عالم
خواجه عبدالله دربار خان شهاب خان سید جمال الدین عادل خان دلاور خان وچند حلقه
فیل همراه رسید ودرین روز که موکب مقدس از آب گنگ عبور فرمود قعر دریا باقدام فیلان
پیموده شد از فیلان نامی خداباخش وبالسندر باطوفان مستی در رکاب دولت جوشان وخروشان
بودند واین دو فیل در پردلی وتیزروی وجنگ آوری وصف شکنی انگشت نمای دیده وران
بودند وچون موکب معلی از آب گذشت بهرام خواران نزدیک رسید فیل خداباخش از مستی فرو
آمده روی بهشیاری نهاد فیلبانان وفوجداران ازین حالت ملول گشتند وحضرت شاهنشاهی
باالهام اقبال فرمودند که هشیار شدن چنین فیل مست مبشر فتح ونصرت است که فتح ونصرت
همعنان هشیاران وکارآگهان وقت است ودیگر آنکه از هشیار شدن فیل ما را اعتماد بر فیل
ومستی او نماند ومنحصر شد توکل ما بر عون الهی وهر گاه توکل بر کرم والطاف ایزدی منحصر شود
کار او بر فتح انحصار یابد والحق ازان مظهر کرامات دو نکته بلند بوجود آمد که عنوان نامه الهام تواند
بود وچون شب درآمد بر کنار دریا باتخت بیدار آسایش گرفتند ومخالفان تیره رای بمسافت
یک گروه فتنه گستر بودند آنحضرت تکیه بر تایید آسمانی فرموده دریهمان جا توقف صلاح دیدند

وهمان زمان مجنون خان وآصف خان زمین بوس سعادت پذیرگشتند مجنون خان وجمعی
برین بودند که بی توقف در همین شب بر سر اردوی آن بخت برگشتها باید شتافت آصف خان
مصر و صمد اشت که زمین محکم گرفته دائره کرده اند و درین هنگام رفتن لائق نیست و نیز درین روز مردم
بیشتر هم خسته و از رهروی بیشتر کار نکنند رای او پسندیده خسرو کامیاب شد و نصایح بلند فرموده
آمده‌ها را رخصت دادند و حکم شد که در پاسی دو بار خبرها برسانند و در لوازم قراولی اهتمام نمایند
که مبادا مخالفان تیره رای را خبر رایات اقبال شود و از انجا بدر روند علی قلی و بهادر که مغرور
خود کامی و مغلوب ادبار بودند در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند و آن شب که کوکب
مقدس نزدیک رسیده بود بباده پیمائی و شاهد پرستی و بازی شکن شکن سرگرم بودند و باین
لفظ صریح شکست خود فال میزدند و عجب تر آنکه دران شب مردی نزدیک چادرهای این ستم ناشناسان
رفته فریاد برداشت که ای جمع بدسرانجام واقف شوید که حضرت بادشاه بنفس نفیس
از آب گذشته با لشکری بی پایان رسید و چون پیمانه هستی آنها پر شده بود آواز رایات
اقبال را از تدبیرات آصف خان و مجنون خان دانسته در غرور افزودند و همانا که این مخبر
از مخلصان نادان بود و اندیشه آن داشت که چون بندگان حضرت با مردم کم از آب گذشته
اند و غنیم تا پنجه چهار هزار سوار مشخص است باین تدبیر سنگ تفرقه دران گروه اندازد تا کار
بپیکار نکشد و نمیدانست که جنود غیبی همرکاب گیتی خدیو است و بالجمله صبح روز باره اسفند بیست و
نهم خرداد الهی موافق دوشنبه غره ذی الحجه که در حقیقت غره نصرت بادشاهی و سلخ عمر سیه بختان
بود آنحضرت جنیبه طلبیده در درع تائید غیبی درآمدند و مغفر اقبال آسمانی بر فرق عظمت نهادند
و تمامی بهادران رکاب معلی آماده جنگ شدند قول بوجود اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی
یافت و در برانغار مجنون خان قاقشال مقرر گشت در جرنغار آصف خان قرار گرفت و [illegible]

وطایفه از بهادران از پیش قدمان هراول شدند آنحضرت بر فیل بال سند نام سوار شدند فرمودند و میرزا کوکه را در عماری همین فیل جا داده تارک عزت از آسمان گذرانیدند مبادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال محل اردوی خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان تیره رای برگشته کوچ کرده روان شده اند بلیغ مطاع عز نفاذ یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر مبادرت نماید و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند و این فوج باعتضاد چنین قوی پشت شده طلبکار نبرد گشت و بر دم عقب بقصد جنگ شدن گرفت و بعد از زمانے آصف خان را نیز حکم شد با جمعیت خود بسرعت متوجه پیش شود و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر بارهٔ نصرت سواری فرمود و آن بید ولتان باور نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدس دران لشکر رو و اقبال دارند و مقدمات جنگ را برتهور آصف خان و مجنون خان فرود می آوردند چون محاربه بسیار شد شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال شاهنشاهی است و خود بدولت پای ظفر در رکاب نصرت آوردند علی قلی خان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده در میدان عصیان ایستادند و بخذلان ابدی قرار بجنگ دادند و باین خیال فاسد صفهات راست کرده جمعی از پردلان معرکه او بار را بر هراول و اوقچی لشکر نصرت پیوند فرستادند و درین اثنا از عساکر اقبال نگهبان قریب به پانصد کس همراه موکب شاهنشاهی شدند و تا پانصد فیل هم رسید و مفاصله فوج پیش و موکب مقدس کمتر ماند با باخان قاقشال که سردار هر دو اوقچی بود بآن جماعت پیوست و معرکه تیغ و تیر گرم شد و بتائید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالفان را از جا برداشته بردند و افواج قاهره از پی درآمده این مدبران را تا صف علی قلی خان رسانیدند و اهل ادبار گریختن را سر رشته سر از تن و پیش از پس نمی شناختند و از شواهد اقبال آنکه دران گریختن

اسپ یکی ازان مخذولان چنان بر اسپ علی قلی خان خورد که دستار از سر شوریده او بر زمین
افتاد علی قلی خان حیران کار شده بهادر خان را در برابر باباخان قاقشال فرستاد و بهادر خان
خود را بسپاه اوقچی رسانیده سرگرم کارزار شد و زمان زمان علی قلی از بهادر خبر گرفته تازه تازه
کومک روانه میکرد و باباخان عظیم را برپشت دیده عنان گردانید و بهادر خان از دنبال شتافته
خود را بمجنون خان رسانید و درین میان اسپش تیری خورده چراغ پا شد و بهادر خان را
بر زمین انداخت دلاوران عساکر اقبال بر سر او ریختند و زیر جمیل او را گرفت و از بدذاتی و آرزومندی
چیزی گرفته رها کرد درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندی از ملازمان مجنون خان خود را بر سر او
انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره همراهان بهادر خان را در میان گرفته تیر دوز کردند و درین
زمان ابتهاج که گیتی خدیو بر رخش نصرت سوار شده گرم رفتن بود و مبارزان دست بگریبان
رسانده جان ستانی میکردند و علی قلی خان مغرور را دوبار بر جای خود ایستاده از حال بهادر
می پرسید فیل مست چتر اسند نام از فیلان بادشاهی بر فیل کج بهنور از فیلان خاصه که از مستی
فرود آمده بود دوید کج بهنور فیل خود را در میان صفوف مخالفان کشید و مخالفان فیل او دیده
نام را برابر چتر اسند دوانیده چتر اسند کج بهنور را گذاشته بر او دوید و بیک صدمه کوه شکن
آنرا بر خاک هلاکت انداخت و شکستی عظیم بران مدبران نمک حرام روی آورد و اکثر اعیان و
ارکان شرارت علف شمشیر خونخوار شده بر زمین ادبار افتادند و خس و خاشاک هستی ایشان
بآتش قهر الهی و برق سطوت شاهنشاهی سوخته خاکستر آن بباد فنا رفت و گروهی که گریخته
ازان نبردگاه اقبال بدر رفته بودند در راه ها بدست رعایای زبون که بآتش تعدی این نمکحرامان
جگر کباب بودند بخاک و خون افتادند و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت و از نسیان ظفر
بر حدیقهٔ دولت بگوهر افشانی درآمد و عرصهٔ ناوردان غبار فتنه ارباب طغیان تصفیه یافت و

بتوفیق عواطف الهی پیکر فتح و نصرت بر ساحت اعتلا جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی به دولت
و اقبال سواره از سرگذشت علی قلی و بهادر می‌پرسیدند درین هنگام نظر بهادر خانزاد
دستگیر کرده ردیف خود سوار ساخته به بساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان
تفقد برگشادند که بهادر ما بشما چه بد کرده بودیم که اینهمه باعث فتنه و فساد شدید او را دهشت
و خجالت فرو گرفته بود و سر در پیش انداخته زبان بعرض ندامت و بیان عذر نبود و بعد از پرسش
بسیار بر زبان ناحق شناس او گذشت که الحمد لله علی کل حال همانا آن بی دولت را نفس در
این حقیقت حرام نمکی و سیه بختی خود معلوم نشده بود و الا بایستی حرف ندامت بر زبان او گذشتی
و هر که از چنین بزرگ کردهٔ خدا روی گرداند سر آمد دین و دنیا از دست دهد و خراب ظاهر
و باطن گردد و حضرت شاهنشاهی با وجود چندین فتنه و آشوب او نمی‌خواستند که به نیستی
فرستند بعد از شدت التماس و کثرت الحاح اولیای دولت قاهره شهباز خان [illegible]
کنبو مامور شدند تا به دم شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند و نقاره اقبال بهادران
نصرت قرین شهریار کل را که از پسران علی قلی بود گرفته آوردند و بعضی ملازمان رکاب، علی
سر آشفته او نیز بخاک افتاد و حضرت شاهنشاهی از ماجرای علی قلی خان می‌پرسیدند جمعی
میگفتند که از عرصهٔ نبرد بدر رفته است و طائفه بر آن بودند که خرمن هستی او سوخته شده
درین اثنا یا توفوجدار سیه بخت را آوردند چون کاوش احوال او شد بزبان آمد که من دیدم
او را فیل یک دندان بادشاهی کشت و نشانهای فیل و فیلبان را بیان کرد بموجب حکم معلی
تمامی فیلان فوج هراول حاضر ساختند و آن شخص فیل یک دندان نین سکه نام را دیده گفت
این فیل است که علی قلی را کشت آنگاه حکم مقدس شد که هر که سر مغولی از حرام نمکان بیارد یک
مهر طلا بیابد و هر که سر هندوستانی آورد یک روپیه بگیرد عوام از پی سرها دویدند سرها

می آوردند و زر یا میگرفتند و چهره شناسان ملاحظه میکردند تا آنکه یکی سر علی قلی را که در پای
درختی افتاده بود آورد و باین طائفه شبهه و شک میکردند و درین میان ارزانی نام هندوی
که صاحب اختیار علی قلی بود و در خیل اسیران حبل قهرمان اقبال سراسیمگی داشت چشمش که بر
سر آن تیره بخت افتاد آهی سرد از سر درد بر کشیده و پیش آمده آن سر را برگرفت و سخت
بر سر خود زد و چنان بوضوح پیوست که بآن مدبر بخت برگشته تیری از غیب رسید و میرزا بیگ
قاقشال مدعی آن بود که تیر من بعلی قلی رسید القصه از رسیدن تیر آن مدبر بحال تباه در جان کندن
بود که سومنات فیلبان فیل نین سکهه را القصه او راند علی قلی فیلبان را گفت که من از اعیان سپاهم
مرا زنده بحضور بندگان حضرت ببر که ترا رعایت خواهند کرد فیلبان حرف او را از [illegible] خائی
دانسته فیل بر او راند و او را زیر دست و پای فیل بلکه در زیر بار عصیان او و کفران نعمت [illegible]
پایمال ساخت یکی از پاجیان بگرفتن اشرفی سر او را جدا کرده می آورد در راه آن سر را
غلام غالب از و کشیده خود بنظر اقدس در آورد و انعام گرفت آنگاه حضرت شاهنشاهی بدولت
و سعادت از خانهٔ زین فرود آمده روی نیاز بر زمین شکر نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران
و دلاوران را که در ان مصارف مردآزمای جان سپاری و حق گذاری کرده بودند بازدیاد
مناصب و اعتلای مراتب سربلند و کامیاب ساختند و سر علی قلی و بهادر را بصحوب عبدالله
پسر خواجه مراد بیگ قزوینی که دیوان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بجانب دار الخلافه
آگره و دهلی و ملتان و دیگر ممالک محروسه با فتح نامه ها فرستادند هم سرمایهٔ مزید شکر اولیای
دولت قاهره شد و هم پیرایهٔ عبرت و هدایت واقعه طلبان گمراه گشت و این فتح شگرف نامه که
کارنامهٔ اقبال روز افزون توانا بود در عرصهٔ قریهٔ شکراول از مضافات الهاباس روی نمود
و آن را معمور جامع ساخته فتح پور نام نهادند و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ این دولت [illegible]

از بدایع سوانح آنکه چون رایات اقبال بدفع این حرام نمکان نهضت فرمود و منعم خان را

بحکومت دار الخلافت آگره گذاشتند بازار هرزه گویان تهی مغز گرم شد و متمردان مغل از حدود

سرکشیدند منعم خان که به پدر این استاد و مرشد راقم این شگرف نامه ابو الفضل عقیدت

داشت آماده استمداد همت نمود و آن معدن شهود سخنان بلند در بزرگی خدیو زمان فرموده در

باب استیصال مخالفان این دولت اشارات بدیع فرمودند و بموجب استدعای او

مقرر شد که امشب بطریق خاص صوفیه علیه توجه نموده شود و آنچه نمودار گردد اشارت بآن

کرده آید صبح آن اشارت غریب در چهره بشره ایشان ظاهر بود فرمودند که سر علی قلی و

بهادر را برای ما آوردند که امشب چنان نموده اند منعم خان از استماع این مژده دلگشای خرم و خوشوقت

شده آداب شکر بجای آورده و اندکی فرصتی نگذشته بود که سر این دو حرام نمک شورش انگیز آورده

آری از متوجهان درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجیب ظهور معنی چه دور و چون بمیامن

تائیدات سماوی که در سفر و حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهی است چنین فتح دولت

پیرایی روی نمود و همان روز جمعی که بعلی آلهاباس که بعضی بیدولتان درانجا بودند و غبار انگیز فتنه

بودند نهضت والا فرمود شامگاهان ساحت آن سرزمین بورود مقدس گیتی خدیو صبح دولت

دریافت شب دران عرصه دلکشا منزل فرمودند بعضی مطرودان دولت که از [illegible] علی قلی خان

بودند مثل شیخ یوسف جولی دستگیر شدند و در روز بعضی مهمات آنجا پرداخته در [illegible] سوم

روی توجه بجانب بنارس آوردند و آنجا بسیاری از لشکریان علی قلی و بهادر مثل [illegible] قلی

زمین بوس والا نمودند و از فرط مکارم ذاتی جرایم این جماعه طراز عفو یافت و زنان و بچگان

بهادر خان بدست اولیای دولت درآمدند و خواجه عالم خواجه سرای آنجا اسیر [illegible]

شده بمدارج قرب ترقی نمود و چون مردم بنارس از نادانی و بیدولتی دروازه بسته بودند

از سطوت غضب حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و شهاب خان و جمعی را بحراست و حکومت
جونپور فرستادند و قلیچ خان و طائفه را بسر بیرپور تعیین کردند که بنده و بار بعضی از اوزبکان
انجا بود و بعد ازانکه سه روز بنارس مخیم سرادقات اقبال گشت عنان توجه را بجونپور انعطاف
دادند روز دوم ساحت آن شهر نور و موکب معلی شد و مردم علی قلی که دران بلده واهم بودند
انوار سلامت بر ساحت احوال آنها تافت و در ظلال عاطفت شاهنشاهی در آمدند و سه روز
جونپور مهبط لمعات اقبال بود و رعایای آنحدود که لگدکوب آشوب بودند مستمال بعواطف
شاهنشاهی شده سر بفراغ بالی بر داشتند و ازانجا آن شهسوار رخش اقبال بطریق ایلغار به بلده
کره نهضت فرمودند از روی بزرگ آنجا بود و سه روز این راه طی فرموده بساحل گنگ بگذر
کره رسیدند دران هنگام بیش از چهار پنج کس در رکاب نصرت اعتصام نرسیده بودند بدولت
و اقبال بکشتی عبور فرموده درون قلعه کره را بفر نزول اجلال رفعت آسمانی بخشیدند بهادر و
مانکپور خواجه عالم گریخت و باز بدست افتاد و دران شهر منشور طلب منعم خان خانخانان از پیشگاه عاطفت
اصدار یافت و جاگیرداران آنحدود بجاگیرهای خود رخصت یافتند و برعیت پروری نصیحت
پذیر گشتند و چندی از بدنهادان فتنه سرشت که از آستان مقدس گریخته پیش این مدبران
نخوت مند رفته همواره در شورش میزدند و بکمند اقبال گرفتار شده بودند مثل خان قلی اوزبک
و یار علی و خوشحال بیگ که یکچند در سلک قورچیان حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت
و علم شاه بدخشی و میرشاه بدخشی و بخشی جمید خان کوکه میرزا عسکری همه این فتنه جویان عرصه قهر شده
پایمال فیلان مست گشتند و میرزا میرک مشهدی را که در مخصوصان علی قلی انسلاک داشت و
از اردوی مقدس گریخته در کره گرفتار شده بود با مجرمان دیگر باکنده دو شاخه در میدان سعادت
آورده تمامی آن فتنه اندوزان را بحضور او سیاست فرمودند بعد ازان فیلی را باو سر دادند

فیل او را بخرطوم پیچیده باکنده دوشاخه در زیر دست و پا مالش کوند میداد و ازین سو آن
سو می انداخت و چون اشارت صریح بسیاست او نرفته بود فیل بمسابله و ملاعبه میگذرانید و پنج
روز هر روز او را آورده در سیاستگاه تعذیب میدادند آخر بتقریب سیادت انتساب و نقابت
مقربان بساط عزت رقم جان بخشی بر حال او کشیدند و درین ایام حبی تواجی شاه [illegible]
که بسر آمدی دولتان بود بدرگاه معلی آورد و بسیاست رسید منعم خان خانخانان بموجب حکم اقدس
از دارالخلافت آگره بمخیم اقبال که در حوالی قصبه کره بود رسیده بزمین بوس سربلند شد و
از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علیقلی و بهادر از جونپور و بنارس و غازی پور تا کنار آب
جوسا بتفویض یافت و او کامیاب دولت گشته متوجه جونپور و آنحدود شد و موکب معلی
بدولت و اقبال روز مهر شانزدهم تیر ماه الهی موافق شنبه بستم ذی الحجه بمستقر خلافت توجه
فرمود و کوچ بکوچ نهضت عالی می شد و آنحضرت شکار کنان و داد دهان قطع منازل مینمودند
و بهر شهر و ولایت که موکب مقدس میرسید بافاضت عدل و احسان سور و سرور میگشت و در قصبه
کوره که در جاگیر فرحت خان بود بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت و در قصبه اتاوه شجاعت خان را
باین دولت کامیاب ساختند و همچنین جابجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فائز میگشتند
تا آنکه روز خورداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم نهصد و هفتاد و پنجم ظلال اقبال
بدارالخلافت آگره انداخته کام بخش عالمیان شدند و جهان طراوت خاص گرفت [illegible]
نشاط مخصوص از سر گرفتند و عالم سور و امن و معدلت گشت و احوال افواج قاهره که بسر
اسکندر بسرگردگی محمد قلیخان برلاس رفته بود برین منوال است که کوچ بکوچ رفته روز اردی بهشت
سیم تیر ماه الهی موافق یکشنبه هفتم ذی الحجه بساحت شهر اوده رسیدند سکندر از استماع رسیدن
عساکر اقبال در قلعه اوده متحصن شد امرا محاصره آن کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند

در پهلوی شهر تلی بلند که سرک و داری نام دارد و سرکوب شهر و قلعه هست اسکندر جمعی از سپاهیان
خود را با انبوهی از هندو قچیان بران بلندی داشته بود که بضرب تیر و تفنگ هیچکس را بپیرامون شهر
نگذارند محمد قلیخان بر اساس نخستین همت بر گرفتن آن سرکوب بسته چندی از بهادران را تعیین کرد
که بحملهای مردانه بران بلندی دست یافتند و بپای مردی جلادت آن گروه خودسر را پست
کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد چنانچه احدی سر از روزن نمیتوانست برآورد
و اوزبکان خون گرفته سراسیمه دست و پای میزدند درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علیقلی
و بهادر بیرون و درون فرو گرفت اعنی موجب استظهار اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست
اگرچه پیشتر از آنکه بجد و داد و ده لشکر فیروزی اثر رسند نوشته‌های پسر داستان مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی
و کشته شدن علی قلی و بهادر براه چه تو در بل رسیده بود اما عموم خلق از بسکه این بعید و ناسزا
سرخرمی پنداشتند این خبر را ساختگی میدانستند و چون درین تاریخ این خبر اشتهار یافت سکندر
همچنان مخفی داشته و از راه مکر و تزویر در آمده رحمان قلی قوش بیگی را طلب کرد که بعضی سخنان
میخواهم بگویم اولیای دولت قبول اعنی نکردند آخر حاجی اوغلان را که از معتبران او بود پیش
امرا فرستاد امرا روی دل نموده در نیافته بودند قرار یافت که رحمان قلی همراه حاجی اوغلان
رفته و قرارداد او را خاطرنشان کرده بیاید و همان روز سرد و باتفاق رفته بازگشته آمدند
که اسکندر از گذشته ندامت دارد و در صدد هست که بوسیله اولیای دولت احراز سعادت آستان
بوس نماید و میخواهد که اول تنها در جائیکه قرار یابد یکدیگر را دیده سررشته پیمان بسوگند محکم گرداند
قرار یافت که صباح روز عید قربان هست این مهم بحصول انجامد و بالجمله سکندر رفته بند بست
گشته اولیا را بحرف و حکایت باز داشت و خود شبانگاه از دروازه قلعه که بجانب دریا بود
بدر رفته بکشتی چند که برای روز بار خود آماده داشت عبور کرد و نیم جانی از آن گرداب خطر

بیرون برد چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور بشهر درآمده کوس
نصرت بلندآوازه کردند و چون کشتی ها را این طرف نگذاشته بود بتقریب جمع کردن کشتی
از دیگر گذرها دو سه روز کار تعاقب در تعویق افتاد و درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر
جمع کرده پیغام فرستاد که من بر بهان عهد ایستاده ام و عبور من از آب بتقریب ترس مردم
بود و اکنون استدعای آنست که محمد قلیخان و مظفرخان و راجه تودرمل بکشتی نشسته درمیان
آب آیند و من هم با ده کس آمده دریابم و آنچه قرار یابد خود بشنوم و بخاطر خود مطمئن ساخته
روی بدرگاه عالم پناه آورم این سه بزرگ ملتمس او را بقبول مقرون ساختند و از انجا اسکندرخان
با چهار پنج کس از معتمدان خود بکشتی درآمده صورت ملاقات را نقشی برآب و گرهی بر باد زد و اولیای
دولت سوگند آن خوردند و آنچه لوازم استمالت باشد درمیان آوردند اما اسکندر بر قول خود ایستاد
و گفت در بیولا چون مصدر تقصیرات شده ام دلیری در بساط بوس درگاه معلی نمیتوانم کرد مناسب
آنست که بوسیله استعفای جرایم جهانگیر مرا بحال خود گذارند و چندی درین صوبه ناصر دسازند تا بدستیاری
نیکو خدمتی خود را مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان او با دل موافقت نداشت وقت را
بحرف و حکایت گذرانده با وجود بارندگی براه ادبار دو منزل دورتر رفت و عذر طغیان آب
بر ساحل دریا درمیان آورده پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریافتند که بغیر از حیله سازی
و روباه بازی ازین بیدولت امری دیگر بوقوع نمی آید از دریا عبور نموده سر در دنبال آن بی
سعادت نهادند و او از خلابها و سیلابها گذشته خود را بقصبه گورکهپور رسانید و اینجا سلیمان
نامی از اوزبکان که از علی قلیخان گریخته پیش افغانان رفته بود و از قبل افغانان حکومت آن گذر
داشت کشتیها را فراهم آورده اسکندر را با مردم او بسرعتی هرچه تمامتر گذرانید و از موج خیز قهر
اقبال شاهنشاهی او را نجات داد امرای عظام بسرحد ولایت افغانان رسیده چون حکم

درآمدن بآن ولایت از بارگاه مقدس اصدار نیافته بود توقف نمودند و عرضداشتی متضمن ظهور سواطع اقبال و التماس درآمدن بآن ولایت بدرگاه معلی ارسال نمودند و روزیکه دار الخلافت آگره مهبط انوار نزول اجلال شده بود عرضداشت ولیای دولت رسیده بسامع اقبال پیوست و منشور سعادت پرتو ارتفاع یافت که چون آن بقیة السیف را از ممالک محروسه برآورده اند درین هنگام بهمین اکتفا کرده در انتظام پراگندگیهای آن ولایت کوشند و سرکار اوده را بجاگیر محمد قلیخان برلاس تفویض نموده دیگر امرا متوجه آستانه بوس گردند چون مثال عالی باولیای دولت رسید محمد قلیخان از برای آن سرکار نصب کرده روی توجه بمستقر خلافت آوردند و در دار الخلافت آگره زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشتند

نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی بفتح قلعهٔ چیتور

سرکشان گردن فراز را از پای درانداختن و خدمت انتظامی را که گزیده ترین عبادات پیشگاه کثرت تواند بود رونق بخشیدن و نقد آسودگی و آسایش ارواح دادن است و خدیوزمان توفیق آمیغی یافتن پایهٔ خلافت الهی ظهور آمدن و سرمایهٔ سعادت طبقات انام عطا فرمودن و لله الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایت ازلی و مساعدت جنود غیبی همت خویش در آسایش عالمیان دانسته همواره در معالجه مالیخولیای سروری گردن کشان فاسد دماغ اهتمام سلسله برذرافزودن دارند و تایید الهی قرین ذات مقدس بوده باندازه حق پرستی و خدااندیشی خویش کامیاب صورت و معنی میگردند درینولا که ساحت دار الخلافت بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت هنوز عساکر اقبال از گرد راه و تردد گاه و بیگاه نیاسوده بود که خبر طغیان پسر محمد سلطان میرزا و غبار فساد برانگیختن در صوبهٔ مالوه بمسامع اجلال رسید که از آن باز که سر از فرمان برداری بادشاه صورت و معنی خود پیچیده آوارهٔ ملک ادبار شده اند بعد از درازی و سرگردانی و کوتهی سخن مالوه را خالی یافته بتمرد و فتنه

و آدابش کوته اندیشی را مناسب حال دیده در جمعیت خود و تفرقهٔ رعیت میکوشند خدیو زمانه

که دانای اسرار نهانی و معدن رأفت و مهربانی است بخاطر اقدس گذشت که در دفع این فتنه

اندوزان اگر بجهت ملاحظه حال سپاهی اغماض نظر کرده آید خلاف رضای ایزدی باشد و اگر

توجه باطفای نائرهٔ فتنه نموده شود و بذات اقدس عزیمت این یورش اتفاق افتد خلاف قانون

عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن حالت نیست که بدفع ایشان آنحضرت را خود متوجه باید شد

و در آئین سلطنت مبرهن است هر کاریکه بسخن ساخته شود به تیغ نباید پرداخت و هر امریکه بدلاوری

امرای اوسطه دادنی کرده آید به نوئینان بزرگ نباید حواله فرمود و همواره در مدارج امور پاس آئین

سرداران کلان مثل نوئینان و شهزادگان و منصبداران کلان ۱۲

سلطنت نمودن که عبارت از قدردانی و پایه شناسی است از لوازم اقبال است و اگر بنابر قانون

خلافت باین کار ملازمان عتبهٔ اقبال نامزد میشوند سران و سروران ملک که سعادت دو جهانی را

در فرمان برداری بادشاه خود میدانند در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار میکردند اما بجهت

گرد آمدن ریزه سپاهی که وجود این گروه ناگزیر این مقصد است دیرتر صورت می بندد کار اندک

بسیار می شود و آئین سلطنت تاخیر در امثال این امور برنتابد بنابران شاهنشاه عالم و دانای

روزگار بمقتضای بالغ نظری خود چارهٔ این کار فرمودند و توجهی در ضمن بی توجهی و پروائی در

پرده بی پروائی صورت داده بظاهر اغماض نظر فرموده بباطن همت در دفع این شورش بستند

و در روز رشن هژدهم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم صفر بشکار پرگنه باڑی که اکثر اوقات

با نخجیر و شکار چیته و آهو نشاط پیرا میگشتند روی توجه آوردند تا ارباب اخلاص و خدمت دوستان

بجهت بی غوغای طلب بطور خود حاضر شوند و سائر مردم چه ملازمان اینها و چه مردم دیگر بدید

ایشان چون منعی نباشد هر آئینه بآسانی جمع خواهند شد و چون مردم نبرودی فراهم آیند جمعی را

که زین گروه باین کار فرستاده خواهد شد باین اندیشه صواب نما از مستقر خلافت برآمدند

و عرصه بازی انجم اقبال ساخته بجانب دهول پور و گوالیار که مالوه رویه است شکارکنان عنان
عزیمت مصروف داشتند و امرا و سایر ملازمان عتبه اقبال روی امید بجانب انجم نصرت نهاده
فوج فوج میرسیدند اگر روش ملازمان درگاه که ملتزمان عرصه شکار اند فراهم آیند تسخیر عالمی کفایت
میکنند و اگر بهادران بادشاه شناس جمع شوند احصای آنرا که تواند کرد و هرگاه نوکر نوکر هم گرد
آیند اندازه آنرا که تواند گرفت چون دهول پور مخیم سرادقات عزت گشت سکت سنگ پسر رانا اودی سنگ
در رکاب قیامت ایستاده بود آنحضرت چه از روی انبساط و چه از ان رهگذر که مغروران قلعه اودی پور و
مالوه بخواب غفلت روند خطاب کرده فرمودند رانا تا حال که اکثر زمینداران و بزرگان هند
بآستانبوس سرفراز شده اند آمده احراز این دولت ننموده است میخواهیم که بر سر او ایلغار
فرمائیم و سزای او را در کنار او نهیم توجه خدمت خواهی کرد زربانی امثال این مقدمات از روی
شگفتگی به پسر رانا میفرمودند و او منافقانه تقبلات می نمود و آخر آن کج فهم بیدولت بسر منزل
رسیده و منزل را جدا فهمیده و فرار اختیار نمود و از بی دانشی از بدنامی ظاهری گریخت و در رسوائی
حقیقی افتاد چه آن نادان را این تصور شد که بندگان حضرت در پرده این شکار سزای رانا خواهند
داد و من بدنام میشوم که او رفته حضرت را بر سر پدر خود آورده و ندانست که بهر صورت سلطنت
و این دولتمند خداپروردگی بدفع امثال این زمینداران بی سعادت خود متوجه میشود و در [illegible]
که بر تقدیر تحقیق آنچه گریختن این پسر از پیش اقبال خود را در ربا و پیاده باز انداختن و از بدنامی [illegible]
شتافتن است و چون خبر گریختن این مدبر بمسامع اقبال رسید غضب شاهنشاهی در حرکت آمده
هزل صورت جد گرفت و الحق چنین بایستی که از آغاز جلوس بر اورنگ شاهنشاهی اکبری از
سرافرازان هندوستان که کلاه نخوت کج نهاده سر از اطاعت پیچیده یکی از سلاطین نرد و دنیا ورد
تا رک عبودیت بر زمین بوس انقیاد آورده دیگر رانا اودی سنگه که در این ممالک راسی از

تیره رای تر و خود آرای تر بود و آن تهور سرشت بی اعتدال که شوریدگی آبای او ضمیمه بدمستی او
شده بود بکوهستان محکم و قلاع متین مغرور گشته سر فرمان برداری از درگاه معلی تافت بفزونی
مال و ملک و بسیاری راجپوتان فدائی و سائر اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه
سعادت گذاشته همت جهان کشای بتادیب او مصمم شد و اوایل مهر ماه الهی موافق اواسط
ربیع الاول نهضت عالی اتفاق افتاد و بتائید اقبال روی توجه بتسخیر ولایت هند وارد آورده
بجولان نصرت بولایت او در آمدند چون بعرصهٔ ظاهر قلعهٔ سیوی سوپر که صیت شهرت او در آن
ولایت بلند است مخیم اقبال شد بظهور پیوست که قلعه خالی است و پیش از نزول اجلال کهان سورجن
حاکم قلعه رتنسپور تشویش شده با رعایا خود را بر کنار کشیده اند حضرت شاهنشاهی خلو قلعه را
تفأل بر فتوحات عظیمه گرفته دو روز دران ساحت دلکشا نزول اجلال داشتند و از نواحی و
حوالی آذوقه بآن قلعه سامان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراست آن تعیین فرمودند و از انجا
بشش منزل قصبه کوته را که از مواضع محکم آنحدود است مخیم سرادقات فتح ساختند و حکومت آن
قلعه و ولایت بشاه محمد قندهاری مکرمت فرموده او را دران سرحد گذاشتند و از انجا بفتح و نصرت
نهضت نموده بظاهر قلعهٔ کاکرون نزول فرمودند و از سوانح آنکه نکته طراز حکمت اندوز سحر پرداز
و بدائع نگار بزرگ عنصری و معنوی شیخ ابوالفیض فیضی از خلوتکدهٔ عزلت ببارگاه خدمت
گیهان خدیو بلندی گرامی آمد و بفنون عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت آن نوباوهٔ گلستان
دانش پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت نخلبند نگارستان کثرت در وحدت پدر بزرگوار
تحصیل مراتب دانائی کردی و در اندک فرصتی در دبستان حقیقت او ده او کمجمع بحرین نظر و اشراف
و مرجع حکمت شناسان بارگاه علم و عمل است بپایهٔ والای الهی جلوهٔ ظهور فرمود و از نتایج آن صحبت
زبان او بسحر کاری سخن طرازان نظم پرداز کشایش یافت و صیت کمالات او جهان صورت را چون عالم معنی

فرو گرفت و از انجا که سجیهٔ قدسی والد بزرگوار آن بود که پای در دامن عزلت کشیده و در پایان کار همت گماشتی و صحبت پرده نشینی در بستان علوم عقلی و نقلی گزیده راه اختلاط طبقات مردم بمیامن نفس کبرای او در شهرستان باطن فرزند آن سعادت پیوند چون طبیعت و تماشای رنگینی این عالم دانا فریب آبروی نداشت و همگی اوقات گرامی نفس پیرای و دانش گزینی و آراستگی گذشتی و آن پیر نورانی با آنکه بر مقامات مقدس خدیو صورت و معنی بی پرده آراسته تا دگرنیان اخلاص گرامی بود گوهر یکتای محبت را ببازار نیاوردی و باگران بهای آن متاع گزین و کم بازاری این جنس فاخر و تمیزی مشتری بجلوه گاه فروخت نیاوردی و از انجا که دیدن او دیدن کثرت از روی وحدت بود و از کثرات وحشت گزیدی منتسبان آن یگانه پرستان ایزدی را ازین شیوه ستایش حقیقت راتبه رسیدی و ازین رو هرگز با اعیان دولت و ارکان درگاه مقدس راه آمد و شد نبود و با آنکه بسیاری از هم پیشهها بوسیلهٔ آن گروه انبوه از بر و تمندان صورت حسد برده افترا کردی و شورشها اندوختی و از فنون دریافت شهریار حقیقت پژوه در کوناکامی فرو شدی اصلا خاطر او با اختلاط نیک اندیشان بارگاه تعلق نشدی و در چارهٔ این کار راه اسباب نرفتی در تیول که خدیو جهان بتسخیر چتور عزیمت داشت ذکر نور افزای چراغ بینش اشرف برادران بمسامع همایون رسید اشارت عالی باحضار آن گلدستهٔ هنرمندی شد طبقه از بدنهادان کوته اندیش بر حقیقت حال آگاهی نیافته این طلب عاطفت را بعنوان مطالبت عتابی وانموده بیلغ مطاع بحاکم دار الخلافت ارسال داشتند شب آبان دهم مهر ماه الهی موافق چهارشنبه بستم ربیع الاول برخی از ان نیلی قبای سپهری شده بود و آن دیده ور تماشای نو خاستگان بزم چمن تشریف برده جمعی از ترکان آمده حوالی منزل گاه ما را قبل کردند و بهانا طایفه از بدگوهران فرومایه که تفسیده دلان ریگستان حسد اند ضمیمهٔ خباثت شده آن عنوان نادان را باران داشته باشند که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت

و در فرستادن معذرت خواهست و همگی اندیشهٔ این فرومایگان آنکه زمانی آزار برسد چون معلوم شد و از حقیقت کار آگهی آمد حیرت افزود و از دیر حاضر شدن آن فیض پذیر مایده فیاض علی الاطلاق نزدیک بود که حیله اندوزی و شرارت افزای صورت راستی گیرد و روبه بی آزرمی آورد در این اثنا آن برادر گرامی رسید و شورش تسکین پذیرفت و آن گروه غرق خجالت شد چون ابواب تسلی مسدود بود بسر انجام سفر دشوار شد و بسیجی تلاند و اهل ارادت این دشوار نیز آسان گشت و در سیما ذاهن شب سنگ تفرقه افتاد منسوبان این دودمان عموماً و خصوصاً در گرداب غم فرو شدند و بدیهی آن موزوان آفرینش چارهٔ ناشکیبائی دست داد فرمودند که نخستین چهرهٔ خاطر من بمقتضای نشاره بشریه از سخن سازان بدگوهر غبار آلود گشت و اگر نه خاطر حقیقت آموز شگفتگی دارد و جز فرخندگی و نشاط چیزی ازین سانحهٔ غم نما متفرع و مترتب نخواهد شد عنقریب نوید سربلندی آید و فصل شادمانی کشوده گردد نخستین جرعه دردی که بکام این نادان محفل دانش رسید این بود و پس از سپری شدن روزی چند مژدهٔ غریب نوازی خسرو آفاق رسید و سرمایهٔ نشاط جاوید بدست افتاد این قصیده را در آن نزدیکی در ستایش نعمت رسیدگی انتظام داده اند

قصیده

سحر نوید رسان قاصد سلیمانی ⁂ رسید همچو سعادت کشاده پیشانی

رخی چو خلق عزیزان بخاطر افروزی ⁂ لبی چو دست کریمان بگوهر افشانی

بسر گرفته چو همت بلند پروازی ⁂ بپا گزیده چو دولت فراخ میدانی

هجوم کرده بر آشنا و بیگانه ⁂ چو میزبان توانگر بروز مهمانی

کمر بچستی و چالاک روی بسته چنان ⁂ که دور منطقه گرد سپهر دورانی

نموده شهپر والای او ز طرف کلاه ⁂ تذرو اوج عنایت به بال سبحانی

بفرق بسته ز دولت خجسته منشوری ⁂ که همچو عقل بتارک نموده عنوانی

چه سحر بود ندانم که از نتیجهٔ آن | دلم برست ز اندیشه های نادانی
تبارک الله ازان جذبه که روح مرا | ز سنگلاخ غم افگنده در تن آسانی
بسوخت اینهمه خار و خس سواد و هوس | به نیم لامعهٔ بارقات سبحانی
شدم سوار سبک گام توسنی چالاک | که گردی از سر وافش سپهر جولانی
چو نوح گشتم طوفان نبرد دریائی | چو خضر بودم تنها رو و بیابانی
ز فرط عشق عیان می شناختم که مگر | شدم چو روح مجرد ز ثقل جسمانی
روان چو شخص تمنا بشاه راه ادب | ز پای دل گسلانیده بند گسلانی
درینکه تا بچه صورت قرار گیرد کار | همه تصور و تصدیق من هیولانی
بنوک خامه اندیشه ام دران ره یافت | نتیجهٔ مدح شهنشه طراز سبحانی
سواد موکبش از دور ناگهان نمود | که گشت دیدهٔ من زان سواد نورانی
خبر ببارگه شهریار شد کانیک | رسیده بر در فردوس مرغ بستانی
خطاب شد که تلطف کنان رسانندش | بآسمان سعادت ز تیه ظلمانی
کشید غایهٔ دولت زمام طالع من | بسوی بارگه حضرت جهانبانی
نخست بوسه زدم خاک آستان یعنی | بچشمه سار رساندم شفاه عطشانی
جبین بسجدهٔ شکرانه بر زمین ماندم | همین نه با وضوی تن بغسل روحانی
چگویم از در دولت سرای اقبالش | نمونهٔ عجب از بارگاه یزدانی
نه بارگاه جهانی که بود در شهرش | متاع لطف و عنایت بصد فراوانی
مجاوران حواشی آن رفیع مقام | بغاکفان سموات کرده حیرانی
ز اهل دانش و بینش ستاده گرداگرد | نشسته خسرو والا بتخت یونانی

مصاحبان هم که از اهل دانش اند و تخت یونان و خسرو مراد اهل دانش ۱۲ مولوی سید محمد صادق علی سلمه الله تعالی

فروغ بخش شبستان هند اکبر شاه ... چراغ بارگه دولت تمرخانی
تبارک الله ازان ملک کز لطافت طبع ... درخت وخاک درو گرده عودی و بانی
اشاره رفت که در پیشگاه مجلس انس ... شکفته دل ز پی شوق شادمانی
به پیش پایهٔ اورنگ شاه بنشستم ... زبان ناطقه لبریز از ثناخوانی
فشاندگوهر بیشت برسر سخنم ... سخنوران چه عراقی و چه خراسانی
یکی ز روی تحیر که کیست این ساحر ... که میکند سخنش لولوی و مرجانی
یکی براه تعجب که این شگرف گهر ... پدید شد ز کدامین سحاب نیسانی
کدام مرغ نواگر بتازگی برخاست ... که تازه کرد صفیر هزار دستانی
زبان بست خیالان دراز شد بر من ... که داشت کاخ ضمیرم بلند بنیانی
طراوت نفس از گرمی جواب برفت ... که بود بر لب فیضی زلال فیضانی
بگو نه گوی تفصد شهنشم بنواخت ... که پایه پایه فرود آمدم ز حیرانی
زبان به پرسش من برگشود کای طوطی ... ریاض نطق تراازکه بود رضوانی
سواد شهر خیال تراکه داد صفا ... اساس نظم بلند تراکه شد بانی
پس از ادای زمین بوس بندگی گفتم ... که ای سپهر مطیعت بامر اذعانی
امان عهد تو استاد مهربان منست ... که لوح ابجد آداب اوست طولانی
وگر سبب طلبی اوستاد من پدرست ... چه حق که نیست بمن زان بزرگ حقانی
زبان بذوق سخن تا هر آنچه بسته است ... بنعمت پدرم بوده تیز دندانی
زمبدا ز مرض جهل تا نقاهت طبع ... بدر دهای درونم نموده درمانی
وگر گفت کزین ناظمان معنی سنج ... به پایهٔ که نهاد ند جنس رحجانی

کدام پی بره راست برده است نظم / که نیست در قدمش خطوهای حرمانی

کدام راه نوردست ملک معنی را / که نیست سنجر به تیه هیمانی

بعرض شاه رسانم کای پناه سخن / حدیث طائفه شعر نیست پایانی

سخنوران که ازین پیشتر سخن کردند / که سر زد از لب شان نکته های اعیانی

همه حکیم مزاجان پاک دل بودند / وجود داده طهارت ز لوث عصیانی

کشیده نقش حقایق بدر اندیشه / نموده درک حقایق به تیز اذهانی

همه مشاهد جان حاضر و بتن غائب / همه بذات خدا باقی و ز خود فانی

علی الخصوص سخن آفرین خطه طوس / که در ریاض سخن بوده پیر دهقانی

قیاس کار ز شهنامه اش بگیر که نیست / بزور بازوی او رستم سجستانی

درو جز این نتوان یافت هیچ نقص که بود / بروز کار غلامان نوح سامانی

اگر بدور شهنشاه نکته دان بودی / به تیرگی نشدی روز او شبستانی

دگر قدح کش غزنی که میدمد جان را / شراب شعر فتش نشئه های ربانی

مپرس از آن چمن آرای گلشن معنی / که در حدیقه او نقطه کرده رمانی

حدیقه ایست ملون که گر بود امکان / بصد بهار گلی زان حدیقه بستانی

سزا بود بسویدای دل رقم کردن / لطیفه های حقائق نگار شروانی

نقاوه سخنش تحفة العراقین است / سزد که دست بدستش چو گل بگردانی

ز سحر کاری گنجور گنجه خیز مپرس / که داشت کلکش بر کنج غیب ثعبانی

بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد / مخیل متنبی بنص قرآنی

ز انوری چه نویسم که تا بچرخ رسد / ز برق فکرت او شعله های نیرانی

رسانده گرمی معنی حکمت آمیزش — مزاج مدعیان را بجوش بحرانی

ظهیر چرب زبان را اگر که بود ازو — سماط عالم معنی بتازه الوانی

اگر نبود هویدا دقیقهائے کمال — که شهره شد بجهان سرمه سپاهانی

سخن شناسان خلاق معنیش خوانند — بدین که معنی والاش غیبت خلقانی

تبارک الله ازان رهروان که در ملکوت — بعلم منطق طیرش رسد سلیمانی

دوای درد دل عاشقان ز عطارست — گر دست روح قدس ناشکست دکانی

شکر فشانی سعدی به بین که شهپر روح — نموده بر شکر طبع او مگس رانی

نشاط خیز نبود بلبلان سخن را — ببوستان و گلستان او خوش الحانی

ز خسروان معانی حد است خسرو هند — که برار ایک معنی نموده سلطانی

ستوده صاحب صاحبقران ملک سخن — که ملک گیریش ایرانی است و تورانی

نکات حافظ معجز بیان چه برگویم — لسان غیب ندانند انسی و جانی

دماغ سوخته را روح تازه میسازد — طراوت سخن نخلبند کرمانی

برتبه نیست کم از اسفرنگی و طالبی — سخن سرای اخسیکتی و اوبانی

غرض شمار اساطین معنی است ارنه — گذشته اند بسی چون رفیع لبنانی

پسند طبع حریفان حرف سنج بود — بجودتی که بود در حدیث سلمانی

خوشا نوای معارف طراز عارف جام — که چو بود بخشش نقوش الوانی

زبس لطافت الفاظ نکته آمیزش — بود معانی صورت نما بدخشانی

بجامعیت او بعد ازو کسی نگذشت — ز نظم و نثر برو ختم شد سخن رانی

باو حدیث حریفان برابر آوردن — بود حکایت شبدیز گاو پالانی

دوم

۵۵ ای از الفاظ

۵۶ ای مقابل

احمد جام کے شاعر

گاو پالان و شبدیز برابر

یکان یکان همه بر بستر فنا خفتند
دران صماخ که این نکته های نغز نشست
کنون هم از شعرای شماره اند و سے
بجوع کلب فرومانده در تک و دو حرص
بچشم خیره سیه کار نقش مطرود سے
بچارسوی ملامت که خاک دهر برو
گهی درشت ادای زلب بروان کرده
گهی خیال خنک برده در عبارت گرم
هر آتش کرده خزف ریزه های خام برو
چنان درشت که هرگز بدل نه پیوندد
چو ریگ خاک فشان همچنان برای چنگ
سخن ز غارت استاد کرده صد دفتر
سواد نسخه گفتار شان بچشم خیال
بکلک آهن فی فی بخامهٔ الماس
دلی که رنگ حقیقت ز نظم شان جوید
بروی شان در گلزار بسته به کین قوم
چو کس نماند بعالم من آنکسم امروز
غریب ملک معانی درین رباط منم
کنون کلید سخن آسمان سپرد بمن

کشیده بر سر خود طیلسان کتانے
چه جای شعر فلانی و نظم بهمانے
گزیده بر سر ملکے گیر و دار سگبانے
بخاک ریخته صد آبروی نانے
بنفس تیره گل اندود جاه خذلانے
اسیر بیع و شرای متاع خسرانے
که لفظ بر تن معنی نموده خفتانے
چو آب سرد دگر با به زمستانے
نهاده قیمت فیروزهٔ بدخشانے
حدیث شان لب رشیم اگر بجنبانے
بهفت دریا اگر نظم شان بجنبانے
که در شمار نیاید متاع تا لانے
شنیده کلیمی خر سبز تان ماستانے
کشیده بر ورق حق خطوط بطلانے
ز خیزران طلبد لا لهای نعمانے
بخاک ریخته گلها ز چاک دامانے
که تازه کرد سخن را بتازه دیوانے
ز کاروان سخن با تمام سامانے
ز دل کشایش و از من کلید جنبانے

چرا بجای سویدا نهد سواد مداد — دلی که از لمعات ید است لمعانی
و دو یم بسجود ارادت که از مساس آن — بانحطاط کشیدم قوی حیوانی
بآسمان کرم هر یکی ازان دو شرف — بفرق طالع من منتی است سبحانی
جهان پناه شها آفتاب قدر مها — که جان عالم امر و تو عالم جانی
سخن درست بگویم که هفت قالب را — همین نه جانی و جانی که جان جانانی
بفر بخت و شکوه نهاد و رفعت قدر — ز هرچه عقل بسنجد هزار چندانی
بروز عید ظهور ولایت تو سزد — که بختیان فلک را کنند قربانی
در التفات و کرم اختیار نیست ترا — ز آفتاب چه آید بجز درخشانی
زیاستن درت آنکس که بار محمل بست — بفرق منت بازآردش پشیمانی
گران نباید اگر بر مسامع اجلال — حدیث تازه کنم با وثوق ایمانی
بآنخدای که در ذات شاه تعبیه کرد — لطافت ملکی با کمال انسانی
بآسمان که ز روی ارادت حرکت — حکیم تیز نظر گیردش بحیوانی
بارتسام کواکب ز ثابت و سیار — همه به بحر فلک قطره های امکانی
بانتظام عناصر که بر صحیفهٔ کون — همی کنند نظم وجود ارکانی
باجتماع موالید کز تقلب حال — همی کنند بهم امتزاج ولدانی
بهیکل تن آدم که عالمی است صغیر — کزان حواس و قوی را رسید میدانی
بگرمی نفس صادقان که بنمودند — بعهد روز ازل نا درست پیمانی
بخاک ناصیه آرای سجده های نیاز — که می برند ریاضت کشان لبنانی
بگرد راه سلامت روان منزل قدس — ببدرقان سلوک طریق اتقانی

بنکته سنجی توحید پور اعرابی | بخرقه پوشی تجرید پیر خرقانی
که معتکف نشدم از برای مال و منال | بحضرت تو که با تخت و تخت شایانی
خدای عز و جل بر زخت بسجلی کرد | که قبلهٔ من درویش از پی آنی
عبادتی است بروی تو سجده آوردن | که در سجود ادب قبله گاه گیهانی
خدا شناس بکمال تو می شناسد و بس | که قبله گاه امید خدا شناسانی
سجود بندگیت بر جهانیان فرض است | درین سخن نبود اختلاف ادیانی
چرا نه قبلهٔ اقبال من شود حرمت | که روی دل بتو دارند قاضی و دانی
بشکر نعمت تو موبموی من گویاست | حدیث کفر مرا به که حرف کفرانی
دقائق نعمت شرح کی توان دادن | بقیه حرف نیاید امور وجدانی
بدور عدل تو از تار و پود معنی و لفظ | بدوش ماه نهادم لباس کتانی
بکعبه که من احرام طوف آن دارم | گل بهشت کند در رهش مغیلانی
زشام تا به سحر سجده سینهٔ من | عروس حجلهٔ خاطر نگار بستانی
پی خلیدن دلهای حاسدان دارد | خدنگ کلک مرا حرف تیر پیکانی
صفیر قدس برآید ز طائران خیال | چو نخلهٔ قلم بشگفد بترتیانی
بجنبشش قلم کلک همکنان نرسد | لوای شاه کجا و عصای چوپانی
بنکتهٔ نمکین گر شکلم برون ریزم | رسد دوات مرا دعوی نمکدانی
بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه | بروح آنچه رسد از شراب ریحانی
زشتهای امل صد قدم همه برتر | عنایت و کرمت گر کنند اعوانی
زبان خواهشش من از ادب نمی جنبد | بر آر آرزوی هم آنچنان که خود دانی

چرا بجای سویدا نهد سواد مداد | دلی که از لمعات ید است لمعانی
وو بیم سجده وارادت که از سپاس آن | بانحطاط کشیدیم قوی حیوانی
بآسمان کرم هریکی ازان دو شرف | بفرق طالع من منتی است سبحانی
جهان پناه شها آفتاب قدر مها | که جان عالم امروز و عالم جانی
سخن درست بگویم که هفت غالب را | همین نه جانی و جانی که جان جانانی
بفر بخت و شکوه نهاد و رفعت قدر | ز هرچه عقل بسنجد هزار چندانی
بروز عید ظهور ولایتت زیبد | که بختیان فلک را کنند قربانی
در التفات و کرم اختیار نیست ترا | ز آفتاب چه آید بجز درخشانی
زمان من درت آنکس که بار محمل بست | بفرق منت باز آردش پشیمانی
گران نباید اگر بر مسامع اجلال | حدیث تازه کنم با وثوق ایمانی
بآنخدای که در ذات شاه تعبیه کرد | لطافت ملکی با کمال انسانی
بآسمان که زروی ارادت حرکت | حکیم تیز نظر گیردش بحیوانی
بارتسام کواکب ز ثابت و سیار | همه به بحر فلک قطره های امکانی
بانتظام عناصر که بر صحیفهٔ کون | همی کنند نظم وجود ارکانی
باجتماع موالید کز تقلب حال | همی کنند بهم انتزاع دلدانی
بهیکل تن آدم که عالمی است صغیر | کزان حواس و قوی را رسید ملبدانی
بگرمی نفس صادقان که بنمودند | بعهد روز ازل نادرست پیمانی
بخاک ناصیه آرای سجده های نیاز | که می برند ریاضت کشان لبنانی
بگرد راه سلامت روان منزل قدس | ببدرقان سلوک طریق اتقانی

بنکته سنجی توحید پور اعرابی — بخرقه پوشی تجرید پیر خرقانی

که معتکف نشدم از برای مال و منال — بحضرت تو که با بخت و تخت شایانی

خدای عز و جل بر رخت تجلی کرد — که قبلهٔ من و درویش از پی آنی

عبادتی است بروی تو سجده آوردن — که در سجود ادب قبله گاه گیهانی

خدا شناس بکمال تو می شناسد و بس — که قبله گاه امید خدا شناسانی

سجود بندگیت بر جهانیان فرض است — درین سخن نبود اختلاف ادیانی

چرا نه قبلهٔ اقبال من شود حرمت — که روی دل بتو دارند قاضی و دانی

بشکر نعمت تو مو بموی من گویاست — حدیث کفر مرا به که حرف کفرانی

دقائق نعمت شرح کی توان دادن — بقید حرف نیاید امور وجدانی

بدور عدل تو از تار و پود معنی و لفظ — بدوش ماه نهادم لباس کتانی

بکعبه کز من احرام طوف آن دارم — گل بهشت کند در رهش مغیلانی

ز شام تا به سحر سینه به سینهٔ من — عروس حجلهٔ خاطر نبار بستانی

پی خلیدن دلهای حاسدان دارد — خدنگ کلک مرا حرف تیر پیکانی

صحیفه قدس برآید ز طائران خیال — چو نخلهٔ قلمم بشگفد بر تیاسنی

بخیفش قلم کلک همکنان نرسد — لوای شاه کجا و عصای چوپانی

بنکتهٔ نمکین گر قلم برون ریزم — رسد دوات مرا دعوی نمکدانی

بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه — بروح انچه رسد از شراب ریحانی

ز نقشهای امل صد قدم هنر برتر — عنایت و کرمت گر کنند اعوانی

زبان خواهش من از ادب نمی جنبد — بر آرزو هم آنچنان که خود دانی

کجا بودم شادابی سخن برای بنجا آورد القصه چون گیهان خدیو را درین یورش نیت خوش مبتنی بر عموم عاطفت بود بی آنکه اهتمام بجمیع لشکر باشو د امرای والاشکوه که خدمت را اس المال عبادات خود میدانسته اند در ملازمت جمع آمدند و اردوی معلی از هجوم عساکر فیروزی مند عالمی دیگر گشت غیرت ذاتی مقتضی آن شد که آنحضرت بنفس اقدس نهضت عالی فرموده بتنبیه و تادیب راباشوند و گروهی از امرای ظفر اعتصام را روانه ملک مالوه ساخته عرصه آنرا از غبار بغی و عناد فرزندان محمد سلطان میرزا پاک گردانند قرعه این خدمت بنام شهاب الدین احمد خان افتاد و شاه بداغ خان و مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و امثال ایشان را که در صوبه مالوه جاگیر کرده سامان این کار بر ذمت همت این سعادت اساسان مرجوع داشتند و این مردم از حوالی قلعه کاکرون رخصت یافته از معسکر والا روی بمقصد آوردند و بجولان همت شتافته تا حوالی اجین عنان کشش عزیمت نگشتند و میرزایان پیشتر از آنکه عساکر فیروزی بآن حدود آید فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفتند تفصیل آنکه در وقتیکه خبر نهضت موکب عالی بایشان رسید که از مستقر خلافت منزل بمنزل پیش می آید الغ میرزا که برادر مهین بود و سر تخمیر شش منجار بود برخاسته پیش ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا که در اجین بود بودند رفت که یکجا شده در تدبیر ادبار خود کوشش نمایند و چون بآن شورنجتان خبر وصول موکب مقدس بحوالی قلعه کاکرون رسید از راه سراسیمگی در آمده روی بمندو آوردند و در انجا الغ میرزا از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرد و دیگر برادران طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصور از پایه همت خود برتر دیده بقدم ادبار بجانب گجرات فرار نمودند و چنگیز خان که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود و بعد از واقعه محمود دست استیلا بر بعضی از قلاع گجرات مثل چانپانیر و بروچ و صورت یافته حکومت رانی میکرد متوسل شدند و انجاهم سلوک بی هنجار

نموده غبار انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاکت بر فرق خود بختند چنانچه

شرح این کارنامهٔ اقبال بموقع خود نگارش خواهد یافت و بالجمله افواج قاهره عرصه

مالوه را از غبار این سیه روزگاران صفی یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند

و عرایض نصرت طراز متضمن ادبار اهل بغی و آوارگی آن طبقه از ممالک محروسه بدرگاه مقدس ارسال داشتند

محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعهٔ چیتور را

و دران هنگام که موکب مقدس را بتقریب سامان لشکر مالوه در ظاهر کاکرون توقف

افتاد آصف خان و وزیر خان که در بخدود جاگیر داشتند بموجب حکم معلی پیش رفته

قلعه ماندل را که از قلاع مستحکم رانا بود و بشجاعت راوت بلوی سولنکی استحکام داشت

بسطوت اقبال شاهنشاهی فتح کردند و موکب مقدس بعد از سامان لشکر مالوه با آنکه

بحسب ظاهر از عساکر منصور کمتر همراه بود سر تایید الهی دریافته و بجنود معنوی اکتفا نموده

پیشتر نهضت فرمود که شاید رانا که عساکر اقبال شنیده از شعاب جبال بیرون آید و

کار او بآسانی ساخته گردد و آن سیه بخت چون دانسته بود که از اسباب قلعه گیری همراه

موکب معلی کمتر است بخیال آنکه پرتو توجه مقدس به تسخیر قلاع نخواهد تافت برین خیال فاسد

اساس نهاده قلعه چیتور را که بگمان کوتاه بینان کمند استیلا بکنگر رفعت او نتواند رسید مضبوط

ساخته آذوقه چند ساله ترتیب داده و پنج هزار راجپوت شجاعت سرشت را از نام وران

ناموس پرست دران قلعه گذاشت و اطراف و نواحی را ویران کرد تا آنکه گیاه در صحرا نماند

و خود را بتنگنای کوهستان کشید چون موکب معلی بنواحی قلعهٔ چیتور نزول اقبال فرمود

رای جهان کشای ازین که سر بدنبال آن خون گرفته نهند و بکوهستان قلب درآیند صلاح دولت

ندیده با لهام اقبال تسخیر قلعه چتور را که اساس قوت و مدار دولت او بود پیش نهاد همت
والا ساختند و در روز آبان دهم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الآخر بحدود
قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرمودند و درین وقت شدت عواصف و ریاح
و صدمات بوارق و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته بود و غریو ابر و رعد جوش و
خروش در کون و مکان انداخته و بعد از ساعتی هوا صاف شد و عالم انکشاف یافته
و قلعه از دور نمودار گشت شعر کی قلعه بر روی آن کوهسار * برآورده سر تا بچرخ چهار
برو مرغ اندیشه را راه نی * کس از کار و گردارش آگاه نی * رای گیتی کشا بر محاصره
آن قلعه آسمانی ارتفاع و حصول مواد تضییق متحصنان قرار گرفت بنابرین اندیشه بلند روز
دیگر از آن منزل بدولت و اقبال کوچ فرموده در فضای دامن کوه که این قلعه والا شکوه
بر قله آن نزول اجلال فرمودند و با چندی از مقربان بساط عزت سوار دولت شده دور
کوه را بنظر بلند بین که ادوار افلاک را احاطه نموده نظاره گی گشتند و ارباب مساحت که
همیشه در رکاب نصرت اعتصام می باشند آنرا زیاده از دو کروه پیموده اند و از مابین کوه
که آمد و شد خلائق می شد به پنج کروه میکشید توجه به تسخیر آن گماشته بخشیان عظام را
حکم بتقسیم مورچلها فرمودند جمعی که در رکاب دولت رسیده بودند بمورچلهای خود فرود
آمدند و از عساکر اقبال آنکه از دنبال میرسید مورچلی جدا می یافت و بدین اسلوب در مدت
یک ماه تمامی دور قلعه را جنود نصرت فرو گرفت و در همین هنگام برخی از امرا را بنهب و
غارت ولایت او و تادیب و تنبیه سرکشان آنجا دور روانه ساختند آصف خان را
با جمعی از امرا بر شهر رام پور تعیین فرمودند و او رفته آن را بکلید تیغ بکشود و مورد آفرین
شاهنشاهی گشت و چون رانا را بجانب ادیپور و کوملمیر نشان میدادند حسین قلی خان را

بالشکری گران بدستگیر کردن او فرستادند حسین قلیخان بشهر ادیپور که دار الایالت
رانا بود رسیده بقتل و نهب دمار از روزگار گردن کشان برآورد و هرجا انبوهی از متمردان
در نواحی ادیپور و کوهستان کوملیر شنید بصاعقهٔ شمشیر آتش بار سوخت و غنیمت فراوان
بدست آورد در حبیب وجوی رانا تکاپوی عظیم نمود چون ازان کم گشته تیه ادبار نام و نشان
نیافت بموجب حکم معلی مراجعت نموده بدولت بساط بوس سربلند شد و در نیولا که موکب والا
بمحاصرهٔ قلعه اهتمام داشت بمسامع عز رسید که اعتماد خان گجراتی از چنگیز خان و میرزایان شکست
یافته بدونگرپور آمده و مقارن آنحال عرضداشت اعتماد خان با پیشکشهای لائق بپایهٔ
سریر اعلی رسید از انجمله فیل دریائی بود که گوشهای دراز مفرط داشت و حرکات عجیب از و سر
میزد حضرت شاهنشاهی آینده ها را بنوازش بلیغ ملتفت فرمود حسن خان خزانچی را با منشور استمالت
همراه آن جماعت ساخته رخصت دادند و در نیوقت او را سعادت راهبری نکرد که بدولت
آستانبوس کامیاب گردد حسن خان در دار الخلافت آگره از ابرش رسیده بزمین بوس سعادت
پذیر شد چون عزیمت خسروانی در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام انگشت نمای دوران
است بیشتر شد بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه بی جلوی بآن قلعه آسمانی شکوه رسیده
می تاختند و داد دلیری و دلاوری میدادند چون خان عالم و عادل خان لیکن همان طور که سینیان
را و ست بآسمانیان نمیرسد سود مند نمی آمد و آنحضرت پیوسته بقدغن تمام بهادران
تیز جلو را منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند بلکه داخل تهور است که ارباب
دانش آنرا از اعتدال برکران دانسته از اخلاق ذمیمه می شمارند لیکن این مردم که مغلوب تهور
بودند گوش بر نصایح خرد افزای نکرده پیوسته برگرد قلعه میدویدند و بسیاری از مردان
نبرد گلگونه زخم بر رخسارهٔ شجاعت میزدند و بسیاری درین انجمن مرد آزمای جام خوشگوار

شهادت میکشیدند چه تیر و تفنگی که این صفدران می انداختند سطح باره و کنگره حصار شکسته
میگذشت انچه از سینه نخجیران می آمد باسپ چرم میرسید و کاری ساخته نمی شد بنابران
حکم معلی شرف نفاذ یافت که جاهای مناسب اندیشیده قلعه را از ته برج و دیوار مجوف
سازند و بر داروی تفنگ ساخته آتش در زنند و برج و دیوار را برباد هوا داده مردان
کارطلب در آیند و از یکطرف به ثبات تدبیر اساس ساباط نهند فرمان پذیران بارگاه سلطنت
باین دوام بدیع کمر همت بستند اگرچه مورچل بسیار بود چنانچه دور آن را غازیان عقیدتمند
جدا جدا پناهی برای خود ساخته احاطه کرده بودند لیکن سه مورچل عمده بود اول مورچل خاصه
حضرت شاهنشاهی که محاذی دروازه لاکهوته بود و صاحب اهتمامان این حسن خان چغته
و رای پترداس و قاضی علی بغدادی و اختیار خان فوجدار و کبیر خان بودند و نقابان آتش انداز
ازین طرف بازوی همت بنقب قوی ساختند. و مورچل دیگر با کاردانی شجاعت خان و
راجه تودرمل و قاسم خان میر بر و بحر مقرر بود و درین مورچل از یک تیر انداز مسافت در عین
بارندگی از کمر کوه که قلعه بر قله آن بود اساس ساباط نهادند و مورچل سیم بعهده اهتمام خواجه
عبدالمجید آصف خان و وزیر خان و جمعی دیگر از بهادران سعادت منش نامزد بود و چون
درآوردن دیگهای بزرگ از محال خود کار بطول میکشید دیگی بزرگ که نیم من غلوله او بود
بحضور اشرف ریختند چون اهل قلعه بران حال که هرگز در وهم و خیال ایشان نگذشته بود
مطلع شدند دود حیرت در دماغ آشفته ایشان پیچید و دانستند که اساس استیصال ایشان است
که روز بروز سامان می پذیرد بنا چار دست در حیله و تزویر زدند و دفعه سانداس سلاحدار و قمر
صاحب خان را فرستاده آیین تضرع و زاری پیش گرفتند که خود را در سلک فرمان برداران
درگاه معلی دانسته پیشکش هر ساله قرار دهیم بعضی اولیای دولت را این سخن مستحسن آمده بعرض

دوم ۳۹۰

اقدس

اقدس رسانیدند و باین قرار داد عثمان ازین شغل تافتن صلاح دیدند لیکن غیرت سلطنت قبول

اینمعنی نفرموده خلاصی را منحصر در آمدن رانا ساخت هرچند بزرگان اردوی معلی از تردد دیها

تنگ آمده در برخاستن ازین مهلکه کوشش نمودند فایده مند نیفتاد و آن بدنهادان قدر دولت

ملازمت ندانسته با تمامی اسیران سجن قلعه بر بالای برج و باره جمع شده هنگامه نبرد گرم ساختند

توپچیان چابکدست در میان ایشان فراوان بود همواره بر سر گلکاران و مزدوران تیرباران

میکردند و کارگذاران سپرها از جرم خام تعبیه پناه کرده در ساختن ساباط تیزدستی و پخته‌کاری

می‌نمودند و با اینهمه احتیاط هر روز قریب دویست نفر بخاک فنا می‌افتاد روز بروز ساباط

پیش می‌بردند و نقب سرانجام میدادند و فعله و عمله این اساس نصرت را نقود انعام در

دامن امید میریختند و زر و سیم خاک بها شده بود و از دو طرف بطوریکه توپ کار نکند دیوار

کلین عریض مارپیچ برآورده برای هلاک آن افاعی منشان عقارب سرشت می‌پوشیدند

و از دیگر طرف نقبچیان فولاد چنگ کار پیش برده از دو جای نقب را بپای حصار رسانیدند

و از قلعه دو جا را متصل باهم مجوف ساختند در یک مجوف صد و بیست من داروی تفنگ انداخته

بودند و در مجوف دیگر هشتاد من و حکم مقدس نفاذ پیوست که مجاهدان خدمت گزین و بهادران

کارطلب مسلح و مکمل مترصد بایستند که چون آتش در دهند و دیوار ازهم پاشد تیزدستی نموده

قلعه را بتصرف درآرند روز اسفندارمذ ششم دی ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الآخر

باروطها را آتش دادند آن برج از بیخ و بنیاد کنده با تمامی سپاه آن سیه‌بختان که بر سر آن

بجنگ سرگرم بودند هوا گرفته متفرق و متلاشی شد و فتیله مجوفه دوم آتش نگرفته بود که افواج

ظفر پناه دیوار قلعه را پراگنده دیدند بی‌تشخیص و ملاحظه از پیش رو برگرفته برشگاف آن دویدند

که خود را اندرون اندازند یکبار در مجوفه دوم نیز آتش در گرفت و آن فوج سعادت پیوند

پراگنده و ازهم جدا شده ۱۲

... انعام کنند و این بنیاد بفضل تمکن و سلامت گروه ... بهادران لشکر انعام و اکرام بیشمار میدادند و این بسبب آن بود که از نظر جانبازی میکردند و کوشش بیدریغ بکار میبردند ۱۲

[illegible] ... افاعی جمع افعی یعنی اژدها و عقارب جمع عقرب یعنی کژدمها ۱۲ مولوی محمد صادق عفی عنه

که رو بدر آمدن قلعه داشت و گروهی از مخالفان تبه رای که آماده مدافعه بودند همه یکبارگی
دران صدمات درآمدند و ارتند باد حادثه تفرقه در جمعیت آباد ارواح و ابدان شان افتاد
و سررشته انتظام اعضا از یکدیگر گسیخته روی در پراگندگی آورد و سنگها بفرسنگها رفته
آوازاین قلعه عفیفت تا بهجاکروه پیشتر رسیده موجب تعجب مستمعان شد و منشاء این خطا آن
بود که راه فتیله این دو جای مجوف یکی ساخته از یکجا آتش دادن قرار داده بودند و همچنان کردند
یکی دیرتر آتش خورد و بهادران نبرد سررشته ملاحظه از دست داده تاختند و پیشتر ازان چون
حقیقت مهیا شدن نقب بمسامع علیه حضرت شاهنشاهی رسید بر زبان اقدس گذشت که منشا
آن بود که جای آتش دادن هم دو تا ساخته شود مبادا فتیله یکی دیرتر رسد [illegible]
و همین قضیه مستقبله را بچشم دوربین دیده بودند کبیر خان و سایر متصدیان این مهم اندیشه
خود را تصویر نمودند و بسرعت ازیکجا بدو محل آتش دو پا لیکن در وقت کار چون تقدیر برین رفته
بود تدبیر سود مند نیامد در روی داد آنچه روی داد قریب دویست کس از لشکر منصور بعروج عالم
تقدس نمودند ازانجمله صد کس نامی بوده باشند و ازین صد کس نزدیک بیست کس بادشاه
شناس و از ناموران این مردم سید جمال الدین پسر سید احمد از سادات بارهه بود که از منظوران
نظر عاطفت اثر آنحضرت امتیاز داشت دیگر میرک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان کولابی که
از عنفوان جوانی در جرات شعله آتش بود دیگر حیات سلطان و شاه علی ایشک اقا و نیز وان
و میرزا بلوچ و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ یساول باشی و میرک بهادر و جمعی
قریب چهل کس که در درزهای کوه برای خود پناه اندیشیده فرصت جوی بودند چاک
از قلعه جدا شده آن تنگنای را گرفت و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این بهادران چنین از هم گذشته
و از جانب مخالف بآتش قهر ایزدی سوخته نزدیک چهل کس بخاکستان عدم برابر شدند

وچون بدیگر مبارزان نبرد آرای این سانحه معلوم شد خود را رسانیده در زد و گیر گشادند و
مخالفان تیره رای از یکطرف جان می سپردند و از راه دیگر در برآوردن دیوار جهد مینمودند
تا آنکه در اندک فرصتی دیواری عریض بهمان ارتفاع برآوردند و در همین روز در مرحل آصفخان
نقب افروختند آتش خوب درگرفت و از مخالفان تا سی کس بعدم فرو شد و بهادران لشکر
اقبال اگرچه آسیبی نرسید اما کاری هم نتوانستند از پیش بردند هر چند جای آن بود که قلعه نشینان
ادبار چشم عبرت گشوده توسل بعجز و زاری نمایند لیکن چون در لشکر اقبال امری که بظاهر
سرمایه شماتت کوتاه بینان تواند شد بوجود آمده بود آنها عنان را دست آویز نخوت و استکبار
ساختند و همت خسروانی این را باعث مزید توجه دانسته بیشتر از پیشتر توجه فرمود این طبقه
اگرچه در نفس امر باجل خود فرو شدند و پیمانه هستی این گروه پر شده بود اما پایه اخلاص و رتبه
سعادت ایشان افزود اگرچه اهل قلعه شماتتها بظهور آوردند اما توجه حضرت شاهنشاهی که در
گرفتن آن قلعه و نه تنها تدبیر و تدریج بود اطمینان پذیرفت و نیز تیز جلوان عسکر اقبال را به ایشان
که نیز دستی در امثال این امور بر ثنا بد صبری و سرانجامی باید چه مضبوطی آن گروه و والایی و
محکمی قلعه یک جانب و از وق یکسو و مردان جنگی جدا رای شاهنشاهی بانتظام مهام سابا
که بهترین روشهای قلعه گیری است قرار گرفت و بیشتر از پیشتر در اتمام آن کار شگرف اهتمام رفت
آنحضرت بارها بساباط و نزدیک بقلعه شتافته بندوق اندازی فرمودی و نمایان بجا یان
زدی از انجمله روزی آن شیر بیشه عظمت گرد حصار میگشت چون نزد مورچل لاکوته عبور اتفاق
افتاد غازیان نصرت اعتصام بنیاد نا ساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند آنحضرت در پناه
دیواری ایستاده از روزنهای دیوار بندوق اندازی می فرمودند و ملازمان عقیدت دولت
که خدمت بسته شرف حضور داشتند و بدو و اسطه جلال خان ایستاده بود و سر بندو در این دیوار تنها

نهاده از زیر سر نگاه قدر اندازان قلعه می کرد و فدائیان درگاه که دران مورچل اهتمام داشتند
از قدر اندازی و کم خطائی یکی از توپچیان قلعه که در مقابل ملیرانه سرگرم کار خود بود شکوه میکردند
که بسی از غازیان این مورچل آسیب رسانده است ناگاه همان بندوقچی کم خطا سر جلال خان را
پیش نظر داشته بندوق انداخت و از میان گوش گوشت او گذشت و چندان آسیبی نرسید
بر زبان مقدس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال خان آن قدر انداز خود منظور نمی آید اگر خود را
نماید انتقام ترا از و میکشم و بجانب بندوق او که از روزنه ظاهر بود بندوق سر راست کرده
انداختند و فرمودند که عجالة الوقت انتقام ترا از بندوق او میگیرم انداختن همان بود و از آن
روزنه گذشته با و رسیدن همان اگرچه دران وقت بیقین نپیوست که آن بندوق بآن
بندوقچی رسید لیکن از طرز فرو هشتن بندوق رسیدن بصاحب او قیاس میکردند و بعد از تکاپو
احوال بظهور پیوست که بندوق بادشاهی کار آن مدبر را ساخته بود و آن بندوقچی اسمعیل نام سردار
بندوقچیان بود و باقبال روزافزون اهل آن مرحل زیر و کارنامه بادشاهی شمردند و
همچنین همواره آنحضرت بسیاری از نامداران حصار را از پای انداخته بخراب آباد هلاکت
می فرستادند و روزی در مرحل جانب چیتوری که کوهچه ایست نزدیک بقلعه بنفس مقدس آمده
اهتمام اتمام کار داشتند و در محال که بندوق و توپ کلان می آمد آهسته می گذشتند چون
اعتماد بر محافظت و معاونت ایزدی بود غبار اندیشه بخاطر اقدس راه نمی یافت ناگاه توپی
بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد که بآن توپ بیست کس از مجاهدان صفوف اقبال بشهادت رسیدند
روزی بندوقی بنجان عالم که نزدیک آن حضرت ایستاده بود رسید و از جلیبه جامه او گذشته
چون بجامه پایان رسید بعنایات الهی از رطوبت عرق سرد شد و موجب تقویت ارباب جهاد گشت
و روزی بندوق بمظفر خان رسید و بخیر انجامید و درین شغل دولت پیرای بسیاری از اماثل

این حمایات دادار جهان بظهور آمد که باعث هدایت ساده لوحان انجمن ظاهر شد و سرمایهٔ
مزید عقیدت اصحاب اخلاص گشت چون همت عالی مفتاح معاقد مقصود و مصباح مکامن
تقدیر است علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال دل در کاری دشوار بندد هر چند از اندیشهٔ
اهل روزگار بیرون باشد بمیامن بدایع قضا و قدر آن کار بآسانی بر آید از انجمله بمقتضای
همت والای شاهنشاهی که ترجمان تایید ازلی است کار ساباط باهتمام راجه تودرمل و قاسم خان
میر بر و بحر بخوبترین وجهی اتمام یافت و بر بالای ساباط منازل و مواقف دلکشا ساخته شد
آنحضرت پیش از اتمام آن دو شب و یکروز در آنجا بوده بتوجهات عالی اهتمام میفرمودند
و مجاهدان اقبالمند دل بر قلعه کشائی بسته دیوار قلعه را ویران میکردند و از انجانب نیز
دلیران دلاوریها می نمودند و آنحضرت بنفس مقدس دل در پیکار بسته داد بندوق اندازی
میدادند و نشیمن سطح ساباط کرده تماشای دلیران پردل و شیران زنجیر گسل میفرمودند و درین
دو شب و یکروز این شجاعت مندان بمثابه مشغول پیکار بودند که خواب و خور بر ایشان
نمی گشت و طاقت متردد ان طرفین طاق شده بود تا آنکه سحر دی مهر یانزدهم اسفندارمذ
ماه الهی موافق صبح شنبه بیست و پنجم شعبان آن قلعهٔ فلک اساس مفتوح شد و شرح این
سانحهٔ بهجت بخش دولت افزا که فتح نامهٔ اقبال تواند بود آنست در شب گذشته که صبح نصرت
در پی داشت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده جنگ انداختند و چندین جا رخنه در
دیوار قلعه افتاد و علامت شکست حصار ظاهر شدن گرفت و نزدیک ساباط دلیران صف شکن
از لشکر منصور پیشدستی کرده بسیاری از دیوار استوار قلعه را ویران ساختند و داد جانفشانی
و جان ستانی دادند و نصفی از شب گذشته بود که متحصنان قلعه در شگاف دیوار هجوم آورده
یکطرف جان بباد فنا می دادند و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم در روغن آورده بر هم ساختند

دوم
داوند و بازوی ...
کشادند و نصرت نمود
توجه انجام این کار دو نیز
چگونه فتح نمایان آشکار شد
سوم ای این شب چنان
بود که صبح آن شب در پی
چو نصرت داشت
ای مخالفان بد انجام
ادبار خود و بمیامن ...
...
مولوی محمد صادق ...

که در حین رسیدن غازیان تند خوی آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد در این اثنا
بنظر اقدس آمد شخصی جبه هزار میخی در بر که علامات سرداری با وی بود و در شگاف گاه آمده
اهتمام می نمود اما معلوم نمی شد که کیست دران هنگام حضرت شاهنشاهی بندوق سنگرام نام
که از بندوق های خاصه است گرفته بجانب او انداختند و شجاعت خان و راجه بهگونت داس
فرمودند که من از شادی و سبکی دست که در حین زدن نخچیر ظهوری یابد درمی یابم که غالبا
بندوق من باین مرد رسیده باشد خانجهان بعرض اشرف رسانید که این مرد امشب مکرر
اینجا آمده اهتمام میکند اگر باز امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است ساعتی ازین وقعه
نگذشته بود که جیا رقلی دیوانه خبر آورد که دران قرجه از مخالفان کسی نمانده است و متعاقب
این حال از درون قلعه از چند جا آتش برخاست ایستادهای پایه سریر اعلی دران باب
خیالها میکردند راجه بهگونت داس معروض داشت که این آتش جوهر است که رسمی است در
هندوستان که چون کاری چنین پیش می آید حرمی از صندل و عود و غیر آن در خور یکدست
سرانجام میدهند و اقسام هیمه خشک و روغن مهیا می سازند و متعهدان سخن شنو و سنگدلان جاهل را
بر عورات خود می گذارند همین که شکست متیقن میشود مردان کشته می شوند و آن سنگین جانان
آن بی گناهان را در آتش آن آتشکده خاکستر می سازند و آخر آن صبح که نسیم فتح و دولت
وزید مشخص شد که بندوق شاهنشاهی بجیمل سردار قلعه رسیده و کار او و قلعه ساخته بود و آن
آتش جوهر بود و در پنج خانه یتا از قوم سیسودیا از خواصان رانا و در خانه راتوران که سردار
صاحب خان بود و در منزل چوهانان سرگروهی ایسرداس جوهر عظیم شد و تا سی صد زن در
آتش ادبار آن سرکشان سوخت و هر چند آن شب در شگافگاه کسی نماند و از کشته شدن
جیمل هر یک از دست داده خود را بکنج ادبار کشید اما لوازم احتیاط مرعی داشته بهادران

صف شکن و غازیان جان بناموس ده را از هر طرف آماده ساخته فرمودند که هنگام ظهور
بوارق صبح باعتضاد جنود اقبال درون قلعه درآیند و چون سفیدهٔ سحر دولت دمید از اطراف
مرحلهای خود جوانان کارطلب و دلیران نبرد دوست درون قلعه درآمده در کشتن و بستن
کوشش نمودند و راجپوتان سررشتهٔ تدبیر از دست داده جنگ کرده کرده کشته می شدند و
حکم معلی نفاذ پیوست که از مقابل ساباط فیلان چابک دست آزموده را درآوردند اول
گرد باز دهو کر تا سر دیوار آمده ایستاد و بعد از آن مدکر آمده درآمد و پس از آن فیل چلکیه و سپلیه
و کادره درآمدند و هر کدام کاری چند کرد که از خیال بیرون شد شعر و لشکر سنانها برافراختند

کمینها گرفتند و صف ساختند	همه آهنین چنگ و پولاد چنگ	همه نامداران آهن قبای
یلان از خون لعل تیغ ستیز	یکی جان سپار و یکی در گریز	بتاشتند خرطوم فیلان به تیغ
تو گفتی همی مار بارد ز میغ	سپهدار برزد و پیل دمان	همی تاخت آورد و برزد کمان
ز تیغ و سنانها یکی کینه توخت	گهی دل دریدی گهی سینه سوخت	ز خنجرش لاله نگارنده بود

گذار ۱۲

ز ورع یلان حلقه بارنده بود و هنگام سفیدهٔ سحری که صبح اقبال اولیای دولت و شام
ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند و خیلی
هزار کس از جان فشانان دلاور در رکاب عزت پیاده بودند و از غرایب آنکه السیر داس
چوهان که از دلیران قلعه بود فیل مدکهر را دیده پرسید که این چه نام دارد چون نامش گفتند در
ساعت متهورانه تیزدستی نموده بیک دست دندان او گرفت و بدست دیگر جمدهر زد و گفت
مجرای من پیش آن قدردان جهان آرای خواهید کرد و از فیل جنگیان کارنامه‌های بظهور آمد
از آنجمله راجپوتی دو سه شمشیر بخرطوم او انداخته قلم کرد و او با وجود خرطوم بریده که زندگی
دشوار است ضربهای آسمانی برانگیخته درگذشت تا هیچ کس مردانه نامی را پیشتر از شمشیر سپردن

انداخته بود و پانزده کس را بعد از زخم رسیدن و از فیل بدکهر نیز کارهای شگرف پدید آمد و مردانگی‌ها
غریب کرد و از غرائب امور آنکه فیل کالازره چون درون قلعه درآمد اضطراب نموده از شور و غوغا
گریخت و از اتفاقات حسنه آنکه رو بروی جمعی کثیر از خون گرفته‌ها که تن به هلاک داده به جانب کنگاه
می‌آمدند و دید کوچه تنگ بود همه را بالکل تباه و پایمال کرده متفرق ساخت و تائید علیحده چنین
موهبتی عظیم روی داد و عظمت خان که بر او سوار بود زخمی شد بعد از چند روز از آن زخم در
گذشت حضرت می‌فرمودند که درین هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده نظارگی تائیدات ایزدی
بودیم فیل سدلیه درون قلعه درآمده در کشتن و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی به جانب
او دویده شمشیر انداخت اندکی بر روی رسید و او پروا نکرده او را به خرطوم پیچیده و انداخت
در همین اثنا دیگری را بر روی او شد و سدلیه با او روی آورد و شخص اول از چنگال او خلاص
شده باز از روی تهور شمشیری از عقب او انداخت والحق بسیار خوب جنبید و آنحضرت می‌فرمودند
که در عین زد و گیر از بهادران که من او را می‌شناختم به نظر درآمد که راجپوتی از مفاصد دیوار خرد
او را به جنگ خود طلبید و او نیز گشاده پیشانی متوجه او شد یکی از دلاوران لشکر منصور که آنرا هم نمی
شناختم به معاونت و امداد آن بهادر دیگر روان شد و او به اهتمام منع کرد که رسم دلاوری و آئین
مروت نیست که او همراه به یکا یک خواسته باشد و تو مددگاری من بیائی لصبد اهتمام او را از آمدن
باز داشت و خود کار زار نموده کار او را تمام کرد می‌فرمودند که هر چند ازین مردانه به مروت نشان
جستم به دید نیامد همانا که از مردان غیب بود که تائید این بزرگ صورت و معنی بیکه حیثیانی پوشیده
به خدمت قیام داشت اوائل فتح تا پنجاه فیل و اواخر تا سی صد فیل درون حصار درآمده اعدا را
پایمال ساخت می‌فرمودند که نزدیک به بتخانه گوبند سیام رسیده بودیم که فیلبانی فیل
شخصی را پایمال فیل ساخته و در خرطوم پیچیده به حضور اقدس آورد و به عرض اشرف رسانید

کنام این را نمیدانم اما از سران این حصاری نماید جمعی کثیر در گرد او جان فشانیها کردند آخر
ظاهر شد که تباه بود که پایمال مذلت و هلاکت گشت درین هنگام که بملازمت آورده بودند معتجی
مانده بود بعد از زمانی در گذشت راجپوتان جنگجوی که دران قلعه فراهم آمده بودند قریب به
هشت هزار کس بود اما از رعایا که آنها هم در مراسم نگاهبانی و خدمت گذاری دقیقه فروگذاشت
نمیکردند از چهل هزار کس زیاده بودند زمانی که رایات والا بقلعه در آمد اهل قلعه بعضی در بتکده ها
بخیال شرافت مقام و تائید اصنام افسرده منتظر جان فشانی بودند و بعضی در مساکن و منازل
خود بر سر جهل ایستاده تن بهلاک می بردند و جمعی شمشیرها برهنه علم کرده و نیزه ها کوتاه گرفته
رو بغازیان نصرت پیوند می آوردند و این بهادران غزا پیشه بناوک دلدوز و تیغ معرکه
سوز و سنان صف شگاف کار آن سیه بختان را تمام می ساختند و جمعی که به بتکده ها و خانها
قدم جهل را ثبات داده بودند غازیان اقبال مند را دیده بپای تهور بیرون می دویدند و
و به بهادران نارسیده بصدمات قهر بخاک و خون برابر می شدند شعر چنین رزمها در
جهان کس ندید ✤ نه از کار دانان گیتی شنید ✤ چگویم ازان جنگ آن کارزار ✤
که یک شمه نتوانم از صد هزار ✤ و از اول صبح تا نصف النهار وقت زوال این بداختران
بود بسطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این مدبران می سوخت و قریب سی هزار کس به
خاک هلاک افتادند و سبب بسیار کشته شدن آن بود که در زمان پیش بتاریخ سوم محرم
هفتصد و سوم هلالی که سلطان علاءالدین در شش ماه و هفت روز گرفته بود چون رعایا
بجنگ نمی پرداختند از قتل ایمن مانده بودند و درین والاهمت ستیزه و پرخاش بتقدیم
رسانیدند بعد از ظهور تباشیر استیلا و غلبه معذرت این گروه فائده مند نیامد حکم قتل عام شد
و جمعی کثیر در بند هم افتادند و از غرائب آنکه قهر شاهنشاهی به بند و قیچیان قدر انداز کم خطا

برقلعه فراوان بود هرچند تفحص بسیار شد از انها نشانی نیافتند آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران
بلباس مکر و تزویر از قلعه جان بسلامت بیرون برده‌اند وطریق برآمدن چنان بود که چون عساکر نصرت
اعتصام دست غارت گشاده دربستن و تاراج کردن اهل حصار گرم شدند این بدنهادان که تا
هزار کس بودند اهل و عیال خود را چون اسیران مقید ساخته روانه شدند و بر چیدگان آنها حقیقت
حال پوشیده ماند و چنان دانستند که پیاده‌های عساکر اقبال بند کرده جمعی را می‌برند و در
چنان هنگام چنین تدبیری شایسته کرده نجات سلامت یافتند اگرچه دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه و
هیچ گذری نبود که از کشته‌ها پشته‌ها نهشته اما در سه جا مخالفان بسیار کشته شدند جمعی کثیر
از راجپوتان در خانه رانا که دران قلعه بود گرد آمده فرو شدند و این بدنهادان در دفعه دو
سه سیصد کس برآمده جان‌فشانی میکردند و جمعی انبوه در بتخانه مهادیو که معبد و مقصد بزرگ ایشان
بود اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند و در دروازه رام پوره نیز گروهی انبوه شده گرد هستی خود
برباد دادند و فتحی عظیم که طراز فتحهای دولت افزای تواند شد از کمین اقبال بظهور آمد و گردن‌کشان
هندوستان را یکبارگی سودای نخوت از سر بدر رفت و پروشنی خاص بندگی از سر گرفتند
و از عساکر اقبال درین روز بغیر از ضرب علی تواچی هیچ یکی جام شهادت نکشید و حضرت شاهنشاهی
ادای سجدات شکر نموده همچنان نقره و همرکاب فتح بعد از نیم روز به اردوی مقدس متوجه شدند
و تا سه روز دیگر بتقریب انتظام بعضی امور توقف نموده تمامی آن سرکار را به خواجه عبدالمجید
آصف خان مکرمت فرمودند و چون در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد
از حصول فتح پیاده متوجه روضه منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نور گستر است
توجه فرمایند زمانی که از قلعه چیتور مراجعت فرمودند بر ضمیر آن شاهسوار دولت بایفای نذری
که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس بود تافت و تا اردوی ظفر قرین پیاده آمدند در روز

فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق سه شنبه بست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلی همچنان بپیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت هوا و تفسیدگی ریگ بیابان بقدم شوق راه قطع می شد با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال سوار می آمده باشند اما مقربان بساط اخلاص را از سعادت موافقت گزیر نبود چندی از خاصان حریم عزت در سایه حضرت پیاده میرفتند چون قصبه ماندل مضرب خیام اقبال شد شکوفه قراول که پیشتر باجمیر رفته نوید آمدن رایات اقبال را رسانیده بود بسرعت آمد و از منزویان تجرد گزین آن روضه مقدسه عرایض بدرگاه جهان پناه آورد که حضرت خواجه در خواب در آمده فرموده اند که پادشاه صورت و معنی از حق اندیشی و خداپرستی حسن ظن بمن مسکین کرده پیاده عزیمت زیارت دارد بهر روشنی که دانند آن قافله سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند اگر او قدر بزرگی خود دانستی کجا قطره بر من خاک نشین کوی طلب انداختی چون این عرض بمسامع اقبال رسید آنحضرت ازان منزل سوار دولت شدند و روز آسمان بست و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه اجمیر از ورود اقدس مطلع اقبال گشت و از یک منزلی پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شدند و پیش از آنکه بدولت سرای مخیم اقبال نزول فرمایند از گرد راه بطواف روضه قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان آن حواشی قدس را بمراسم اشفاق و افضال کامیاب ساختند و تا ده روز دران خطه فیض انتما متوجه مبدا فیاض بوده باستفاضه انوار صوری و معنوی استلذاذ داشتند و از جمله سوانح اقبال که در ایام محاصره قلعه چیتور روی نمود آن بود که سلیمان حاکم بنگاله بتازگی خطبه بنام نامی حضرت شاهنشاهی خواند و منعم خان خانخانان ملاقات نموده گرگ آشتی کرد و شرح این سرگذشت آنست که ازان باز که مبارز خان که بعدلی

افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشید و میان او و منعم خان تحف و هدایا و رسل و رسایل
مبانی رابطه رسمی استحکام گونه یافت و درین وقت که رایات جهان کشا به تسخیر چتور نهضت
فرمود سلیمان در مقام استیصال راجه اودیسه و ابراهیم شد و چون از منعم خان خانخانان
خاطر جمع نداشت درچنین هنگام فرصت که رایات جهانگشا به تسخیر قلعه چتور متوجه بود بوسیله
لودی متحرک سلسله یکجهتی شد که خاطر از و جمع سازد طرح مصافات انداخت و بعد از مراسلات
اتحاد و مفاوضات یکتادلی قرار داد که خان خانان بدیدن او آید تا در مواجهه اساس رابطه را
استحکام دهد و خطبه و سکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی مزین گرداند خان خانان را رای
بران قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سر رشته ظاهر را انتظام بخشد هرچند خیرخواهان دوربین
ازین اندیشه ناصواب ممانعت نمودند گوش نکرده با سی صد کس گزیده خود و محب علی خان
و ابراهیم خان اوزبک و لعل خان بدخشی و کوچک علی خان پسر میر سلطان و ویس قبچاق و میر هاشم
برادر ابو المعالی و هاشم خان و متعلقان این مردم که مجموع هزار کس باشند به پتنه روان شد لودی
آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورد و بعد ازان بایزید پسر کلان سلیمان آمد و پنج شش کروه
که از پتنه ماند سلیمان باستقبال آمده باحترام دریافت اول خان خانان جشن داشته سلیمان را
بمنزل خود طلبید و محفلی آراسته ترتیب داد روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجای آورد و منبر را
بنام مقدس سربلند گردانید و نقود را بسکه اقدس افتخار بخشید و پیشکشهای لایق داد و جمعی
از اعیان او شورانگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان کردند که رایات عالی به تسخیر چتور مشغول است
و اکثر امرای بزرگ در خدمت حضور اند خانخانان را که کارش بانجام رسانیدیم تا پای تخت
کسی که مدافعه نماید نیست لودی چون ازین غدر آگاهی یافت سخنان هوش افزا در میان آورده
گفت که با چنین صاحب اقبالی که سال بسال لمعات دولت افزای او بر ممالک می تابد در مخالفت

زدن از عقل دور اندیش دور بهت و دیگر آنکه خان خانان یکی از بنده های تربیت کرده

اوست بزرگان تائید یافته ایزدی امروز بر هر مسکین که نظر عاطفت اندازند خانخانان

می شود از قصد این مردم سعد و چه کشاید دیگر مثل ابراهیم مخالفی در کمین داریم چگونه این

اراده تمشیت خواهد یافت اگرچه سلیمان پذیرای نصیحت شده بود اما سائر افغانان که مدهوش

باده جهل بودند این سخن گوش نکرده در فتنه میزدند منعم خان این خبر شنیده بلطائف حیل اردو خود

گذاشته با کنکش لودی با معدودی جریده برآمد بعد از آنکه بسیاری از راه طی شد افغانان خیره

رای اطلاع یافتند و چون کار از دست رفته بود بغیر از طرز ملایمت کاری دیگر پیش نگرفتند

بایزید و لودی جریده پیش خان خانان آمده اعزاز و اکرام بجای آورده برگشتند و منعم خان

از آب گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتح نامه چتور رسید و موجب هزار گونه تقویت

اولیای دولت شد و سلیمان با دل جمع روی به بنگاله آورده در انصرام مهمات خود اشتغال

نمود و ملک اودیسه که بتخانه جگنات در انجاست بتصرف گرفت و راجه انجا را ببدعهدی کشت

ابراهیم مذکور که نه عقل درست داشت و بخت بلند سرگردان تیه حیرت گشته براجه مذکور پناه

برده اندیشه سروری بخودی برد قسم و تزویر او را بجنگ آورده بعدم خانه فرستاد و منعم خان

نیز بخاطر مطمئن با نتظام معاملات خود پرداخت شعر ای دیده کشای دور بینان * بمرمایه

ده تهی نشینان * و ستنیکه فتاد نفس خودرای * در مطرح سیل بی سر و پای *

بیاوری اقبال روز افزون سخن بدین جای رسید و تحتی با دل المبکی روی آورد امید که

بفروغ افزای صبح سعادت دل را روشنی تازه و زبان را نیروی نو پدید آمد و نفس نفیس

فیاد از دشوار آسانی و شایستگی پذیرد شعر مرا چون ها تف دل دید و مستانه

برآورد از رواق همت آواز * بهار نو برآر از چشمه نوشش * سخن را دست باف تازه در پوشش

آغاز سال سیزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور دوم

درین هنگام عشرت انجام که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعهٔ چیتور در عرصهٔ اجمیر
فیض بخش عالمیان بود موکب نوروز سعادت افروز رسید و رایت جهان آرای نیر اعظم
در شرف خانهٔ حمل ارتفاع گرفت و چون غنچه تیز دستی نسیم بهار کشوده شد و عساکر نباتات
چمن آرای روضهٔ اعتدال گشتند شعر بگسترده فرشی ز دیبای چین * بر و پیکر هفت
کشور زمین * در آن بزمگه شادی آراستند * مهان را بخواندند و می خواستند * نمودند مهر و
فروردند کام * گزیدند باز و گرفتند جام * و بعد از گذشتن سه ساعت و نه دقیقه از شب
پنجشنبه یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و پنج هلالی تحویل سعادت اکلیل روی نمود و آغاز
سال سیزدهم الهی یعنی سال فروردین که سال اول است از دوره دویم شد امید که هزاران
دوره و قرن بعد این خدیو صورت و معنی خاصیت بهار داشته باشد آنحضرت بدولت
و اقبال بعد از تمام لوازم طوی و انصرام جشن نوروزی روز سفندارمذ پنجم فروردین ماه الهی
موافق روز دوشنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعت از خطهٔ اجمیر مستقر اورنگ سلطنت ارتفاع
دادند و از راه میوات و انبساط شکار نهضت فرمودند در اثنای شکار قراولان رکاب
اقبال نشان بیشهٔ شیر دادند سلسله شوق حضرت شاهنشاهی بشکار آن نفس بخش در آمد
شیر شکارانه توجه فرمودند چون نزدیک نیستان رسیدند ناگاه شیری مهیب بیرون تاخت
دوید مقربان بساط عزت عنان اختیار از دست داده بخدنگ جان ستان نزدیک و خستند
حضرت شاهنشاهی آن تیز دستی را نه پسندیدند و حکم فرمودند که دیگر هر درنده که از بیشه
بر آید بحکم مقدس کس گرد او نگردد حضرت درین حرف بودند که شیری دیگر بهزار هنگامه

برآمده روبروی حضرت خرامنده گشت ملتزمان رکاب دولت از مشاهده این حال موی
بر تن علم شد اما بموجب حکم مقدس هیچکس یارای اقدام بر دفع او نداشت و آنحضرت سواره بخشم
شیر شکار نگریسته تیری بر وزدند و شیر از فرط تهور زخمی شده همچنان بر صلابت خرامان خرامان
بر بلندی برآمده خشمگین نشست آنحضرت از اسپ فرود آمده ایستادند و دلاوران شیرافگن
بر دور او دائره کشیدند و حضرت شاه وقتی سهراست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان
خورده از بناگوش او پوست تال رفت درینوقت شیر خشمگین شده پیش آمد آنحضرت در صدد
آن شدند که تیری دیگر حواله کنند و قابوی طلبیدند و بهر جانب که آنحضرت توجه میفرمودند
شیر همان جانب میکرد و قابو چنانچه باید دست نمی داد از زبان مقدس شاهنشاهی
شنیدم که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی چنان رفته
جمعی که بشکار شیر برآمده اند هر کس که تقدیر بران رفته است که از دست او شیر شکار شود
نگاه شیر بجانب او می بود میفرمودند که چندین مرتبه بالنفس مقدس متوجه شکار شدیم
همین مشاهده شد و تجربه پیوست القصه چون قابو بدست نمی افتاد به رستم خان فرمودند
که پیشتر روتا به نگاه کردن جانب تو قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که مغضوب
شده بود دانست که همانا حکم پیش رفتن بلازمان رکاب عالی شده از عقب حضرت شاه و تیر و
کمان در دست روان شد شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک رسید به تیر درآمده
بمقتضای سرنوشت خطا کرد شیر آمده و دو پنجه خود بر وی انداخت آن زبردست توانا نیز حمله
کرده بشیر درآویخت و دست چپ خود را در دهن او انداخته دست دیگر بخنجر برد چون تقدیر
با مری دیگر رفته بود خنجر بند بنیام مستحکم شد تا گسیختن بند شیر دست عادل فرو خایید بعد از آن
خنجر کشیده دو زخم بر دهن شیر انداخت بار دوم دست راست او را بدهن گرفت درین اثنا

شیر بدستی که از دست حضرت رها شده بود زخمی شده بگوشه نشست دوباره بندوق زدند چون آنهم کاری نیفتاد خشمگین شد و بجانب ... تهور روآورد

دلاوران بساط حضور از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان بعادل هم
زخم شمشیری رسید و آن بهادر شیر دل مدت چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده در جانکندن
بود عاقبت بهمان زخمهای عنیف و سرایت سمیت باعضای رئیسه در دار الخلافت آگره در
گذشت و همانا که این مکافات بی ادبیت که با پدر خود کرده بود مجملی ازین سرگذشت آنکه
آن بی حفاظ با زن دیوان پدر سر و کار داشت و آن غفلت منش دل بمرگ نهاده ترک او
نمیداد و پدر او را ازین کار ناشائسته باز میداشت روزی آن بی اعتدال از نصیحت پدر
بشورش درآمده شمشیری باو حواله کرد فی الواقع اگر در بازپرس الهی و دادگاه ایزدی
عادل همین سزا از وبال آن کردار برآمده سود برداشته باشد آنچنان جریمه عظیمه اکجا امثال
این امور پاداش تواند شد القصه بعد فراغ از انبساط شکار اردوی معلی را که در نواحی الور
نزول فرموده بود روانه ساختند و خود بدولت و اقبال از راه نارنول جیلان اقبال
فرموده بعبکر اقبال پیوستند و از آنجا شکار کنان روز سه شنبه پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق
چهارشنبه پانزدهم شوال بفال اجلال بدار الخلافت آگره انداختند و جهانیان بنشاط ابد
و عشرت پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده قدسی القاب حاجی بیگم
بعد از زیارت حرمین الشریفین بایصال خیرات و مبرات عظیمه بمستحقان آن امکنه گرامی شرح
بممالک محروسه نموده بدیدار مقدس قبله جان و دل و بادشاه صورت و معنی مسرت افزای
شدند و از سوانح انتهاض عساکر منصوره است بتسخیر قلعه رنتهپور که در رصانت و استحکام ثانی
اثنین قلعه چیتور تواند بود بموجب حکم مقدس از میانه راه عنان تاب شدن و بدفع فتنه میرزایان
رو بولایت مالوه آوردن و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه موکب جهانگشای بعد از
فتح قلعه چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود بر ضمیر مقدس شاهنشاهی بالهام دولت چنان پرتو

انداخت که بعضی از سران و سرداران را که در یورش چتور بسعادت خدمت دولت پذیر بوده اند
بادید بر رسیده به تسخیر قلعه رنتهنبور که سنگ راه موکب امن بوده نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه
صادق خان و بابا خان قاقشال و سانجی خان و صفدر خان و بهادر خان و [illegible] خان
و دیگر امرای عظام را بسرگردگی اشرف خان باین خدمت دولت پیرای رخصت فرمودند
عساکر اقبال قدری راه طی کرده بیش و پس میرفت بسرعان جهان نورد خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا
و محمد حسین میرزا جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده
اند و حصار اوجین را که معظم امصار آن ولایت است در محاصره دارند و آن تیره غبار تفرقه از نهاد
جمعیت آن بلاد سر بر کرده و سرگذشت این بدبختی شرارت انگیز آنکه چون در هنگام نهضت موکب
مقدس به تسخیر قلعه چتور از نواحی قلعه کاکرون شهاب الدین احمد خان را با بسیاری از امرای
عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان بر سر میرزایان فرستادند میرزایان [illegible] کوکبه
اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف با افواج قاهره از حوصله طاقت بیرون دیده بجانب گجرات
شتافتند و چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه چانپانیر
و سورت و بهروج کوس تسلط و استقلال میزد پیوستند و او در آن وقت قصد گرفتن احمدآباد
کرده بر سر اعتماد خان میخواست لشکر کشد آمدن میرزایان را مغتنم دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت
و در حوالی شهر معرکه نبرد گرم کرد و اعتماد خان را شکست داده احمدآباد را متصرف شد و چون
از میرزایان این پیکارهای نمایان سر برزد چنگیز خان تفقد نموده در حوالی بروج ایشان را
بجاگیرهای مناسب ممتاز ساخت و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود آنجا نیز دست
تطاول دراز کردند و از خودسری بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدم بی
اعتدالی پیمودن گرفتند چنگیز خان بدفع اینها لشکری گران فرستاد در مضافات [illegible]

غلبه نمودند و چون تاب مقابله چنگیز خان نداشتند گرد حوادث انگیخته بولایت خاندیس رسیدند
و انجا هم بساط امنیت نوردیده بقصد مالوه برآمده در حواشی اجین نطع فتنه گستردند مرادخان
جاگیردار اجین و میرزا عزیز الله دیوان سرکار مالوه پیش از آن بدو روز بر مفاسد خیال آنها
اطلاع یافته در تعمیر و تحصین قلعه اجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند چون خبر این فتنه
و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت و قانون عدالت منشور اقبال از مکمن عظمت
اصدار یافت افواج قاهره که به تسخیر قلعه رنتهنبور پیش شتافته اند دفع این فتنه را مقدم داشته
متوجه مالوه شوند امرای کاربند حکم پادشاهی چندی شدند بصوب مالوه عنان تافته شدند و
پیشتر شتافتند باران عرصه پای همت شدند و حضرت شاهنشاهی چندی از امرای گرامی
مثل قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که بخشی گری جنود اقبال اختصاص یافته بود
از بساط حضور جدا ساخته ضمیمه عساکر نصرت قرین فرمودند و چون افواج قاهره بسرونج رسید
شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بوده بسامان شایسته بامرا پیوست و در سارنگپور شاه
بداغ خان که حکومت آنجا داشت ملحق شد و میرزایان از استماع سطوت افواج قاهره پای
تمکین از دست داده دست از پای نشناخته بروز روزگار سیاه شدند و روبه فرار نمودند
مرادخان و میر عزیز الله دیوان و سایر امرای عظام عنان همت بتعاقب معروف داشته
و میرزایان از صیت قدوم لشکر منصور از مندو برآمده سراسیمه خود را آب نربده زدند و جمعی کثیر
از همراهان آن گروه ادبار مند رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند و دران نواحی خبر قتل چنگیز خان
بغدر جهار خان حبشی و تغیر گجرات شنیده آنرا امری عظیم خیال کرده روی ادبار بآن سمت
آوردند امرای نصرت پیوند تعاقب نموده بر ساحل نربده رسیدند و چون تسخیر گجرات در گرو
وقت دیگر بود بی حکم مقدس بادره بدین اقدام ننموده طریق مراجعت پیمودند جاگیرداران مالوه

بجاگیر خود ماندند و دیگر امرا مثل اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث الدین علی
همعنان نصرت و اقبال متوجه آستان بوس مقدس شدند و در دار الخلافت آگره بزمین بوس
معلی سربلندی یافتند و بواسطه آنکه بمسامع علیه رسانده بودند که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان
تکاهل و تساهل نموده اند روزی چند معاتب گشتند و چون پرتو ظهور یافت که سخن سازان فتنه انگیز
خبر غیر واقع اشتهار داده بودند مشمول مراحم خسروانی شدند و میرزایان رانده و مانده همعنان
جوقی اوباش بگجرات رسیدند و ولایتی از حاکم خالی یافته قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و جدل
گرفتند و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بهروچ رسید رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه او
بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد و اهل فتنه بیک سال محاصره کرده تا دو سال بر در او نشستند
همواره از قلعه برآمده می تاخت و کارنامه های رستمی بجا می آورد و چون بی سر بود و از امداد و
اعانت ناامید در صلح زده قلعه را داد و بیحد رو تکرار باب شهادت جانش نیز از حصار بدن
برآمد و ماجرای میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان در بن شگرفنامه اقبال بجای خود
رقم توشیح و نقش تصحیح خواهد پذیرفت و از سوانح آنست که امرای اتکه خیل را از حد و د پنجاب
تغیر داده دارائی آن دیار بحسین قلیخان که از نیکو خدمتی بخان جهانی ممتاز شده بود و تفویض فرمودند
بر ضمائر دیده وران دوربین مختفی نماند که گلبندان معانی پادشاهی را بباغبانی نسبت داده
اند چنانچه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت و بر داشتن آن و در جائی نشاندن بجای
دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن نشو و نما بمقدار
صالح و استیصال اشجار بدسرشت و قطع اغصان ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند
کردن بعضی ببعضی و تمتع کردن بمیوه های گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن
در هنگام حاجت و امثال آن که در علم فلاحت مقرر شده انتظام می بخشد همچنان بادشاهان

دوربین داد گر تهذیب سلطنت و تادیب سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت
می افروزند و لوای هدایت می افرازند هر جمعی با هم یکدل و یکزبان بوده فراهم آیند و کثرت
هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولاً بجهت اصلاح احوال خودشان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم
سکنه آن اجتماع را متفرق می سازند هر چند امری ناملایم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد
این تفرقه سرمایه جمعیت است چه از آشوب باده مردافگن دنیا و بدمستی تنک شرابان
این خمخانه هوش ربا ایمن نتوان نشست خصوصاً وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه
کاران فراوان باشند و غفلت در نهاد بشریت مرکوز بنا برین تمهید دانش ناهید رای مملکت
آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که امرای اخلاص منش انکه خیل را که مدتی مدید در پنجاب
فراهم آمده انتظام بخش آنحدود بودند تغیر محال نموده و بدولت بساط بوس سربلند ساخته بانتظام
ولایتی دیگر کامیاب سازند هر چند در سوابق ایام چه دران وقت که خان کلان بکابل رفته بود
و چه دران زمان که میرزا حکیم بامعدودی محاصره لاهور نموده سخنان غریب درباره این عقیدت مندان
مذکور ساختند در پیشگاه باطن مقدس که جام جهان نمای اسرار کونی و الهی است همگی آن سخنان
بفروغ صدق روشنائی نپذیرفت لیکن بمقتضای همان قانون که واجب دین سلطنت است
قرار یافت که مجموع امرای پنجاب و جاگیرداران آن سرکار را طلبیده دارائی آن ولایت را
بعهده بعضی دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند دران هنگام که موکب مقدس فتح
قلعه چیتور کرده مستقر اورنگ سلطنت رسید منشور اقبال بطلب امرای پنجاب شرف اصدار یافت
و این سعادت اساسان تبارک ادب شتافته در شهریور ماه الهی موافق ربیع الاول نهصد
و هفتاد و شش در دارالخلافت آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند و بعد از اندک
سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکرمت شد و سرکار قنوج بشهم خان

مخصوص گشت و جمیع فرزندان آن رفعت پیوند و منتسبان این قبیلهٔ جلیله بجاگیرهای شایسته ممتاز ساختند و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جاگیر او را در پنجاب بحال خود گذاشتند و آن ولایت بحسین قلیخان مقرر ساخته از سرکار ناگور طلب فرمودند دران هنگام که موکب جهان کشای بعزیمت فتح قلعهٔ رنتهپور داعیهٔ نهضت داشت از گرد راه رسیده غبار آستان معلی سرمهٔ دیدهٔ اقبال خود ساخت و درین یورش دولت افزای بدوام خدمت سعادت‌مند بود و چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت بمستقر سریر خلافت ورود اقبال فرمود با برادرش اسمعیل قلیخان بانتظام بخشی پنجاب رخصت فرمودند و درین سال اقبال پیرای شهاب الدین احمدخان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین بوس دریافت و رای جهان آرای اقتضای فرمود که مظفرخان را مهمات ملکی و مالی از اندازهٔ اقتدار بیرون است بخالصات شریفه چنانچه بایدنمی توانست رسید لائق دولت آنست که یکی از کاردانان عقیدت پیوند و دیانت‌مند جداگانه را مخصوص این خدمت عالی گردانید که همگی همت را مصروف این کار ساخته انتظام شایسته نماید بنا برین اندیشه دولت افزا شهاب الدین احمدخان را که از صفات مذکور بهرهٔ عظیم داشت بجهت خالصه نامزد فرمودند و او سعی شایسته این خدمت را دلخواه انتظام داد و چون خالصات بسپارد دیانت کیشان بلعنان گرفتها کم تصرف کم پیدا می‌شوند او ضبط هر ساله را که متضمن اخراجات فراوان و مشتمل تصرفات مردم بود برطرف ساخته نسقی قرار داد و بجز ده و آرسید متغلبان را از پای انداخت

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر قلعهٔ رنتهپور

با رهشی گیردان کشان محصوران سرشت که کلاه گوشهٔ استکبار کج نهاده دماغ شوری

ای حسین قلیخان از ناگور رسیده عتبه بوس حضوری شد ۱۲ سنه ۵ع فرصت که هریک را بجای دیگر مامور ومقرر نموده افتخار و امتیاز بخشیدند ۱۲ سنه ۵ع در دیانت و کار و امانت گذاری خان نظیر و بی‌همتا بود و عدیل نداشت و آری حاصل

در سر دارند چون ترتیب فرمان برداران اطاعت منش که زیر بار انقیاد خمیده قامت گرم
رفتارند بر ذمت اقتدار سلاطین والاشکوه که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته اند گزیده ترین
عبادات نشاه تعلق است والمنة لله که خاطر ملک آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این دولت
ستوده را همواره پیش نهاد همت جهانگشای دارد چنانچه بمیامن اقبال روز افزون
آنحضرت زمان زمان عرصه دلگشای هندوستان از خس و خاشاک مفسدان تمرد پیشه صاف
جلوه می نماید چون قلعه رفعت اساس چیتور بسطوت سلطنت مفتوح شد و سرکشان فتنه سرشت
فیل مال عساکر اقبال گشتند توجه اشرف بر تسخیر قلعه رنتهنبور که عدیل اوست پرتو انداخت و چون
جمعی از امرای نصرت اعتصام بفتح آن تعیین شده بودند و هر مرتبه امری که سبب توقف این
کار شگرف باشد پیش آمد و پیدا است که سببیان کارگاه تقدیر عطیه فتح آنرا به نهضت موکب مقدس
شاهنشاهی باز بسته بودند لاجرم بالهام دولت پیرای این مطلب ارجمند درین هنگام سعادت
چهره از مطلع توجه آنحضرت سر بر زد و در روز آذر نهم دی ماه الهی موافق [illegible] و شنبه [illegible] رجب
نهضت رایات عالیه بتسخیر این حصار والاشکوه اتفاق افتاد و بجهت استمداد همت از بواطن
خلوتیان حظائر قدس مرور از راه دار الملک دهلی روی نمود و دران اکثر که استفاضه
انوار فرمودند خصوصاً بمرقد معطر سریر نشین سلطنت صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنت
آشیانی مشرف شده معتکفان حواشی آن مکان معلی را تفقدات خسروانه فرمودند و بین
مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزائل خیرات و مبرات امتیاز بخشیدند و دامان تهی دستان و
شهر را بعطایای جبلیه گرانبار ساختند و در حوالی قصبه پالم که در نواحی شهر واقع است طرح
شکار قمرغه فرموده بصید عشرت پرداختند و دران عرصه نشاط مورد انواع انبساط
گشته داد شکار صوری و معنوی دادند و از آنجا شکار کنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند

۱۳۴ دوم

ودر شهر الور ظلال معدلت گسترده سمند نهضت پیشتر جولان داده شد و از قضایای عبرت انگیز آنکه
در حدود قصبه لال سوت فیل منک که از فیلان نامی حلقه خاصه بود بر فیل شیخ محمد بخاری
از روی مستی دوید و آن فیل را بدو دندان خود چنان بر داشته که موجب تعجب نظارگیان
شد و اثر زور بسینه آن فیل نامی رسید و بعد از دو روز رخت هستی بر بست ماده فیل او تا آن روز
ازین روی گرد آب و دانه و علف نگشت هر چند سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتند تا آنکه بروز سوم
از فرط اندوه جدائی مصاحب خود جان داد رابطه را هرگاه در چنین حیوانات این تاثیر باشد
در آدمی خود چه کارها که نکند و نیاید اما کسی را سلسله قیاس با آدم صورتان بیمعنی نکشد که این گروه را
پایه از جمادات فروتر است و با لجمله ارباب معنی را از دیدن این سانحه چراغ هوش افروخته شد
و ساده لوحان مکتب خانه اخلاص را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد و حضرت شاهنشاهی
بعد از طی منازل و قطع مراحل روز انیران سیوم بهمن ماه الهی موافق سه شنبه بیست و یکم شعبان
بساحت ظاهر قلعه رنتهنبور خیم سرادقات اقبال ساختند و این قلعه در میان کوهستان واقع
شده و باین تقریب میگویند که همه قلعه‌ها برهنه اند و این جوشن پوش و نام اصل این قلعه رنتپور است
و رن نام کوهچه ایست بلند سرکوب آن و باین ترکیب نام زد زبان شهرت گشت و این قلعه ایست
در غایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه بکنگر ارتفاع او نرسیده و تحقیق سهم بدیوار استحکام او
کارگر نیفتاده شعر یکی کوه دیدند سر بر سماک ❊ نه از رنج دست کسی بیمناک ❊
بر و بد حصاری که از روزگار ❊ نکرده برو چرخ فکرت گذار ❊ نیاید درو پایه اولین ❊
ندیده بگیتی حصاری چنین ❊ و در آن ایام رای سرجن هاده از آن قلعه دست تسلط داشت
و بانواع وجوه و جهات استحکام آن نموده و سامان و سرانجام آن داده و از تیر را اول
آماده جنگ شده مدار نخوت خود را بر آن سنگ پاره نهاده بود و حضرت شاهنشاهی روز

از منزل اجلال از بیرون تنگی که مضرب خیام اقبال بود برآمده از مقربان بساط اقدس
بتماشای کوهستان توجه فرمودند بر بالای آن شتافته فراز و نشیب قلعه را بچشم دوربین
نظاره کرده اند و صورت فتح آن را در آئینهٔ خیال درآورده نطاق همت بر تسخیر آن بستند شعر
چنین گفت خاقان روشن روان * که ای نامور یادگار جهان * بتوفیق یزدان
جان آفرین * براندازم این حصن را بر زمین * و بموجب حکم گیتی کشای بخشیان
کارآگاه دوره آن کوه را که قلعه بر قلهٔ آن اساس یافته مورچل مورچل بر عساکر منصور تقسیم
نموده اند و دریای لشکر محیط وار آن دوره را گرد موج خیزی و سیلاب ستیزی نموده
و راه درآمد و برآمد بر اهل قلعه بجدی بسته شد که باد را وران تنگنای مجال گذر نبود متحصنان
سرگرم توپ اندازی شدند هنگامهٔ آتش بازی گرمی پذیرفت و صدای قهرمانی فغان
بشش جهت اشتغال گرفت و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خانست بدرگاه معلی
از سفر حجاز او از شورش دماغی که پیدا کرده بود بی رخصت عالی از ولایت گره که حکومت آنجا
داشت این سفر اختیار کرد و خجالت زده از راه عراق بهندوستان آمد و از آنجا در حوالی رنتهنبور
بدولت بساط بوس استسعاد یافت و اسپان عراقی و دیگر نفایس از نظر اقدس گذرانید
و از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی آنست که دربارهٔ گناهکاران خود شرمگین شده با
آثار مروت و فتوت بظهور آورده بتفقدات گرامی خلعت بسیار بخشیدند و سرکار لکهنو و
آن حدود را جاگیر او مقرر ساخته بازمرتبهٔ امارت باو مفوض داشتند

آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور دوم

درین هنگام که رایات اشراق پذیر شاهنشاهی در محاصرهٔ قلعهٔ رنتهنبور بود کوکبهٔ لشکر...

دوم
مولوی سید محمد صادق سلمه الله تعالی فقط

بلند شد و عطر نوروز عالم را فرو گرفت دهن غنچه باز شد و آتش گل شعله فشان گشت سعید اشعر

نوبهاری چو طبع برنایان ❁ تازه تر از دماغ دانایان ❁ آتش افشان گل چمن

تازه چوگان سپاه سرو سمن ❁ سنبلستان سر طره انبوه ❁ طرب انگیز تر ز سایهٔ کوه ❁

لاله در دست چون بدستالو ❁ رعد در ابر چون بکوه صدا ❁ باد لب پر فیض صبح کنان ❁

عطر پیچید در دماغ جهان ❁ از میامن شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نضارت عالم

باطن گرفت و نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بست و دوم

رمضان نهصد و هفتاد و ششم شعشعهٔ شگفتگی به شرف گاه انداخت و سال چهاردهم که سال

اردی بهشت الهی است از دور دوم بخرمی و فرخندگی آغاز شد و نسیم بهار از شگفتگی گل اخبارت

بنوید فتح بعالمیان در داد مرغان چمن بزمزمهٔ نشاط فتحنامهٔ اقبال برخواندند چون بعد از تعمق

امعان نظر یقین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت جز بتوسل ساباط که سرکوب

گردن کشان باشد امکان پذیر نیست باندیشهٔ اقبال اساس قاسم خان میر بر و بحر بنای

آن عمارت مأمور شد و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت بود نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر

محکوم حکم معلی گشت کارپردازان کارگاه دولت ساباطی رفیع نزدیک دره ... بنیاد نهادند

بنایان چابکدست و خاره تراشان سخت بازو و حدادان و نجاران و سایر عمله و فعلهٔ عمار

کمر همت درین کار بستند و در اندک فرصتی بدستیاری همت این دو اخلاص پیشهٔ سعادت گزین

کار بسیار پیش رفت و رفعتش بچهار دست و گریبان شد و ضرب زنهای بزرگ که هر یکی از ایشان بر

مسطح بدو پوست جفت گاو بهزار جر ثقیل کشیدن مشکل بود و هر کدام سنگ شصت منی و نعاولیه هفت

می نمی خورد در چنین کوهستان پر نشیب و فراز آن راه های پیچ پیچ که پیچ و تاب سخن تعبیر پذیرد

بهمت عالی حضرت شاهنشاهی که عقده گشای صوری و معنوی است کهاران آهنین بازو و چالاکان

سنگین دوش برده بربالای کوهچه رن که مورچل بادشاهی بوده محاذی قلعه نگاه داشتند
و موجب حکم معلی آغاز انداختن کردند و عزیمت بنیاد برانداختن نمودند و به برانداختن صد در کوه
پیچیده صخره صمّا را گوش باز میکرد و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می افتاد و خانها بگرد میرفت
سورجن را از صورت این دود حیرت از دماغ برخواست و گرد از دمار او سر برزد آبروی غرور
او ریخته شد و آتش پندار او فرونشست در سلخ ماه رمضان که غرّهٔ فتح بود بر زبان مقدس
شاهنشاهی گذشت که اگر اهل قلعه امروز زمین بوس نیایند فردا که عید است قبق ما قلعه خواهد
بود سورجن از سطوت عظمت دل بای داد و توسل بشفاعت مقربان بساط قدس جسته پسران
خود دوده و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد و اینها بوساطت بعضی از اعیان بارگاهی بسعادت
زمین بوس کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان صدق گذاشتند و استدعای عفو جرائم
پدر کرده التماس سجدهٔ درگاه نمودند از انجا که محیط بخشش شاهنشاهی همواره در جوش است
گوش امید ایشان بجواهر مکارم گران شد و خلعت عفو پوشیده کامیاب اعمال خویش پدر گشتند
و از غرائب امور که دران روز بظهور آمد آنست که چون پسران سورجن را بخلعت پوشاندن از
پرده سرای پادشاهی بیرون آوردند یکی از راجپوتان خون گرفته که همراه آنها بود خیال تک
ضمیمهٔ سودای ذاتی او شد باندیشهٔ باطل خیال دریافت که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن
نفاذ یافته است از بدخواهی بشورش درآمده در مقام کشیدن شمشیر شد بهاگداس سکروال نوکر
راجه بهگونت داس نزدیک بود در مقام منع و نصیحت شد آن اجل رسیده شمشیر باو حواله کرد
آن سره مرد از جای نرفت و بموعظت درآمد که کار من سلسلت آشنایی مکید بگیرایم از این شورش
بگذر که غلط دانسته و کج رفته آن عربده کار درین مرتبه باو مقید نشده بجانب دولتخانه
پادشاهی دوید و پورن مل سپهدار که دست از شمشیر رساند و یکی و کس دیگر را نیز زخمی ساخت

۲۵ بهج دوم

و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی را که دران حوالی از نظارگیان جمال اقدس بود بزخم شمشیر
دو نیم کرد و درین اثنا یکی از مظفر خان رسیده یکی از مظفر خان رسیده او را از هم گذراند حضرت
شاهنشاهی را سنوح این قضیه موجب تعجب شد پسران سرجن اگرچه تقصیری نداشتند و معاتب
نشدند اما تختی در بار گران خجالت فرو رفتند و بهمان زبان مشغول عواطف شاهنشاهی شده
بتنبیه و سرزنش پدر شتافتند و به بشارت اقبال گوش هوش او را شاه راه قوافل سرور
ساختند سورجن حوصله خواهش خود فراغ دیده برای آنکه گران بار عزت گردد مصروف داشت
که اگر یکی از خاصان بساط قرب دست اطمینان بر فرق محجوبیت من نهاده همراه دولت
آستان بوس بلند ساز دو کلاه گوشه سعادت مرا از حضیض ذلت باوج عزت رساند
موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی فرموده ملتمس او را بموقف
قبول بلند پایگی بخشیدند و حسین قلیخان را باین خدمت مامور ساختند حسین قلیخان چون بر سر تارک
بقلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت و بآیین آداب بخانه خود برده لوازم اکرام
بجا آورد و بالتفات شاهنشاهی استمالت یافته روز ماه دوازدهم فروردین ماه الهی
سه شنبه سیوم شوال از قلعه برآمده ناصیه نیاز باستان معلی آورد و پیشکش گران با کلیدهای
قلعه که از زر و سیم ساخته بود نثار درگاه معلی ساخت و مشمول جلایل الطاف شاهنشاهی شد و در
حصار امن و امان در آمد بوسیله خاصان بساط عزت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنده
بار خود برآورد آنگاه حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لائق تارک امید براه
گذارد و درین مرتبه فرزندان او ملازم رکاب مقدس باشند آنحضرت بنده نوازی فرموده ارادهٔ
او را بسمع رضا مقرون ساختند و بانواع تفقدات و امن وافر آرزوی او را گران ساختند رخصت
فرمودند حکم معلی به برخاستن عساکر نصرت اعتصام نافذ شد و سرجن بشب ... بقلعه در آمده

تا شش روز اموال و احمال و منقبات خود را بیرون کشیده قلعه را با انبارها و جمیع آلات و ادوات قلعه داری بموجب حکم اعلی بمهتر خان که از خاصان عتبهٔ عبودیت است و در سلک امرای عظام انتظام دارد سپرد و تسخیر چنین قلعهٔ سپهر ارتفاع که فرمانروایان والاشکوه را با امتداد ایام میسر نشده بود و سلطان علاء الدین یکسال مشقت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرف بران یافت حضرت شاهنشاهی را بتائید اقبال در عرض یکماه میسر شد روز دیگر آنحضرت سوار دولت بر آن قلعه تصاعد فرموده بچتر اقبال سایه گستر شدند و غلغل الله اکبر در ان کوه فلک شکوه پیچید و نوای مبارک بادی از مقدسان عالم علوی بلند شد شعر در هر طرف که چشم کشاید نشان فتح در هر طرف که گوش نهی مژده ظفر چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات قلعهٔ رنتهپور و انتساق آنجا و بر طبق مراد صورت بست بموجب حکم گیتی مطاع خواجه جهان و مظفر خان باردوی بزرگ از راه راست روانه مستقر خلافت شدند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با خاصان رکاب قدس وقت توجه بخطهٔ اجمیر و زیارت روضهٔ منوره فیض بخش سعید آورده اند و هر روز به نشاط و شکار سیر دلخواه نموده منزل طی فرموده تا آنکه عرصهٔ دلکشای آن شهر متبرک بمیامن نزول اجلال مورد وفود برکات شد و آنحضرت بآداب انکسار زیارت مرقد مقدس نمود و استفاضهٔ انوار فرموده نقود گرامی در دامن احتیاج مجاوران آن بقعهٔ شریفه ریختند و همچنین تا یکهفته که موکب معلی دران دار الکرامت بود هر روز بزیارت استسعاد همت توجه میفرمودند و در ذهاب و ایاب و غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دار الخلافت آگره تافتند چون عرصهٔ قصبهٔ امبیر مهبط انوار جلال شد راجه بهگونت داس که آن قصبه موطن و مسکن او بود بتقدیم اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت پرداخت و بجلائل پیشکش سربلند سعادت گشت دولت معلی

ازان منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرموده در اثنای راه خبر بدرود کردن دربار خان
جهان گذران را بمسامع اجلال رسید در هنگام توجه بصوب اجمیر از اشتداد بیماری رخصت
دار الخلافت گرفته بود بسر نوشت آسمانی دران مصر اقبال در گذشت و ازانجا که باطن اقدس
آنحضرت معدن مروت و مردمی است و فطرت اشرف بقدر دانی مراتب اخلاص مجبول ازین
سانحه بغایت اندوهگین شدند و بر خاطر مهربان گران آمد و چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر و
سکون در امثال این امور شایسته است همچنین ناشکیبائی و بی آرامی در عالم تعلق پسندیده انگاشته
ازچنین بادشاه بسیار مخلص هر آئینه آئینهٔ زنگ زدای جوهر عقیدت شد و آن مخلص وفا کیش
نزدیک به پای سنگ بادشاهی که سابقا بر سر آن بنا یافته بود بموجب وصیتش مدفون شد
و فرزندان او بشمول عواطف شاهنشاهی گشتند ایزد سبحانه این شهنشاه مخلص نواز اخلاص
دوست را بقرون و دهور بر مسند دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون ضمیر بهشت
بهار او نگذارد **شعر**

خدایا تا مدار دست آسمان را | مکن زین بادشه خالی جهان را
فلک چون خاتمش زیر نگین باد | کلید عالمش در آستین باد

و بالجمله بعد از طی منازل
و قطع مراحل روز سی و یکم اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و چهارم ذی قعده
بر دار الخلافت آگره ظلال جلال گستردند و در مرکز ارک شهر در بنگالی محل که مجدد اساسش بسعی
همت بلند سر بفلک کشیده و ارکانش بسعی حکم معلی مرصوص البنا گشته بود نزول اقبال
فرمودند و ابواب معدلت و مکرمت بر عالمیان کشوده بهجت آرای گشتند

تسخیر قلعهٔ کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره

نسائم نصرت که از مهب اقبال وزیدن گیرد گلهای بساتین مراد در تبسم آید و اغصان فتح

باثمار افضال گران بار شود واذواق عشره کامیاب گردد از چهار رکن دولت منادی کنند
واز شش جهت اقبال نوید شادی رسانند ومصداق این معنی آنکه در روز سی و دوم امرداد ماه
الهی موافق شنبه بیست ونهم صفر نهصد وهفتاد وهفت منهیان اقبال نوید فتح قلعه کالنجر
بمسامع اجلال رسانیدند وآن قلعه ایست برکوه اساس یافته در رفعت ومتانت بانیلی
حصار سپهر همسنگ **شعر** راه جوید اجابت از پی آن — بر فرازش اگر کنند دعا
تا به بالا زرفعتش نرسند — همه امروزش از پس فردا
وآین قلعه را راجه رام چند
والی ولایت پته متصرف بود و در ایام ادبار افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان
بتقاضای گران مند بدست آورده در تحت تملک وتسلط خود داشت ورینولا که افواج ظفر لوا
بتسخیر قلعه رنتهپور نهضت سفر مود فرمان گیتی مطاع بنام مجنون خان قاقشال وشاهم خان
جلائر ودیگر امرا که بسمت شرق جاگیردار بودند رفعت نفاذ یافت که باستظهار اقبال جهانکشای
شاهنشاهی بهمتی عالی وخاطری خورسند تسخیر قلعه کالنجر نمایند امرای دولت ابد پیوند امتثال
منشور مقدس نموده باهتمام عظیم قلعه را محاصره کردند وکار بر قلعه نشینان تنگ گرفتند چنانچه
هیچ یکی سر از قلعه بیرون نمی توانست کرد چون طنطنه فتح قلعه چتور ورنتهپور در گوش گردنکشان
آفاق پیچیده بود هر کرا دیده دوربین تو تیای هوش قدری بینائی داشت بغیر از آنکه سر
استکبار بر زمین اطاعت نهد گزیر نبود راجه رامچند که پرتو از جوهر شعور داشت خبر وصول
موکب مقدس بمستقر خلافت شنیده امان طلبید وقلعه را بملازمان غلبه اقبال سپرد ومقالید
قلعه را با جلایل پیشکش مصحوب وکلای معتمد باستان معلی ارسال داشته آداب مبارک باد فتوحات
عالیه که بتازگی از مکمن غیب روی نموده بود بتقدیم رسانید واین دور اندیشی وپیش بینی او موقع
استحسان پیوست ووکلای راجه مشمول گشتند وحکومت وحراست آن قلعه بمجنون خان قاقشال

مقرر شد و بیامن اقبال شاهنشاهی اینچنین قلعه که عقاب اندیشه فرمانروایان پیشین گرد
بر فراز کنگره علوا و نه نشسته بی محنت نبرد و پیکار مسخر اولیای دولت شد و از سوانح آنکه بیر
راجه کجلی که در اقصای هندوستان نزدیک ولایت پیسا رست نزدیک بود در درگاه والا
سر بلند شد و انواع اخلاص مندی آن را به وقت عرض مقدس شاهنشاهی رسانید این راجه
بمال و ملک در میان زمین داران آن ناحیت علم تفرد افراشته و بواسطه آنکه وقتی از
تجرد نزدان عالم انفراد یکی از فرقه جوگیان سعادت یافته است در سالی یکبار بلباس آن
گروه در آمده در احترام این طبقه اهتمام میکند این راجه در عالم امثال نهاده صوری و معنوی حضرت
شاهنشاهی مشاهده نموده در سلک مخلصان و معتقدان در آمده پیوسته از مسافران احوال
گرامی پرسیدی و همواره در مقام آن بودی که نفائس اسباب آن دیار و خلاصه اموال خود
را بدرگاه معلی فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه بعد مسافت و توسط جبال و جبال
سنگ راه شدن مدعیان و اعدا او را این امنیت دست ندادی و کسی از مردم او این سفر دور
را که در میان دشمنان براه آزار رود اختیار نکردی درینولا وزیرزاده او از درست بینی و
بی تعلقی به هستی موهوم خویش این خدمت را متکفل شد اگرچه بسامان و سرانجام اسباب و
اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی یابد اما مجردانه همت درین کار می گمارم درگاه پوسته
هرچه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم هم حق صاحب خود گذارده شرح ارادت او میکنم و هم خود را
بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم چون وزیرزاده
پیش پدر و مادر عزیز بود رخصت عزیمت نمی دادند آخر کار خواهی نخواهی آن سعادتمند
بهزار گونه سعی رخصت گرفته متوجه شد راجه گفت اگرچه بهترین متاع عالم که اخلاص حقیقی است
بران درگاه میرسانید لیکن ادای حق نشه تعلق ناگزیر است و اگر تمام جواهر و اموال مرا بدان

درگاه برند چه نماید و چه قدر داشته باشد خصوصاً آنچه تو در صورت تحفه توانی برد و شتر
و از ممالک و اخطار طریق محفوظ ماند چه مقدار خواهد بود لیکن پیش من کاردی است ساخته
حکمای پیشین این دیار که بطلسمات و نیرنجات کارها درازنها کرده آنرا انجام رسانده‌اند
اگرچه بحسب ظاهر نمودی و بایستی ندارد اما خاصیت او آنست که هرگاه او را بآشنایی مساس
نمایند رفع شود این نادره وقت را بتو می‌سپارم که در جوف عصا مخفی کرده همراه می‌بری تا وسیله
یاد کرد من گردد آن ایلچی حق‌گذار بآن راه آمد و مدتها دور دور بساط عزت می‌بود و راه
عرض نمی‌یافت تا آنکه بوسیله راهبر حقیقت او بعرض اقدس رسید و آن مسکین نواز
غریب‌پرور او را طلبیده تشنه کام در راستی و او بعد از زمین بوس عبودیت و عرض اخلاص
خود آن تحفه را بنظر اقدس درآورد و مخصوص عاطفت گشت بعد از آن رخصت گرفته متوجه وطن
شد و آن کارد امروز در خزینه موجود است و بارها از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدیم
که بیفر نمودند از دویست کس متجاوز اند که کارشان بمردن افتاده بود بسبب مساس این کارد
صحت یافته‌اند و مبدع جهان آرا چنین قدرت کامله خویش را بار ظهور بخشید کسی را که نیت والا
و همت عالی باشد ایزد جهان بخش جان آفرین آرزوی که در باطن فیض آثار او رسد بمنت
کسی در کنار دولت او نهد چه جای دولتی که خواهان باشد دانا داند که چگونه آن مراد آراسته
باین بزرگ صورت و معنی روزی گرداند چنانچه وجود سعادت افزای فرزند گرامی که شهریار
گیتی آرا همواره بنعمت نیازمندی از درگاه الهی دریوزه می‌نمود درین سال فرخنده آن منیت
بظهور آمد و خدیو جهان و جهانیان کامیاب خرمی و شادکامی شد

ولادت سعادت پرتو دری جهان افروز برج دولت و اقبال گوهر شب‌تاب درج عظمت و اجلال شاهزاده عالمیان سلطان سلیم

خدیو جهان نگارنده صورت برآرنده معنی چون نثار ظاهر و باطن را کامروا گشت برای
شایستگی خطاب خود که در ملک تعلق از آن گریز نباشد جویای فرزندی از نیکی نوع شد هر چند
بیشتر جست وجوی نمود کمتر یافت مبشران عالم باطن و مخبران جهان ظاهر هر کدام بزبان
خاص در وقت مخصوص آگاه گردانیدند بدانچنین شخصی که همزبانی آن خلاصه مکنونات راز نسزد از خود
پدید باید آورد و بتگاپوی همت از ایزد جان بخش جهان آرا التماس کرد تا هم رموزدان بزم
مقدس شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب را درخور باشد و هم دریای فیض ایزدی که از چندین
هزار اوار تربیت یافته انظار قدسیه الهی بذات اقدس بادشاهی رسیده است سر در ملک
تکوین نهد و این سلسال افضال چشمه بچشمه و جدول بجدول همواره روان باشد و طبقات انام
درخور استعداد خود از موائد فوائد صوری و معنوی بهره مند گشته در عادات و عبادات سرگرم
باشند بادشاه خداپرست که از ایزد خرد و مسألت نمودی در مقام خواهش این عطیه والا نیز داور
بزرگ که ناخواسته بسا صورت و معنی کرامت فرموده و آنچه در حوصله روزگار نگنجد باین
یکتا بنده خود بخشیده است دانایی دوربین داند که اینچنین یگانه جهان اگر از آن همه دادار مهربان
خود طلبد چگونه گوهری والا کرامت خواهد فرمود در اندک زمانی دلائل حصول این مقصد بلند بظهور
آمد و از آنجا که شیمه کریمه این شهنشاه حقائق پناه آنست که با وجود گنجوری خزاین بی منتها
معرفت ایزدی از درویشان و تجرد گزینان و خداشناسان که دست از همه باز داشته عمده
مرضیات الهی را در نکوهش نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند استمداد
می فرمایند و لوازم نیازمندی که از بزرگان گوهر سرشت گرامی بجای آورده همواره گرد دلهای
غبارآلود صحرای طلب گشته هنگامه افاضه و استفاضه را گرم دارند درینولا چون انوار خداشناسی
و ایزدپرستی و ریاضت کشی و حقیقت ورزی شیخ سلیم در قصبه سیکری که از فر قدم شاهنشاهی

دار الخلافت گشته مسمی بفتح پور است می تافت و بوسیله شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و جمعی
از مقربان سریر خلافت که راه سخن داشتند بمسامع اقبال رسیده بود رای جهان آرای بران
قرار گرفت که مطلع نیر اقبال را با بعضی از منسوبان سرادقات عصمت در فتحپور برده در قرب
جوار شیخ آرامش دهند و دران فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی یابد تا شیخ بزرگوار نیز
همت بسته در حصول این دولت عظمی متوجه مبداء فیاض شود و برکات قرب و جوار او در ظهور
این مطلب معین گردد و نیز چون حضرت واهب العطایا جلت آلاوه پیشتر ازین شهریار دادگر را
فرزندی چند عنایت کرده برای هزاران حکمت که یکی ازان قدردانی و افزونی شوق در تحصیل
آن گوهر بے بها باشد برگرفته بود و عوام تهمت آنرا بر مکان انداخته حرف سرائی و هرزه درائی
میکردند آن پیشوای ملک صوری و معنوی خواست که تغییر مقام و تبدیل مکان مهر خموشی بر زبان یاوه
سگالان هنگامه عام نهاده آید بنابرین اندیشه نظام بخش حق اساس چنانچه بخاطر اقدس راه یافته بود
تحقیق پذیرفت و همواره از خدای بسیار بخش خود امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای
آن گوهر یکتای خلافت می بردند تا آنکه در دار الخلافت فتحپور بطالع بست و چهار درجه میزان
بعد از گذشتن هفت گهری از روز رشن هژدهم شهریور ماه الهی این سال فرخنده موافق هژدهم ماه
آب سال یکهزار و هشتصد و هشتاد رومی مطابق یازدهم بهمن ماه سال نهصد و سی و هشت
قدیمی یزدجردی مصادق روز دین بست و چهارم شهریور ماه سال چهارصد و نود و یک جلالی
و موافق سال نهصد و هفتاد و هفت هلالی که روز بهجت افروز غره غرای دولت و اقبال بود
بساعتی سعادت اندوز گوهر یکتای خلافت از نهان خانه صدف بطون بساحل وجود قدم
نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود شعر بباغ مجد و معالی گل نشاط شگفت
نهال دولت و دین را بری پدید آمد منهیان اقبال و مبشران فرخ فال این نوید دولت افزا را

در دوار الخلافت اگر بمسامع عز و جلال رسانید روزگار صلای نشاط عام در داد و نغمه انبساط در مغز رباب چید

شعر

دوران نشاط مجلس آرا
ساقی ز حریف جرعه کش تر
گل سر زد و بوستان برافروخت
برجست جهان به بخت بیدار
شاه آمد و دو تنکام بست
هم ناصیه کرد بر زمین بند
ساقی سر آبگینه بگشاد
شد دامن و جیب آسمان تر

ساقی شکست و شیشه برجست
بستند بروزگار آئین
شمع آمد و دودمان برافروخت
جنبید صبا بگل فشانی
در بزم بنقل و جام بنشست
در داد صلای کامرانی
گنجور سر خزینه بگشاد

بزمی ز بنای عمر خوشتر
شد انجمنی بهار آئین
شد بخت چو مغز عقل هشیار
بر جست زمین با سمانی
هم تاج بر آسمان بیفگند
بر خواند جهان بمیهمانی
از بس که فشاند بر جهان در

از جمله آثار شکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت بظهور آمد

آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بجلائل جرائم بحبس ابدی مسجون قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل قیود یافتند عشرت را روز بازار دیگر آمد اقبال را تیم و چراغ تازه برافروخت و دانش بزرگ آنست که با طبقات انام و طوائف عالم در خور فهم و دریافت هر کس سلوک واقع شود تا عالم بنظام آید و بلاغت که رعایت مقتضای حال مخاطب است ظهور گیرد و هر که از باستانی نامها آگاهی یافته میداند که بیشتر باعث شورش جهان آن بوده است که فرمانروایان عالم و بزرگان روزگار اندازه دانش مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل دوربین خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند و عامه از نتایج عقل بزرگ این بزرگ منشان خبری نداشته اند و الحق آن بدایع را کس کمتری دریابد و از نحبت در نکال و وبال ابد گرفتار میگردد و لله المنة که حضرت شاهنشاهی بحض تایید الهی در هجوم کوته اندیشان ظاهر بیت بوده ببدرقه توفیق ازلی بمقتضیات دانش خداداد خود نرفته با هر طائفه بل با هر فردی در خور دریافت او داد سخن داده بساط می آرایند

مولوی محمد سعید صاحب ...

این اشعار در بحر هزج مقبوض محذوف در سلک تحریر کشیده شاعر بسا نظم بیت در وزن مفعول مفاعلن فعولن ۱۲

چنانچه

چنانچه بر تیز فهمان هر طبقه اشتباه می شود چون گویم بلکه یقین آن گروه میگردد که خسرو جهانرا
جز این دریافتی و معرفتی نیست و لهذا در نیولا که ایزد متعال چنین عطیهٔ والا کرامت فرمود باینکه
بسرعت هر چه تمامتر رفته بانوار دیدار فیض بخش آن مولود مسعود رایند برای نورانیت فطری که
ودیعت نهاده دست غیبی است گردانیدی لیکن چون عموم خلائق این دیار را رسمیت قدیم
که هر گاه ایزد جان بخش بعد از تمادی انتظار چنین فرزندی سعادت پیوند کرامت فرماید او را
دیرتر بنظر گرامی پدر بزرگوار می آرند آنحضرت اندازه دریافت عامه را منظور داشته در توجه
بفتح پور توقف فرمودند و آن نوباوهٔ چمن اقبال را در آن مولد شریف داشته بزرگان با عقل
و حوصله را بسر براهی مهمات آن عاقبت محمود گذاشتند و بمناسبات معنوی و صوری این گوهر
والائی بحر سعادت را سلطان سلیم نام نهادند امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور اشرف
شاهنشاهی یافته در رضامندی حضرت که نشان خشنودی الهی است کامیاب باشند و به برکات
انفاس قدسی شاهنشاهی به پیری صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و
شاداب شوند و بموجب اشارت عالی اخترشناسان حکمت گزین و دانایان صناعت تنجیم
نوی آبای علوی و مواد امهات سفلی بر وجه احسن ارتباط داده زائچهٔ طالع همایون بموقف
عرض مقدس رسانیدند و چون در میان منجمان یونان و هندوستان بقدر اختلافی در اصول و
فروع نجوم واقع است بعضی دو روش زائچهٔ سعادت امتزاج را رقم زده کلک سخن آرا می سازد
اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر هیچدان گرم نشاط تعلق باشد بفرمان مقدس شاهنشاهی
بقوت دریافت خود از سر نو استخراج زائچهٔ مذکوره نموده بموجب قوانین یونانی و هندی احکام
این دیباچهٔ سعادت را سال بسال مرقوم سازد و تا دستور العمل زائچه نویسان روزگار شود و اکنون
که بفرض وقت و وجوب فطرت که خدمت حضرت شاهنشاهی است با آنکه شبانروزی اوقات خود

دوم
مولوی سید محمد صادق علی سلمه الله تعالی

معروف آن دارد چنانچه دل میخواهد نمی تواند پرداخت کجا فرصت آنست که بمشاغل دیگر
پردازد و چون[۵۱] زائچهٔ مولانا چاند منجم موافق قوائین یونانی استخراج نموده هست اعتماد را
شائسته تر بود او را بشیتر ایراد نمود

زائچهٔ طالع مسعود بطور اہل یونان

۲ خانهٔ دوم عقرب / ۳ خانهٔ سوم قوس	۱ خانهٔ اول میزان زحل	۱۲ خانهٔ دوازدهم سنبله شمس / ۱۱ خانهٔ یازدهم اسد زهره عطارد
خانهٔ چهارم جدی مشتری		خانهٔ دهم سرطان مریخ
۵ خانهٔ پنجم دلو / ۶ خانهٔ ششم حوت ذنب الغیب	خانهٔ هفتم حمل	۹ خانهٔ نهم جوزا العاوث / ۸ خانهٔ هشتم ثور قمر

زائچهٔ دیگر بطرز دیگر

خانهٔ دوم عقرب / ۳ خانهٔ سوم قوس مشتری	۱ خانهٔ اول میزان	۱۲ خانهٔ دوازدهم سنبله زحل / ۱۱ خانهٔ یازدهم اسد شمس عطارد
خانهٔ چهارم جدی		خانهٔ دهم سرطان زهره مریخ
۵ خانهٔ پنجم دلو / ۶ خانهٔ ششم حوت ذنب	خانهٔ هفتم حمل قمر	۹ خانهٔ نهم جوزا / ۸ خانهٔ هشتم ثور

دوم
سوم
سیوم
چهارم
پنجم
ششم
هفتم
هشتم

و در تهنیت این بخشش ابدی شعرا قصاید پرداخته صلات بزرگ یافتند یکی از دانش نشانان
مصرعه در شهوار لجهٔ اکبر * تاریخ این ولادت میمنت انتساب یافت و شیخ فیضی از فضلای
دری برج شاهنشاهی را موافق این لایحه بهجت بخش اندیشید و عزیزی گوهر برج اکبرشاهی
را مطابق این عطیهٔ دولت بخش گردانید و خواجه حسین مروی قصیده بنظر اقدس درآورد
که مصراع اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی است و مصراع آخر تاریخ ولادت
این گوهر درج سعادت و باوجود التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودتی نبود بیتی
چند از ان نوشته آمد شعر الحمد ازلی جاه و جلال شهریار * گوهری آمد ز محیط عدل آمد در کنار
طائری از آشیان جاه و جود آمد فرود * کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار * گلبنی این گونه ننمود است بر دور زمن
لاله زین گونه نکشود از میان لاله زار * شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد * باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد پدید * وان نهال آرزوی خان شاه آمد ببار * شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا
شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار * عادل کامل محمد اکبر صاحب قران * بادشاه نامدار و کامجوی و کامگار
کامل و دانای قابل عدل شاهان پدید * عادل اعلی عاقل بی‌عدیل روزگار * سایهٔ لطف اله آن لائق تاج و نگین
بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار * مجلس و پر اسرار چار مین دان جو در * موکب پر اسکاک رایح آمد تیره دار
نیر برج وجودی گوهر دریای جود * از هوای اوج دلها شاه باز شکار * بادشاها سالک او تو نقش آن پرده ام
هدیه از کان گرامی بار جوی گوشوار * کس نیارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی * هر که دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار
مصرع اول تو دی سال جلوس بادشا * از دوم مولود نور دیدهٔ عالم آر * تا بود باقی حساب جنبشهای فلک
وان حساب از سال و ماه و روز و دورانش مدار * شاه بادا بادشاه و باد باقی تا ابد [illegible]
و آن سوانح بهجت افزای توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی [illegible] در طرح
مختلف و شار بیمتنوع اگرچه بظاهر [illegible] خاطر اقدس [illegible] باطن [illegible] بود

اسباب سرانجام سفر مانند هم عیار جوهر مردم گرفته می شود و هم خیابانهای ملک منکشف می گردد بجهت این نیت شکار را وسیلهٔ چندین شناسائی ساخته بعبادت حقیقی اشتغال می فرمایند از انجمله شکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجه دارد و بجهت صید کردن او دستها ترتیب یافت و روش چنان بود که چون خبر افتادن چیته در اوودی می رسید در ساعت بگلگون باد سرعت سوار شده بآن سر منزل شوق می رسیدند و بآئین مناسب چیته را از ان مغاک بر آورده بماهران این فن می سپردند و درینولا به مباط نشاط خبر رسانیدند اوودی که در حدود گوالیار بهت چیتهٔ زبردست دران افتاده روز اورمزد غره آذر ماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری بر سمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه باز نکشیدند و بر سر جاه اوودی رفته خود بنفس نفیس این چیته را بسته بیرون آوردند و هم درینولا خبر رسید که در حرم سرای مقدس دختری والا گهر خجسته اختر روز امرداد هفتم آذر ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کمون بنزهت سرای ظهور آمد نام خجسته و بر و و را خانم نهاده مسرتها و شادیها فرمودند امید که آثار سعادت او روزافزون باد و موجب زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چند روزی که انبساط شکار فرموده و دل شادمانی را خواص و عام شدند رایت معاودت بمستقر سلطنت افراشتند چون موکب مقدس بحوالی دار الخلافه آگره رسید بعرض اقدس رسانیده دلو سلطان پسر دریار خان که چون دلو دزد بخونریزی و فتنه انگیزی انگشت نما بود و همواره مورد شرارت و فساد گشته بنصیحت و تادیب صلاح پذیر نمی شد در حدود قبر پدر خود که ممر رایات عالی بود مسلح و مکمل در کمین نشسته اندیشهٔ تباه در سر دارد بموجب حکم مطاع در همان نواحی گرفتار ساخته بچنگال منوار سپردند و در مجلس بعدم خانه شتافت و عالمیان از شر او نجات یافتند و بساعت مسعود دار الخلافه آگره مورد نزول مقدس گشت و اورنگ آرای جهان صورت و معنی بداد و دهش اشتغال فرموده در لوازم جهانبانی و آداب جهانداری اهتمام فرمودند

نوذ چیتا بجیم فارسی بمعنی پوشیده ۱۲ نوذ در بیخ دال سحاوه پای موصوله مشدده نرم رفتن و رایت کردن و پنهان کردن ۱۲ ... ای چنان شوق این شکار بود که منزل و دشت دشت و کوه کوه می گشتند و خود مستعد بوده چیته را می گرفتند ۱۲ ... نوذ کمون بفتح و بالضم بمعنی پوشیده و

ولادت ... دختر ...

[illegible]

فرخنده فرزندان

توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از دار الخلافت باجمیر و کامیاب شدن آن شهسوار عرصهٔ اقبال بمطلب صوری و معنوی

چون شعار اقدس بادشاهی استمداد همت از بزرگان است دران هنگام که جویای فرزند ارجمند بودند معامله با ایزد خود رفته بود که چون این امنیت بحصول انجامد از ابواب شکر عملی که بنفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد که از دار الخلافت آگره پیاده بزیارت روضهٔ متبرکهٔ خواجه معین الدین چشتی که از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر بود در بر حسب که ماه عرس گرامی ایشان است این نیت از مکامن قوت بفعل آید و چون آنچنان گوهر شب تاب درج خلافت بر ساحل امید آمد ایفای نذر از شرائط حق گذاری و وفا بعهد از لوازم سپاسداری شناخته در روز آبان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان از دار الخلافت آگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمائی و بیابان نوردی نهادند و بادیه شوق را روزی ده دوازده کروه ...

تفصیل منازل قدسیهٔ شاهنشاهی باین نسق و ترتیب بود

از دار الخلافت آگره کوچ رایات اقبال شد در ساحت موضع مندا کر نزول اجلال فرمودند از انجا بفتح پور اتفاق منزل افتاد و از انجا از خانوه گذشته نزدیک بجونه مضرب خیام اقبال گشت و از انجا بمنزل کردهنه نزول رایات دولت شد و از انجا بقصبه بساور ورود موکب اجلال روی نمود و از انجا بمنزل توده فرود آمدند و از انجا موضع کلاولی محل اردوی معلی گشت و از انجا کسهاوندی اتفاق نزول افتاد و از انجا بدیسه آمدند و از انجا انس محل گذشته نزدیک پهول محل مهبط رایات اجلال شد و از انجا بکانیر مورد خیام ظفر ارتسام شده نزدیک بنوته نزول دولت شد و از انجا موضع جهاک نزدیک سنگر آباد عساکر فیروزی آثار آسایش گزیده و از انجا

ساکوون مخیم سرادقات اقبال شد و از آنجا موضع کجیل ورود موکب اقبال گشت و از آنجا بقعه
متبرکه خواجه که در اجمیر واقع است توجه فرموده هم از گرد راه بمرقد منور رسیدند و جبین خلاص
بران سرزمین آسمانی رفعت رسانیده استمداد همت فرمودند و روزی چند دران مقام کرامت
نشان اوقات را بعبادات و مبرات معمور داشته بفیض تیقظ و انتباه مقترن بودند و زمره عاکفان
زوایای مرقد مطهر را بصلات و ادرارات بهره مند میگردانیدند و چون همواره در اوقات تقسیم
نذورات که مبلغ وافر بود جمعی که دعوی فرزندی خواجه داشتند و عهده تولیت بایشان مفوض
بود در بابت این طائفه شیخ حسین داشت تمام زرهای نذر را متصرف میگشتند و میان او
و مجاوران آن رفیع مقام مناقشه و نزاع بهم رسید و منجر بآن شد که مشایخ مزار را که متصدی تولیت
روضه و اوقات بودند در دعوی فرزندی تکذیب کردند و این گفت و شنید مدتی در میان
بود و آنحضرت خاطر اشرف را بتحقیق حق و استکشاف احوال نفس الامر گماشته ثقات و
عدول را بران داشتند که از قرار واقع تحقیق نموده بعرض اشرف رسانند بعد از پیروی بسیار
ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت بنابران تولیت آن محل مقدس بشیخ محمد بخاری
که از اکابر سادات هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز بود تفویض فرمودند و در تنسیق و تنظیم
بقعه متبرکه و ترویج مآثر مراعات آینده و رونده اهتمام تمام فرمودند و عمارت عالی بنای مسجد
و خانقاه دران حوالی طرح انداخته اساس عبادت نهادند و باجمله بعد از فراغ خاطر از زیارت و
نذور و قدم همت در مسالک حسنات نهاده ... مراقد اولیای دهلی را بیمن نهضت
اشرف و عنان توجه بصوب آن دار الملک معطوف گردانیدند و در اسفندارمذ ماه الهی
[illegible] ششماه این سال ظاهر دهلی مخیم سرادقات اردوی عالی گردید و چند روز دران خطه
والا مزارات اولیا و داد و دهش اشتغال فرموده مستمرای خاطر خویش و بیگانه شدند

آغاز سال پانزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خورداد از دور دوم

درین هنگام فیض ارتسام که موکب مقدس شاهنشاهی در عرصهٔ دهلی استفاضهٔ انوار غیبی و استنارهٔ فیوض سماوی مینمود بهار جان پرور در رسید و نوروز فیض گستر پرده از چهره برانداخت اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک در دمید قوت نامیه نورسیدگان عالم نباتات را بلباس درآورد باد صبحگاهی چون دم روشن ضمیران هدایت اثر بگره کشائی دلها جنبید ابر بهاری چون سینهٔ دریادلان والا گوهر بترشح فیض علوی غبار ساحت جانها فرو نشاند

شعر

کدام گل بشگفت و چه مرغ نال کشید * که جان بچشم دوید و نظر بگوش آمد
اسیر نشئهٔ هم غم که در نظارهٔ گل * دمی ز هوش برفت و دمی بهوش آمد
معاشران چمن آنچه جای پیمانست * که باز هر زبان قدح در خروش آمد

و بانوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت و بیست و سه دقیقه از روز شنبه سوم شوال نهصد و هفتاد بیضهٔ سلطان جهان آرای خاور ظل تحویل بر برج حمل انداخت و سال پانزدهم الهی از مبدأ جلوس شاهنشاهی که سال خورداد است از دور دوم آغاز شد و اقبال را روز بازار دیگر بتازگی پدیدار گشت و درین عنفوان بهار بجهت تقدیم حق گذاری و ادای سپاسداری تفرج و نظارهٔ منازل و مبانی که در سوالف ازمنه اساس نهادهٔ فرمانروایان خیراندیش است توجه فرموده عبرت پذیر گشتند و بر خاک نشینان آن اطلال زرفشانی کردند و از آنجا بزیارت مرقد معطر حضرت جهانبانی جنت آشیانی که قبله‌گاه ارواح و اشباح پاکان است عنان توجه تافته استفاضهٔ انوار ملکوت نمودند و از همان منظر قدسی عزیمت دارالخلافت آگره نموده از دریای جون عبور دولت فرمودند و ساحت قریات و قصبات آن روی آب جولانگاه موکب معلی شد و چندین مرتبه [illegible]

نشاط پیرای درمهتاب سکار آهو فرمودند و بهزاران شوق و انبساط قطع منازل می نمودند تا آنکه

روز باد بیست و دوم اردی بهشت ماه الهی موافق روز یکشنبه بیست و ششم ذیقعده دار الخلافت

آگره مورد سریر اقبال گشت و اهل شهر بظلال دولت انبساط عشرت گستردند و در مفتتح این سال

فرخنده آثار شجاعت خان که از اعاظم امرا شبرایف قرب اختصاص داشت وسایل دولت انگیخته

داعیه ضیافت شاهنشاهی نمود و باین طریق طلبگار آیین بزرگی شده پایه اعتبار خود افزود و

چون آستانه او بمباسع اجلال رسید از انجاکه بنده نوازی و کام بخشی سجیه علیه شاهنشاهی است قبول

مسئول فرموده در زمان معدود منزل او را مطرح انوار اقبال ساختند و او سجدات اخلاص تقدیم

رسانیده در آداب انجمن آرائی نهایت اهتمام نمود و از فرط عقیدت و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب

داد و آنحضرت یک شب و یک روز در مجلس بهار آیین بعیش و عشرت صوری و معنوی کامران

بودند و به بخشش و نوازش پرداختند

ولادت سعادت افزای واسطه عقد و رابطه سلک دولت و اقبال شاهزاده شاه مراد

ازانجاکه آبای علوی و امهات سفلی در کامروائی حضرت شاهنشاهی اند هر بهاری گلی تازه

از چمن اقبال می شگفد و در سپهر وری اختری سعادت گستر از افق خلافت طلوع می کند چون

شهنشاه متفضل که ابوالآبای دولت و اقبال است خواهش فرزندان ایمه پیوند داشت ایزد بیچون

در این عطیه را گشوده رأفت خاص بظهور آوردن گرفت و تواتر و توالی این نعمت روز افزون که

اعظم عطیات آسمانیست بهجت پیرای باطن اقدس شد و تازه بتازه بمقتضای تجویز [illegible] ظهاری عالی که

معین سلطنت و ظهیر خلافت توانند بود و از منظر قدس ارتفاع فرمود و بر چهار رکن عالم و شش جهت

کون اشعه ایمنی تافت که ایزد بیچون شاهنشاه ممالک اختیاری را بجمیع سعادات و صنوف عطیات

شرف اختصاص بخشید که هیچ فردی از افراد کمل سلاطین را در خواص اطوار و اوضاع از غرر روزگار

حقائق دنیا و دین و مراتب حق پرستی و خداشناسی رتبهٔ مشارکت و حد مشابهت نیست از آن جمله

درین سال خجسته بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بست و هفتم خرداد ماه الهی موافق چهارشنبه

سوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بست و نهم خورداد ماه سال چهار صد و نود و دو جلالی

ملکی مصادف بیست و چهارم آبان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی مرابط هشتم حزیران سال یکهزار

و هشتصد و هشتاد و یک رومی بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند زیر

فرخنده اختر نور گستر که انوار بخت بلندی از لوح پیشانی او هویدا بود در منازل اقبال ورود حجرهٔ

گرامی ولایت انتباه شیخ سلیم در فتحپور شرف ولادت یافت و گلی تازه از بهارستان خلافت

شگفت و در ساعت سعادت پرتو نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد بر صحیفهٔ دولت

مثبت شد و بشادمانی طلوع این کوکب اقبال جشنهای عالی که در آئینهٔ خیال روزگار صورتش

انطباع نیابد ترتیب یافت و به نشاط عالم صلای عام در داده شد و مقصد مراد دامن ایام گرانبار ساختند

شعر

از بن عشرت که دوران را بسر شد + طرب را روز بازار دگر شد + بهار آمد بعشرت پای کوبان

زباد صبحگاهی جامه روبان + سپهر و آسمان را سور بر سور + جهان از سکهٔ نو رسته معمور

صبا بهر بهار کباد برخاست + که از جیب چمن مشک تر بیخت + بهار تازه دانی آبرو یافت

که آب از چشمه سار آرزو یافت + امل از هفت دریا آب میخورد + که قفل گنج گوهر تاب میخورد

ز بهر افشان که هر سو دست بکشید + طرب بنشست و عشرت نشستید + سخن آفرینان نکته سنج در بیت

و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش گفته مورد صلات گشتند و زائچهٔ سعادت ارقام طالع

این اختر اقبال برسم یونانی و هندی رقم پذیر میگردد

زائچهٔ طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونان

از دامان سپهر آویخته گلبنی نواز سر البستان سلطنت شگفت و سرو بنی تازه از بهارستان خلافت بر دمید و بجهت اتمام مراسم شکرگذاری این عطیهٔ عظمی زیارت روضهٔ مقدسهٔ خواجه معین قدس سره مصمم ضمیر مقدس شاهنشاهی شد و روز آبان دهم مهر ماه الهی موافق شنبه بیست و دوم ربیع الثانی بعزم دریافت این کرامت نهضت موکب معلی روی نمود و موضع سنداگر مخیم اقبال شد و منعم خان خان خانان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت و خدیو معلی از ان منزل تا اجمیر کا منبات بدایع نشاط خصوصاً عشرت سیر و شکار بوده منزل بمنزل بوادی و مراحل بقدم شوق طی میفرمودند چون عرصهٔ اجمیر نادرها مطلع چتر اقبال شاهنشاهی نوربندیر شد روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیده متکفان آن حواشی و منتسبان آن دیار را بجلایل ادرار و انعام توانگر ساختند و صلای فضال چنان عام شد که هیچ فردی ازین سماط احسان محروم نماند و درهمین ایام سعادت انتظام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر از کلک الهام شرف ارتفاع یافت تا بایان کاردان و معماران دانشور طرح عالی کشیده بنظر سپهر صعود درآوردند و در ساعت مسعود که ثبات کار را شایسته باشد آن عمارت والا را از سنگ و چونه بنیاد نهادند و تمام منازل و مساکن خواص و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده مورد آفرین شاهنشاهی گشتند و بجانب شرقی شهر دولتخانهای فلک اساس ابداع یافت و بفرخی و فیروزی در عرض سه سال جمیع عمارات قلعه و منازل شاهنشاهی صورت اتمام یافت و در سال آینده که درین شهر نزول اجلال فرمودند آن منازل رفعت پیوند بورود مقدس شاهنشاهی مطارح انوار قدسی شد و همچنین بموجب حکم معلی جمیع اعیان دولت و ارکان خلافت و سایر ملازمان رکاب نصرت اعتصام بقدر اندازه و دستگاه منازل و بساتین ساختند و از میامن قدوم اشرف در فرصتی قلیل چنان شهری عظیم صورت نمود و پیدا کرد که در آئینهٔ خیال مهندسان جادو کار تمثال آن صورت نتواند بست و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح

اساس این عمارت شگرف بجهت مصلحت ملک و ثبت معدلت و دریافت حقایق احوال و
مآثر ستمکاران و غمخواری مظلومان و برآوردن مستعدان و قدردانی عالم که خلاصه عبادات سلاطین آفاق
است سپهر شکار [illegible] و در این کار ساخته [illegible] آبان ماه الهی موافق جمعه چهارم جمادی الاخری
بدولت و اقبال نهضت والا فرموده متوجه صوب [illegible] گشتند و روز اردی بهشت سوم آذر ماه الهی موافق
پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری عرصهٔ شهر [illegible] را مخیم اجلال ساختند و خان کلان حاکم آن ناحیت
مقدم شاهنشاهی را سرمایه سعادت دانسته بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت و آنحضرت نوازش
فرموده منزل او را بورود مقدس سربلندی دادند و گنجینه مباهات [illegible] در همین آرزو [illegible] او نهادند
و در همان روز نظر دریاکشای حضرت شاهنشاهی بر گول آبی افتاد و بعضی از اعیان شهر بدولت
استقبال برآمده بودند وقت یافته بوقت عرض رسانیدند که [illegible] این شهر به گول آب [illegible] است
یکی کیدانی نام دارد و دیگری شمس تالاو و این بگوکرتالاو مشهور است و چون بمرور ایام بخاک انباشته
شده در هنگام کمی آب بسیاری از اهل شهر ساکن خود گذاشته باطراف میروند بنابر عموم شفقت حکم
مقدس بر حفر گوکرتالاو که در اصل فسحت تمام داشت شرف نفاذ یافت بخشیان سعادت اساس باتفاق
کاردانان دولت پیوند مساحت آن نموده با امرا و سایر ملازمان درگاه قسمت نمودند و دانشوران
جدآور باهتمام این کار تعیین شدند و بندهای توجه خاطر دریا مقاطر آن چشمه سیراب دریاچه شد که
اردوی عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را شکرتلاو نام نهادند وجه تسمیه اول آنست که
گوکر بزبان هندی سنگ است و این حوض را باو نسبت کنند و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری
از تنگنای معیشت آن سنگ را که [illegible] بود پیش یکی از دولتمندان گرو گذاشته قدم [illegible] نهاد
تا بتکاپوی همت اسباب بهروزی آماده و ابواب روزی گشاده گردد و فرصتی دراز بران گذشت
روزی آن سنگ از مردمی که داشت به سر راه رفت و از اتفاقات حسنه آنکه آن تاجر کامیاب

مقدس بموقف عرض همایون رساند که راول سرای بزرگ جیسلمیر غائبانه نطاق ارادت بر میان جان
بسته و خواهش آن دارد دختر او که پرده نشین عفت است در سلک خدمت گزینان مشکوی اقبال سربلندی
یابد و چون خود بواسطهٔ موانع سعادت حضور را احراز نمی تواند نمود خاطر عقیدت پیوند او آن میخواهد
که یکی از منظوران بارگاه معلی رخصت یابد تا بآن دیار رسیده او را بنوید توجه و التفات کامروای دولت
گرداند و آن خلوت گزین عصمت را بآئین بزرگی بدولت سرای تقدیس آورده فرهنگ افزای اورنگ
نشین را از آنجا که کامروای حاجتمندان و گره کشای بسته کاران خوی و عادت است این ملتمس بدرجهٔ قبول
رسید و راجه بهگونت داس که از ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید عواطف خسروانی اختصاص داشت
باین خدمت رخصت یافت و در هنگام مراجعت از [illegible] راجه این کار را بانجام رسانده ناصیه سای
عتبهٔ دولت گشت و آن قدسیه نیک اختر در حرم سرای عزت افتخار دایمی پذیرفت و چون خاطر
جهان آرای خدیو معدلت از [illegible] و فراهم آمد از فرط ایزدشناسی و خدای جمال جهان آرای خویش
عزیمت زیارت روضهٔ فیض بخش شیخ فرید شکر گنج که در پتن پنجاب است مصمم شد صادق خان
پیک نورین خان و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن اینجا نموده بآن صوب نهضت فرمود

ذکر مجملی از احوال حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سره

شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان سرشکن نفس اماره بود گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است
که او را شاه کابل نقشبندی در زمان خان بزرگ و قاآن والا چنگیز خان یکی از اجداد ایشان قاضی
شعیب نام بلاهور آمد و در قصبهٔ قصور اقامت کرد و سلطان [illegible] مقدم ایشان را گرامی داشته
احترام نمود و شیخ بملتان شتافته بعلوم متعارفهٔ دیار هند اشتغال داشت خواجه قطب الدین اوشی
خلیفهٔ خواجه معین الدین را که از کتابت بمکتوب و از نقش بنقاش روی آورده بود گذر بر او افتاد
و نصایح ارجمند در کاوش علوم رسمی و نیایش معارف حقیقی فرموده رو براه ساختند شعلهٔ طلب

افروخته و زبانهٔ شوق افراخته گشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست از میان
اخلاص و دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و خدیو خداشناسان
بظاهر نشاط شکار در سر و به باطن شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شدند در اثنای راه در حدود
تلوندی رای علاؤالدین نزدیک دریای ستلج که آنرا در آن سرزمین هرباری نامند سانحهٔ عبرت بخش
روی داد و مجملی از آن قصه آنست که قراولان خبر گلهٔ گورخر آوردند شهریار شیرشکار با سه چهار تن
از شکاریان خاص متوجه صیدافگنی شد چون آن صحرا نزدیک رسید پیاده شده توجه فرمود و مجملاً
در اول بار یک گورخر را زد از صدمهٔ صیت بندوقی آن گله رمیده بدور دشت شتافت آنجهان
پهلوان الهی بندوق در دست پیاده با همان سه چهار قراول در صحرای تفسیده ریگین گرم رفتن
شد و با قدام همت در اندک فرصتی آن افروخته ریگستان را طی فرموده خود را بآن گله رسانیدند
و یکیک را به بندوق از هم بگذرانیدند و در پی آن می شتافتند چنانچه سیزده گورخر را آن روز
شکار فرمودند در هر مرتبه که یکی شکار می شد دیگران دورتر میشدند درین هنگام عطش بر مزاج
مقدس غالب آمد از آب نشان پدید نبود چون پیاده عزیمت نخجیر افگنی داشتند نزدیکان شکار
حضرت را قریب خیال کرده از ملاحظهٔ صیدگاه قدم از جایگاه خود برنداشته بودند و خدیو جهان
چندین گروه راه آمد بار یافتهای حضور هرچند تگاپوی نمودند نه از آبداران خاصهٔ شاهنشاهی خبر
می یافتند و نه از آب نشان غریب حالتی پدید آمد و ضعف تشنگی بجائی رسید که ذات مقدس را
یارای گفتار نماند و درچنین هنگام که زهرهٔ مخلصان آب می شد راه نمایان بارگاه مقدس آبداران
خاصه را در بیابان بی سر و بن رهنمونی کردند و سپاس ایزدی بتقدیم رسید و دل مخلصان نشاط
آمد و همانا که پیغام الهی بزبان حال خاطرنشان خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب ذات
مقدس گشته پاسبانی خویش بهتر ازین نمایند که آن در معنی نگاهبانی عموم خلائق بلکه سپاس نعم ایزدی

ومحافظت عطایهای الهی است **شعر** نخستین فطرت پسین شمار * تویی خویشتن را به بازی مدار

از سوانح آنکه قبول خان اجلال من دار نجهر از روی بدطینتی از هم گذرانید و نفیر تیغ شیر مردان
آن ناحیت را ابل ساخته بود و این زمیندار از حیااندوزی که داشت خود را دولتخواه وانمود و این
ترک ساده لوح بی آنکه نگاهی ژرف در معامله او نماید و تفرس دور از خطوط پیشانی او کند به مجرد فریب
زراندود بیگانهای آشنا روا از راه رفت و بصلاح دید آن زمیندار سپاهیان او بجاهای دور
شتافتند و یادگار حسین پسر او بحدود نوشهر رفت و هرچند دوربینان رهبت برین گفتند که همه مردم را
از خود جدا نباید کرد و چون امری مقدر بود سودمند نیامد پسر او را از راه که برگشت از نوشهر بیگانگی
برد و مخالفان سرتنگی گرفته بسیاری از مردم را عرضه تلف گردانید و یادگار حسین زخمی در حساب مردها
افتاد زمینداری مهربانی کرده او را در حمایت خود پرورش داد و همان زمان که آن مردم در پی بلیه
گرفتار شدند جلال مذکور بر سر قبول خان آمد و او از شجاعتی که داشت و تدبیری که نبود کثرت غنیم
و قلت خویش را منظور نداشته روز رام بست و یکم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه پنجم رمضان از جای
خود برآمد و مردانه فرو شد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بجان جهان منشور والا اعزاز صدور
یافت که همت در استیصال آن بدنهادان گماشته فوجی از بهادران کاردان بسرکردگی دوست تعیین
نماید بموجب حکم معلی پیکارگزینان چابکدست بآن ناحیت شتافته در خرابی آن تمرد نهادان نخوتمند
کوشش نمودند و آن گل زمین را از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند * * * * *

آغاز سال شانزدهم از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور دوم

درین خجسته وقت اقبال پیرای موکب بهار در رسید و نوید بالش طبایع و امزجه درداد
فیوض علوی بارواح و اشباح تازه بتازه روی آورد و مزاج زمانه شگفتگی گرفت طبیعت رنگ

باعث اِل گرائیده سحاب افضال چون دیده مشتاقان باریدن در آمد نتایج احسان عنوان دل عارفان جوشیدن گرفت سبزه بساط ضمیر اِلی گستر دو چمن با طلسیان ریحانی جلوه نمود غنچه‌های زمردین رنگ گلهای لبدین فام بیرون دادند شعر ابر با برق جهانتاب رسید * سبزه را تا کمر آب رسید * سرو با رایت کاوس نمود * لاله با افسر داراب رسید * گل به باغ آتش گوگرد انروخت * آب افزیده چو سیماب رسید * و بعد سیری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم شوال نهصد و هفتاد و هشتم عطیه بخش کون و مکان نور افزای زمین و زمان پرتو محاذات به برج حمل انداخته جهان را چون باطن عشرت گزینان بهجت طراوت بخشید و جود فلک چون اخلاق طیبه گیتی خدیو عطر آگین گشت و آغاز سال شانزدهم الٰهی جلوس ابد پیوند یعنی سال تیر از دور دوم شد و در اوایل این سال کعبه اظهار منهج سپهر اقبال گشت و خدیو خداپرست بآیین بزرگان بروضه قدسیه شیخ فرید ورود سعادت فرموده استمداد همت نمودند و منسوبان آن مبارز نفس اماره و سالکان آن حواشی فنون افضال و احسان بتقدیم آمد و چند روز برای افاضات صوری و معنوی و استفاضات ظاهری و باطنی ساحت این قصبه فیض بخش معدلت آرای بودند و از اموریکه در نیولا موجب انبساط خاطر مقدس شد دیدن شکار ماهی است که ماهی گیران آنجا و از تیزدستی بآب فرو شدی و بدست و دامن گرفتی و از آن بیچها ترتیب داده بودند که آنزالی خطا بماهی زدی و از آب بر آوردی و از سوانح رخصت گرفتن محب علی خان و میر خلیفه به تسخیر تته است بسعی ناهید بیگم و شرح این بر سبیل اختصار آنست که پیشتر ازین عفت قباب ناهید بیگم که در حباله عقد محب علی خان بود رخصت گرفته بدیدن والده خود حاجی بیگم شتافت پیشتر از وصول او میرزا عیسی رخت هستی بسته بود و محمد باقی بجای او انتظام ده آن دیار از غفلت فطری که قدر نشناسی از نتایج اوست قدوم بیگم را مغتنم ندانست بلکه بحاجی بیگم سلوک ناملائم

دوم

جناب مولوی سید محمد صادق علی صاحب

و مجاهد خان زیاده از دویست کس همراه نداشتند و سلطان محمود تا دو هزار کس را سرانجام نموده آماده
بود بتائید ایزدی که کافل مهمات منسوبان این دولت ابد پیوند است این گروه اندک بعد از گرمی
هنگامهٔ پیکار نصرت یافتند و آن شکست یافتها رفته بقلعهٔ مذکور متحصن شدند و این بهادران فیروزمند
بمحاصرهٔ آن پرداختند و درونیان از سطوت عظمت این دولت والا امان گرفته برآمدند و چون
آن قلعه به نیروی شجاعت بهادران اخلاص مند بدست آمد و اسباب جمعیت منتظم گشت کمر همت
بسته متوجه تسخیر بکر شد تا اقبال شاهنشاهی تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت از آنجمله مبارک خان حبشی
خیل سلطان محمود که مدار معاملهٔ او بود با هزار و پانصد سپاهی محب علی خان را آمده دید و باعث
صوری آن بود که بدنژادان آن دیار بیک اوغلی پسر او را بیکی از خلوتیان حرم سرای سلطان محمود
گردانیدند و آن ساده لوح بی تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد او را اخلاص
درست نبود از عرض و ناموس اندیشیده مفارقت جست و محب علی خان بطمع مال و منال او را از هم
گذرانید و مردم او را که سگ نگسان آلایش بودند تسلی نموده بمحاصرهٔ بکر پرداخت و بمحض انتساب
این دولت روزافزون آن قلعه مفتوح گشت چنانکه در جای خود مجملی نگاشته آید و چون قدری
مزاج مقدس شاهزاده شاه مراد از منهج اعتدال انحراف داشت چند روزی در آن شهر فیض اساس
توقف فرمودند و چون بمیامن توجهات شاهنشاهی صحت روی داد روز خرداد ششم اردی بهشت
ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ذی قعده کوس مراجعت بلند آوازه کردند هر روز بطرزی خاص طرح شکار
میشد و بروش مخصوص در نقاب مسرت آیین عبادت بجای آمد روزی در اثنای راه قراولان
خبر چیته چند آوردند خاطر عشرت پیرای شاهنشاهی متوجه شکار آنها شد و هشت چیته را آن روز
بطریق شکار آمده در دام قید در آوردند از آنجمله مدن کلی بود که از سرآمد چیته‌های شاهنشاهی گشت
و چون رایات اقبال بحدود دیبالپور نزول اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه این محال بجاگیر او

[illegible]
دوم
۵۳۴ ح
قراولان خرداد روز
که در راه شکار بسیار
هشت بحال ...
شکار کنان درگذشته
جناب مولوی
سید محمد
صادق
سلمه الله تعالی
فقط

مقرر بود التماس قدوم عالی نمود شهریار جهان آرای ملتمس آن پرورده جویبار عقیدت را بشرف
قبول داشته منزل او را مورد نور و محط سرور گردانیدند و او بمقتضای اخلاص خویش در آرایش
جشن و افزایش پیشکش تکاپوی نمود و ازانجا که درستی نیت طراز عقیدت او بود و مید انست که
ضیافت بندهای معامله دان عبارت ازانست که اندکی از داده او را پیش او آورند این بزم عشرت
دلخواه انتظام یافت مظفر حسین که در سلک ملازمان میرزا بود این مصرعه تاریخ این هنگامه
شادی افزا یافت مصرع میهمان عزیزانند و شه و شهزاده * وازانجا متوجه پیش شدند
و شکار کنان و معدلت آرایان روز خرداد ششم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست دوم
ذی حجه ظاهر دار السلطنت لاهور مستقر رایات اقبال گشت و حسین قلیخان لوازم بندگی و مراسم
اخلاص بتقدیم رسانید و بموجب التماس آنحضرت بمنازل او که بتازگی ساخته بود قدوم گرامی
ارزانی داشتند و سرمایه افتخار جاودانی او را میسر شد و چون مهمات این ملک در پرده سیر
شکار بآئینی شایسته سرانجام یافت خاطر اشراق آثر شاهنشاهی خواست که از راه حصار عزیمت
فرماید تا بذریعه ورود عساکر اقبال و عبور خدیو معدلت آن دیار مورد انوار امن شود و هم
درین سیر حقیقت مناط طواف روضه معینیه بتقدیم رسد بنابرین داعیه حق اساس در آخر خرداد
ماه الهی موافق اوائل محرم سال نهصد و هفتاد و نه هلالی متوجه آن صوب شدند روز ماه دوازدهم
تیر ماه الهی یکشنبه غره صفر حوالی حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت و از سوانح آنکه بعدالت
شاهنشاهی سیاست لشکر خان فرمود با وجود منصب میربخشی و میر عرضی و دیگر مناصب شهریار
عدالت پژوه را محض حقانیت ازان باز داشت و مجملی ازین سانحه هدایت بخش آنست که لشکر خان را
مستی دنیا از منهج اعتدال باز برد و مصدر اعمال ناخوش گشت و از بیخردی در روز روشن مست
بدرگاه عالی که ملاذ هوشیاران هفت اقلیم ست آمده عربده ناکی بظهور آورد و چون حقیقت حال

بمسامع قدسیه رسید خاقان عدالت پژوه برای هدایت او و انتباه دیگران او را بدم اسپ
بستگی گردانیدند و بچندین نکوهش بزندان فرستادند و بر شهباز خان نظر تربیت انداخته مناصب
لشکر خان را باو مکرمت فرمودند و از آنجا که مدارج تربیت شاهنشاهی هست در اندک فرصتی آن
مسجون اعمال خویش در دار الخلافت فتحپور بوسیلهٔ شفاعت مقبولان درگاه خلاصی یافت و خدیو
عالم با آنکه موسم باران بود سه روز بمقتضای عزایم بادشاهانه کوچ سفر نمودند و شکار کنان بصوب
اجمیر می شتافتند روز خور روز دهم امرداد الهی موافق سه شنبه غره ربیع الاول بآن خطهٔ دلگشای
نزول اقبال فرمودند و از فراوانی حق طلبی و حق اندیشی بطواف روضهٔ معینیه توجه فرموده استمداد
همت نمودند و ایزد خویش را پرستش خاص کرده نیاز مندی را با سربلندی همقرین گردانیدند
شهدعان قضا و قدر چون نیک اختری را خواهند که دولت صوری و معنوی او را روز افزون
گردانند نظر دوربین او را از مراتب بزرگی باز دارند و تشنگی رضامندی الهی افزون پدید آید
و از فراخی حوصله و فرط عطش معنوی دریای محیط او را سراب وانموده جویای سرچشمهٔ مقصود سازند
و باین طرز حق پسند از فیض بی منتهای مبدء فیاض هر زمان او را اتبهٔ تازه رسد چنانچه اینحالت
والا طراز از حال گیتی خدیو زمان ماست و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش و کامروائی منتظران
این روضهٔ روح افزا بصوب دار الخلافت توجه فرمودند و بهمرکابی دولت و همعنانی اقبال
روز آسمان هشت و هفتم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول ظاهر فتحپور مهبط انوار
ظل اللهی گشت و آنحضرت نود در منازل شیخ سلیم نزدیک برکات فرمودند طبقات انام که ستم رسیده
انتظار دریافت آستان بوس بودند کامیاب سعادت گشتند و از سوانح دولت افزا آنست
که سیکری را که از مضافات بیانه بود مصر جامع ساختند خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنی است
چنانچه پیوسته ارتقای مدارج افراد انسانی فرموده اساس معدلت را استحکام می بخشند و مستعدان

زمان را کامیاب دولت میگردانند همچنان درافزونی و رونق زمین کوشیده هر جا را باندازهٔ حال
آن ترتیب فرموده زمین و زمان را افزایش می فرمایند ازان باز که فرزندان رفعت پیوند در سیکری
سعادت ولادت یافته‌اند و نفس عارف ربانی شیخ سلیم گیرا شد خاطر اقدس میخواهست که این شهر را
که میمنت معنوی دارد عزت صوری بخشند درینولا که رایات جهان‌گشا درین مقام گرامی رسید همان
عزیمت سابق پیش نهاد همت والا شد و حکم مقدس نفاذ پیوست که کارپردازان سلطنت عمارات
عالی و منازل دلکش برای خاصهٔ شاهنشاهی اساس نهند و جمیع طبقات امرا و طوائف انام
برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند و حصاری آسمانی ارتفاع بر دور آن از سنگ و آهک کشند
در اندک فرصتی شهری بزرگ شد و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزای اساس یافت و بقاع
خیر از خانقاه و مدرسه و حمام انتظام گرفت و بازاری بزرگ سنگین احداث شد و باغهای نظر
فریب در اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت و سوادی اعظم در هم آمد که رشک معمورهٔ عالم گشت
آنحضرت نام آنرا فتح‌آباد خیال فرموده بودند که بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بتصحیح شاهنشاهی
بلند آوازه شد و از سوانح آنکه مظفرخان را این آرزوی بلند در سر افتاد که حضرت شاهنشاهی
در منازل او که دران نزدیکی اتمام یافته حیرت‌افزای مشکل‌پسندان بود ورود دولت فرموده
میمنت بخشند و او را باین عاطفت والا مباهات مزید کرامت فرمایند چون این داعیهٔ دولت‌افزا
بموقف عرض مقدس رسید ازانجا که کام‌بخشی و شیوه‌نوازی شیمهٔ کریمهٔ شاهنشاهی است ملتمس او
رفعت قبول گرفت و روز دیبادین بست و سوم دی ماه الهی از فتحپور متوجه دارالخلافت آگره شدند
منازل او بمیامن قدوم شاهنشاهی نورافزای صورت و معنی گشت و مراسم پیشکش و نثار
بتقدیم آمد افزایش انبساط شد و نشاط در پالش آمد و ازانجا معاودت فرموده بفتحپور بمعدلت
روای شدند و مستعدان هفت اقلیم بدرگاه والا رسیده بی سفارش احدی کامیاب صورت

چون حضرت را تربیت انسان بهر نوع منظور نظر کیمیا اثر است مع خواهند که زمین و زمان را معطل نگذارند بلکه روز بروز ترقیهای افزایند
ـه قوله گرامی معروف بسیکری (؟)
ـه قوله خانقاه جایکه اهل فقر قیام ورزند
ـه قوله مدرسه آن جایکه شغل خوانند

ومعنی شدن گرفته لله الحمد که دوربینی و شرف نگاهی و کمال آگاهی خدیو معلی بازار بدگوهران
طبع اند و زراد و کساد دارد هم این گروه بد نهاد بکوی بی اعتباری فرو میشوند و هم طائفه که بچرب
زبانی راه سخن پیدا میکنند نوبت بسخن اینها نمیرسد بلکه نیک ذاتان سعادت سرشت را که محض از
برای ارتقای دولت سفارش ارباب استعداد میکنند فرط توجه شاهنشاهی بنزلی کار دارد و
از فروغ توجه جهان افروز خاطر مقدس گیتی خدیو دکانچه ریا و بازارچه تزویر کساد یافته چرا گویم
که آن گروه چنین مشعل هدایت بر حقیقت بدکرداری خود آگاهی یافته در سلک سعادت نشان
در آمده اند و طبقات عالم از شرائف و وضیع بپایه حالت خویش رسیده بدعای دوام دولت
روز افزون قیام دارند و قصر پایه خرد شده بفراخی حوصله و وسعت دانش خود در هر مرتبه باندازه
هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را با ولایت معنوی هم از ساخته شعر همچو روان گزیده چو خرد کامگار

همچو قضا کامران همچو قدر کامکار

آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور دوم

در نیروفشت سعادت پرتو که زمان افزایش معنی و نشت بالش صورت است نیر روی نمود کوکبه موکب بهار
زنگ زدای آئینه زمین و زمان شد و نوروز جهان افروز اعتدال بخش شب و روز گشت فیض
ربیع در رگ و ریشه حیات سرایت کرد نسیم صبح با ارواح نباتی هم آغوشی نمود سایه بان ابر بدر از طناب
باد سبکپای از چهار طرف کشیده آمد لشکر ریاحین از گرد راه رسیده بسر چوبهار افضال آبروی یافت
هوای گلستان کیفیت باده در طبایع انگیخت زمزمه مرغان چمن سامعه را از زخمه پشم زبان
آزاد ساخت **شعر**

باد سحر مست وزیدن گرفت ◦ غنچه لب صبح گزیدن گرفت
دائره بستند صبوحی کشان ◦ شیشه گشادند نگار آتشان ◦ نکهت گل فتنه گلزار شد
بلبل ازین رایحه بیدار شد ◦ جنبش سنبل شکن اندر شکن ◦ جلوه نسرین چمن اندر چمن

بوی گلی ص۱۵ چمن انگیخته + خمکده درکام قدح ریخته + میکده درمیکده مستان عشق
دائره در دائره دستان عشق + زنگ زدای آسمان و زمین و روشنی افزای نشیب و فراز
بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بست و پنجم شوال نهصد و هفتاد و نهم ظل نور به
برج حمل انداخت و آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور
دوم شد امید که بمیامن عدالت شاهنشاهی این دوره و قرون و دهور ص۵۲ پیوند یابد از سوانحی که
در آغاز این سال خجسته بظهور آمد آوردن منعم خان خانخانانست سکندر خان را بدرگاه والا و
بموجب التماس او تقصیرات او را بخشیدن در داستانهای پیشین گذارش یافت که سکندر خان
اوزبک از بی سعادتی ذاتی که طالع واژگون خوانند ازین دولت خداداد روی گردانید
و با علی قلی خان بدنهاد همداستان شده ص۵۳ سر بشورش برداشت چون علیقلی را آن پیش آمد
که نگاشته شد و آن شورش فرونشست اسکندر خان از تیره رائی و بدسرشتی پیش سلیمان
افغان رفت و چندگاه در ان حدود بسر می برد افغانان کوته حوصله بودن او را در میان
خویش مناسب ندانسته در کمین او شدند ص۵۴ او از اندیشهٔ این گروه آگاهی یافته بمنعم خان خانخانان
التجا آورد که از من نابادانستگی شد آنچه شد از ان خجلت زده ام افغانان نادرست پیمان سلیمان
اوزبک را آرام گذرانیدند اکنون در خیال من ص۵۵ اند اگر شفاعت این عاصی سیه بخت را بدرگاه
والا نمایند هم حیات اینجهان و هم زندگانی باقی بدست می افتد منعم خان نوشته او را با عرضداشت
خویش و بیانهٔ سریر اعلی ارسال داشته ص۵۶ استخراج نمود خدیو عالمیان از فرط عاطفت منشور منت
فرستاده او را امیدوار گردانید خان خانان که از بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت ازین
رافت عالی سجود شکر بظهور آورد و اسکندر خان را پیش خود طلب داشت سکندر خان از نوید
مهربانی ۱۲
سعادت یوسف ولد سلیمان اوزبک را همراه گرفته بی خبر افغانان بالغار از میانهٔ ایشان آمده

ص۱ ای بوی گل این بهار بجای
صد چمن گل توان شمرد و ای عمل
خمکده داده است ۱۲ + ص۲ ای خانجهان بساعت نیک و نشاط
و در این موسم فصل آمد زمانهٔ عیش
و هنگام عشرت حضرت والا ...
فتح و ترقی رخت خواهد بخشید ۱۲ ص۳ ای سکندر خان بوا زدنی
طالع از عتبه بوسی حضرت که سجده گاه
ملائک است رو تافته با علی قلی بنیاد
موافقت نمود ۱۲ مولوی محمد صادق ...
ص۵۴ دوم

خان خانان لوازم اکرام و احترام بجای آورد و برای تسلی خاطر این نیاز پناه را همراه گرفته عزیمت
درگاه مقدس نمود در اوائل تیر ماه الهی بسجدهٔ عبودیت نور افزای ناصیهٔ سعادت شد و بذریعهٔ
شفاعت او جرائم ارباب ندامت بخشیده آمد و بنوازش شاهنشاهی اختصاص گرفتند و
در اندک زمانی خانخانان را لفنون عواطف محفوف ساخته رخصت ممالک شرقیه ارزانی داشتند
و سکندر خان را سرکار لکهنو مکرمت فرموده همراه او گردانیدند و از سوانح ایام که بهار اقبال
دولت است آنکه فرمان روای توران عبد الله خان اوزبک از صیت سطوت و شکوه این سلطنت
عظمی حاجی التمش را برسالت بدرگاه والا فرستاد و او با نامهٔ ضراعت و محبت و تنسوقات آن دیار
سعادت بار یافت و همگی مضمون آن مفاوضه آنکه رابطهٔ خویشی پاستانی را بنیاد داده دوستی
پیرایهٔ آن گرداند تا بمقدار استظهار چنین فر ایزدی با سلاطین توران چهره دستی روی دهد
و ثانیاً از صدمات افواج گیتی کشا بربام عافیت خواب گوارا تواند کرد و برای مزید احتیاط و
اهتمام بجهت منعم خان خانخانان و خان اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود تا این
منظوران درگاه خسروانی در تاسیس مبانی مودت و تصحیص آن توجه گمارند شهریار آخر اکرام
دور بین فرستاده را نوازشها فرموده کامروا رخصت ارزانی داشت و از نفائس هندوستان بسم
ارمغانی همراه گردانید و از سوانح از نظر افتادن مظفر خان است در هر زمانی با وجود طلوع تیر دولت
شاهنشاهی بمقتضای شیمهٔ کریمه پردهٔ یگانگی بر جمال جهان آرای خویش فرو می هلند درین ایام
بساط چوپر بازی را بنقاب حسن معنوی گردانیده معرکهٔ نشاط را گرم ساخته بودند و آئینهای خاص
درین بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرج است انتظام فرموده جمعی از ملازمان عتبهٔ اقبال را که
برای این کار حاضر میداشتند حشمهای عالی و نیز مهای دلکش ترتیب می یافت اگرچه بظاهر
بازار بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته می شد و خدیو دانش در لباس لعب هزار کار میکرد

آگاه بوده و تحائف بوقت قبول
قبول فرموده بعوض آن از نفائس
هندوستان برسم ارمغان را
عبد الله خان و نوازش بحال ایلچی
کرده و صلهٔ او تکمیل نموده و رخصت
ارزانی داشتند ۱۲
با وجود مراحم خاقانیه
برپای خویش
درین بازیها
[illegible]

شناسائی جوهر طبقات مردم میکنند روزی مظفرخان از بدمستی دنیا و تنگ حوصلگی ذمیمه که
بازی که معیار حوصله ها بود از بسیاری پای دادن و دوام حضور مصدر حرکات روستائیانه شد
آنحضرت او را از پایهٔ اعتبار انداخته رخصت سفر حجاز فرمودند تا در خمار بی اعتباری و غربت حال
فساد یافتهٔ او باصلاح انجامد

نهضت موکب جهان نورد شاهنشاهی بتسخیر دیار گجرات

گیتی خدیو خداپرست پیوسته نظام نشئهٔ ظاهر را پیرایهٔ ملک معنی دانسته بی غبار آلود اغراض
بشری آسایش خود را در آسودگی جهانیان میدانند و همواره این امر را از مهم شناخته در فراهم آوردن
پراگندگیهای روزگار توجه والا میگمارند و در تسخیر بلدان و تفتیح ممالک اندیشهٔ نخستین عهد رسی و
غمخواری ستمرسیدهای روزگار میفرماید و لهذا در هر ناحیتی که فرمان روایان آن خود دست بیداد
دلی و رعیت پروری همت گماشته اند باوجود حصول اسباب تسخیر آن دل در آن نمی بندد
هرچند بر پیشگاه خاطر اقدس که جلوه گاه حقیقت است پیداست که هر مقدار وسعت در ملک
افزاید هرآینه کثرت جهان روی در وحدت قهرمان یکی از والا نژادان دادگر در آید و
عبادت کبری این نشاء بمنصهٔ اعلان نشتابد لیکن وجههٔ حقیقت اساس چون نیاز
عموم برایا و شمول خصوص خلائق است که ودائع بدائع ایزدی اند باین عبادت توجه نمیفرماید
امّا چون ایزد بیچون در افزایش دولت و ارتفاع مبانی سلطنت است مرتبه مرتبه ولایات را
از فرمان روایان عدالت دوست خالی میگرداند تا شهرهای حقیقت تیره و آن صوب توجه
بادشاهانه گمارد و آن حدود را بفروغ معدلت خویش روشنی بخشد تا هم تفسیدگان بادیهٔ
حوادث در ظلال عاطفت در آیند و هم وحدت قسری که توام وحدت ارادی است جلوه
صورت بندد و هم در ظاهر بینان که عالم ازان پر باشد مشعلهٔ اخلاص افروخته گردد چه در

استعدادات طبقهٔ انام تفاوت عظیم دست نهاده قدرت ایزدیست جل جلاله طایفه از دیدن
فروغ خردمندی وطرز نشست وخاست ازبخشش وبخشایش واغماض نظر از زلات مردم
وآگاه دلی پی به بزرگی خدیو جهان برده او را یگانه درگاه الهی می شمارند وخدمت او را عبادت
ایزدی شمرده در عقیدت واخلاص می افزایند وگروهی را که نظر برین کردارهای افتد از
فزونی سطوت صوری وافزایش ملک ظاهری بر بزرگی معنوی او گرویده کمند ارادت در گردن
جان انداخته خود را از زمرهٔ مخلصان جانسپار میگردانند ولهذا درین هنگام که ملک دهلی از غبار
نکس طبعیان شورانگیز پاک شد وکوردلان فتنه اندوز در کورپشتی وناکامی فرو شدند همت جهانگشای
شاهنشاهی در تسخیر ملک گجرات واصلاح فترات آنجا مصمم شد که ستمزدگی عموم رعایای آن دیار
بکمال رسیده بود از آن باز که سلطان محمود از بی پروایی دشمنان چیره زبان هنگامه آرائی را
بدوستی برگرفت واز بد درونی ملازمان تیره رای که سود خود را در زیان صاحب ومنعم میدانند
رخت هستی بربست چنانچه مجملی از آن در حال صوبهٔ گجرات نگاشته قلم تحقیق شده است امرای آن
دیار خصوصا سید مبارک واعتماد خان وعماد الملک در خودکامی شدند وبرای آنکه معنی حکومت
ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان احمد پیدا کرده اسم سری بر و اطلاق کردند وچون او
بسن رشد رسید از هم گذرانیدند ونتو نام پسرکی بی جوهر را که از اراذل زادهای دیار بود
بر دم داشته بفرزندی سلطان محمود شهرت دادند وخطاب مظفر شاهی بنام او بسته در لوازم
خواهش طبیعت اهتمام نمودند احمد آباد که دار الملک گجرات است وکنبایت وبسیاری از ولایت
بتصرف اعتماد خان درآمد وسرکار پتن بموسی خان وشیر خان فولادی قرار گرفت وسورت و
بروچ وبرودره وجانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک مقرر شد ودندوقه ودولقه وغیر آن به
سید حامد نبیره سید مبارک رسید وجوناگده وولایت سورتهه با مین خان غوری متعین گشت

دوم
۹۶۱ھ
سن وسال صاحب
برهان نوشته و درین
صورت سن خان این باشد
که طفل خانه بود و ازو زمانه
جز نه داشت ۱۲ ***
جناب مولوی
سید محمد
صادق علی
صاحب سلمه الله
تعالی ۱

واعتماد خان بکبر نزبت آن سفله خورد سال ابلیش خود داشته روزی میگذرانید و آن ملک از استیلای متغلبه مورد انواع ظلم گشت و با بکدیگر این سران بی سر منازعات کردند درین ولا که چنگیز خان در گذشت باغوای شیر خان فولادی نتوا از احمد آباد گریخته به پتن آمد و شیر خان فولادی با جمعی از اوباش بگرفتن احمد آباد لشکر کشید و اعتماد خان در احمد آباد متحصن شده بمیرزایان التجا آورد و هنگامه شورش گرم شد و بازار فتنه و فساد رواج گرفت خاطر مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش توجه عالی گماشت میرزا یوسف خان و فتو و راجه بیر بر و جمعی کثیر را بپنجاب فرستادند که کمک حسین قلیخان بوده آماده کار باشند که مبادا حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان موکب مقدس دور دانسته از اندیشه شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند و فرمان مطاع باسم حسین قلیخان شرف نفاذ یافت که نگرکوت را مستخلص ساخته براجه بیر بر حواله نماید که راجه بدین بنیاد آنجا از بد خدمتی و بدنیتی مقید است و اگر مردم او متانت قلعه و استحکام جا را سرمایه نخوت خود گردانند با اکثر عساکر اقبال که دران ناحیت تعین اند محاصره نموده بزور گیرد و همچنین بهر ناحیتی مردم هوشمند اخلاص گزین جدا جدا تعین فرموده روز بهرام بستم تیر ماه الهی موافق سه شنبه بستم صفر از دار الخلافت فتحپور بتسخیر گجرات نهضت عالی فرموده حوالی دابر مخیم سرادقات نصرت گشت و از معدلتهای که درین روز ظهور یافت تنبیه فرمودن باباخان قاقشال است و مجملی ازین عدالت آنکه شهباز خان که امیر توزک بود در ترتیب یسال اهتمام میکرد آن ترک معامله بدان نخوت مند باد در افتاده بدرشتی پیش آمد چون بمسامع آن نخل پیرای گلستان خلافت رسید بجهت تادیب او و اصلاح سایر بی راهه روان سیاست عظیم فرمودند و بیک توجه شاهنشاهی درچنین لشکر بزرگ که بچندین صاحب اهتمام کارگذار بی ره و توزک شایسته بدشواری پدید آید باسانی تحقق گرفت و از سوانح عشرت افزای غرابت بخش آنکه درین هنگام که قصبه سانگانیر

ای باندک توجه سرانجام افواج که از بسیار سران نمیشد انجام یافت ۱۲

۱ ای مهان زاده و بار را که بسبب جوهر و بسبب یافت... این فتنه نشستان برای نام او را حاکم قرار داده بودند ۱۲

۲ ای از تغلب متغلبان بیهوده و تفرقه متصرفان لغو ۱۲

۳ قول منازعات الخ یا خود با فتنه و فساد بنا نهادند و

۴ قوله شیخ...

نغز بر

مضرب لوای ظفر قرین شد بدستور معتاد به نشاط شکار توجه فرمودند و دران ایام چون
بشکار چیته عشرت افزای بودند هر گروهی را چیته ها داده رخصت نمودند و خود با بعضی از خاصان
بساط قرب بعزیمت شکار روان شدند اتفاقا در شکارگاه جبرنجن نام چیته خاصه را بآهوی
سر دادند ناگهانی در پیش جری پیدا شد که پهنای آن بست و پنج گز بود آهو بمقدار یک و نیم نیزه
بر جهیده خود را ازان جر پهناور گذرانید چیته نیز از روی غیرت بهمان و تیره بچستی و چالاکی
ازان خندق گذشته آهو را در ربود از نظاره اینحالت شگرف غریوی از ناظران بارگاه حضور
برآمد و باعث توجه غریب و انبساط بلیغ گشت و خدیو عشرت دوست پایه آن چیته را افزوده
سردار چیته ها گردانیدند و حکم مقدس شد که برای عزت گزینی او و عشرت مردم در پیش او نقاره
می نواخته باشند و روز کوس چهاردهم امرداد ماه الٰهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاول از آئین
مقرر آنکه از یک منزلی اجمیر پیاده شده متوجه طواف روضه معینیه شدند در اثنای راه قراولان
عرصه شکار خبر آوردند که درین نزدیکی شیر بیست قوی هیکل که همواره در کمین متردّدان این راه
بوده قصد می نماید ازانجا که استیصال آزار رسانان لازم آئین سلطنت است شهریار شیر شکار
متوجه دفع او شدند و بر وفق دل گزین آن درنده قوی پیکر را شکار فرموده متوجه آن خطه
دلکشا شدند از برکات قدوم شاهنشاهی رونقی تازه یافت آداب نیازمندی و رسوم زیارت
بتقدیم رسید و دریای افضال بجوش آمد طبقات مردم از عطایای بزرگ بهره وافر برگرفتند
و روز دیگر تماشای قلعه اجمیر که بر قله کوهی واقع است متوجه شدند و دران عالی مقام مزار
سید حسین خنگ سوار که در زبان عوام از اولاد امام زین العابدین است پرداخته تبرک جستند
و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت
نموده او را بشقداری اجمیر گذاشت و او آنجا نقد حیات سپرده بهر جا از ایام هجوم عوام بوده

مشهور گشت و ترقیش مطالعات عالمیان شد و حضرت شاهنشاهی که پیوسته در طلب پیرامون
خاطر مقدس میگردد نظر بر شجرت ظاهر انداخته اهتمام دولت فرمودند و روز روز امرداد
ماه الهی موافق سه شنبه دوم ربیع الثانی خان کلان را با بسیاری از امرا چون اشرف خان
و شاه قلی خان محرم و شاه بداغ خان و سید محمود خان و قلیچ خان و صادق خان و شاه
فخر الدین و حیدر محمد خان آخته بیگی و سید احمد خان و قتلق قدم خان و محمد قلیخان توقبائی
و خرم خان و بیگ نورین خان و بیگ محمد خان و محمد قلیخان داماد خان کلان و مهر علیخان
سلدوز و سید عبدالله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان بر رسم منقلای بصوب گجرات
رخصت فرمودند روز فروردین نوزدهم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه بست و دوم ربیع الثانی
خود بدولت و اقبال از خطهٔ فیض اساس اجمیر نهضت فرمودند تا هم انبساط شکار بتقدیم رسد و هم
امرای پیشین در کار طلبی جوهر خویش را بهتر ظاهر کنند و هم گجرات بزودترین اوقات در حیطهٔ
تصرف اولیای دولت درآید به بهترین وجهی تدارک احوال ستم رسیدهای آن دیار صورت بندد
موکب نصرت لوا در دو منزلی ناگور رسیده بود که نوید ولادت فرزند والاگوهر رسید و نوید فتح و فیروزی رسانید

ولادت سعادت افزای گل بهشت اقبال شاهزادهٔ سلطان دانیال

بر ضمایر دقیقه سنجان ضوابط عناصر و اجرام و باریک بینان روابط اصلاب و ارحام
مخفی نیست که ناظمان سلسلهٔ علوی و سفلی چون گیتی خدیوی را با قبال روزافزون و دولت
ابدپیوند اختصاص بخشید کامیاب مطالب صوری و معنوی و سعادت پذیر مقاصد دینی و دنیوی
گردانند سر صبح تازه گلی همیشه بهار از حدائق امید شگفانند و هر شام خجسته اختری عالم افروز
از مشارق آرزوی او طالع سازند از آنجا که تائید یزدانی دربارهٔ شاهنشاه عالم افزون از اندازه

دریافت

دریافت بشری است چه ایزد تعالی جمیع مکارم و معالی را که در مکامن مشیت ازلی است
فراهم آورده در کنار اقبال قدسی اختصاص او نهاده است تا خواسته چندین عطیات کبری مخصوص
ذات مقدس او ساخته خواستها را چه گنجایش آنکه پرده نشین جلباب توقف گردد و لهذا چون
باطن اقدس طالب فرزندان رضامند حق جوی حقیقت شناس بود ایزد توانا این نعمت بی
انتزاع و دولت بی انقطاع را که ایجاد محل عنایت از آنست بموجب دلخواه مکرمت فرمود و مرتبه مرتبه
گوهری بی بها از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه گر میکند در آن هنگام که موکب معلی از اجمیر نهضت
میفرمود یکی از پردگیان سرادق عصمت را زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح
سعادت نزدیک رسیده بود و نقل و حرکت مزاج آن عفت سرشت بر نمی تافت تهین و تجهیز
جسته خانهٔ اشرف منتسبان روضهٔ منیفه و اعز معتکفان بقعهٔ قدسیه دانیال نام که نور صلاح
و فلاح از ناصیهٔ حال او می تافت خالی ساخته در آنجا گذاشته بودند موکب اقبال بپوند در حوالی
بیلودا از مضافات رنی از سرکار ناگور نزول اجلال فرموده بود که قاصدان خجسته مقدم از
اجمیر رسیده بودند و نوید نصرت بخش مسرت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب
آسمان بست و هفتم شهریور ماه الهی موافق شب چهارشنبه دوم جمادی الاولی بحسب رویت
و شب سوم امر اوسط بطالع حمل بمحاسبهٔ حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هند و ستان
در خطهٔ فیض انتمای اجمیر که طولش صد و یازده درجه و پنج دقیقه و عرضش بست و شش درجه
است دادار جان آفرین جهان آرا حضرت شاهنشاهی را فرزندی بلند اختر کرامت فرمود
و بطلوع این کوکب نورانی منت بر انفس و آفاق نهاد گیهان خدیو از استماع این نوید سرور بی پایانی
یافته پیشانی نورانی بر زمین سامی سجدهٔ شکر فرموده بسپاس و ستایش الهی کامیاب دولت گشته و ظهور
این امر را مبشر فتوحات بی اندازه دانسته جشنهای عالی ترتیب داده انجمن سرای عشرت

جناب مولانا سید محمد صادق ... سلمه الله تعالی

شدند خلائق بصلای عام نشاط تازه از سر گرفتند و نقود افضال در دامن عالی ریختند شعر

گل نشگفت جان پرور درین باغ • که بویش صد گلستان را کند داغ • ازین شمشاد بن کازاد برخاست

نسیم نهفت اختر سبارکباد برخاست • خدیو از سر طرب را بال وپر داد • صلای می بهفت اقلیم در داد

نشاط آویخت از تار ترانه • نواسنجید در مغز زمانه • کرم کز همت والا نظر داشت • نثار آیینه

حجاب از پیش برداشت • مولد گرامی را که خانه شیخ دانیال بود ... شده و استمداد تائید از

حضرت دانیال اکبر در نظر مقدس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال

بر لوحه دولت نقش بستند شعرای نکته پرداز تهنیت نامهای دلپذیر در رشته نظم کشیدند و تاریخهای

نادره بر زبان ارباب فهم گذشت و کامیاب صلات گشتند و حکم اقبال پیوند شرف نفاذ یافت که

چون آن کوکب آسمان قدس یک ماهه شود مهد دولتش بقصبه انبیر برده بحصانت سعادت منزل رانی

کوچ راجه بهارمل در آرند امید که این سروبن خلافت تا امتداد ادوار در ظلال تربیت و عاطفت

شاهنشاهی شاداب دولت ابدی پیوند باشد اکنون که توفیق ازلی بدرقه راه من حیران انجمن

هستی گشته در شرح احوال هدایت انتمای حضرت شاهنشاهی مرا از قلم ... بقیر ارتر میدار و صور

زایچه سعادت ارتسام این مولود مسعود را بحساب یونانی و هندی درین دیباچه اقبال

نگاشته خانه تحقیق کرده و استخراج احکام آنرا بر دیده دران دقائق اختر شناسی میگذارد

زایچه

طالع اقبال رقم بطور حکمای یونان و فارس

وبالجمله بعد فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیهٔ کبری روز اسفندارمذ پنجم مهر ماه الهی
موافق چهارشنبه نهم جمادی الاولی نهضت موکب شاهنشاهی شد وظاهر قصبهٔ ناگور مضرب
خیام معلی گشت خاتمه المنة لله هفتم اردیبهشت سال چهل و یکم آلهی مطابق جمعه بیست و نهم
شعبان هزار و چهار شکرنگاری قرنی از دولت ابدی اعتصام و برخی نیرنگسازی اقبال
سی سالهٔ کشورخدای **شعر** شمع شبستان طاق و شاه نه خرگاه * بادشاه زمانه اکبر شاه *
کز خرش روز بخت روشن باد * وز بهارش زمانه گلشن باد * به نیروی اندیشهٔ سخن سنج و
تکاپوی خامهٔ آسمانی خرام حسن انجام پذیرفت بسا فرمانروایان والاشکوه بطفیل این یکتای
آفرینش یاد آورده بسا نجه داستان سرائی شاداب گردانید آسودگان شاد خوابی را
زندگانی جاوید چهرهٔ نشاط افروخت **شعر** صد شکر کاین نگارخانه * بگرفت نگار جاودانه
آنرا که سری شکسته دانی است * داند که چه ریزش معانی است * اگر نگاه بینش شوریده
بخویشتن افتادی خود را شایان این کار بزرگ ندانستی و گفتار وانا پذیرفته از سرانجام
شغل شگرف دل برگرفتی **شعر** چو طبعی نداری چو آب روان * مرو در پی نامهٔ خسروان
دهان گر بماند ز خوردن تهی * ازان به که ناساز خوانی نهی * لیکن فرمایش شاهنشاهی
و نیرنگی والا اخلاص نظر فطرت را بر مناظر اقبال کشودند و بچیره دستی مرا از من برگرفتند
آغاز آگهی تا زهی زبان خوی گرفت زبان پارسی کمتر سرائیدی گلگشت بهار معنوی و تماشای
سرابستان حکمت نظری و عملی از همه پرداخته دل گردانید خاصه از شنودن دیو افسانهای
کهن برکناره زیستی و نقد حال نسبتهای فرسوده دادن زبان سترگ اندیشیدی در ان
فروغ شناسایی کاخستان نقل خراب در نظر آمد و فراخنای تاریخ سزاوار جولانگاه
فارسان حقیقت چه که شائستهٔ نگاه سعادت گزینان عالم صورت نمی نمود ناگزیر مردم زاد

لطف و قهر و انواع پیرد بهاد رشناخت آدمی و طرق جمهوری ملک و راست بینیهای دانایان
واعلو طهای دانشوران و نشیب و فراز گوناگون عالم و سلیم دلیهای بزرگان روزگار و حلقه
اقبال ناممکن جنبانیدن و هیچ خرسند بودن بسیاری از دو دمان عقل و شهادت و سایر طرق نگهبانی
جهان بوالعجب و فراوان آزمون نگذارشی سوخ افزاد روشنی دلنشین تاریخ نامها باز گوید اگر
دیده وری بکار رود و نگاهی بسزا کرده آید عمر دوم که دانش پژوهان کردار دوست در آرزوی
آن فرو شده اند بدست او فتد و سرمایهٔ جاوید زندگانی فراهم آید و نیز شاهد عرفان اگرچه فروغ
خرد بر منصهٔ پیدائی نه نشیند و پردگی شبستان معنی بی پرتو آن گوهر شب تاب رخ بر نکشاید لیکن
آن کارپرداز حقیقت مایهٔ روشنی از راه حواس برگیرد خاصه از دریچهٔ چشم و روزنهٔ گوش پذیرای
فراوان نور گردد و از دید و شنود آثار پیشینیان افروزش یابد و پیرایهٔ حسن روز افزون اندوزد
و نیز در عطارخانه روایت گوناگون درمان ملال و داروی غم بدست او فتد و چنین همچون دلکشا
تا گزیر نشار تعلق بها نا سزائی همت از ان بود که بوالعجب خاطر همواره جوش دارشکی بر زند و از
تهی و دست خالی پرورش نماید و بدین هنگامه داستان طرازی که بهین دست آویز تعلیمیان
است کجا فزود آید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر علائق نظارگی شود امروز که از آویزش درونی باز
داشته به نزهتگاه صلح کل می برند و از نشیب الخ تقیید بر فرازگاه اطلاق میخوانند اگر نوید شناسائی
بگوش سعادت در آید چه دور باشد و دل از ان رمیدگی باز ایستد چگونه حقیقت کار است
هرچه دل بزبان گزارد و خامه بکاغذ سپرد همه زادگان آبا الآبای عقل اند و نیرنگی این پیرنگ
بدایع نگار لیکن آن گوهر نورانی تکوین را بسر نوشت آسمانی از همنشینی خشم آز و هم آغوشی غفلت
که فرزندان رشید این دو غول راه سعادت است زنگهای ابدی منشور تو بر تو نشسته و می نشیند
وازین نکوهیده آمیزش جانگزا گوناگون نامها برآورده حیرت آمای آسوده دلها گشت و میگردد

همین که رسید آن نفس جان نواز ÷ کان نفس از جان شود هم جلوه ساز ÷ بیشتری حرف گذاران
باستانی و بسیاری زمانیان خامه پرواز زبان یکتائی دارند و سخن سرائی بیک آئین نهاده طرز
دست فرسودهٔ روزگار روا نمایند همگی بسیج بر آرایش الفاظ باشد و معنی را پیرو لفظ دانسته به ورود
روی نگاپو رود و سجع گوئی و فاصله آرائی سرمایهٔ فصاحت اندیشند و همان یادگار شعر را پیرایهٔ
نثر شمارند و بر تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آئین ترصیع و روش تجنیس پادار باشد و باختیار
اقتباس و بر تخت استهلال و نگارش تلمیح و ایراد تعمیه و گذارش اطلاع گرامی انفاس نگیذرد محسنات
بدیعی را دست مایهٔ بلند پایگی سخن انگارند و بر فرازهای بلاغت و جلائل معانی نظر نیفتد برخی قدم
فراتر نهاده در جولانگاه معنی جالش نمایند و تدقیقات خیالی و تخیلات واهی نخجیر آن عرصه
پندارند و پیچش عبارت و دوری استعارت که نشان نکوهیدگی شناسندگان صواب اندیش
با خود دارد پیرایهٔ کلام اندیشند و دشوار فهمی تازه طرح که اکسیر والائی از آن برسازند نخستین
مشکل شناسی باز ندانند گروه گروه عامه غیر از سخنان دست زده زود فهم نشنوند و بر سر دو
طرز دیر آشنا زبان بیغاره گشایند نفر مایش دل و یاوری همت و تن‌مندی بخت بیدار در بنا
همایون نامه سخن سرائی را کاخ دیگر برافراخت و گذارش را خرامش تازه پیش گرفت و آموزگار
رهنمونی روشناسان ابداع گزین روشنی دست باف فطرت آمد گوهر خود را بصیرفیان دیده
رسانید و تفته دلان بادیه جویائی را قطرهٔ آبی تراوش نمود شعر طلسم خویش را در هم شکستم
بهر حرفی طلسمی بار بستم ÷ بدان تا هر که دارو دیده‌ام دوست ÷ ببیند مغز جانم را درین پوست
اگر من جان مجسم تن اینست ÷ وگر یوسف شدم پیراهن اینست ÷ ستایش و نکوهش را انجمنها آراسته
شد و آفرین و نفرین را روز بازار دیگر پدید آمد آنانکه ره زده پندار و غارت کردهٔ تقلید نبودند
چشم بینا گشوده در جستجوی سخن دلپذیر و دل سخن پذیر خاک بیزی نمودندی و از شستن روزگار

ودرازی زمانه در تگاپوی افسردگی راه نوردی دست هنر خود گرفته هنگامه مباهی شادکامی
برافروختند و آفرینها نموده عرق خوی شرمندگی گردانیدند و دورماندگان خارزار طبیعت
از نارسائی فطرت همنشینی گروهی که نقد خویش بکروکالی دکانچه یاوه داده اند سر شورش
برداشتند و کالاشناسان ناتوان بین شکنجه حسد در جان کاهی و دل گزائی نشستند
و زبان طنز گشوده غبارآمای ساده دلها گشتند شعر من خاک ره گهرشناسان * کاهم
بر غم ناسپاسان * این گنج گهر چو برگشادند * انصاف گزین نظر کشادند * دیده ور
با من نظر خیراندیشی بود و بچشم دوستی نگرستی باندرزگوئی درآمد و از روی مهربانی گفت
چندین زحمت چه می بری و سخن بدین گونه چرا می نگاری از هزاران یکی باید پیدا آید که این نگرفته
درست برخواند و به نیرنگی تازه نمط آگاهی پذیرد تا نیروی حقیقت شناسی از کاسه دانش
آید و کی دانائی بلند طرح یاگی پرده از روی کار بردارد و همان بهتر که این نوآیین بساط در
نوردیده بزبان روزگار سراید و مایده افضال برای عموم مردم سرانجام دهد از این کار شناسی
نفسی بر آسوده وازان سخن گزینی جوش نشاط برزد فرخی ذات او مرا پاسخ آورد فرح حقیقت
برگشادم راتبه خواران عوام را روزی فراوان است قدسی نزل برای یگانه وقت آماده
میگردد و مرا هنگامه چکار کالای آسمانی ارمغانی یکتایی ملک آگهی آرایش می باید گروه
عامه چه پیوند بیت غلیواز را با کبوتر چکار * به باز ملک درخور است این شکار *
گزارده حکمت پژوهان دیده ور نیز باور می افتد و عزیمت راستگر تنومندی می بخشد
مردم را از چهار گونه نگذرد نخست آن غبادگزین ظلمت آمود که و اگوییه را آمیخته شنوائی نگرد
واز دریچه گوش بصفوتکده دل نبرد و اگر راه یابد بپذیرائی آن نگردد و اگر پذیرد بکار کردنش
دوم آن تیره سرشت بدگوهر که به بدانشی خود را دانائی انگارد و در رنجوری دشوار دوای

عشرت تندرستی نماید سوم آن روشنی جوی سعادت منش که از دیدن ناتوان بینی و چاپلوس نادانی وارسته به دریوزه جویای تومندی دارد لیکن از و اثر و فی بخت و نیکوکاری اختر ادراک معانی بلند نتواند و پردگیان شبستان خرد به کمتر روی نماید چهارم آن فرو هیده مرد فرخنده طالع که باذخیره شناسائی فطرت بالا دست و همت عالی دارد و بتر فالی دریافت پیشا پیش پیر و دانای روزگار با آن که کس خبر خموشی نه گزیند و درج گویائی خریدن جوهری حقیقت پژوهه نشاید تا چراغ دانش افروخته گردد و فروغ آگهی همگنان را در گیرد و نور خرد چه تراز منخالی و برزه جرامی در آئی از این که سخن برابدست باقی تازه در آوردی و نه بر عیاره زمانیان سرائیدی اینهمه زبان فروشی چیست و سر استکبار برافراشتن چرا هر چند راستی گذارش می باید و بیسیج خودستائی نه همان بهنر پیکر غرور آسا از صفحه هستی نزدوده آید و باطن صافی با این نامزا گفت دامن آلوده نگردد شعر شوغرق آب هنرهای خویش * نگهدار بر جایگه پای خویش * درین ورطه کشتی فرو شد هزار * که پیدا نشد تخته بر کنار * حقیقت سرایان گوهر سنج در بیت عیاری سخن و والا رتبگی او دران دانند که درین بارگاه نگارین پیکر گران ارزز فراهم آید نخست فروغ معانی از آسمان تقدس بر دل صافی پر توانداخته نزول صوری فرماید دوم گزیده پیوند خشیجی پردگیان صفوت سرای ضمیر را به پرنیان حروف در آورد و آن روحانی نژادان را با این عنصری پیکر طرزی بر آمیزد که بسان جان و تن بو العجب معجونی آغشته گردد سوم تازه نمطی دلپذیر نغم زدا گوش را بر افروزد و جان را بیالاید چهارم نخلبندی و مرتبه آرای معنی را نگزیده جای باز دارد و لفظ پهلو جو را فرا گذارد و دستانرا به بانشستگاه آورد و به آرایش صورت و معنی شاهد سخن را پیرایه بندد پنجم افزاینده عبارت را از دیر فهم و نگوسیده تکرار دور دارد و خشک رو دگران پیکر دران انجمن راه نیابد همچنانکه

دری

ق اسپ چال بجیم فارسی بمعنی
جلوی اسپ که بجرمان را دران محبوس
نمایند و لفظ چال در اصل چاه بود

قوله زبان فروشی برگو گفتن

دست فرسود روزگار نباشد بگرم خوئی و آشنا روئی گلگونه آراید و این هنگامه نیکوئی زمانی
انتظام گیرد و سخن را والا پایگی وقتی دست دهد که عزم درست و یکتائی اندیشه و صحبت و جوی بخت
و یاوری تنومندان خرد یکجای فراهم آیند و نیاز مندی بر دوام و عنایت و دادار بی همال
اتی ازمدد خرد تنومند بهمدیه رسد ۱۲
دوشادوش باشد و هرکدام شرایط بسیار و لوازم فراوان با خود دارد و شماره آن گرامی نامه
بر نتابد و گذارش آن درتنگنای فرصت نگنجد لیکن دمساز دستیار ناگذاران وقت از فروغ
آگهی بنظر دشمنی پژوهش عیب نماید و از راه دوستی بچاره سگالی همت گمارد هانا صحبت چنین
فرو هیده مرد اکسیر دانائی و یکجا ساز آن شورش گوهر گرانمایه تواند شد امروز که دل پراگنده و
خاطر گرد سرار جا گذارنده لطرز فارسی کم آشنا و رهنمای حقیقت نایاب چگونه
آرزوی دل بانجام رسد و کجا امید شایستگی داشته آید خاصه درین هنگام معانی آفرین
سخن طراز میزان دانش قسطاس حقایق مبین برادر شیخ ابوالفیض فیضی که پایهٔ پدری داشت
ازین آشوب گاه عنصری بآرامگاه قدسی جا لش فرمود و شالوده سخنوری بسوگواری نشست
مرحله اسر اسیمه شد و دل سا سای هوشمندی گسیخت از پیام ایزدی بیداری روی نمود و در
پشیمانی دراز افتاد **شعر** وای برین دانش اندیشه هیچ * سینه پر از علم و ز معلوم هیچ
هیچم و اندیشهٔ من هیچ هیچ * نیست زمن گرچه سخن پیچ پیچ * دیدهٔ آموشناس بدست آمد
و سر بجیب شرمگینی فرو برد در سر آغاز جریده اقبال بسیج خاطر آن بود که چون داستان دانستانی
نگاشته آید به پیرایش آن پیشوای سخن سرایان غازه حسن انجام برگیرد ناگاه مصیبت جان گزاری
او روی دمر آن پیش آمد که کس را روزی مشود چنانچه از بی باکی و کم حوصلگی صغیری بیشتا ندروو
بر جانکاری خود آگهی داد **شعر** سخن بنا ملا در خامی سخن منگر * که سوخته دلم از مرگ قدوة الحکما *
شکسته دل تر از آن ساغر بلورینم * که در میانهٔ خارا کهی زند و رها * تا سال دم هم نگاهی بنگاشته

سوانح نگار آید و حق گذاری به آیین خواهش سرور جاوید بخشد بدستیاری کردار سعادت پرتو

چنانچه از پرستاران دینی قدم فرا ترک نهاده و در پرستش ایزدی گرم روی دارد و از گرلوه

اضافات و نسبت بیرون شده به پایهٔ والای آگهی آرامش گزیند و از کشاکش این دیولاخ تنگنا

برآمده بجلوگاه تقدس جاودانی نشست اندوز شعر رخت بردار زین سرای که هست *

بام سوراخ و ابر طوفان بار * کلبه کاندرو نخواهی ماند * سال عمرت چه ده چه صد چه هزار *

چه هزار * پرده بردار تا فرود آرند * هودج کبریا بصفه بار * لیکن در هوای این بلند

آشیان تیز پروازان عرصهٔ شناسائی را بال همت فرساید تا بهوس گزینان خویشتن دوست

چه رسد از خارستان راه خطرناک کو بیاز شر رهزنان بادیه پراشوب اندیده نا یافت

مراحل مراد نگارد یاد در دشتر دلی همراهان خود بین در نگارین سرای است بی خبر دیگر خمول

بر فراز نگاه ظهور رنگ آمیزی جهان صورت دل تنگ و نقش تیز تشک سپرده گزین و جهان گرانی

بدگوهران فرومایه سرمایهٔ تهی بحرب زبانی و برخی بخاشی تکو مهیدگی را به نیکوکاری فروخته

در لباس رهنمونی رهزنی کنند و بیشتر از فریب خوردگی مکر اندوزی بکار کیند یکدیگر آزرده

آدمیان تا بدیگر جانوران چه رسد سرمایهٔ افتخار دانند دلدادهای عشوه این جانفت جانفشا

دانا رای تهمتن مال را کجا شمارهٔ شعبده های و فسون سازی کارشناسان زیان اندوز که

اندازه تواند پذیرفت همین ایشان پست فطرتی است که بکر و کانی مهر این دوست کش دشمن نواز

پای بند است در اقبال این موجهٔ سیمابی سراب کامروای خرسندی و غفلت آمود شادمانی است

در ادبار این گندم نمای جو فروش پایمال اندوه و دست فرسودهٔ غم نباشد از نحبت او رافزوده

فرهنگ افروز دررموزستان شناسائی بدر آن لعبت باز زود زوال خوانند دوم آن بی مایه

زمانه و دنیا و گردش فلک ۱۲

دانشی که بنده آمد این پیر فرتوت گسیخته رشتهٔ تمیز و انصاف حسرت زده شادی و اندوه است

نه از بسیاری لذات این نمودار بی بود حوصلهٔ نشاط او سیر و نقش آرزوی او در نشیمن آرام
و نه از یکی این بنیت هست نمانده ماتم او چه پای خواهش لنگ این را در معمای حقیقت
به بسیری آن بوقلمون معبر بگذارش دهند سوم آن کم بین فرومایه که باتیرگیهای نشیمن
درگرد آوری خواستهای انجهانی که در رهگذر سند باد فنا افتاده از شاه راه راستی برکناره
نشود و در چاره سگالی ناملایم روزگار تزویر آموز دست بدامان مکر و حیله میزند و بدستان
سرائی خود البساحل سبکاری میرساند او ازینکان در اشارات خویش بنده آن نیرنگ ساز
هزار فتنه گویند چهارم آن غنوده بخت شوریده رای که در فراهم آوردن کامها و بسپردن
حوادث ساده گزین کج گرائیست زبان حق سرایان تعمیه کواز و بکنیز این عربده آرای بیوفا را
روز بر صدر نشینان محفل انصاف پیداست که حال جویای آرامیدگی در شورش کاهیدنی
گزیده های او چنین بود چگونه باشد اگر در نمایش این گفتار آگهی از گروها گروه باستانی و گوناگون
زبانیان نویسد کار بان رخنه فراهم آید و قلم ره گرامی را در اولین منزل پای نگاپو فرسوده
گردد اکنون از داستان من لختی بر گیر و در چاره گزینی خودیای همت بیفشار **شعر**
حدیث خویش اگر گویم ز آغاز ❊ روم چندان که نتوان آمدن باز ❊ پدر بزرگوار گوشهٔ انزوا
خرسندی داشت و از آشوبگاه دنیی برکناره میزیست و با من نظر عاطفت افزون تر از برادران
کردی و به نیروی دانش و کردار از سر آغاز نشو و نما بکج گرایان دامن آلوده نداد و همواره
بصفای باطن و نظافت ظاهر و زبان فصیح و بیان دلکش باندرزهای حقیقت نشان وا داری
نمودی **بیت** ز ابتدا سر ما مالک باب نیاز بدیم چو طفل ❊ زانکه هم مالک رقیم بود و هم بابای من
و چنانکه علوم مکتسبی نقاب جمال معنوی داشت از مصر گزینی شوریده را نیز بدان نمط خواستی
و مرا از پنج سالگی روی در حیرت بود و بدان گفت و شنود هیچ گونه خاطر فرو د نیامدی همانا که

سوم
المنهج
باز در فرود آوردن ممکن نبود ۱۲
نور نظافت الم یعنی پاکی
و پاک از نظیف ۱۲
بیان الم لفظ نرکی یعنی نگهبانی
و پاسداری ۱۲
ای مثل اطفال در آغوش مادر و کنار پدر
ای در پنج سالگی نش رسم اهل اسلام چون برای کسب علم نشانیده اند
هیچ گونه خاطر مشغول نشدی
جناب مولوی سید محمد صادق صاحب مد ظلهم

صبری نه که از عشق بپرهیزم من ÷ دستی نه که با قضا درآویزم من ÷ پائی نه که از میانه بگریزم من ÷
تا آنکه سمان در محفل همایون شاهنشاهی داستان مرا بر خواند و ستارهٔ بخت بیداری از افق اقبال
بدر خشید چاوشان دولت پی هم رسیدند و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت از نیرنگی نقش البدایع
نقش اعتبار تر و تهی از نقیبان ضمیر ستردند و هیچ بجز دیده دستی شود و شد و یک اندکه سر
پا برهنه دشت دیوانگی در نوردد و دیوار بند آمیزش در هم شکسته راه آزادی پیش گیرد آن
روحانی طبیب چون پادشاه روزگار را قافله سالار ایزد پرستان میدانست و از سر نوشت
چهره کشایان تقدیر قدری آگهی داشت بچاره گری روی آورد و بدرس آموزی تعلق درج
گوهر بر کشود و بسحر طرازی و جادو نفسی رهنمای طریقت بدبستان دولت شتافت و بسجود
آستان اورنگ نشین فرهنگ آرای ناصیهٔ بخت سعدی جلا افزودی آنکه وداد و حرص
اندوزی دامن آلای همت شود و در فراخنای آن آستان قدم جست وجوی فرساید و پیشتر
از آنکه شرمسار انتظار آید و آبرو بر در ها ریخته گردد میانجی سفارش آن و این و منت پذیری
فلان و بهمان الطاف شاهنشاهی مرا فرو گرفت و از نشیب گاه گمنامی بر فراز بلند پایگی بر آورد
کیمیای نظر خداوند صورت و معنی همت را فروغ دیگر بخشید و دل را فراغ تازه پدید آورد
ازان بیماری دشوار دوا که پدر با آن ستر گ پزشکی چاره نتوانست کرد بختی رهائی یافت از نیرو
آگهی با عالمیان نطع یکجهتی و یکسان نسبتی گسترده در کمین خویش منافقانه نشست لباعیوب
نفسانی چهره افروخت و توانائی سترون برخی بدست افتاد و در ستخیز دشمنی بد و شد از کشاکش
و اختلاف گروها گروه مردم دل را از شغل شگرف باز نتوانست داشت و در نزهتگاه باطن گرد
فتوری نیارست انگیخت چندی در همایون محفل کشور خدای هنگامه دانائی گرمی پذیرفت
تنقیح مقاصد و تشخیص دلایل را رونق بازار شد از ناشناسائی مراتب حکمت و تهی دستی علوم حقیقی

سخن سرایان روزگار را که بتنزّه پیشگی و چرب زبانی در پایهٔ بلند گوهی جای داشتند کار دشوار
گشت گاه بخاموشی زبان و جنبش ابرو و گردش چشم حیله می‌اندوختند و گاه به تعمیه گویی و هنره
در آی پاسخ می‌آراستند و از نیروی تائیدات آسمانی چنان کار بند شدی که آن طلسم بدگوهری
در هم شکستی ناگزیر دست ازان باز داشته بیاوه گذاری پیش آمدند معقولات را مخالف دین شمرده
برخی ساده لوحان ترک نژاد را راه زدند و از یاوری آن ناشناسان بخیره بچیره دستی سر آوردند
به بسیاری روشن ستارگی گشاده پیشانی ازان پایهٔ والا فروتر شده در سرانیر منقول دقیقه سنج
و نکته سنجی می‌آمد و بآئین آن گروه در قرار دادهای پریشان واندوختهای نا سره ناخن زدن
گرفت گفت و گوی ملت و مذهب دراز شد باز پرس اشتباهات را مکاس معتقدات پنداشته
بکین توزی نشستند چندی برین تلبیس عشرت نفسی میکردند کمین آشنایان و دیرینه
دوستان درین اختلاط برچیدند و در شهرستان خود گرد آمده غریب گشت گاه ازین خلوت
در کثرت ترانه برکشیدی و نتیجه خیر بسیجی دانسته و نیایش ایزدی افزودی و گاه آن کوتهی امکان
و تنگی حوصله با خود سرائیدی که این چه بوالعجبی است با جهانیان بساط نیک اندیشی و خیرسگالی گسترده
دارد و با خود حریفانه نقش ششدری اندازد عالمیان در کمین دشمنی چرا نشسته اند تائید آسمانی
در روشن ستارگی یا تنگی روزگار و نارواییِ حق پژوهی سرزنشهای آشنا و بیگانه و یاوه سرائی
دور و نزدیک و آویزش بدگوهران کوتاه بین تفرقه در جمعیت آباد ضمیر میندازد حقی از بازار کسادی
حقیقت تازه شادی چهرهٔ نشاط افروختی شعر لعبدیقه ماتم و خندهم چو مرا در شکنند +
کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن + چون سپهر گردان چندی برین بگذشت دریای دولت
بشورید چهرهٔ اعتبار را افروختگی دیگر پدید آمد نزدیکان دین ستیزه حسد البغض دین فروختند
باندیشه تباه فرو رفتند و از تنگ چشمی و ناتوان بینی به بیکار اندر تواناترسند خسران جاوید اندوختند

درظهور این دو روش نشادی و اندوه بیالا بند به تناگری درون را نشاط آمودگردانند و نکوهش
آزردگی را پرورش دهند برخی تا ئید یافتگان سماوی را نیرنگی ابداع در نظر آید آن هر دو را یکسان
یکسان انگاشته پذیرای دگرگونگی نشوند و بسا باشد که نفس بوقلمون اشکلی درمیان آرد و چنان
وانماید که نا سزاگوئی تو که راه حق می سپری ناخوشنودی ایزدی با خود دارد ناچار فریب خورده
بکین تباه سرایان برخیزد و از شاه راه سعادت برکناره افتد و چون آثاره نویسی روزگار خویش
کند پدید آید که بسا باطل اندوزان بدکارتر را آویزشی ندارد بها نا لعبت آرای آن خودستائی
خویشتن بین است و رتبهٔ والا آنست محمدت گوی را که سرمایهٔ رعونت انتظام مید پیدا تا این دشمنان
پیش آید و نکوهندهٔ عیب نمای را بدوستی بر دارد تو که بدین طرز آگهی برفراز مقصود جا می گیرد
و از گزند دشمن دانای خاکی رستگاری یابد به بد بستیاری فطرت و پای افشاری دل یکبار زبانی
ازان نفرت بازآمده با خود درآویخت و جنگ بی آشتی درمیان آورده کار از سر گرفت شعر
دست و گریبان بخودم چون کنم * سر زگریبان که بیرون کنم * چاک زدم پردهٔ سامان خویش
بو که زنم دست بدامان خویش * و همواره لطمهٔ نکوهش بر خویشتن میزند و بسیه زبانی از خویش ایمن است
هرگاه یکتای شاهد شاهد وجود که پاستانیان به نیروی شهودی دریافته اند تر از سعادت
منشی و بیدار بختی بچراغ قندیل روشن چگونه وجه آشکند لی از که گریخته کنج خمول مطلبی و کرانه
کجا دست خواهش بیکتائی گرفتم ازان آگهی نصیبه نداری تا تیز شناسای فروغ کردار نمی بخشد
از نیک اختری و تنومندی دل آن حق پژوهی و فراخ حوصلگی کرامت فرموده اند که در بارگاه
معامله آرائی و فصل خصومات دوست و دشمن آشنا و بیگانه نسبتی دارند تا خوشنودی عالمی فیاضی و ارشد
جهانی دران عزیمت غبار نتواند انگیخت دو سگان در ابزرم جولی کام برشته اند گرفته تا بدیگران
چه رسد به ممالک تنهائی نشناختن جهانیت و از گم نامی چه می اندوزد چه گوید و چه نویسد

والباب باطل را نیکی و بد
بر دو برابر اند ۱۲ *
۵ مهمول بیست که از
بدگوئی رنجشی بخاطر راه ندهد
و او را دوست ندارند و نزد او
ایست که خوشامد کننده را
بدوستی نگزینند و عیب نما
را بارمغانی انگارند ۱۲ *
۳ وگر جو ان دو معنی
دارد اول بمعنی امید
دوم بمعنی باشد مستعمل
و درین مصرع بمعنی دوم
۲۴۶

[illegible]

مولوی سید محمد [illegible]

دلم و این وا شتن بلا را * چو وامق سر زلف عذرا گرفته * ز آمیزش عالم و اهل علم *
همان نفرت طبع ها گرفته * حقیقت کار آنست که تکاپوی آدمی سودمند نباید تا نگاشته
پیشطاق سرنوشت چه بود و گردش انجم و افلاک بر چه رفته باشد نیرنگی آمیزه اجرام علوی
و اجسام سفلی علاج نتوان اندیشید تیراندازی آسمان را سپر نتوان دوخت شعر
زان سوی که نصرت گشاد خدنگ چرخ * * خود را بهرزه از چه بجوشن در آورم *
اکنون بانفس نه الفته معرکه مصارعت آراسته دارد و هواخواهان یکدیگر پای حمایت فشرده اند
زمان زمان شعبده بازی تازه بکار میرود و افت و خیز شگرف چهره عبرت می افروزد نمیدانند
که انجام کار چه خواهد بود و آسایش در کدام منزل روی نماید و ازین سخن ایزدشناس پاکه
جاوید پیوندی دست دهد و نشاط خواب واپسین بکدام افسانه قرار گیرد خوفی گره بر ابرو که
گوناگون سرور و غم در محنت کده او راه نیابد بجای گشاده پیشانی که انفراجی انبساط غمگساری
جهانیان بر دوش همت بر گیرد آن تیزرو هشیار خرام از گلخن هم ولیکن آنچه امید و تابشگاه
بستگی و نزهت جای گشادگی فراترک شده پای بند شادی و غم نبود هر لحظه نشو و اقامت
بمنزلی میرسد و هنوز جای گرم نکرده از در دیگر میخوانند مصرع من توقلمو آن نگار خویشم
با چنین آویزش درونی بحکم ارادت تلازم نگاشتن گرامی نامه همت و مخلصان بزم عقیدت
بکار دیگر نمی گذارند و چرا نباشد چگونه شگفت نماید از پرستاری ملک آگهی زخارف دنیا در
میزان همت وزنی ندارد و رنگ آمیزی عالم صورت را در پیشگاه بینش سنجش قدری نه با گرچه
سپاس موهبت که کلک سرائی کرده جوش مدحت میزند و دل الحق بگذارش دست آن
حقیقت جلالی تازه می بخشد نه آنکه هوشمندانه آب به بیرون ریزان می پیماید و باد بهاون می کوبد
همان بهتر که سرپوشی خاطر بوالعجب بر نگرفته راز درون بر ملا نمیاندازد و آنچه گوش زمانیان